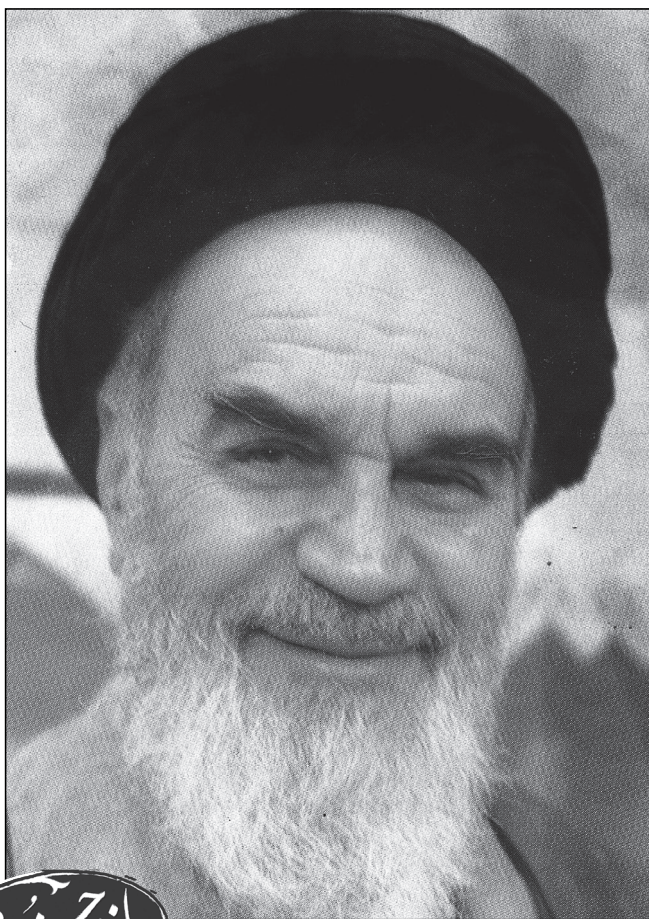


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انتظار فرج از نیمه خرداد کشم





فصلنامه تخصصی

در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

شماره ۳۹

دوره سوم - سال یازدهم

بهار ۱۳۹۳



فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر
دوره سوم - سال یازدهم - شماره ۳۹ - بهار ۱۳۹۳

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر سید حمید روحانی
سر دبیر: دکتر مظفر نامدار
مدیر داخلی: مهدیه مرادپور
دبیر سرویس فلسطین: علیرضا سلطانشاهی

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا): دکتر بهادر امینیان، دکتر محسن خلیجی، دکتر علی ربانی
خوراسگانی، حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید روحانی، دکتر مجتبی زارعی، علیرضا
سلطانشاهی، دکتر محمد شفیع فر، دکتر حسین قریب، دکتر رامین خانگی، دکتر حاکم قاسمی،
دکتر حسین کلباسی اشتری، دکتر منوچهر محمدی، دکتر مظفر نامدار

مدیر اجرایی: مهندس سید محمود حقی
ناشر: بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

پایگاه اطلاع رسانی: www.iranemoaser.com
پست الکترونیک: 15khordad@iranemoaser.ir

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

آدرس: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، خیابان نماز زاده، کوچه داد آفرین، پلاک ۶
تلفن: ۵-۲۲۵۷۹۱۹۲ نامبر: ۲۲۷۶۱۲۶۴ صندوق پستی: ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵



۱. مقالات در نشریه دیگر به چاپ نرسیده باشد و یا همزمان برای نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
۲. نویسندگان محترم مقالاتی را که جهت چاپ در فصلنامه / خرداد می فرستند، حداکثر به مدت ۶ ماه از ارسال آن به نشریات دیگر خودداری نمایند.
۳. حجم مقالات ارسالی از ۲۵ صفحه تایپ شده تجاوز نکنند. (هر صفحه ۲۵۰ کلمه)
۴. مقالات به صورت تایپ شده بر روی کاغذ A4 و با واژه پرداز Word در دو نسخه ارائه شود.
۵. ارسال فایل مقالات در CD یا از طریق ایمیل الزامی است.
۶. مقالات به ترتیب ذیل تدوین شوند:
عنوان مقاله؛ نام و نام خانوادگی نویسنده(گان)، همچنین آوردن رتبه علمی؛ مربی، استادیار و...؛ سازمان وابسته، آدرس، شماره تلفن نویسنده و آدرس ایمیل نویسنده(گان) ضروری است؛ چکیده، در حدود ۱۰۰ کلمه به زبان فارسی و در صورت امکان به زبان انگلیسی؛ کلیدواژه‌ها(تا ده واژه)؛ مقدمه؛ متن اصلی مقاله؛ نتیجه؛ فهرست منابع.
۷. ارجاعات، اعم از منابع و یادداشت‌ها با شماره‌های پیاپی در متن مشخص و با همان شماره به صورت پانویشت در پایان هر صفحه ذکر شود. (شیوه ارجاع برای کتاب: نام و نام خانوادگی نویسنده(گان)، نام کتاب (به صورت ایرانیک)، نام مترجم، محل نشر، نام ناشر، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه و برای نشریات: نام و نام خانوادگی نویسنده(گان)، عنوان مقاله(داخل علامت گیومه)، نام نشریه(به صورت ایرانیک)، نام مترجم، سال نشریه، شماره نشریه، شماره صفحه، می باشد).
۸. مقاله ترجمه شده باید حاوی موضوعات بدیع و متناسب با نیازهای علمی و فرهنگی کشور باشد و متن اصلی، ضمیمه ترجمه ارسال شود و در هر صفحه ترجمه، علاوه بر شماره صفحه‌های ترجمه، شماره صفحه متن اصلی نیز قید گردد.
۹. مسئولیت مقالات بر عهده نویسندگان است و نشریه / خرداد پاسخگوی آرا و عقاید نویسندگان نیست. نشریه / خرداد از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است و حق چاپ مقالات پذیرفته شده برای مجله محفوظ است. نشریه / خرداد در کوتاه کردن و ویرایش مطالب آزاد است.

نحوه ارزیابی مقاله

مقاله رسیده در صورتی که با اهداف مجله مطابقت داشته باشد، توسط دو نفر از صاحب‌نظران ارزیابی می‌شود و در صورت کسب امتیاز لازم و تصویب اعضای هیئت تحریریه امکان چاپ می‌یابد. ملاک‌های ارزیابی مقالات عبارت‌اند از: ابتکار و نوآوری، اتقان تحلیل‌ها و استدلال‌ها، بهره‌گیری از منابع معتبر، نظم و پیوستگی مطالب، روانی و رسایی مطالب و تناسب با نیازها.



۹.....**سخن سردیر**

مقالات

پژوهشی پیرامون تاریخ تحلیلی-انتقادی جریان اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی ایران/

مهدی جمشیدی..... ۳۵

پنجاه و هشت سال تبه کاری، خیانت و غارت/سید محمد جواد قربی و دکتر فرهاد سهامی..... ۶۷

مسئله شناسی چالش های اساسی جهان اسلام از نظر گاه امام خمینی (ره)/بهزاد قاسمی..... ۱۰۱

نقش رسانه های غربی در شکل گیری پدیده ایران هراسی/نورالدین اکبری کریم آبادی..... ۱۲۷

بیداری اسلامی

بازخوانی جنبش های بیداری اسلامی بر اساس منازعه راهبردی گفتمان مقاومت و سازش/

سید حامد پور محب حسینی..... ۱۵۷

دشمن شناسی جنبش بیداری اسلامی در دیدگاه آیت الله العظمی خامنه ای/محمود رضا

صنم زاده و ندا پارسا..... ۱۸۱

نقد متون، منابع و دیدگاه ها

معمای میلانی/سهراب مقدمی شهیدانی..... ۲۰۷

انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

استراتژی امنیتی بگین و سیاست خارجی اسرائیل نسبت به کشورهای پیرامون/هادی

رستمی مراد..... ۳۳۷

مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین با تکیه بر دوره حکومت پهلوی اول/اعظم علی اصفهانی و

مهدی الهیاری بیک..... ۲۵۵

دیروز چه می گفتند؛ امروز چه می گویند!

گردوهای پوچ انقلاب دیروز چه می گفتند؛ امروز چه می گویند!/بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه

انقلاب اسلامی..... ۲۸۳

مناسبت ها

بررسی نقش مردم جهرم در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲/وحید کارگر جهرمی..... ۳۰۹

بخش ویژه

نهضت پانزده خرداد ۱۳۴۲ از زبان شاهدان عینی در پیشوای ورامین و آران و بیدگل... ۳۳۷

از تاریخ

لوح افتخار..... ۴۴۷

پرسش و پاسخ

با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت..... ۴۵۱

مرگ آباد تجدد و تحجر، نهضت ۱۵ خرداد و داستان ریش و ریشه!

«جستارهایی در فهم قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲»

خونین ترین و بهترین روز

هر سال بزرگداشت روزی را برگزار می‌کنیم که شاید در یک قرن یک بار هم پیش نیاید. آغاز یک فرآیند جدید؛ یک عصر تازه و یک دوره تاریخی نو. برای نخستین بار در چنین روز تاریخی انتخابی که پیش روی ملت ایران قرار داشت تنها این نبود که برای آینده بهتر از گذشته، باید به میدان بیاید؛ زیرا چنین تصمیمی برای مردم حداقل بارها در دوران اخیر اتفاق افتاد و ما در چندین جنبش بزرگ اجتماعی برای زندگی بهتر به مفهوم متعارف کلمه، به میدان آمده بودیم و در نوع خود نیز حماسه‌های کم‌نظیری خلق کرده بودیم. اما آنچه در این روز تاریخی بی‌نظیر اتفاق افتاد آن بود که به میدان آمدن ملت ایران و رویارویی با یک رژیم بی‌هویت و دست‌نشانده و مستبد، با فرمان، فتوا، تحریک و یا سردمداری هیچ فرد، گروه، حزب یا جریانی صورت نپذیرفت. در این روز هیچ فرد و جریانی به مردم وعده زندگی بهتر، درآمد بیشتر، وعده مسکن، نان و یا حتی وعده آزادی و برابری و امثال این آرمان‌های متعارف در جنبش‌های اجتماعی راندا. در این روز ملت ایران خودجوش، با تأثیر از یک حس دوست‌داشتنی - از جنس آن احساساتی که در طول تاریخ انسان‌ها فقط برای پیامبران و امامان بروز می‌دهند - به رجم



سکوت معنادار و مرگبار بسیاری از جریان‌های مدعی مبارزه، نه با شعار نان، مسکن، آزادی بلکه با شعار «یا مرگ یا خمینی» به میدان آمد.

تاقبل از قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ ملت ایران پس از ناکامی‌های پی در پی در جنبش‌های گذشته، با ناامیدی با مسائل خود روبه‌رو می‌شد. رهبران سیاسی و احزاب و گروه‌هایی که خود را مخالف دولت نشان می‌دادند با الهام از آنچه به نام تجدد و ترقی و توسعه در جهان می‌گذشت پیش‌بینی کرده بودند که پایان مذهب قریب‌الوقوع است و دیگر عمر مبارزه از طریق رهبری علمای مذهبی نیز به سر آمده است. خیلی از آنها از جنبه‌های ایدئولوژیک و عقیدتی وجود نظام سلطنت در ایران را یک ضرورت تاریخی و غیر قابل انکار دانسته و حتی بعضی‌ها به رغم لوتربازی‌هایی که در می‌آوردند تا خود را یک مصلح اجتماعی جا بزنند، رژیم مشروطه سلطنتی و بقای سلطنت را با اعتنا به وضع خاص ایران از نظر جامعه‌شناسی، متناسب‌ترین شکل حکومتی می‌دانستند که می‌تواند دست به اصلاحاتی در شئون مختلف بزند و با تزه‌های افراطی و انحرافی که غالباً از خارج القا می‌شود... مبارزه ریشه‌ای و عمیق!! بکند.^۱ از دید اغلب گروه‌های چپ و راست، پادشاهی در ایران اسطوره شکست‌ناپذیری بود که ریشه در هزاران سال تاریخ وطن داشت.

هیچ گروهی حتی خیال مخالفت با اصل سلطنت را به خود راه نمی‌داد، چه برسد به مبارزه با نظام ضد عقلی سلطنت و سرنگونی شاه؛ بلکه عموماً به دنبال آن بودند که در پناه سلطنت به حداقلی از امتیازات که خلاصه می‌شد در گرفتن اجازه فعالیت یا تأسیس حزب یا در آوردن نشریه و در بهترین حالت اگر کرم شاه فوران می‌کرد اجازه برگزاری میتینگ در اتاق‌های در بسته یا اجازه شرکت در انتخابات و در نهایت معرفی یک وزیر از دل یک حزب گوش به فرمان و مطیع و اشغال یکی، دو تا از کرسی‌های مجلس فرمایشی، برسند.

بعد از تقسیم اراضی و متعاقب آن انقلاب سفید، بسیاری از افراد، احزاب و گروه‌ها باور کردند که شاه با این کار سلطنت پهلوی را در ایران جاودانه کرد. اما جنبش ۱۵ خرداد سال ۴۲ به فاصله اندکی از اصلاحات نمایشی شاهانه تمامی این خوش‌خیالی‌ها را پایان بخشید و آغازی بر پایان استبداد، استعمار و سکولاریسم در ایران شد. تاریخ به ما می‌گوید که این جنبش با استقبال گرم طبقه مدعی روشنفکری و احزاب وابسته روبه‌رو نشد. اما واقعیت آن بود که میلیون‌ها نفر از ملت بزرگ ایران که در ظاهر هدف اصلی نمایش‌های اصلاح‌طلبانه رژیم شاه بودند به انتظار موافقت یا مخالفت هیچ حزب

۱. شریعتی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۷۴.

و گروهی نشستند و خودجوش به میدان آمدند تا دور تازه‌ای در تاریخ ایران آغاز شود. ۱۵ خرداد ۴۲ اگر چه شاهد خونین‌ترین روز در تاریخ ایران بود ولی بهترین روز نیز است؛ زیرا در این روز ملت ایران تولد جدیدی پیدا کرد. تولدی در قامت یک حزب؛ اما حزبی نه از جنس احزاب متعارف بلکه حزبی از جنس حزب‌الله.

بازگشت اندیشه اسلامی به جنبش‌های اجتماعی ایران در آغاز دهه چهل از نظر بسیاری از تحلیل‌گران یکی از غیرمنتظره‌ترین رخدادهایی بود که سه دهه پایانی قرن بیستم را به گونه‌ای دیگر رقم زد. ملت ایران در این دوران به درون خود بازگشت و به بازنگری در هویت جمعی خود پرداخت. بازگشت به هویت ایرانی اسلامی منجر به طرح نظری عجیبی شد که در آن دوران کسی تصور نمی‌کرد این طرح نظری در کمتر از ربع قرن به بار نشیند. منظور از این طرح نظری امکان ساماندهی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه بر مبنای اندیشه اسلامی بود. از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ این امکان نظری صحنه فرهنگی سیاسی ایران را تحت تأثیر خود قرار داد و بسیاری از جوانان تحصیل کرده که همه فکر می‌کردند اگر سودای مبارزه در سر داشته باشند بی‌تردید این مبارزه بر مبنای اصول اسلامی نخواهد بود، به ناگهان در اهدافشان سخن از تشکیل حکومت اسلامی گفتند.

آنهایی که می‌گفتند سکولاریزه شدن سیاست در ایران همانند نقاط دیگر جهان فرآیندی قطعی و اجتناب‌ناپذیر است و اسلام را باور کهنه و منسوخ می‌انگاشتند که تنها به درد تکریم پیرمردها و فاتحه برای قبرستان‌ها می‌خورد به ناگهان خود را در مقابل جنبشی دیدند که شورانگیزی مذهبی آن انسان را یاد پیروان نهضت انبیاء می‌انداخت. بعد از ۱۵ خرداد اسطوره‌پردازهای تجدد و ترقی که تا حدودی در دوره قاجاریه جامعه را به تکاپو وا داشته بود، رمز‌گشایی و افسون‌زدایی شد. با ورود امام به صحنه سیاسی اندیشه‌های تجدد و روشنفکران غرب‌گرا و دین‌ستیز به تدریج اعتبار خود را از دست داد. در این مقاله تلاش می‌کنیم مهمترین سرفصل‌هایی را که قیام ۱۵ خرداد و نهضت امام خمینی در تاریخ ایران گشود، بازخوانی نماییم. این بازخوانی هر از چند گاهی برای دولتمردان، پژوهشگران و همه کسانی که دل در گرو انقلاب اسلامی دارند ضروری است.

ما نمی‌توانیم از این واقعیت غفلت کنیم که شعار توسعه در مناسبات دیوان‌سالاری ایران و در ذهن اغلب دولتمردان اقتضائاتی دارد که این اقتضائات عموماً تابع آن دسته از نظریاتی است که از آغاز قرن هجده در اروپا دین‌زدایی از سیاست و سیاست‌زدایی از





دین را شرط جدایی ناپذیر فرآیند توسعه و نوسازی و ترقی می دانستند. ما در عصر امام خمینی و عصر انقلاب اسلامی تا به امروز هم نتوانستیم از قید و بندهای این نظریات خلاص شویم. اکنون هر چه از عمر انقلاب اسلامی می گذرد ایمان ما به دقت و عمق تحلیل‌ها و دیدگاه‌های امام خمینی از چشم‌انداز دگرگونی‌ها در ایران بیشتر می شود. امام به ملت ایران گفته بود:

[اگر چه] ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان بر پادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی شوند، و هم اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی دارند.^۱

شاید امام دیده بودند که در آینده نه چندان دور حتی در بدنه مسئولان نظام جمهوری اسلامی نیز افرادی پیدا می شوند که شرط توسعه یافتگی را نه تنها در گرو عدول از بعضی ارزش‌های اسلامی می دانند بلکه از اساس، باور به استقلال در عصر جهانی شدن را امر کفرآمیزی تلقی می کنند و به مسئولانی که در مکان استراتژیکی چون مجمع تشخیص مصلحت نظام نشسته‌اند تا آنچه به مصلحت نظام است را تشخیص دهند، می گویند که لفظ استقلال دیگر منسوخ شده است و اگر در فکر توسعه هستید دنبال راهی بگردید که چگونه نظر اربابان توسعه در آن طرف آب را جلب کنید.

شاید عده‌ای ساده‌لوحانه به ما بگویند سفارش این گونه پژوهش‌ها و نشر این گونه دیدگاه‌ها از اموال ملت مظلوم ایران در مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام صرفاً در حد یک کار پژوهشی است و پژوهش هم که به زعم این آقایان نسبتی با دین، اخلاق، اعتقادات، استقلال، آزادی، حفظ تمامیت ارضی و امثال این بند و بست‌ها ندارد!! اما نباید فراموش کنیم اکنون کسانی که زمام امور قوه مجریه در نظام جمهوری اسلامی ایران را در دست دارند آموزش دیده همین تئوری پردازان دین‌گریز و استقلال‌ستیز در مرکز تحقیقات کذایی می باشند که به فرموده امام سرسپردگانی هستند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی شوند.

حساسیت به این مسئله وقتی باید بیشتر باشد که پاره‌ای اوقات تعبیراتی از مسئولان ارشد نظام و در رأس آن رئیس جمهور محترم می شنویم که نمی توانیم این تعبیرات را از

سر مزاح یا تساهل زبانی قلمداد کنیم زیرا رفتارهای بعضی از دولتمردان ما در دولت‌های گذشته نشان می‌دهد که دغدغه‌های ایدئولوژیک آنها را حتی اگر با زبان مزاح و طنز، مطایبه، کنایه و امثال این استعارات و تشبیهات نیز گفته می‌شود باید جدی گرفت و بدان اندیشید؛ زیرا پس از چندی همین اظهار نظرهای طنزاندود و رمز آلود، سر از مکتب‌ها و ایدئولوژی‌های جدیدی درمی‌آورد که از بد حادثه تمامی آنها تمایلات شدید به تنه زدن به انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام خمینی دارند.

بالاخره حافظه تاریخی را برای همین روزها گذاشته‌اند که ما فراموش نکنیم تا دیروز این اظهار نظرهای طنز آلود در دولت موسوی، هاشمی، خاتمی و احمدی‌نژاد سر از کدام جریان چپ و راست، خط سوم، حلقه، جنبش رنگی و مخملی، جریان انحرافی، مکتب ایرانی و امثال ذلک در آورد. اکنون بعضی از اظهار نظرهای طنز آلود ریاست محترم دولت یازدهم و کارگزارانش هم لرزه بر اندام ما می‌اندازد که نکند از مکتب نیاوران و مکتب اعتزال و سایر مکتب‌ها و جریان‌های انحرافی دیگر سردرآورد.

منطق تاریخ، منطق سیاست و منطق شریعت به ما می‌گوید که اظهار نظرهای دولتمردان را جدی بگیریم و بدان بیندیشیم. اگر رئیس‌جمهور محترم فرمودند که دولت جمهوری اسلامی که تار و پود ساختار و قوانین حاکم بر آن در نسبت با دین و اعتقادات این مرز و بوم است، کاری با دین مردم ندارد و می‌گوید «عیسی به دین خود و موسی به دین خود»، باید سریعاً به یاد این نظریه‌های قرن هجدهمی بیفتیم که می‌گفتند: دولت توسعه نباید یک دولت دینی و اخلاقی باشد!! و همچنین باید سریعاً به یاد توصیه‌های تئوریک آن نظریه پرداز توسعه در مرکز تحقیقات استراتژیک بیفتیم که به مسئولان نظام این‌گونه سفارش کرد:

جمهوری اسلامی ایران باید با نظم موجود جهانی به صلح رسیده و به صورتی پایدار، روش هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با آن را اتخاذ کند. به عبارت دیگر، اگر جمهوری اسلامی ایران بخواهد ماهیت خود را در حداکثر گرا حفظ کند، طبیعی است که نمی‌تواند در فرآیندهای جهانی شدن وارد شود.^۱

این توصیه‌های استراتژیک که اکنون در سرلوحه سیاست خارجی دولت یازدهم قرار دارد وقتی در کنار آن توصیه استراتژیک که دولت با دین مردم کار ندارد، قرار می‌دهیم معنایی فراتر از معنای «عیسی به دین خود و موسی به دین خود» دارد. این یعنی موسی

۱. محمود سریع‌القلم، *ایران و جهانی شدن*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۴، ص ۱۲۸.





به دین خود و عیسی نیز باید به دین موسی باشد!! با چنین فرآیندهایی که در حوزه سیاست خارجی و سیاست داخلی در اظهار نظرها و پژوهش‌های مورد علاقه دولتمردان خود می‌بینیم آیا می‌توانیم بگوییم آن که به وسط زندگی ما پرید انشاءالله که گوسفند است و چیز دیگری نبود!!؟

همه این رخدادها به ما می‌آموزند که باید پیوسته دولتمردان ما خود را با اصول و قواعدی که انقلاب اسلامی بر پایه آن شکل گرفت و پیروز شد تطبیق کنند و اگر به بقای نظام و بقای ایران و بقای مردم و حتی بقای خود می‌اندیشند اجازه ندهند قدمی و قلمی از این آرمان‌ها پا پس کشیده شود.

جنبش ۱۵ خرداد هویت ملت ایران را که در سیاست‌های تجدد و ترقی منورالفکران و مستبدان رژیم قاجاری و پهلوی مبهم و سر در گم شده بود به هویت اسلامی-ایرانی برگرداند. پیامدهای تغییرات ناشی از ۱۵ خرداد صرفاً معلول فروپاشی یک نظام سیاسی نبود بلکه فروپاشی یک میراث رنج‌آوری بود که بعد از مشروطه تمامی جریان‌های مبارز را در خود هضم و از حیز انتفاع ساقط کرده بود. مانورهای سوداگرانه روشنفکران دوره قاجار و پهلوی که با هدف تأمین منافع نخبگان حزبی و الیگارش‌های حکومتی انجام می‌شد و رمق جنبش‌های اجتماعی ایران را گرفته بود با ۱۵ خرداد بی‌اثر و مسیر تازه‌ای در جنبش ملت ایران آغاز شد. امام خمینی در نهضت ۱۵ خرداد در جهانی که جریان قدرت و ثروت سعی در بلعیدن نهادهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران را داشتند به بازسازی هویت جمعی مردم همت گماشت و در زیر سایه فرهنگ ناب و تمدن‌ساز اسلامی این هویت را احیا کرد. نبردی که از این دوران میان نهضت امام خمینی و غرب و سرسپردگان داخلی غرب در گرفته بود جایی جز سرزمین بی‌حاصل و ویران‌شده دولت‌سالاری عصر پهلوی در حاشیه جامعه جهانی نبود.

اکنون برای این که تئوری پردازان توسعه با دلسوزی‌های بی‌بنیاد خود، ما را دوباره به همان حاشیه‌های جامعه جهانی بازنگردانند، ضروری است پیوسته توصیه و تأکید نماییم که دولتمردان ما باید به جای سفارش پژوهش‌های بی‌بنیاد که عموماً دغدغه شخصی خود پژوهشگران است نه دغدغه ملت ایران، آرمان‌ها و اندیشه‌های ناب امام خمینی را مبنای پژوهش قرار دهند که به تعبیر ولی امر مسلمین اگر رستگاری‌ای باشد در متن این آرمان نهفته است نه در حاشیه‌های جامعه جهانی؛ که اگر در سرسپردگی به آن حاشیه‌ها برای رسیدن به توسعه کمترین روزه‌ای وجود داشت منورالفکران عصر قاجاری و پهلوی و کارگزاران نظام‌های استبدادی این دو دوره اجازه نمی‌دادند عصر

سرسپردگی به دوران بعدی برسد و امروز دیگر جایی مثل مرکز تحقیقات استراتژیک یا دانشگاه‌هایی شبیه دانشگاه‌های ایران نبودند که برای چنین نظریه‌های رنگ و رو رفته عصر جاهلیت قاجاری پول بپردازند.

۱. پانزده خرداد و تعادل مفهوم انداموارگی ملت با مفهوم حقوقی ملت

۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ را اگر نقطه عطف در تاریخ ایران می‌دانند به این اعتبار است که تاریخ ما را به دوران جدیدی می‌برد. این چرخشگاه تقویمی حاکی از آن است که ایران ضمن نگاه به گذشته، دور تازه‌ای از تاریخ را آغاز کرده است که نهضت ۱۵ خرداد نقطه گسست آن از گذشته می‌باشد. شاید عده‌ای بگویند که سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۷ خورشیدی در قیاس با تاریخ‌هایی چون ۱۳۲۴ قمری (سال پیروزی مشروطیت) و ۱۳۳۲ شمسی (سال ناکامی جنبش نفت) معنای متفاوتی ندارند تا نقطه عطف در تاریخ ایران باشند؛ علاوه بر آن که این‌گونه تقطیع تقویمی غالباً روزهای ادامه‌دار اجتماعی را که بسیاری از آنها پیش از سال ۴۲ شروع شده‌اند و هنوز هم تداوم دارند از نظرها پنهان می‌کند و این برای تداوم تاریخی ملت کهنسالی چون ایران مطلوب نیست.

اگر چه این تصور در ظاهر بی‌وجه نشان نمی‌دهد و کسانی که می‌خواهند از سال ۴۲ و رخدادهای بعد از آن چهره‌نگاری نمایند باید از ضرب‌آهنگ‌های بلندی که پیش از آن به ویژه از جنبش باشکوه تحریم و نهضت مشروطه شروع شده و به ۱۵ خرداد ۴۲ کشیده شده یاد کنند اما با همه این تفصیلات ۱۵ خرداد از این جهت برای ملت ایران بیش از دیگر رخدادهای جاذبه دارد چون پندار غلیان انبوه مردم را بدون سازمان حزبی و گروهی و جریانی تداعی می‌کند.

تغییر ساختاری در نظام مبارزه و ظهور اسلوب‌هایی از جنس قیام‌های مردمی که عملاً جایی برای سهم‌خواهی گروه‌های مدعی پیشرو بودن باقی نمی‌گذارد، در طول یک قرن گذشته تنها در جنبش ۱۵ خرداد متبلور گشت. فرآیندهای دگرگونی اجتماعی که دنباله آن از قرن نوزدهم و دوره قاجاری به قرن بیستم رسید فقط می‌تواند به طور نارسا به ما بگوید که آنچه از یک صد سال پیش در ایران شروع شد به معنی واقعی کلمه چه بود. مورخان نهضت تنباکو، نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن نفت با همه نقاط ضعف و قوت بیشتر میل داشتند که رخدادهای تاریخی گذشته را با حوادث رقم بزنند نه با روندها، فرآیندها و تحولات ساختاری. اما نهضت ۱۵ خرداد توانست تمامی آن رخدادهای با روندها و فرآیندهای تحولات ساختاری ایران که منجر به انقلاب اسلامی





شد پیوند بزنند.

جنبش‌های اجتماعی تا قبل از ۱۵ خرداد مسیر سراسری را طی نکردند بلکه تنها به یک سلسله اقدامات نافرجام بسنده کردند. میراث‌خواران نهضت مشروطه به رغم تمامی شعارهای جذابی که می‌دادند خیلی زود به نبردی بنیان‌افکن علیه آزادی، استقلال، باورها و ارزش‌های تاریخی ملی روی آوردند و پشت سر دیکتاتور حقیری چون رضاخان عقده‌های فروهیده خود را تحقق بخشیدند. از سال ۱۳۰۰ خورشیدی مشروطه سلطنتی ماجراجویی‌های خود را در نبرد با مردم آغاز کرد و در سال ۱۳۲۰ وقتی دیکتاتور سیاه نتایج خیانت‌های خود به ملت ایران را دید هیچ ارزشی حتی برای اربابان خود نیز نداشت و با حقارت به بیرون از ایران پرتاب شد.

سال ۱۳۲۹ که آغاز جنبش نفت بود ملت ایران فکر می‌کرد با کوتاه شدن دست استعمار انگلیس از ذخایر ملی، در آینده‌ای نه چندان دور رنگ آسایش را خواهد دید اما چیزی نگذشت که به دست بخشی از رهبران جنبش، امریکا جایگزین انگلیس شد. قرار بود دهه پنجاه در ایران به گونه‌ای آغاز شود که همه چیز در محاط انقلاب شاه بدون ملت به پیش رود و ملت ایران به یقین برسد که یک عصر تاریخی جدیدی در ایران آغاز شده است که کسی چیزی درباره آن نمی‌داند. اما تمام هارت و پورت‌های اصلاح‌گرایانه شاه در کمتر از یک سال با مسئله‌ای مواجه شد که ظاهراً در سیاست‌های تقسیم‌ارزی و انقلاب سفید همه فکر می‌کردند به کلی حل و فصل شده باشد.

نهضت ۱۵ خرداد فرا رسید و به نابودی منظومه تاریخی‌ای انجامید که قرار بود پایه‌های رژیم شاه را در میان توده‌های مردم مستحکم کند. نهضت ۱۵ خرداد سیاهه معضلات ساختاری رژیم شاه را به دستور کار سیاسی برای توده‌های مردم تبدیل کرد؛ توده‌هایی که به رغم تمایلات گروه‌های سیاسی به تغییر آگاهانه جامعه باور داشتند و بر اساس همین باور خودجوش وارد صحنه جنبش ۱۵ خرداد شدند. سیاهه آسیب‌شناختی مناقشات اجتماعی که توسط امام به سیاهه چالش‌های سیاسی رژیم شاه بدل شد با مفروضات دیگری که بر بنیاد تمایلات اسلام‌خواهانه و عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه ملت ایران رابطه نزدیکی داشت چنان شرایطی ایجاد کرد که مردم باور کردند برای سازماندهی و تغییر شرایط نیازی به گروه‌های سیاسی و دستورات حزبی ندارند.

جنبش ۱۵ خرداد اعتمادی در مردم ایران ایجاد کرد که ترس از آثار زیان‌بار مقابله با اصل نظام شاهنشاهی را به کلی محو کرد و انگاره خدایان سرزمینی پادشاهان را که قدرت مهار بر قلمرو خود را هیچ‌گاه از کف نمی‌دهند ویران ساخت.

شاه به کمک امریکا خیلی تلاش کرد که این حرکت رهایی‌بخش به یک معضل اجتماعی تبدیل نشود و رژیم به باتلاق گسست از بستگی‌های تاریخی فرو نغلتد اما جنبش ۱۵ خرداد ضربه نهایی را درست بر جایی وارد آورد که برای نظام پادشاهی مجال گسترده‌ای برای انتساب بازاندیشانه به سنت‌های هویت‌بخش باقی نگذاشت. تجربه باشکوه رهایی‌بخشی به شیوه ۱۵ خرداد تمامی جریان‌های مدافع بقای سلطنت را در هر شکلی، از بدنه نهضت امام خمینی خارج کرد و مرز محکمی بین نهضت و این جریان‌ها حتی در حوزه‌های علمیه کشید.

با ورود امام به صحنه سیاسی ایران دیگر عمل موفق سیاسی لزوماً پیروی از روش‌های سنتی مبارزه در قالب احزاب و گروه‌های سیاسی برای گرفتن امتیازات ناچیز از رژیم نبود. امام توده‌های مردم را به عنوان فاعلان اصلی و اساسی تغییر، مستقیماً و بلاواسطه وارد حوزه سیاست کرد و هدف نهضت را تغییر ساختاری رژیم شاهنشاهی اعلام کرد. این دریافت از مبارزه که میراث جنبش ۱۵ خرداد بود با درک تقلیل‌یافته گروه‌های سیاسی از مبارزه که خلاصه می‌شد به تجمعات قلیل‌محفلی و نشر شب‌نامه و گرفتن امتیاز روزنامه‌های بی‌خاصیت و در نهایت کسب یکی، دو کرسی از کرسی‌های مجلس، به کلی متفاوت بود. ارزش استفاده از مبارزه در سنت گروه‌های سیاسی ایران تا قبل از ۱۵ خرداد به هیچ عنوان حاوی بهره‌مندی از استقلال، خودسامانی و حق انتخاب نوع حکومت و نظام سیاسی توسط مردم نبود.

تساهل، بی‌تفاوتی نسبت به ارزش‌های ملی و دینی و بدبینی نسبت به توانایی مردم در تأسیس یک نظام سیاسی مقتدر شرط اصلی گروه‌های سیاسی در سنت مبارزاتی تا قبل از ۱۵ خرداد بود. امام خمینی صورت زیبای تکیه بر مردم را به عنوان تنها صورت هویت جمعی در قیام ۱۵ خرداد به نمایش گذاشت. بسیاری از مردم مثل مردم شهر پیش‌وای ورامین و مردم شهر آران و بیدگل و... نه خمینی را دیده بودند و نه خمینی را می‌شناختند اما به دلیل پیوند عقیدتی و تاریخی که با راه و مرام حسینی خمینی داشتند به نهضت پیوستند.

مفهوم اصلی ملت در ایران با نهضت امام خمینی معنا شد. امام بین درک انداموارگی ملت از یک‌سو و ساخت حقوقی ملت از سوی دیگر پیوندی ناگسستنی برقرار ساخت و برای همیشه به تقابل صوری این دو مفهوم در سنت مبارزاتی و سیاسی ایران پایان بخشید. در منطق امام، مفهوم انداموارگی ملت رمز «تعادل جاری» و مفهوم حقوقی ملت رمز «تعادل پایدار» برای کشور کهنسالی چون ایران بود. ورودی و خروجی‌های





فرهنگی-سیاسی در تاریخ ملت‌ها دائماً در حال دگرگونی و تغییر است. برقراری تعادل جاری و تعادل پایدار در چنین شرایطی بسیار دشوار و پیچیده است. اغلب رهبران سیاسی تصور می‌کنند اگر تعادل پایدار را در کشور خود برقرار سازند از نظر تاریخی تداوم پیدا خواهند کرد. رهبران شوروی سابق چنین دیدی از مفهوم ملت داشتند لذا تلاش کردند با تعادل حقوقی بین قومیت‌های مختلف جامعه چندملیتی شوروی را تداوم بخشند. اما دیدیم که این تعادل حقوقی به تنهایی نتوانست وحدت اندامواره ملتی به نام ملت شوروی را پابرجا سازد.

اغلب آنهایی که در قالب جنبش‌های مدرن فعالیت سیاسی می‌کنند و تلاش دارند که نظم جدیدی برپا سازند تحت تأثیر بنیادهای فلسفه سیاسی غرب به دنبال اعاده مفهوم حقوقی ملت در جامعه می‌باشند. سنت مبارزاتی ایران تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد نیز تحت تأثیر چنین دیدگاهی بود و شاید یکی از دلایل ناکامی اغلب جنبش‌های اجتماعی دوران معاصر نیز همین دیدگاه باشد. تعادل حقوقی از جنبه منطقی تعادلی برخاسته از نوسان واقعیت و خیال و در هم آمیزی مرزهای واقعی و خیالی است. چون تعادل برخاسته از تمایلات ایدئولوژیک است. ایدئولوژی‌ها به درستی برخاسته از نوسان واقعیت و خیال هستند و حقوقی که از دل ایدئولوژی‌ها تعریف می‌شوند لاجرم حقوق برخاسته از واقعیت و خیال است. اغلب جنبش‌های اجتماعی مدرن چون ذات ایدئولوژیک دارند مانند ناسیونالیسم (ملت پرستی نه ملت دوستی)، سوسیالیسم (جامعه پرستی نه جامعه دوستی)، فاشیسم (قدرت پرستی نه اقتدار دوستی)، لیبرالیسم (آزادی پرستی نه آزادی دوستی)، کنسرواتیسم (اعتدال پرستی نه اعتدال دوستی) و سایر ایسم‌ها از این قاعده مستثنی نیستند و در مرز خیال و واقعیت سیر می‌کنند و بین خیال و واقعیت در نوسان هستند. خیال بازسازی جامعه بر مبنای حقوق مبتنی بر ایدئولوژی‌ها و برقراری تعادل پایدار با تکیه بر این حقوق (مثل حقوق بشر، حقوق زن، حقوق کودک، حقوق کارگر و...) یعنی کشاندن جامعه به سمت خیال و توهم کسانی که این حقوق را به زعم خود حقوق همه انسان‌ها می‌شمارند و مدعی‌اند که برای تحقق این حقوق باید همه جوامع انسانی حتی به ضرب استعمار و استعمار و قتل عام‌های دسته‌جمعی تحت سیطره این حقوق قرار گیرند. مارکس که بر مبنای توهمات ایدئولوژیک خود طبقه کارگر را سردمدار همه دگرگونی اجتماعی می‌دید تا به آنجا در سیطره خیال و واقعیت در نوسان بود که می‌گفت راه نجات جوامع بشری از شر نظام سرمایه‌داری، برقراری دیکتاتوری طبقه کارگر (پرولتاریا) است! چه جنایت‌ها که لنین

واستالین بر اساس این توهم ایدئولوژیک در دنیا نکرند.

لیبرال‌ها بر اساس توهمات ایدئولوژیک دفاع از آزادی و حقوق بشر و متمدن کردن جوامع بدوی و وحشی آفریقا و آسیا و... به زعم خود، چه جنایت‌ها که نکردند و چه انسان‌هایی را که به بردگی نبردند و نفروختند و با فروش انسان‌ها چه سرمایه‌ها که به هم نزدند و در نهایت شدند کشورهای مدرن توسعه‌یافته! آن وقت ماکیاولی، هابز، لاک، کانت، هگل، روسو، منتسکیو، مارکس، اسمیت، وبر و... که به فتوای آنها - به نام صدور مدرنیته به جهان - تمامی این جنایت‌ها و آدم‌کشی‌ها و آدم‌فروشی‌ها و ویران کردن‌ها اتفاق افتاد، روشنفکران نجات بشریت در تاریخ مدرن شدند!

بدیهی است جامعه‌ای که بر مبنای حقوق ایدئولوژیک شکل گرفته باشد رهبر ایدئولوژیک می‌خواهد نه امام؛ حزب می‌خواهد نه مردم، رسانه می‌خواهد نه دانشگاه، روشنفکر می‌خواهد نه حکیم و متفکر و فیلسوف و فقیه! این دقیقاً همان فرآیندی بود که سنت مبارزاتی قبل از ۱۵ خرداد را شکل می‌داد و در نهایت از دل این سنت مبارزاتی کسانی مثل سپه‌سالار، میرزا ملکم‌خان، آخوندزاده، تقی‌زاده، فروغی، رضاخان و مصدق در چهره‌های مثبت و منفی خارج شدند. اینکه عده‌ای می‌گویند برای پاگیری نهادهای فرهنگی و مدنی جدید مثل رسانه، حزب، روشنفکر و... نیاز به نهاد مدرن دیگری به نام دولت - ملت به مفهوم حقوقی بود، معنایش همین است. چنین جامعه‌ای نه بر مبنای نصوص و متون فرهنگی و دینی و تاریخی ریشه‌دار، بلکه بر اساس اجماع ایدئولوژیک رهبران، احزاب، گروه‌ها و اساسنامه‌ها و مرام‌نامه‌های آنها اداره می‌شود.

امام خمینی با درک اسلامی از مفهوم ملت و امت می‌دانست که تعادل حقوقی ملت اگر چه لازم است ولی کافی نیست. چون در این تعادل هر کسی به دنبال حقی که برای خود قائل است و خود آن حق را تعریف می‌کند، می‌باشد؛ چنین تعادلی تا وقتی پایدار است که همه تصور کنند به حق خود می‌رسند ولی پایه‌ریزی یک جنبش بزرگ اجتماعی برای سرنگونی استبداد و استعمار به چیزی بیش از تعادل حقوقی نیاز دارد. امام به دنبال تعادل جاری در جامعه بود. تعادلی که با ورودی و خروجی‌های پیوسته، مستمر و حتی بنیان‌افکن مثل منافع ایدئولوژیک، فردی، گروهی، قبیله‌ای، حزبی، جناحی و غیره بر هم نریزد. یکی از بزرگترین دستاوردهای نهضت ۱۵ خرداد تحقق عینی مفهوم اندامواری ملت و برقراری تعادل جاری در نهضت بود؛ تعادلی که به راحتی از بین نمی‌رفت.

امام با ورود مستقیم به صحنه مبارزه و حذف حلقه‌های واسط در ارتباط با بدنه اصلی





جنبش - یعنی توده‌های مردم - نشان داد که در تشکیلات سنتی مبارزه، اغلب کسانی که خود را رهبر می‌دانستند در عمل کار رهبری نمی‌کردند. صدور یک بیانیه یا یک نطقی که به کسی برخورد نکند و توصیه‌های چندپهلوی به مردم و موش و گربه بازی در مخالفت با رژیم، در سنت مبارزاتی امام جایی نداشت.

در سال ۴۱ در جریان مقابله با تصویب نامه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی امام نامه‌ای به مرحوم فلسفی دارد که این نامه سند محکمی در شیوه‌های جدید مبارزه می‌باشد. امام می‌نویسد:

... اعلامیه آقای خوانساری را ملاحظه کردم و خالی از تعجب نبود.^۱ اصل اقدام ایشان بسیار به موقع و لازم است لکن کیفیت آن خیلی نارسا و سست است. برای این مطلب دینی که اساس روحانیت و دیانت و ملیت در خطر است، مجلس روضه درست کردن و در ضمن آن، اساس دیانت را اقرار دادن، بسیار موهن است نسبت به مقصد. و از آن بدتر آنکه مسجد سید عزیزالله را که چهار هزار جمعیت مقدس بازاری در آن مجتمع می‌شود. و البته می‌دانید دولت از دیانت نمی‌ترسد، تا از بازاری متدین و دعای اینها یا نفرین آنها وحشت کند؛ دولت از مردم فعال و جوان و احزاب و دانشگاه ملاحظه می‌کند. باید یک اجتماع دینی که آقای فلسفی سخنگوی دیانت اسلام صحبت می‌کند و آقای خوانساری از مراجع وقت می‌خواهد صحبت کند در مسجد سید عزیزالله که حکم یک صندوق خانه را دارد، نباشد. من نمی‌دانم این چه فداکاری است؟ باید این امر به توسط یک کرور اعلامیه به تهران و حومه تهران حتی قزوین، قم و بلاد نزدیک و دور منتشر شود و گفته شود و نوشته شود که چون برای این اجتماع، جایی در تهران نیست، خارج تهران در بیابان می‌رویم. در این صورت از دو حال خارج نیست، یا آنکه با سرنیزه جلوگیری می‌کنند و آن خیلی بعید است. آن وقت تکلیف یک سره می‌شود و ما غالب می‌شویم و سقوط دولت حتمی است، و یا نمی‌کنند، تمام ناراضی‌ها به شما ملحق

۱. در پی دعوت امام خمینی از علما و مراجع برای اعتراض به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، آقای سید احمد خوانساری اعلامیه‌ای صادر کردند که در آن هیچ اشاره‌ای به موضوع مذکور نشده بود. متن اعلامیه ایشان چنین است: «بسمه تعالی شأنه. به مناسبت تصادف روز پنجشنبه سوم جمادی الثانیه با رحلت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا - علیها سلام - مجلس ذکری از ساعت ۹ الی ۱۱ در مسجد سید عزیزالله منعقد؛ امید است برای عرض اخلاص به مقام مقدس پیغمبر اکرم (ص)، به استماع موضوع مهم مذهبی که لازم است به اطلاع رسد، عموم طبقات، خاصه آقایان علمای اعلام - دامت برکاتهم - شرکت فرمایند. الاحقر احمد الموسوی خوانساری...».

می شوند و غوغا می کنند و عظمت مطلب، آنها را از پادرمی آورد و طرفین مطلب به نفع مسلمین است... سرکار می دانید در این حال که ما قرار گرفتیم قضیه از آشتی و صلح گذشته و پای نابودی احکام اسلام و فتح در کار است و «هیبهات من الذله». نترسید، ملاحظه نکنید. آقای خوانساری را نمی گیرند. شما را نمی گیرند؛ دنیا اقتضا ندارد. شما بهتر می دانید...^۱

۲. پانزده خرداد و باز تولید عمل سیاسی در مرزهای عقیدتی

دلیل دیگری که ۱۵ خرداد را نقطه عطف در تاریخ ایران می کند حفظ فاصله ضروری میان برنامه های جنبش و برنامه های سیاسی گروه ها بود. امام می دانست که حدود خواسته های این گروه ها بسیار ناچیز و حقیر است و در نهایت در درون حفظ ساختار دیکتاتوری پهلوی قرار دارد و در مجموع ره آورد بزرگی برای ملت ایران نخواهد داشت. امام می دانست اگر تمامی انرژی جنبش را برای چنین خواسته های حقیری هزینه نماید به ناامیدی مردم از دگرگونی بنیادی در رژیم ارتجاعی پهلوی خواهد انجامید زیرا روایت های متناقض ایدئولوژیک مخالفان سیاست های رژیم در حوزه چپ و راست برای آرمان های بلند خمینی کبیر بسیار ناچیز بود و همان طوری که گفته شد صورت بندی های نهایی این خواسته ها در گرفتن امتیازات ناچیز برای این گروه ها نه مردم، خلاصه می شد.

در چشم انداز ایدئولوژیک این گروه ها دموکراسی، آزادی و حقوق اجتماعی معنایی جز کسب این امتیازات نداشت؛ حتی اگر برای آن تمامی حقوق مردم قربانی دیکتاتوری می شد. هر گاه رژیم پهلوی چنین امتیازاتی را به این گروه ها می داد از نظر آنها مبارزه به پایان می رسید و باید از رژیم با تمام وجود حمایت می شد. در حالی که در منطق امام مبارزه با رژیم پهلوی مبارزه برای گرفتن امتیازات به مفهوم متعارف آن حتی برای حوزه های علمیه نیز نبود. نظریه ها و روایت های ایدئولوژیک این گروه ها شاید از نظر آنها ابزار مفیدی برای هدایت کنش جمعی به حساب می آمد ولی امام خمینی در حد ابزار نیز کار آیی این روش ها را قبول نداشت.

ابزارها همواره بر اساس تجربیات تصحیح می شوند و تغییر می یابند و نباید آنها را به عنوان طرح های کلی در دنیای ناقص اما شگفت انگیز انسان ها باز تولید کرد و بر اساس چنین توهمی آرمان های یک ملت را پایه ریزی نمود. نظریه ها و روایت های ایدئولوژیک

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۸۶-۸۵.





این گروه‌ها از نظر امام در بهترین حالت به توجیه خودخواهانه و مقتدرانه منافع فردی و گروهی می‌انجامید. چنین تمایلاتی در عالی‌ترین شکل یعنی وقتی که پیروانشان اعتقادی راستین به آنها داشته و درصدد اجرای آنها برآیند به منبع اتوپیاهای سیاسی مثل: کمونیسم، فاشیسم، لیبرالیسم، سکولاریسم و حلقه‌های محفلی‌ای چون حلقه کیان، حلقه بیان، حلقه مکتب ایرانی و اخیراً نیز حلقه نیاوران و امثال ذلک تبدیل می‌شوند. این حلقه‌ها و ایسم‌ها همواره زیادی خواهی، دیکتاتوری، ترور، استبداد، سازش و خیانت را در خود نهان دارند.

امام هم از این زاویه جنبش‌های گذشته را مطالعه کرده بود و هم اثرات زیان‌بار این گروه‌گرایی‌ها را در تاریخ دیده بود. جامعه‌شناسی امام از موجودیت احزاب در ایران جامعه‌شناسی دقیقی است. در ۱۸ شهریور ۱۳۴۳ امام در جمع مردم قم در مسجد اعظم تحلیل بسیار دقیقی از ماهیت احزاب ارایه می‌دهد و می‌فرماید:

... بدبختی‌هایی که ما در مملکت خودمان داریم. دولت‌ها می‌آیند و می‌روند؛ هر دولتی هم می‌آید یک حزبی درست می‌کند - هر دولتی. شما از آن وقت تا حالا هر چه دیدید، یکی «حزب مردم» درست می‌کند، یکی حزب چی درست می‌کند، یکی «حزب ایران نوین» درست می‌کند، یکی حزب چه. هی حزب درست می‌کنند. اصلاً در ایران حزب معنا ندارد؛ در هیچ جای دنیا؛ مگر آنهایی که مثل ایران هستند. مملکت یک حزبی اصلاً معنا ندارد...

آنجاهایی که حزب هست، دولت‌ها از حزب وجود پیدا می‌کنند، نه اینکه اول دولت تشکیل بشود بعد حزب درست کند! بعد اتکا به آن پیدا کند! اینجا، خوب، شما می‌بینید اول دولت درست می‌شود. دولت هم به مجلس و به من و شما هیچ ربطی ندارد. اول دولت درست می‌شود. خودشان می‌گویند، من نمی‌گویم، خودشان می‌گویند ما به امر آمدیم و به امر می‌رویم؛ غلط هم هیچ کس نباید بکند؛ هیچ و کیلی هم غلط نکنند. نمی‌کند هم! اول دولت تشکیل می‌شود؛ بعد که دولت تشکیل شد و سرنیزه دستش آمد، شروع می‌کند حزب درست می‌کند. آن وقت هم یک حزبی است که دولت از حزب پیدا شده! دولت ما حزبی است! دولت آقایان حزبی است! آقا! این را برای کی می‌گویی؟! من آخوند می‌فهمم، دول عالم نمی‌فهمند اینها را؟! آنها می‌خواهند تو این طور باشی؛

می خواهند عقب افتاده باشی. دست بردارید آقا از این عقب افتادگی؛ مجد خودتان را حفظ کنید. اگر حزب می خواهید درست کنید، خوب، یک حزبی قبل از اینکه دولت شما پیش بیاید، یک حزبی درست کنید؛ و بعد هم حزب در مجلس، به طور [ای] که باید بشود، به طوری که قوانین اساسی و قانون اساسی و سایر قوانین اقتضا می کند، نماینده درست کنند؛ و بعد هم آقای وزیر، نخست وزیر متکی به نمایندگانی که از حزب پیدا شد و از جمعیت و از خواسته مردم و اینها پیدا شد؛ بعد می شود یک دولت متکی به حزب...^۱

امام در حقیقت مشکل ساختاری احزاب در ایران را- که ظاهراً ادعا می شد مبارزات سیاسی علیه رژیم شاه بر کاکل این احزاب می چرخد- آن هم برای مردم عادی بیان می کند. احزاب از نظر امام در ایران تولید کننده قدرت نیستند بلکه ساخته دست قدرت هستند و احزابی که ساخته دست قدرت باشند باز یچه و ابزار تمایلات اصحاب قدرت خواهند بود. چگونه امکان دارد که رهبری جنبش اجتماعی را به دست چنین احزابی سپرد؟ این مشکل ساختاری که امام در سال ۴۳ متوجه آن بود هنوز هم ادامه دارد. متأسفانه هم اکنون نیز احزاب ساخته دست دولت ها می باشند. حزب کارگزاران از دل دولت هاشمی، حزب مشارکت از دل دولت خاتمی، حزب اعتدال و توسعه از دل دولت هاشمی و مجمع تشخیص مصلحت نظام، حزب توحید و تعاون، حزب مردم سالاری، حزب اعتماد و بقیه احزاب که هارت و پورت آنها در نمایش های دموکراسی از بقیه بیشتر است تماماً احزاب متصل به دولت ها هستند و از قدرت و ثروت دولت ارتزاق می کنند.

امام در جنبش ۱۵ خرداد نشان داد که نه تنها تمایلی به مواضع بی بو و بی خاصیت و خالی از هر گونه ارزش و آرزوهای بزرگ احزاب و گروه های سیاسی ندارد بلکه می دانست اگر نتواند اقبال شورانگیز و خالصانه و صادقانه مردم را دست مایه تغییرات اجتماعی نماید در نهایت به یک رهبر موج سوار مثل سایر رهبران سیاسی بدل خواهد شد؛ یعنی مانند همه گروه های خودخواه در خانه می ماند و منتظر می نشست تا تغییرات تاریخ توسط دیگران انجام پذیرد. تجربه ای که امام در نهضت نفت به ویژه در قیام ۳۰ تیر با گوشت و پوست خود لمس کرد.

در نهضت نفت مصدق پیوسته نقش یک سوژه به ظاهر خردورز ولی خودخواه و موج سوار را بازی کرد. در بدترین شرایط بدون مشورت با کسی مردم را تنها گذاشت

۱. همان، ص ۳۸۵-۳۸۴.





و استعفا داد و به خانه رفت و منتظر نشست تا مردم او را با سلام و صلوات به قدرت برگردانند تا از کنار این بازگشت بتواند امتیازات بیشتری نه از دشمنان ملت بلکه از خانه ملت یعنی مجلس دریافت کند. این رهبر حزبی در طول تاریخ جنبش نفت همواره اقدام جمعی مردم را مفروض می‌شمرد و خود را در معرض بهره‌برداری از این اقدام قرار می‌داد. یکی از دلایل اساسی شکست نهضت نفت همین خصلت «انگل‌واری» در میان رهبران سیاسی و احزاب بود.

فتنه سال ۱۳۸۸ بستر مناسب دیگری برای مطالعه این انگل‌واره‌هاست؛ کسانی که خود را از تمامی ملاحم این فتنه کنار کشیدند و در خانه‌های خود به تماشای واقعه نشستند و منتظر ماندند تا در انتخابات سال ۹۲ اقدام جمعی دیگران راه تاریخ را برایشان باز کند و اینها در قالب یک نجات‌دهنده در صحنه حاضر شوند. اگر چه تاریخ نشان داده است که عموماً هیچ اقدام بزرگی که منجر به سازندگی یک جامعه گردد به دست انگل‌واره‌ها ایجاد نشده است زیرا خودخواه‌تر از آن‌اند که در امری که سودشان در آن نباشد مشارکت کنند اما سایه سنگین انگل‌واره‌ها همیشه بر سر جنبش‌های بزرگ اجتماعی و رهبران بزرگ تیرگی افکنده است و حتی دست‌مایه مخالفت و مقاومت در مقابل جنبش‌های اصیل اجتماعی شده است.

ملت ما شاهد است که چگونه اسامی بعضی از شخصیت‌هایی که موضع انگل‌واره در رخداد‌های سرنوشت‌ساز داشته‌اند در مقابل نهضت بزرگ امام خمینی سنگر مناسبی برای گروه‌ها و احزاب بی‌ریشه برای مبارزه با این نهضت شدند. امام در ۱۵ خرداد سال ۴۲ نشان داد که جوامع از آن دسته رهبرانی شکل می‌گیرد که در فرآیندی آشکار در کنار مردم و همراه مردم در کشمکش پیرامون منافع، آرمان‌ها و ارزش‌های جامعه بسیج می‌شوند. بنابراین آنچه تجربه ۱۵ خرداد نشان داد حفظ فاصله ضروری جنبش با انگل‌واری سیاسی و تفاوت میان تحلیل نظری نظام‌های باز تولید سیاسی جامعه و عمل واقعی سیاسی بود.

عمل سیاسی از نظر امام همواره با احتیاط در مرزهای عقیدتی تاریخ به جلو می‌رود و به جای جهش و پیشرفت‌های سریع و فاقد پشتوانه فکری و تاریخی با تطابق سیر طبیعی تحولات جامعه و پذیرش فرآیند دگرگونی باورها و رفتارهای اسلامی مردم همراه می‌شود. برای همین بود که امام در هیچ دوره‌ای مبارزه مسلحانه و ترور مقامات رژیم شاه را تأیید نکرد. زیرا مبارزه مسلحانه و ترور هیچ ظرفیتی برای نشان دادن عدم هم‌خوانی آگاهی ذهنی مردم با نظم کهنه و پوسیده شاهنشاهی را نداشت؛ همان‌طور که

نمی‌توانست نشان دهد آیا مردم آمادگی لازم برای تغییر را دارند. شاید از نظر امام مبارزه مسلحانه تنها وسیله‌ای بود برای گروه‌های سیاسی تا از طریق آن حس قدرت‌طلبی و آموزه‌های نظری ایدئولوژی خود را در حیطه عمل به محک آزمایش بگذارند تا بتوانند بیش از آنچه در توان واقعی جامعه است تحولات ایدئولوژیک خود را شتاب بخشند.

از نظر امام آنها نه تنها مشکلی را از جامعه حل نمی‌کردند بلکه بهانه‌های لازم را برای سرکوبی بیشتر مردم به دست رژیم دیکتاتوری فراهم می‌ساختند. امام در دیدار منافقین با ایشان در نجف بیهودگی و ماجراجویانه بودن این روش را تذکر داد. امام در جنبش ۱۵ خرداد سال ۴۲ نشان داد که نه شبیه روشنفکرانی است که رهایی مردم را از پس فنجان قهوه و چای در کافه‌های دوداندود شمال شهر تهران یا مرکز شهر آرزو می‌کنند و در حسرت رسیدن به این آرزو تمامی انرژی خود را حواله پک سیگارهای امریکایی می‌سازند و از پیروزی عنقریب پرولتاریا بر سرمایه‌داری و ایجاد دیکتاتوری طبقه کارگر و رهایی طبقه رنجبر افسانه‌سرای می‌کنند و رمان‌های صد تا یک غاز می‌نویسند؛ و نه از جنس آن رهبرانی است که رهایی مردم را از پس گلوله‌های تفنگ در بیغوله‌های جنگل یا خانه‌های تیمی که نه صدایی از آن به بیرون درز می‌کند و نه نوری از جایی به آن می‌تابد جست‌وجو می‌کند. آرمان‌های خیال‌پردازانه گروه‌های کوچک چریکی در زندگی آهین فراموش خانه‌های تیمی گروه‌ها و سازمان‌های طرفدار مبارزه مسلحانه که از نیمه دوم دهه چهل بخش اعظمی از جوان‌های شورانگیز و احساساتی ولی فاقد آگاهی را به کام مرگ رژیم دیکتاتوری فرستاد.

آنچه امام در ۱۵ خرداد سال ۴۲ به ملت ایران آموخت این بود که هیچ حس تاریخی‌ای در ورای تاریخی که حس می‌کنیم وجود ندارد. خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه خود آن قوم اراده تغییر داشته باشد. امام چقدر زیبا در خصوص سستی نامه مرحوم خوانساری به مرحوم فلسفی گفت: اجتماع بزرگ دینی را که قرار است تن رژیم را بلرزاند و سخنگوی آن فلسفی و مرجعی چون خوانساری باشد نباید در مسجدی که حکم صندوق خانه را دارد برگزار کرد... دولت از دیانت نمی‌ترسد تا از بازاری متدین و دعا یا نفرین آنها وحشت کند، دولت از مردم فعال، جوان، دانشگاه و احزاب زنده می‌ترسد.

۳. پانزده خرداد و شکل‌گیری تغییرات اجتماعی در چهار چوب تاریخی هر جامعه

جنبش ۱۵ خرداد درس‌های ارزشمندی برای نظریه جنبش‌های اجتماعی به طور عام





و انقلاب اسلامی به طور خاص در بر داشت. فرآیند تغییرات اجتماعی، در چهار چوب تاریخی جامعه‌ای که زادگاه آن است شکل می‌گیرد. نه علم مبارزه به مفهومی که گروه‌های مدعی مبارزه مسلحانه بدان اعتقاد داشتند و نه شیوه مبارزه را نمی‌توان از فرهنگ‌های دیگر به ضرب حزب و گروه و تفنگ وارد جامعه‌ای کرد و از آن انتظار زایش داشت؛ چنانکه نمی‌توان مانند ولتر ساده‌لوحانه گفت:

همان طور که درخت نارگیل را می‌شود از کشوری به کشور دیگر انتقال داد و به خوبی به عمل آورد نهادهای موفق در یک کشور را به کشور دیگر با همان نتایج مثبت می‌توان منتقل کرد.

تئوری‌های توسعه و دگرگونی را نمی‌توان پروژه‌های آمرانه برای تغییر در کشورها به کار گرفت. ملت ایران در یک صد سال گذشته تاوان سنگینی برای چنین دیدگاه‌های نحیفی پرداخت کرد. ممکن است منابع حاصل از تجربیات دیگران پویایی‌هایی را در یک جامعه ایجاد کند ولی همزمان محدودیت‌های عقیدتی و ساختاری عجیبی نیز به وجود خواهد آورد که منجر به پیدایش فرآیندهای متناقضی خواهد شد.

یکی دیگر از دلایلی که نهضت ۱۵ خرداد را نسبت به تمامی جنبش‌های اجتماعی ایران ممتاز می‌سازد همین دیدگاه بود. امام معتقد بود که نظام استبدادی مشروطه سلطنتی را نمی‌توان با حرکت‌هایی که زاینده تناقضات بین شیوه تولید و روابط تولیدی است از پا انداخت. زیرا از نظر امام کمونیسم در ایران زاینده امریکا بود. امام معتقد بود که حزب توده را انگلیسی‌ها در ایران پایه‌ریزی کردند و خطر کمونیسم برای ایران را امریکایی‌ها به دهان ساده‌لوحان انداخته‌اند تا از این طریق جنبش‌های منطقه را که ماهیت اسلامی دارد سرکوب کنند.

... گاهی ملت را از خطر کمونیست‌ها می‌ترساند که اگر او برود مملکت به دست آنان می‌افتد؛ و شاید بعضی‌ها که از واقعیت‌ها اطلاع ندارند اغفال شوند. کمونیسم در ایران با دست امریکا، چنانچه حزب توده به دست انگلیس ایجاد شد. به گفتار مطلعین، داغ‌ترین کمونیست‌ها در منطقه مهره‌های امریکایی هستند برای خنثی کردن قیام‌های رهایی‌بخش ملی و مذهبی ملت‌های اسیر به دست سرمایه‌داری و کمونیسم که نمونه بارزش را در سال‌های اخیر دیدیم...^۱

نظام استبداد سلطنتی از دید امام توسط این گروه‌ها از پا در نمی‌آید بلکه به دست

مردم معتقد به اسلام و باورمند به رهبری روحانیت که از جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی فاقد پایگاه‌های طبقاتی خاص در حوزه سیاست بودند سرنگون می‌شد. یکی از کمک‌های مهم تجربه ۱۵ خرداد به نظریه‌های عمومی تحول اجتماعی این بود که نشان داد می‌توان از شرایط ویژه نظام‌های سیاسی که در این نظام‌ها نهفته است استفاده نمود و آن نظام را ساقط کرد؛ بدون اینکه نظام‌ها از سوی بازیگران اجتماعی که به تعبیر خود آگاهانه بسیج شده‌اند با خطر جدی روبه‌رو باشند. شاید یکی از دلایلی که باعث شد نهضت امام خمینی غیر قابل پیش‌بینی باشد همین بود.

امام کارکرد تاریخی رژیم مشروطه سلطنتی و ارج و قرب آن را در ذهن توده‌های مردم (نه در ذهن نخبگان جامعه، احزاب و گروه‌ها) به درستی می‌شناخت. درست در همان دورانی که حتی بعضی از گروه‌های مبارز مسلمان مثل نهضت آزادی یا جامعه سوسیالیست‌های خدایپرست یا نویسندگانی چون شریعتی و هم‌فکران او رژیم پهلوی را برای گذار از دوران فئودالیته به دوران سرمایه‌داری یک رژیم مترقی و ضروری توصیف می‌کردند و هیچ کدام از این گروه‌ها تمایلی به سقوط نظام پادشاهی در ایران نداشتند، امام کارکرد تاریخی دولت پادشاهی را در بنیادهای جامعه اسلامی تمام‌شده تلقی می‌کرد و معتقد بود حتی نمایش تقسیم اراضی و انقلاب سفید نیز نمی‌تواند کمک چندانی به دوام رژیم پهلوی نماید.

۴. پانزده خرداد و جایگزینی اصل مسئولیت و همیاری به جای اصل قدرت و مرتبت

یکی دیگر از ویژگی‌های اساسی نهضت امام خمینی که باید همیشه در دستور کار سیاسی در نظام جمهوری اسلامی باشد آن بود که امام وقتی در ۱۵ خرداد سال ۴۲ استراتژی ساختار شکنانه حذف نظام پادشاهی و مترادف دانستن شاه‌دوستی با غارتگری را در سرلوحه نظریه سیاسی قرار داد در فرآیند عمل سیاسی حیطه‌بندی روشنی میان مبارزه برای کسب امتیازات و مبارزه برای تغییر ساختاری نظم پوسیده و کهنه پادشاهی ایجاد شد. در همان دوران حتی در میان مبارزان درون حوزه نیز بودند کسانی که می‌گفتند خمینی به دلیل بی‌اطلاعی از ساختار تاریخی نظام پادشاهی و پشتوانه‌های چپ و راست داخلی و خارجی آن با اتخاذ سیاست «شاه‌دوستی» یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین، و تجاوز به مراکز علم و دانش؛ «شاه‌دوستی» یعنی ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه‌های اسلام و محو آثار اسلامیت؛ «شاه‌دوستی»





یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت؛^۱ عملاً ناتوانی خود را در تشخیص شرایط و علم مبارزه از دست داده است. اما امام با آگاهی عمیق از خواسته‌های اسلامی مردم ایران، مانند یک رهبر ارکستر که اگر چه ممکن است نتواند ساز تخصصی خاصی را بنوازد اما می‌داند سازها را باید کجا به کار گرفت و یا مانند یک پزشک جراح حاذق که ممکن است از ریزه کاری‌های بیهوشی بی‌اطلاع باشد و نتواند کار یک پزشک متخصص بیهوشی را انجام دهد ولی دقیقاً می‌داند که نقش بنیادین بیهوشی در کار جراحی چیست؛ وارد میدان مبارزه شد و قدر و میزان هر یک از جریان‌ها را علیه شاه ارزیابی کرد. هیچ گروهی نتوانست امام را بازی دهد و قدر و ارج خود را بیش از آنچه بوده ارتقا بخشد. تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد در فرآیند مبارزات گذشته ملت ایران کسانی که رهبری نهضت را بر عهده می‌گرفتند درک دقیق و عمیقی از منزلت و شأن جریان‌های مدعی مبارزه و مخالفت با وضع موجود را نداشتند؛ به همین دلیل نهضت مشروطه و نهضت نفت خیلی سریع اسیر کج‌تابی‌های این گروه‌ها شد و ناکام ماند. اما امام رهبری بود که می‌دانست نقطه اتکای جنبش را نمی‌توان بر شعارها و عوام‌فریبی‌های این گروه‌ها قرار داد. در مبارزه مبتنی بر مسئولیت که روش استراتژیک امام بود همه افراد و گروه‌ها برای اهداف، حوزه فعالیت‌ها و حتی برای رفتارها و عملکردهای خود باید مسئولیت‌پذیر می‌بودند. این بدان معنا بود که گروه‌های مدعی مبارزه اگر قرار بود در نهضت امام جایی داشته باشند باید از همان ابتدا تمایلات سهم‌خواهانه گروهی و حزبی خود را به کناری می‌نهادند و همراه با مردم و در کنار مردم بخشی از مسئولیت‌های نهضت را می‌پذیرفتند.

آنچه باعث شد تا نهضت امام خمینی از بسیاری از آفات گروه‌گرایی در امان بماند و آنچه باعث می‌شود تا انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی از آفات بنیان‌افکن گروه‌گرایی در امان بماند، پایبندی دقیق به استراتژی امام در سنت مبارزه است. همه می‌دانستند در نهضت امام بر خلاف رویه مبارزاتی گروه‌ها و بر خلاف رویه مبارزاتی احزاب سلسله مراتب حزبی وجود ندارد. در نهضت امام زبردست و بالادستی وجود نداشت و هر کسی خود را شریک و همکار می‌دانست. همه اعضای نهضت چون با علم و آگاهی وارد مبارزه می‌شدند باید از عهده کنترل و نظارت بر اقدامات و فعالیت‌های خاص خود از طریق دریافت بازخوردها و اصلاح مسیر در راستای اهداف نهضت بر می‌آمدند. در نهضت امام نه معلم ایدئولوژی بود، نه سر تیم و مسئول گروه بود، نه خانه تیمی بود، و

نه مسئله‌دار شدن و بریدن و تصفیه‌های خونین درون تشکیلاتی به خاطر تغییر مواضع و بریدن‌ها.

استراتژی رهبری در نهضت امام از ۱۵ خرداد تا پیروزی انقلاب اسلامی استراتژی «محور- پیرامون» بود. در استراتژی «محور- پیرامون» هیچ سلسله‌مراتب حزبی مردم را به دسته‌های بالا و پایین حزبی تقسیم نمی‌کند و هیچ کس نمی‌تواند به تنهایی فقط خود را وارث انقلاب و صاحب و مسئول بداند و دیگران را از این امتیاز سلب کند و از همه بدتر سهم ویژه‌ای نیز برای خود بخواهد.

استراتژی محور- پیرامون نوعی رابطه ولایی بین امام و امت بود که ائمه بزرگوار شیعه بنا نهاده بودند. این استراتژی دقیقاً در مقابل استراتژی‌های سلسله‌مراتبی که احزاب و سازمان‌ها از آن پیروی می‌کنند، قرار دارد. بنابراین کسانی که مبتنی بر تمایلات حزبی در نظام جمهوری اسلامی که برآمده از نظریه محور- پیرامون است مسئولیت قبول می‌کنند خواسته و ناخواسته مانع بزرگی برای پیشرفت نظام فراهم می‌سازند.

در ارکان رهبری نهضت امام خمینی از ۱۵ خرداد تا ۲۲ بهمن به جای بحث درباره «قدرت و مرتبت» در مورد «مسئولیت و همیاری» سخن گفته شد. وقتی از قدرت و مرتبت سخن به میان آید چه بخواهیم و چه نخواهیم از امتیازات و تبعیض‌ها سخن به میان خواهد آمد. اگر مسئولان نظام جمهوری اسلامی می‌خواهند راه امام و نهضت امام جاودانه باشد باید از استراتژی قدرت و مرتبت عدول کنند و به استراتژی مسئولیت و همیاری بازگردند. استراتژی قدرت و مرتبت استراتژی احزاب و گروه‌ها و جریان‌ها و افرادی است که سیاست را بر مدار منافع قبیله‌ای خود تعریف می‌کنند. اما استراتژی امام، استراتژی مسئولیت و همیاری و استراتژی منافع ملی و عمومی است. قدرت بدون مسئولیت به تعبیر بعضی از متفکرین اصلاً قدرت نیست بلکه بی‌مسئولیتی است. در نهضت امام خمینی از کسی سؤال نمی‌شد تو استحقاق چه کاری را داری بلکه پرسیده می‌شد تو مسئول چه کاری هستی؟

با تفصیل مذکور نباید تردیدی به خود راه داد که انقلاب اسلامی جز با تداوم استراتژی‌های نهضت امام خمینی امکان ندارد بر دشمنان بی‌شمار نادان و دانای خود غلبه کند. کارگزاران این نظام نیز اگر بقای خود را در تداوم این نهضت می‌بینند باید از گفتمان «استحقاق چه کاری را دارم» عدول کرده و به «گفتمان مسئول چه کاری هستیم» بازگردند.

نهضت ۱۵ خرداد در متن خود درس‌آموزی‌های بزرگ دیگری دارد که باید پیوسته





کشف و بازخوانی شوند. ایران در چهارچوب سیاسی و ساختار حکومتی هنوز در حال گذار از عصر جاهلیت استبداد پادشاهی به عصر جمهوری اسلامی است. ما هنوز در دیوان سالاری نظم سلطنتی گرفتار هستیم و هنوز نوع نگاه نخبگان، سیاستمداران و دولتمردان ما به سیاست، نگاهی مبتنی بر قدرت و مرتبت است.

دولتمردان ما تقاضاهای جدید ملت ما را در سایه استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی می‌دانند و با این تقاضاها آشنایی دارند و شاید در بهترین حالات نیز توانایی آن را داشته باشند که بعضی از این تقاضاها را تصور، تصدیق یا تفسیر کنند. اما باید قبول کنند که هنوز راه‌حل‌ها و تشکل‌های جدید مبتنی بر سیاست اسلامی را که آرزوی انقلاب اسلامی پایه‌ریزی کامل این سیاست در جمهوری اسلامی و معرفی آن به جهان است را نه می‌دانند و نه دقیق می‌شناسند.

حتی بازیگران صحنه‌های جامعه و ساختار اجتماعی یعنی سیاستمداران، دیپلمات‌ها، کارمندان عالی‌رتبه ادارات، دانشمندان و دانش پژوهان علوم سیاسی و علوم اجتماعی، نویسندگان و روزنامه‌نگاران ما گرفتار اصطلاحات قدیمی سیاست که مربوط به نظم پوسیده و کهنه شاهنشاهی و نظم غربی است، می‌باشند.

ما هنوز نتوانستیم ادبیات سیاسی ایران را مبتنی بر ادبیات امام خمینی و انقلاب اسلامی و اسلام عزیز نماییم. ما همگی هنوز بر مفروضات گذشته وارد عمل سیاسی می‌شویم و گروه‌ها و جریان‌های ما هنوز افکار و نظریه‌های خود را بر واقعیت‌های دیروز ایران منطبق می‌سازند؛ گویی نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند خود را با آرمان‌های امروزی مردم منطبق سازند.

بسیاری از گروه‌ها و جریان‌های سیاسی که با عناوین مدرن فعالیت می‌کنند هنوز در بند آرمان‌ها، افکار و اندیشه‌های عصر پوسیده قاجاری و پهلوی هستند. آیا در داور نیست که بعد از سقوط نظام ضد عقلی سلطنت در ایران هنوز عده‌ای که خود را روشنفکر می‌خوانند در پی اعاده این نظام باشند؟! آیا رنج‌آور نیست که هنوز عده‌ای که خود را منورالفکر و مدرن می‌نامند در پی اعاده قوانین ضد انسانی عصر باستان در دوران جدید باشند؟!

چه کسی باور می‌کند که بخشی از روشنفکران عصر جمهوری اسلامی به پیروی از اسلاف ابله خود سودای بازسازی روابط استعماری ایران با غرب و در رأس آن امریکا، انگلیس و صهیونیسم را در سر دارند و پیوسته در گوش ما زمزمه می‌کنند که لفظ استقلال و متعاقب آن آزادی در عصر جهانی شدن منسوخ است!! اینها و صدها مسئله

ناگفته نشان می‌دهد که نخبگان و کارگزاران سیاست و علوم سیاسی و اجتماعی و حتی فیلسوفان ما در کی از شرایط جدید ایران بعد از انقلاب اسلامی در پرتو اندیشه‌های امام خمینی ندارند و پیوسته تاوان ناکامی‌ها و سرخوردگی‌های خود را از ملت ایران می‌گیرند.

نمی‌دانیم چرا این‌گونه است! شاید به این اعتبار باشد که مانند اسلاف منور الفکری اروپا فکر می‌کنند اصولی در کار نیست، هر چه هست حوادث است.^۱ شاید مانند قائم‌مقام فراهانی برای حمایت از سلطنت محمد میرزا قولی به عباس میرزا نایب‌السلطنه داده باشند. آخر در تاریخ گفته‌اند که قائم‌مقام راضی به سلطنت محمد میرزا نبود چون او را خونخوار و نالایق می‌دید و از عباس میرزا خواست که فرزند دیگری را به ولیعهدی برساند ولی عباس میرزا نپذیرفت و قائم‌مقام را به امام هشتم قسم داد که از بدگمانی نسبت به محمد میرزا بگذرد.^۲

شاید منور الفکران و سیاستمداران ما در جایی قولی به کسی داده‌اند که از بدگمانی نسبت به دشمنان خونخوار این ملت بگذرند. شاید برای همین است که بعضی از مسئولان محترم جمهوری اسلامی پیوسته به ما گوشزد می‌کنند که از بدگمانی و بی‌اعتمادی نسبت به غرب و سازمان‌های بین‌المللی بگذریم؛ «در مسئله مهم هسته‌ای که به امنیت ملی و منافع ملی ما ارتباط دارد این‌گونه تردیدها (بدبینی به غرب) نباید مورد توجه قرار گیرد. اینها هم مسائلی است که گاهی مشکل‌آفرین می‌شود.»^۳

آورده‌اند که فاضلی ندیم سلطانی غیور بود و اندک و سواسی داشت و عادت کرده بود که گاه گاهی مویی از محاسن خود بر می‌کند. سلطان آن عادت را از او نپسندید و گفت: اگر دیگر موی از محاسن خود بر کنی بفرمایم دستت ببرند. ندیم بترسید و در مجلس پادشاه به حفظ حال خود نیک متوجه شد و از بس که احتیاط می‌کرد عیش او منقص و اوقات او مکدر شد و می‌ترسید که مبادا به مقتضای عادت از او خطایی صادر شود و در معرض سیاست سلطان افتد. بعد از مدتی که کار بر او به غایت تنگ شد، وقتی سلطان را حال خوش بود و بزم آراسته و مطربان و ندیمان را حاضر ساخته بود در آن اثنا ندیم فاضل بسی لطائف بهجت‌انگیز و ظرایف دل‌اوز پر داخت و سلطان را به غایت مسرور و

۱. فیلیپ آمیگه، عصر زرین دیپلماسی؛ ماکیاولی و ونیزی‌ها، ترجمه شیوا رضوی، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۶، ص ۱۵.

۲. سید بدرالدین یغمایی (به کوشش)، منشآت قائم‌مقام فراهانی، تهران، شرق، ۱۳۷۳، ص ۲۶.

۳. حسن روحانی، امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰، ص ۶۸.



خندان ساخت. سلطان گفت: ای فلانی امروز آن روز است که مزرعه‌ای نیکو به تو ببخشم تا از محصول آن بر خوری و به فراغت روزگار به سربری. اکنون از ما بطلب هر مزرعه‌ای که دلت مایل است. ندیم گفت: چیزی نمی‌خواهم فقط ریش مرا به من ببخش تا هر چه خواهم به ریش خود به جای آرم که تا دستم از ریشم کوتاه هست هیچ حضوری و سروری ندارم. اکنون ملت ما بعد از همه رنج‌هایی که در تاریخ برده‌اند به برکت امام و انقلاب اسلامی صاحب ریش و ریشه خود گشتند و انتظار دارند که ارباب قدرت با خوش بینی‌ها و بدگمانی‌های خود شرایطی فراهم نسازند که دستمان به ریش و ریشه‌مان بند نباشد و عیش از ملت منقص گردد.





مقالات

پژوهشی پیرامون تاریخ تحلیلی - انتقادی جریان اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی ایران

بخش دوم: «علل راه یابی اصلاح طلبی سکولار به قدرت سیاسی»

مهدی جمشیدی^۱

چکیده

در مقاله پیش رو، به این پرسش پاسخ داده شده که چه عللی موجب گردید تا اصلاح طلبان بتوانند نظر و گرایش افکار عمومی را به سوی خود جلب کنند و با پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ و انتخابات بعدی، به درون حاکمیت سیاسی راه یابند. در این راستا، به برخی از علل و خاستگاه‌ها اشاره شد که عبارت‌اند از: تعمیق شکاف طبقاتی در اثر سیاست اقتصادی دولت سازندگی، غفلت دولت سازندگی از فرهنگ، تحدید فضای سیاسی - انتقادی از سوی دولت سازندگی، دوگانگی‌ها و تناقض‌های ارزشی در رفتار کنشگران جریان راست، بستر آفرینی فرهنگی و معرفتی روشنفکران، ویژگی‌های متمایز و جذاب خاتمی، حمایت گروه‌ها و احزاب سیاسی متعدد از خاتمی.

کلیدواژه‌ها: دموکراسی، دولت سازندگی، تعدیل اقتصادی، سیاست فرهنگی، حلقه کیان، انتخابات، جریان اصلاحات.

۱. نویسنده و محقق





مقدمه

اصلاح طلبان در چند انتخابات پی در پی به پیروزی دست یافتند و توجه تحلیل گران مسائل سیاسی و اجتماعی ایران را به سوی خود جلب کردند:

الف. هفتمین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶

ب. اولین انتخابات شوراهای شهر در سال ۱۳۷۷

ج. ششمین انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۷۸

اما پس از این، اصلاح طلبان مقبولیت اجتماعی خود را از دست دادند و شکست‌های تکان دهنده و مستمری را در چندین انتخابات بعدی تجربه کردند:

الف. دومین انتخابات شوراهای شهر در سال ۱۳۸۱

ب. هفتمین انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۸۲

ج. نهمین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۴

د. هشتمین انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۸۶

ه. دهمین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸.

از آنجا که ظهور و افول جریان‌های فکری و سیاسی از قاعده‌مندی و نظم معنادار برخوردار است، می‌توان با تأملی جامعه‌شناسانه، قواعد و نظم اجتماعی حاکم بر تحولات جریان اصلاح‌طلبی را تشخیص داد.

در این بخش باید به این پرسش پاسخ بدهیم که چه عللی موجب گردید تا اصلاح طلبان بتوانند توجه افکار عمومی را به سوی خود جلب کنند و با پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ و انتخابات بعدی، به حاکمیت سیاسی راه یابند؟

نگارنده بر این باور است که «ظهور اصلاح طلبان»، پدیده‌ای تک‌علتی^۱ نیست و نباید در تبیین آن، بر روی عامل و علت خاصی متمرکز شد و از دخالت علل دیگر غفلت ورزید. ظهور اصلاح طلبان معلول اثرگذاری علی (مستقیم یا غیر مستقیم) مجموعه‌ای از عوامل تو در تو و پیچیده اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. حتی شاید بتوان راهیابی اصلاح طلبان به حاکمیت سیاسی را حلقه‌ای و پاره‌ای از یک فرآیند اجتماعی چند لایه و کلان تصویر کرد:

به واقع، اصلاحات در آغاز دهه ۷۰ در سه عرصه دنبال می‌شد. اول، رفرم دینی که نماینده آن دکتر سروش بود. ایشان با نگارش مقاله قبض و بسط و ادامه آن و با بیان این مسئله که سقف شریعت بر ستون

1. Single cause



معیشت بنا شده است در جامعه واکنش برانگیخت و آغاز یک رفرم دینی را موجب شد. دوم؛ رفرم در زمینه اقتصاد که هاشمی رفسنجانی آن را نمایندگی می کرد. او اعتقاد داشت که اقتصاد ایران بسیار زیاد دولتی است و لذا بازار ملی در چنین بستری نمی تواند شکل بگیرد. از این رهگذر، برنامه تعدیل اقتصادی را مطرح کرد و یک رفرم اقتصادی پیش گرفت. سوم؛ اصلاحات سیاسی که عرصه دیگر این رفرم بود که البته کمرنگ تر از دیگر زمینه ها بود و روزنامه سلام و هفته نامه عصر ما و نیز اعضای مرکز تحقیقات استراتژیک آن را دنبال می کردند. این دسته خواستار این بودند که مبانی جمهوریت را در ایران تعیین کنند چرا که به زعم خود احساس می کردند انقلاب از جمهوریت فاصله گرفته است.^۱ جلالی پور نیز می نویسد دوم خرداد به سبب آن که یک «جنبش اجتماعی» بوده، وقوع متوقف بر تحقق یافتن شرایط و بسترهای ساختاری خاصی بوده است که البته در مرکز آنها، پروژه «مدرنیزاسیون» قرار دارد. «وقوع جنبش هایی مثل جنبش دوم خرداد، در درجه اول به شرایط ساختاری نیازمند است؛ یعنی ساختار جامعه ای که در معرض روندها و سیاست های نوسازی قرار گرفته باشد.»^۲ به هر حال در این بخش، برخی از علل اصلی و عمده را برمی شماریم.

۱. تعمیق شکاف طبقاتی در اثر سیاست اقتصادی دولت سازندگی

در ابتدا باید به این واقعیت اشاره شود که به نظر بسیاری از صاحب نظران، رویکرد دولت سازندگی در حوزه های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، یکی از عوامل مؤثر بر به قدرت رسیدن اصلاح طلبان بود؛ به طوری که «نتیجه دولت بازسازی [دولت سازندگی]، به وجود آمدن دولت لیبرال نوسازی [دولت اصلاحات] بود».^۳ در واقع، روی آوردن افکار عمومی به اصلاح طلبان، به معنی «نه» گفتن به سیاست های دولت سازندگی بود. برخی از اصلاح طلبان نیز این نظر را پذیرفته اند:

واقعیت این است که نمی توان گفت که تمام بسترهای لازم برای شکل گیری، استقرار و امتداد گفتمان اصلاحی در جامعه فراهم بود. روی آوردن بسیاری به اصلاحات، به خاطر نگاه سلبی به گفتمان رقیب

۱. سعید حجازیان، «اصلاحات احیای انقلاب بود»، شهروند/امروز، ۱۳۸۶/۱۱/۱۴، ص ۶۲.

۲. حمیدرضا جلالی پور، دولت پنهان؛ بررسی جامعه شناسانه عوامل تهدیدکننده جنبش اصلاحات، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۱۷.

۳. ابراهیم فیاض، «آرامش و ثبات؛ نتیجه احیای ارزش ها»، ایران، ۱۳۸۶/۹/۸، ص ۱۳.



اگرچه تلاش‌های اقتصادی دولت سازندگی منجر به بهبود برخی شاخص‌های اقتصادی، بازسازی برخی از خرابی‌های ناشی از جنگ تحمیلی و ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی در کشور گردید، اما از سوی دیگر، تشدید «شکاف و فاصله طبقاتی»، بزرگ‌ترین پیامد منفی اجرای این سیاست بود. در واقع، حلقه مفقوده در سیاست اقتصادی یادشده، «عدالت» بود

بود.^۱

از جمله سیاست‌های دولت سازندگی که موجب شکل‌گیری نارضایتی عمومی از آن دولت شد، سیاست اقتصادی^۲ آن دولت بود. دولت سازندگی به دلیل استقرارهای خارجی فراوان، مجبور به اطاعت از دستورالعمل‌های اقتصادی برخی نهادهای مالی بین‌المللی از جمله «بانک جهانی»^۳ بود. یکی از این سیاست‌ها، سیاست تعدیل اقتصادی^۴ بود که هسته مرکزی تفکر اقتصادی نخبگان و تکنوکرات‌های دولت سازندگی را تشکیل می‌داد. سیاست تعدیل

اقتصادی مبتنی است بر ساز و کار بازار آزاد و رقابتی که خود دربردارنده ضرورت «عدم مداخله دولت در اقتصاد» است. ممنوعیت قیمت‌گذاری توسط دولت (یارها سازی قیمت‌ها)، رفع محدودیت‌های تجارت خارجی، آزادی سرمایه‌گذاری خارجی، حذف یارانه‌ها، خصوصی‌سازی اقتصاد و واگذاری خدمات و شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی و... در زمره راهکارهای اصلی و اساسی این الگوی اقتصادی است. با وجود آنکه برنامه اول توسعه اقتصادی برای سال‌های ۷۲-۱۳۶۸ در سال ۶۸ به تصویب مجلس چهارم رسید، اما پس از مدتی، برنامه تعدیل اقتصادی از سوی دولت، تدوین و از سال ۱۳۶۹ به اجرا گذاشته شد.

اگرچه تلاش‌های اقتصادی دولت سازندگی منجر به بهبود برخی شاخص‌های اقتصادی، بازسازی برخی از خرابی‌های ناشی از جنگ تحمیلی و ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی در کشور گردید، اما از سوی دیگر، تشدید «شکاف و فاصله طبقاتی»، بزرگ‌ترین پیامد منفی اجرای این سیاست بود.^۵ در واقع، حلقه مفقوده در سیاست اقتصادی یادشده، «عدالت» بود:

بعد از جنگ، همان سوسیالیسم [دهه شصت] تبدیل به سرمایه‌داری

۱. محمدرضا تاجیک، «بازگشت به نقطه صفر اصلاحات»، کارگزاران، ۱۳۸۷/۳/۲۱، ص ۸.

2. Economic policy

3. World Bank

4. Economic adjustment policies

۵. فرامرز رفیع پور، توسعه و تضاد؛ کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۶، ص ۱۷۷.

وحشتناک شد و یک نوع سرمایه‌داری مکانیکی به نام تعدیل اقتصادی به وجود آمد. یک نوع لیبرالیسم بی‌سر و ته، یک نوع لیبرالیسم افسارگسیخته. [...] سیاستی که اگر نصف آدم‌ها بمیرند چندان اتفاقی نمی‌افتد. شرایط طوری شد که یکی از مسئولین سازمان برنامه و بودجه در آن زمان گفت: «تاکنون شهدای جنگی داشتیم و از این به بعد باید شهدای اقتصادی داشته باشیم!» یعنی یک عده از گرسنگی بمیرند! معنای سیاست تعدیل اقتصادی همین بود! [...] در سیاست تعدیل اقتصادی، عدالت عملاً بی‌معناست. فقط بحث آزادی اقتصادی است و آزادی تام.^۱

دلیل گذار از «سوسیالیسم»^۲ در باورهای بخش قابل توجهی از بدنه دولت موسوی در دهه شصت به «لیبرالیسم»^۳ در دهه هفتاد در ایران، رخ دادن همین تحول در سطح جهانی و تک‌قطبی شدن دنیا بود؛ چرا که در اثر فروپاشی بلوک شرق و زوال قدرت سوسیالیسم، لیبرالیسم به ایدئولوژی یکه‌تاز در دنیا تبدیل شده بود.^۴ چنین وضعیتی، نارضایتی توده‌های مردم، به‌ویژه طبقات ضعیف را به همراه داشت:

با گرایش به سرمایه‌داری، حامیان تهیدست در بین طبقات پایین قدیم، پراکنده شدند. مسئولیت انفعال سیاسی این‌گونه اقشار را باید در

۱. ابراهیم فیاض، همان.

2. Socialism

3. Liberalism

۴. گفتنی است برخلاف میرحسین موسوی، مقام معظم رهبری به هیچ‌رو موافق «اقتصاد سوسیالیستی» نبودند و از آن دفاع نمی‌کردند؛ اما متأسفانه خوی استبداداً پاننه نخست‌وزیر و جناح چپ، استدلال مخالفی را بر نمی‌تابید و به افراطی‌گری‌های خود ادامه می‌داد:

در آن سال‌های دهه شصت که آقایان [...] به سمت روز به روز غلیظ‌تر کردن «اقتصاد دولتی» می‌رفتند، من مثال می‌زدم و می‌گفتم فرض کنید یک موتور است که می‌تواند این بار سنگین را برساند و شما هم در کنار موتور راه می‌روید، یا خودتان پشت فرمان می‌نشینید و هدایتش می‌کنید. اما [شما این موتور را کنار گذاشتید و همه باری را که توی این وانت است، خودتان روی دوش گرفتید [...]]. این موتور، «بخش خصوصی» است. این را آن زمان به آنها می‌گفتیم، اثر هم نمی‌کرد. امام هم هر چه می‌گفتند به مردم بدهید، اینها می‌گفتند مراد از مردم، «بخش خصوصی» نیست، [بلکه] مردم یعنی «توده مردم». [بعد می‌گفتند] به توده مردم چه جوری می‌شود کمک کرد؟ [اینکه] دولت، اقتصاد را در دست بگیرد، به توده مردم کمک کند. [...] همان کسانی که آن زمان آن جور حرف می‌زدند، حالا صد و هشتاد درجه برگشته‌اند؛ یعنی باز هم در حد تعادل قرار ندارند. [...] خط متعادل همین است: سرمایه مردم و مدیریت مردم، اقتصاد را بر دوش بگیرد و کنترل و هدایت به عهده دولت باشد. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت، ۱۳۸۹/۶/۸.



سیاست‌های اقتصادی تورم‌زا و محنت‌افزای اخیر یافت.^۱ اباحه‌گری اقتصادی و مالی و وجود بی‌عدالتی و تبعیض در دولت‌سازندگی کار را به آنجا کشاند که پیوند مستحکمی میان «قدرت سیاسی»^۲ و «قدرت اقتصادی»^۳ شکل گرفت و در میان مدیران دولتی و اطرافیان آنها، معضل «ثروت‌های بادآورده» و «ویژه‌خواری» پدید آمد و در حالی که عدالت یکی از آرمان‌های اصلی انقلاب اسلامی به شمار می‌آمد، دولت‌سازندگی در اثر اتکای خود به الگوی اقتصاد لیبرالیستی، توسعه و رشد اقتصادی را بر آن ترجیح داد. این وضعیت برای توده‌های مردم، به خصوص طبقات مستضعف و محروم، بسیار باورناپذیر و رنجش‌زا بود و سرانجام به پیدایش شکاف میان دولت‌سازندگی و مردم انجامید:

شرایط اقتصادی خاصی که در اواخر دوره هاشمی بر اقشار مختلف تحمیل شد از قبیل تورم ۵۰ درصدی، باعث شد مردم به این نتیجه برسند که مدل اقتصادی هاشمی جواب نمی‌دهد و کم و بیش هم می‌دانستند که ریخت و پاش‌های مالی حداکثری اتفاق می‌افتد، شعار عدالت که انقلاب وعده آن را داده، اجرا نشده و عده‌ای دارند سوءاستفاده‌های کلان می‌کنند.^۴

برخی بر این باورند که «سیاست دولت پس از جنگ، خیلی شبیه کودتا بود.»^۵ برخی بر این باورند که سیاست اقتصادی دولت در این سال‌ها، به سبب تولید نارضایتی اجتماعی عمیق در میان توده‌های مردم، عامل وقوع شورش‌های اجتماعی در پاره‌ای از نقاط کشور بوده است:

سیاست‌های اقتصادی جدید احتمالاً در وقوع برخی شورش‌های عمده شهری به ویژه در قزوین، اسلامشهر و مشهد مؤثر بودند. سیاست اقتصادی جدید معطوف به رشد و متکی به بازار آزاد، بسیار تورم‌زا از کار درآمد و در نتیجه نارضایتی اقتصادی و اجتماعی گسترش قابل

۱. حسین بشیریه، عقل در سیاست؛ سی و پنج گفتار در فلسفه، جامعه‌شناسی و توسعه سیاسی، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۶، ص ۷۶۰.

2. Political power

3. Economic power

۴. عبدالحسین خسروپناه، «نه اسلامیت ناب، نه جمهوری غرب»، مهرنامه، اردیبهشت ۱۳۸۹، ش ۲، ص ۵۱.

۵. ابراهیم رزاقی، «کودتای فکری با سیاست تعدیل»، رمز عبور ۵: ویژه‌نامه بررسی اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران (ضمیمه روزنامه/یران)، ۱۳۸۹، ص ۷۹.

ملاحظه‌ای پیدا کرد.^۱

افزون بر این، سیاست اقتصادی یادشده منجر به گسترش یافتن طبقه متوسط متجدد^۲ در جامعه ایران شد. اینگلهارت و ولزل در کتاب خود می‌نویسند طیف گسترده‌ای از شواهد نشان می‌دهند که ایده کانونی نظریه نوسازی،^۳ صحیح است؛ یعنی توسعه اقتصادی^۴ به ایجاد تغییرات مهم و دقیقاً قابل پیش‌بینی در سیاست‌ها و فرهنگ جوامع منجر می‌شود:^۵

صنعتی شدن^۶ منجر به فرایند عمده‌ای از تغییر شده و بوروکراتیک شدن،^۷ سلسله مراتب، تمرکز اقتدار، سکولاریته و دگرگونی ارزش‌های سنتی به سکولار- عقلانی را به همراه می‌آورد. [...] توسعه اقتصادی، متمایل به شکل دهی به تغییرات قابل پیش‌بینی در جهان‌بینی‌های مردم است. [...] توسعه اقتصادی، به شدت با تغییرات فراگیری در باورها و انگیزه‌های افراد مرتبط می‌شود [...] این تغییرات، در مجموع احتمال ظهور دموکراسی را افزایش [...] می‌دهند.^۸

از نظر آنان، توسعه اقتصادی، به دو دلیل منشأ دموکراسی سکولار است: نخست اینکه طبقه متوسط همساز تحصیل کرده و فربهی ایجاد می‌کند که به تفکر مستقلانه عادت دارد؛ و دوم اینکه ارزش‌ها و انگیزه‌های مردم را متحول می‌گرداند.^۹ هنگامی که طبقه متوسط به اندازه کافی بزرگ و همساز شد، فشارهایی از ناحیه این طبقه برای شکل‌گیری لیبرال دموکراسی ایجاد خواهد شد.^{۱۰}

به هر حال، نخستین قربانی سیاست توسعه اقتصادی دولت سازندگی، «عدالت» بود

۱. حسین بشیریه، *دیپلاچ‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران؛ دوره جمهوری اسلامی ایران*، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۵، ص ۸۴.

2. Modern middle class

3. Modernization

4. Economic development

۵. رونالد اینگلهارت و کریستین ولزل، *نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی*، ترجمه یعقوب احمدی، تهران، کویر، ۱۳۸۹، ص ۱۳.

6. Industrialization

7. Bureaucratization

۸. رونالد اینگلهارت و کریستین ولزل، همان، ص ۱۵-۱۴.

۹. همان، ص ۱۸.

۱۰. همان، ص ۱۳.

۱۱. گفتنی‌ست این کتاب اثبات می‌کند که جهت رابطه علی، عمدتاً از توسعه اقتصادی به دموکراسی است. (همان، ص ۱۸). در این کتاب، داده‌های پیمایش ۸۱ جامعه که شامل ۸۵ درصد جمعیت جهان است و از سال ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۲ جمع‌آوری شده‌اند، تحلیل ثانویه گردیده است. (همان، ص ۲۱).



که به بهای دستیابی به «رشد اقتصادی»، نادیده انگاشته شد؛ و این رویکردی بود که به شدت با تعالیم و فرهنگ اسلامی، تعارض داشت:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.^۱

به راستی [اما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو فرود آوردیم، تا مردم به عدالت برخیزند.

۲. غفلت دولت سازندگی از فرهنگ

دغدغه اصلی دولت سازندگی، دستیابی به «توسعه اقتصادی»^۲ بود؛ به صورتی که بر اساس تحلیل محتوای انجام شده در گفتارهای رئیس جمهور دولت یادشده، این مقوله بیشترین فراوانی را در سخنان او دارا بوده است. در اثر قرار گرفتن «اقتصاد»^۳ در متن و مرکز دغدغه‌های دولت سازندگی، حوزه‌های «سیاست»^۴ و «فرهنگ»^۵ حاشیه‌نشین و پیرامونی شدند. در این دوره، برنامه‌ریزی و اقدام فرهنگی امری کم‌اهمیت و فرعی قلمداد می‌شد و فاقد راهگشایی اسلامی به منظور هدایت فرهنگ عمومی بود.

همین بی‌اعتنایی به مقوله فرهنگ سبب گردید تا حساسیت نسبت به حراست از مرزهای فکری و اعتقادی انقلاب اسلامی رنگ ببازد و مدیریت‌های تصمیم‌ساز در اختیار کسانی قرار گیرند که در اسارت غرب‌زدگی به سر می‌بردند و با جهان‌بینی اسلامی، بیگانه بودند:

در دوران سازندگی، مسائل نظری انقلاب مورد غفلت مدیران و برنامه‌ریزان جامعه قرار گرفت. در تحلیل انقلاب و وضعیت جامعه ایران از همان نظریه‌ها و تئوری‌هایی استفاده شد که برای تحلیل و تبیین مسائل بعد از جنگ دوم در اندیشه سیاسی غرب به کار گرفته شد. برخی مراکز تحقیقاتی - استراتژیک که باید زمینه‌های نظری انقلاب را تبیین و خط مشی حرکت اصلاحی جامعه را ترسیم نمایند و با بهره‌وری از بسترهای فرهنگی جامعه، استراتژی مقابله با تحلیل‌های وارداتی و بیگانه را مشخص می‌ساختند، خود مرکز بسط و گسترش تحلیل‌های

۱. قرآن کریم، سوره حدید، آیه ۲۵.

2. Economic Development
3. Economy
4. Policy
5. Culture

رفرمیستی شدند.^۱

از سوی دیگر، بخش‌های مهمی از دولت‌سازندگی در طول هشت سال، نوعی روند مدرنیزاسیون^۲ نامحسوس و خزنده را پی گرفتند تا زمینه فرهنگی برای دگرگونی اقتصادی در جامعه فراهم شود:

نوسازی اجتماعی و فرهنگی و آموزشی در همین دوران، به تشدید خواست‌های سیاسی و اجتماعی طبقه متوسط جدیدی انجامید که در حال ظهور به عنوان نیروی سیاسی قابل ملاحظه‌ای بود.^۳ برخی از اصلاح‌طلبان نیز گفته‌اند که سیاست‌های فرهنگی هاشمی رفسنجانی باز بوده است:

او [هاشمی رفسنجانی] در گذشته نشان داده است که سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌اش، «بسته» نیست، ولی در حوزه‌های سیاسی، معمولاً «نیمه‌بسته» و به صورت دو گانه - یکی به نعل و یکی به میخ - عمل کرده است.^۴

بیش از این، سیاست اقتصادی و عمرانی دولت‌سازندگی که ریشه در لیبرالیسم اقتصادی^۵ داشت، به خودی خود، فرهنگ عمومی را دچار آسیب‌ها و جراحات‌های ماندگاری نمود؛ به گونه‌ای که در طول این سال‌ها، خودخواهی، لذت‌پرستی، نفع‌طلبی، مادیگری، رفاه‌طلبی و فردگرایی رواج یافت. به این ترتیب، زمینه اجتماعی برای روی آوردن به لیبرالیسم سیاسی^۶ نیز فراهم شد:

یکی از بزرگ‌ترین خدمت‌ها را جریان کارگزاران در دهه دوم انقلاب به جامعه ما کرد و آن مدرنیزاسیون خزننده و آرام و دور از چشم مخالفان بود [...] صرف ساختن فرهنگسرا، توسعه شهری و حتی نوع خاص معماری که آنان تشویق کردند [...] به نفع یک جریان بوده است و آن پروژه نوسازی در ایران است؛ چون کسی که در جامعه‌ای با ساختمان‌سازی، فضای شهری، ترافیک، تبلیغات و... خاص زندگی می‌کند، به ناچار، فکر و فرهنگ او نیز تغییر خواهد کرد. [...] کارگزاران

۱. حمید پارسانیا، هفت موج/اصلاحات؛ نسبت‌تئوری و عمل، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶، ص ۸۶-۸۵.

2. Modernization

۳. حسین بشیریه، همان، ص ۸۵.

۴. حمیدرضا جلابی‌پور، همان، ص ۱۲۲.

5. Economic liberalism

6. Political Liberalism





در دهه دوم انقلاب، تنها جریان اصلاح طلب حاضر در قدرت بودند و به نوعی زمینه دوم خرداد را فراهم کردند.^۱

بشیریه نیز در همین چهارچوب، مواردی را به عنوان خصوصیت‌های دوران سازندگی برمی‌شمارد که مؤثر بر شکل‌گیری جریان دوم خرداد بوده‌اند؛ در میان این موارد، به گسترش «آموزش» و «ویژگی‌های فرهنگ شهری مدرن» اشاره شده است:

گسترش طبقات متوسطی که سنخیت ایدئولوژیک با الیگارش‌ی حاکم ندارد؛ گسترش آموزش که خود در تقویت طبقات متوسط مؤثر است؛ گسترش ویژگی‌های فرهنگ شهری مدرن که با خصال ایدئولوژیک نظام تعارضات آشکار پیدا می‌کند؛ پیدایش شکاف‌هایی در درون الیگارش‌ی که خود مقدمه‌ای برای گذار به شبه‌دموکراسی است؛ فشارهای مختلف از جانب فرآیندهای رو به گسترش جهانی شدن در حوزه‌های اقتصاد و فرهنگ و ارتباطات؛ پیدایش تعابیر دموکراتیک و کثرت‌گرایانه از دین و نظریه سیاسی شیعه.^۲

در سطح توده‌های مردم، اقتصادمحوری و بی‌تفاوتی نسبت به درونی کردن باورها و ارزش‌های اسلامی سبب گردید ذهنیت و ارزش‌های بخش‌هایی از افراد جامعه (به خصوص نسل سوم انقلاب) تغییر کرده و سمت و سوی دیگری بیابد:

جوانان پس از جنگ به تدریج از تبلیغات و تولیدات فرهنگی دستگاه‌های رسمی خسته شدند و بیشتر مصرف‌کننده تولیدات فرهنگی پاپ بودند که در فیلم‌های ویدئویی و نوارهای کاست موسیقی منعکس می‌شد و در بازار داغ و غیر رسمی فرهنگ رواج داشت، لذا به رغم تبلیغات و تربیت رسمی، آنان به دنبال سبک‌های دیگری از زندگی (یعنی سبک‌های دیگری از فکر کردن، حرف زدن، تفریح کردن، لذت بردن، دوست داشتن، لباس پوشیدن و غذا خوردن) رفتند.^۳

این اقلیت فکری جدید، پاره‌ای از اکثریتی بودند که از سیاست‌های اصلاح‌طلبانه خاتمی حمایت کردند و او را برگزیدند. وضعیت فرهنگی نابسامان در دانشگاه‌ها و در میان دانشجویان، نگران‌کننده‌تر از دیگر موقعیت‌ها و قشرها بود. دانشجویان از یک‌سو نسل جوانی بودند که درک و شناخت دقیقی از انقلاب اسلامی و ارزش‌های

۱. مرتضی مردیپناه، با مسئولیت سردبیر؛ مقدمه‌ای بر پروژه اصلاح، تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹، ص ۱۷۳-۱۷۲.

۲. حسین بشیریه، همان، ص ۵۶.

۳. حمیدرضا جلالی‌پور، جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۲۴۶.

اباحه‌گری اقتصادی و مالی و وجود بی‌عدالتی و تبعیض در دولت سازندگی کار را به آنجا کشاند که پیوند مستحکمی میان «قدرت سیاسی» و «قدرت اقتصادی» شکل گرفت و در میان مدیران دولتی و اطرافیان آنها، معضل «ثروت‌های بادآورده» و «ویژه‌خواری» پدید آمد و در حالی که عدالت یکی از آرمان‌های اصلی انقلاب اسلامی به شمار می‌آمد، دولت سازندگی در اثر اتکای خود به الگوی اقتصاد لیبرالیستی، توسعه و رشد اقتصادی را بر آن ترجیح داد

آن نداشتند و از سوی دیگر، متأثر از افکار و نظریات روشنفکران و اساتید دگراندیش بودند. همین امر سبب گردید که دانشجویان به یکی از قوی‌ترین پایگاه‌های اجتماعی اصلاح‌طلبان تبدیل شوند و نقش قابل توجهی در دستیابی آنها به قدرت سیاسی ایفا کنند. دو میلیون دانشجویی مراکز آموزش عالی پراکنده در سطح کشور، «گروه مرجع» مهمی به شمار می‌آمدند که می‌توانستند در شکل‌دهی به رأی مردم، نقش بسزایی ایفا کنند. این خود ناشی از یک چالش فرهنگی بود؛ زیرا نظام آموزشی در دانشگاه‌ها که فاقد ساز و کار پرورشی و تربیتی کارآمد و مشخصی بود، چندان نتوانست ارزش‌های انقلاب اسلامی را در ذهن و دل

نسل جوان، تثبیت و درونی کند. از این رو، تغییر شتابان هنجارها و ارزش‌ها در میان دانشگاهیان، نباید موجب شگفتی شود؛ تغییری که به عرصه آرمان‌های اساسی دانشگاه و دانشجویان نیز سرایت کرد:

آرمان جنبش دانشجویی پس از ۱۳۶۸ تحول عمده‌ای یافت. در حالی که پیش از آن بر اسلام‌گرایی تأکید می‌رفت، از آن پس عدالت‌طلبی، قانون‌گرایی و آزادی‌خواهی آرمان‌های اصلی آن را تشکیل داده‌اند.^۲

در حالی که دولت سازندگی از یک سو، «توسعه اقتصادی» را در صدر دغدغه‌های خود نشانده و از سوی دیگر، چاره و اندیشه‌ای ایجابی و عالمانه برای تثبیت و نشر فرهنگ اسلامی نپرواند؛ در منطق نظری اسلام، مهم‌ترین رسالت حکومت اسلامی، تلاش در راستای محقق ساختن «فرهنگ اسلامی» (که ارزش‌های فکری و رفتاری اسلامی را در بر می‌گیرد) است:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

۱. پرویز بیران، «سه سطح تحلیل واقعه»، انتخاب نو؛ تحلیل‌هایی جامع‌شناسانه از واقعه دوم خرداد، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۳۴.

۲. حسین بشیریه، همان، ص ۱۴۰.



وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.^۱
 اوست آن کس [خدایی] که در میان بی‌سوادان، فرستاده‌ای از
 خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و
 کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن، در گمراهی
 آشکاری بودند.

حتی در آنجا که میان فرهنگ اسلامی و رفاه مادی، تزاخم و تعارضی پدیدار می‌شود،
 باید برای فرهنگ اسلامی، اولویت و اصالت قائل شد. انقلاب اسلامی در درجه نخست و
 بیش از هر چیز، یک «انقلاب فرهنگی»^۲ بود نه یک انقلاب سیاسی یا اقتصادی؛ زیرا اولاً
 و بالذات خواهان دستیابی افراد جامعه به «استکمالات معنوی و اخلاقی» بود و سایر
 مطالبات سیاسی و اقتصادی را در ذیل و حاشیه این آرمان اساسی جست‌وجو می‌کرد.^۳
 در همین مقطع بود که مقام معظم رهبری، از «تهاجم فرهنگی»^۴ خبر داد و تصریح
 کرد که دشمنان انقلاب اسلامی پس از ناکامی در نبرد نظامی و سیاسی، بیشترین توان
 و قابلیت خود را مصروف راه‌اندازی یک نبرد فرهنگی تمام‌عیار کرده‌اند:

امروز دشمن، بیشترین همت خود را روی تهاجم فرهنگی گذاشته
 است. [...] الان، یک کارزار فکری و فرهنگی و سیاسی در جریان است.
 هر کس بتواند بر این صحنه کارزار و نبرد تسلط پیدا کند، خبرها را
 بفهمد، احاطه ذهنی داشته باشد و یک نگاه به صحنه بیندازد، برایش
 مسلم خواهد شد که الان دشمن از طرق فرهنگی، بیشترین فشار خود
 را وارد می‌آورد.^۵

ایشان در سال‌های بعد نیز بر روی پروژه فرهنگی دشمن بر ضد انقلاب اسلامی یاد
 کردند و با تعبیر غلیظی همچون «شبیخون فرهنگی»، «غارت فرهنگی» و «قتل عام
 فرهنگی» آن را توصیف کردند:

دشمن از راه اشاعه فرهنگ غلط - فرهنگ فساد و فحشا - سعی
 می‌کند جوان‌های ما را از ما بگیرد. کاری که دشمن از لحاظ فرهنگی
 می‌کند، یک «تهاجم فرهنگی» [است]، بلکه باید گفت یک «شبیخون

۱. قرآن کریم، سوره جمعه، آیه ۲.

2. Cultural Revolution

۳. محمد تقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ/ دیدگاه قرآن، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات
 اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۳۷۰.

4. Cultural Invasion

۵. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با معلمان و کارگران، ۱۳۶۹/۲/۱۲.



فرهنگی» [و] یک «غارت فرهنگی» و یک «قتل عام فرهنگی» است.^۱ با وجود این تأکیدات رسا و مکرر، دولت سازندگی گام مؤثری در راستای برآوردن مطالبات و دغدغه‌های فرهنگی ایشان برنداشت و تمرکز محض بر حوزه اقتصاد و توسعه اقتصادی را - آن هم در چهارچوب نگرش لیبرالیستی - ادامه داد.^۲

۳. تحدید فضای سیاسی - انتقادی از سوی دولت سازندگی

در طول حاکمیت دولت سازندگی، فضای اجتماعی از نظر امکان نقادی و گفت‌وگوی صریح سیاسی، تا حدود زیادی مسدود و محدود بود؛ به گونه‌ای که بسیاری از گروه‌های سیاسی و تشکل‌های دانشجویی، در صورت نقادی، هزینه بالایی را می‌پرداختند.^۳ اصلاح‌طلبان به درستی دریافته بودند که می‌توانند از این نارسایی و کاستی اجتماعی، بهره‌برداری سیاسی کنند. آنها «آزادی» را به عنوان یکی از دغدغه‌های اساسی خود معرفی کردند و وعده دادند در صورت دستیابی به قدرت، آزادی را در جامعه ایران نهادینه می‌سازند. این رویکرد با استقبال جمع بسیار گسترده‌ای از طبقات اجتماعی جویای آزادی بیان و قلم روبه‌رو گردید. در حقیقت، خاتمی توانست از انسداد و محدودیت‌های به وجود آمده، نهایت بهره‌برداری را نماید و در برابر آنها، شعار توسعه سیاسی و آزادی را مطرح کند که خود به خود، با اقبال عمومی روبه‌رو می‌گردید.^۴ نجفی (از وزرای دولت سازندگی و اعضای اصلی حزب کارگزاران سازندگی) معتقد است:

در حوزه مسائل مربوط به توسعه سیاسی، البته من معتقدم اگر شما مؤلفه‌های توسعه سیاسی را در نظر بگیرید، در اکثر این مؤلفه‌ها، نظرات آقای هاشمی مشابه آقای خاتمی و حتی جلوتر است، اما در برخی مسائل، نه. [...] ما از این جهت، مقداری از آقای هاشمی فاصله گرفتیم. بنابراین، من معتقدم آقای هاشمی، رگه‌هایی از آزاداندیشی و اعتقاد به فضای باز سیاسی و اجتماعی را همیشه داشته‌اند؛ اما نه به آن شکل

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان گردان‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسیج، ۱۳۷۱/۴/۲۲.
 ۲. آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی در ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی، به نکته مهمی در تحلیل علامه مصباح از ریشه جریان اصلاحات اشاره کرده است. ایشان نقل می‌کند که علامه مصباح در واکنش به انتقاد نمودن من از جریان اصلاحات و شخص خاتمی - در سال‌هایی که دولت اصلاحات حاکم بود - چنین گفت: «خاتمی سیئه من سیئات هاشمی» (ابوالقاسم خزعلی، «گفت‌وگو»، پرتوسخن، س ۱۲، ش ۶۰۴، ۱۳۹۰، ص ۱۶). این عبارت کوتاه، به روشنی نشان می‌دهد که خشت کج در دولت هاشمی رفسنجانی نهاده شد و او بود که با سیاستی که در پیش گرفت، مسیر ظهور اصلاح‌طلبی سکولار را هموار و مساعد کرد.

۳. عبدالحسین خسروپناه، «نه اسلامیت ناب، نه جمهوریت غرب»، همان، ص ۵۱.

۴. همان.



منسجمی که در آقای خاتمی وجود دارد.^۱

۴. دوگانگی‌ها و تناقض‌های ارزشی در رفتار کنشگران جریان راست

جریان راست سنتی و جریان راست مدرن (مدیران دولت سازندگی و حزب کارگزاران سازندگی)، دست کم در برخی زمینه‌ها، از ملاک‌ها و معیارهای ارزشی انقلاب اسلامی فاصله گرفتند. آنها با وجود انتساب به انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، مبتلا به بعضی ویژگی‌های نامطلوب نظری و عملی شدند که «رفتار طاغوتی» خوانده می‌شد: یکم؛ برتری دادن به تخصص نسبت به تعهد که منجر به استقرار و تثبیت تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها در نظام سیاسی گردید؛

دوم؛ رفاه‌طلبی، تجمل‌گرایی، خوی اشرافی، ثروت‌اندوزی و اسراف و تبذیر؛

سوم؛ فاصله‌گیری از توده‌های مردم در اثر تفاخر و تکبر؛

چهارم؛ دست‌اندازی و خیانت به بیت‌المال مسلمین؛

پنجم؛ باندهبازی، حزب‌گرایی، سیاسی‌کاری، تعصب گروهی، تبارسالاری و قوم و خویش‌گرایی؛

ششم؛ خودکامگی و نقدناپذیری؛

هفتم؛ تأثیرپذیری از سرمایه‌داران و ترجیح دادن منافع شخصی آنها بر منافع عمومی؛

هشتم؛ پراگماتیسم^۲ و مصلحت‌سنجی متکی بر منافع شخصی و گروهی.

مفاسدی از این دست آنچنان گسترش یافت که اندک اندک، «ارزش‌ها، ضد ارزش شدند.»^۳ این چالش درباره مدیران دولتی، جدی‌تر بود. در واقع، «بعد از رحلت امام خمینی (ره) در حوزه مسائل اجرایی، از فقه فاصله گرفتیم. [...] حرکت دستگاه اجرایی ما بعد فوت امام (ره) منطبق بر فرامین ایشان نبود.»^۴

تساهل و بی‌بندوباری اقتصادی حاکم بر رفتار مدیران دولت سازندگی، موجب اجتماع «قدرت سیاسی» و «قدرت اقتصادی» در آنها و اطرافیان‌شان شد: «در دولت آقای هاشمی، طبقات بالا، متنعم و بعضاً سکولار شکل گرفته بودند و در سیاست با هم چفت شده بودند و پیوند ثروت و سیاست ایجاد شده بود.»^۵ در این دوره به دلیل فاصله‌گیری مدیران سطوح عالی و میانی و حتی پایین، از توده‌های مردم، نوعی «بیگانگی میان مردم

۱. محمدعلی نجفی، «تاریخ چپ تحول یافته»، *مهرنامه*، س ۳، ش ۲۲، ۱۳۹۱، ص ۱۱۹.

2. Pragmatism

۳. ابراهیم فیاض، «آرامش و ثبات؛ نتیجه احیای ارزش‌ها»، همان، ص ۱۳.

۴. همان.

۵. حسین کچوئیان، «درباره سوم تیر و دولت احمدی‌نژاد»، برگرفته از:

<http://kachooyan.com/wp/1387/05/14/isna-on-3rd-tir-and-ahmadinejad>.

و دولت» شکل گرفت. با وجود اینکه انقلاب اسلامی در پی حذف فاصله و شکاف میان مردم و دولت و ایجاد نزدیکی و صمیمیت میان آنها بود، حتی امکان دیدار توده‌های مردم با مدیران میانی در دولت سازندگی، تصویری تخیل‌آمیز انگاشته می‌شد. در حالی که در دهه شصت، تقریباً فاصله‌ای میان جامعه و قدرت سیاسی وجود نداشت و یک نوع همبستگی اجتماعی نیرومند بر فضای کلی جامعه ایرانی حاکم بود، پس از رحلت امام خمینی (ره) و استقرار دولت سازندگی، به تدریج شکاف‌ها و فاصله‌های قابل توجهی میان جامعه و قدرت سیاسی پدید آمد. این واقعیت سیاسی در درجه نخست، مربوط به برخی سیاست‌ها و راهبردهای دولت سازندگی بود که با آرمان‌ها و خطوط اصلی انقلاب اسلامی، زاویه‌هایی داشت. در نتیجه عملکرد این دولت، احساس غلیظ «بیگانگی» میان توده‌های مردم و بخش‌هایی از قدرت سیاسی شکل گرفت. در سال‌های بعد، اصلاح‌طلبان توانستند بر موج این ضعف سوار شوند و رأی مردم را به سوی خود جذب کنند:

در این دوران [سازندگی]، رفته رفته ساختار قدرت در ایران، دچار نوعی بیگانگی نسبت به سطح توده‌ها شد. تا یک زمان اصلاً مردم خودشان را از حکومت متمایز نمی‌کردند. از این سال‌ها، برخی ظواهر و لباس‌ها و سبک زندگی مقامات به تدریج عوض شد. به خصوص دوران هشت ساله بعد از جنگ [....] یک طبقه اشرافی ظهور کرد که نسبت خاصی با مردم نداشت. انتخاب آقای خاتمی به نظر من، واکنش منفی به این فضاها بود.^۱

حجاریان نیز بر وجود شکاف دولت-ملت^۲ به عنوان شکاف اجتماعی^۳ فعال و اصلی مولد دوم خرداد یاد می‌کند و می‌نویسد:

مهم‌ترین شکاف فعال در این انتخابات [دوم خرداد]، شکاف دولت-ملت بود، در مقابل شکاف‌های دیگری که قبلاً مطرح بوده است؛ مثل شکاف سنتی-مدرن، فقیر-غنی، زن-مرد. البته این شکاف در ساختار سیاسی قبل از انقلاب، بسیار فعال بوده است. انقلاب این شکاف را تا حد زیادی ترمیم کرد، ولی بعد از جنگ [در دوران سازندگی]، دوباره این شکاف، باز شده است و این انتخابات، شکاف مورد بحث را نشان داد. [....]

۱. حسین کچوئیان، «مشکل تجدد مالی تاریخ است»، سوره، ش ۲۳، بهمن و اسفند ۱۳۸۴، ص ۲۱-۲۰.

2. Nation-State

3. Social gap

در این انتخابات، مردم احساس کردند که آقای خاتمی به یک معنی، کاندیدای حکومتی نیست و به آنها تحمیل نمی‌شود.^۱ محسن آرمین نیز ضمن تأیید وجود شکاف دولت-ملت در دوره سازندگی، می‌گوید دولت سازندگی از گفتمان عمومی جامعه فاصله گرفت و سیاست‌های خود را بر محور برآوردن ساختن مطالبات و خواسته‌های مردم بنا نکرد:

اجرای الگوی توسعه آمرانه پس از جنگ و در دوره هشت‌ساله سازندگی [...]، امکان درک و فهم گفتمان حاکم بر جامعه و مطالبات اجتماعی را از سوی ساخت سیاسی کاهش داد و در نتیجه، این روند مطالبات اجتماعی، بدون هیچ‌گونه پاسخی، بر روی هم انباشته می‌شد. نهایتاً این وضعیت، موجب تعمیق شکاف میان دولت و ملت می‌شد.^۲

«استراتژی سیاسی» و «استراتژی اقتصادی» دولت سازندگی، از آنجا که هویت غربی و سکولاریستی داشتند، پیامدهای نامطلوب و زیان‌باری را از خود به جانهادند. چند پدیده جدید در این دولت، رشد و گسترش یافتند که با خط فرهنگی و فکری انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره)، زاویه بسیار زیادی داشتند. در حوزه مدیران دولتی-در سطوح مختلف-همین بس که مسابقه «رفاه‌طلبی» و «اشرافی‌گری» آغاز شد و بسیاری از مدیران دولتی از لحاظ سطح مادی زندگی، از عموم مردم فاصله گرفتند. البته فاصله‌گیری آنها از مردم تنها به سبب صعود اقتصادی نامشروع‌شان نبود، بلکه نوعی خلق و روحیه «خود برترینی» نیز در میان این مدیران فن‌سالار شایع شد که به دنبال آن، «دوری‌گزینی از مردم» به یک اصل مدیریتی تبدیل گشت. در نتیجه، فاصله میان «مردم» و «دولت» به صورت چشمگیری افزایش یافت و پایگاه اجتماعی دولت سازندگی روز به روز، ضعیف‌تر شد. در لایه بعدی، در میان اطرافیان، اقوام و دوستان مدیران دولتی نیز «فساد اقتصادی» شکل گرفت. چنین زمینه‌ها و عواملی منجر به پیدایش یک «طبقه اشرافی جدید» متکی به «ثروت‌های بادآورده» گردید. بنابراین، اگرچه دولت سازندگی از نظر حجم فعالیت‌ها و تلاش‌های اجرایی در سطح بالایی قرار داشت و می‌توان آن را یک «دولت پرکار» قلمداد کرد، اما از آن سو، نمی‌توان از کنار این واقعیت تلخ عبور کرد که به سبب غلبه تساهل و تسامح اقتصادی در دولت سازندگی، این دولت نوعی «فساد رسمی» را در مدیران دولتی ایجاد و تثبیت کرد. اموری از این دست،

۱. سعید حجاریان، «تلاقی جمهوریت و مشروطیت»، *انتخاب‌نو؛ تحلیل‌هایی جامعه‌شناسانه از واقعه دوم خرداد*، تهران، طرح‌نو، ۱۳۷۸، ص ۵۶.

۲. محسن آرمین، *اسلام، اجتماع، سیاست*، تهران، ذکر، ۱۳۸۰، ص ۳۳۹.

«بی‌اعتمادی» و «شکاف» میان مردم و مدیران دولت سازندگی را رقم زد که هیچ‌گاه برطرف نشد. پس از پایان یافتن دولت سازندگی، «بی‌اعتمادی» و «شکاف» یادشده، به صورت‌های مختلف خود را نشان داد. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶، به دلیل اینکه نامزد اصلی اصول‌گرایان، ادامه‌دهنده خط فکری هاشمی رفسنجانی معرفی شده بود، با یک «نه» بزرگ از سوی افکار عمومی مواجه شد. در واقع، «رأی به خاتمی» به معنای اعلام مخالفت صریح با نظم طراحی شده و اعمال شده از سوی هاشمی رفسنجانی بود؛ چراکه خاتمی در ابعاد سیاسی و فرهنگی، کاملاً از چهارچوب گفتمان هاشمی رفسنجانی خارج شده بود و حتی نقطه مقابل و متضاد آن به شمار می‌رفت. این «بی‌اعتمادی» و «شکاف» در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴، به صورت عریان‌تر و شفاف‌تری خود را نشان داد و این حقیقت را آشکار ساخت که ذهنیت تاریخی توده‌های مردم از تلخی‌ها و ناروایی‌هایی استراتژی و عملکرد دولت سازندگی، پاک نشده و همچنان نسبت به آن، نگاه و برداشت مثبتی ندارد.

۵. بستر آفرینی فرهنگی و معرفتی روشنفکران

فعالیت‌های فرهنگی و معرفتی روشنفکران، زمینه‌ها و بسترهای لازم برای گراییدن مردم به تفکر اصلاح‌طلبی را از سال‌ها پیش فراهم ساخت. این فعالیت به چند صورت تحقق یافت: یکی فعالیت‌های سازمان‌نیافته که عمدتاً مربوط به نشر افکار و نظریات لیبرالیستی از طریق تدریس در مراکز دانشگاهی، تألیف و نگارش مقالات و یادداشت‌های مطبوعاتی و کتاب بود و دیگری فعالیت‌های سازمان‌یافته که مربوط به تشکیل حلقه‌ها و گروه‌های معرفتی مشخص می‌شد، از قبیل حلقه کیان و مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری در دولت سازندگی. تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ و به قدرت رسیدن اصلاح‌طلبان، نیروهای فکری آنها به صورت عمده در سه حلقه حضور داشتند. اول حلقه شاگردان عبدالکریم سروش بودند که مجذوب افکار شبه‌لیبرالیستی او شده و بعدها ماهنامه کیان را بنا نهادند:

حلقه اول، جمع شاگردان دکتر سروش، روشنفکر برجسته دینی بود. [...] اگر در این دوره، روشنفکران دینی، یا حاملان جنبش، بدون اینکه در اعتقادات خود احساس ناامنی کنند، آشکار از اندیشه جامعه مدنی و توسعه سیاسی دفاع می‌کنند، مدیون آموزه‌های او هستند. این حلقه در جنبش اصلاحی و مطبوعاتی نقش مؤثری داشت. عده‌ای از آنها، ماهنامه را به مدیر مسئولی رضا تهرانی و سردبیری شمس‌الواعظین



منتشر می کردند.^۱

در کنار حلقه کیان، افرادی نیز در مرکز مطالعات استراتژیک نهاد ریاست جمهوری، طرح‌های سکولاریستی خود را می‌پروراندند:

حلقه دوم، مرکز مطالعات استراتژیک بود؛ مرکزی که در آن محققانی چون سعید حجاریان، عباس عبدی، علیرضا علوی تبار، مجید محمدی فعالیت می‌کردند. حجاریان برنامه‌ریزی کلانی را برای مطالعه توسعه سیاسی در ایران پایه‌ریزی کرده بود که محصولات آن در ماهنامه *راهبرد* منتشر می‌شد و بخشی از مباحث سیاسی تر و به‌روز تر آن، در *دوهفته‌نامه عصر ما*، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، چاپ می‌شد.^۲

افزون بر این، نباید فراموش کرد که تعداد زیادی از دگراندیشان برای تحصیلات دانشگاهی به کشورهای خارجی - البته با بورسیه دولتی (!) - مهاجرت کرده و آنها نیز نقش آفرین بودند:

حلقه سوم این جنبش را باید در آن ۲۵۰۰ دانشجویی که در دوران هاشمی رفسنجانی برای دوره دکترا به خارج از کشور - انگلستان، کانادا و استرالیا و فرانسه - اعزام شده بودند، جست‌وجو کرد. برخی از این دانشجویان در پاره‌ای از انجمن‌های اسلامی به صورت کانون فکری سیاسی فعال بودند.^۳

جلایی پور تصریح می‌کند که «در جریان انتخابات، حلقه‌های مذکور در پشت سر خاتمی قرار گرفته و با رسانه‌های کوچک‌شان، از برنامه‌های مدنی و راهبرد توسعه سیاسی خاتمی، دفاع جانانه کردند.»^۴

حلقه کیان

پس از تعطیلی مجله *کیهان فرهنگی* که عبدالکریم سروش و جمعی از روشنفکران هم‌سو با او در آن قلم می‌زدند، در سال ۱۳۶۹ ماهنامه *کیان* به راه افتاد و سروش در کانون متفکران آن قرار گرفت: «در آن جلسات [حلقه کیان] خیلی مسائل برای من

۱. حمیدرضا جلایی‌پور، همان، ص ۲۲۶-۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۲۶.

۳. همان، ص ۲۲۷.

۴. همان، ص ۲۲۸.

روشن شد و خیلی از آقای سروش استفاده کردیم.^۱

ماهنامه کیان را باید اثر گذارترین و مشهورترین نشریه نظری جریان روشنفکری دگراندیش در دوران پس از انقلاب اسلامی دانست. در این نشریه که در واقع، محفل مطالعاتی و هم‌اندیشی روشنفکران نیز به شمار می‌آمد، بسیاری از دگراندیشان دانشگاهی و حوزوی، قلم می‌زدند: عبدالکریم سروش، محمد مجتهدی شبستری، مصطفی ملکیان، بهاء‌الدین خرم‌شاهی، سعید حجاریان، اکبر گنجی، محسن سازگارا، محمدجواد غلامرضا کاشی، مراد فرهادپور، مرتضی مردی‌ها، مجید محمدی، محسن آرمین، فاضل میبیدی، مصطفی تاج‌زاده، علیرضا علوی تبار، هاشم آغاچری، محسن کدیور و...

پس از تعطیلی کیان و با حاکم شدن گفتمان اصلاحات در بخشی از ساختار سیاسی، به تدریج مطبوعات متعدد دگراندیشان پای به عرصه عمومی نهادند: جامعه، توس، عصر آزادگان، نشاط، صبح/امروز، مشارکت، نوروز، خرداد، حیات نو، بهار، فتح، راه نو، سلام، عصر ما و ده‌ها نشریه دیگر به دنبال معرفی و تثبیت گفتمان اصلاحات بودند. نباید نقشی که بر عهده این نشریات نهاده شده بود را سطحی و اندک قلمداد کرد. از طریق همین نشریات، مبانی و مفاهیم فکری، ساخته و پرداخته شدند و به ذهنیت عمومی جامعه انتقال یافتند و سپس به یک پروژه سیاسی برای «تصرف حاکمیت سیاسی» تبدیل گشتند. در واقع، دگراندیشان در پایان دهه شصت دریافتند که به منظور ایجاد «تحول سیاسی»^۲ بر مبنای ساز و کار رسمی نظام جمهوری اسلامی، چاره‌ای جز ایجاد «تحول فرهنگی»^۳ در سطح توده‌های مردم ندارند؛ به این معنا که می‌بایست نگرش‌ها و ارزش‌های عمومی دگرگون شود و مطالبات و خواسته‌هایی در امتداد تحول سیاسی دگراندیشانه در افکار عمومی شکل بگیرد. آنها برای رسوب دادن مبانی و مفاهیم مدرن در اذهان عمومی به صورت عمده از «مطبوعات» بهره بردند. از اواخر دهه شصت تا دو دهه بعد، یک جریان مطبوعاتی دگراندیش در عرصه عمومی شکل گرفت و به فعالیت پرداخت که به هیچ بهایی نمی‌خواست این فرصت را از دست بدهد و از هم‌سخنی با افکار عمومی محروم بماند. این مطبوعات، در ساحت‌های گوناگون روشنفکری، سیاسی، فرهنگی، ادبی و... فعال و پرتحرک بودند و به هزار و یک زبان، تفکر مسلط بر غرب را در

۱. مصطفی تاج‌زاده، «نظام یعنی ما»، کالبدشکافی ذهنیت/اصلاح‌گرایان، به کوشش حسین سلیمی، تهران، گام نو، ۱۳۸۴، ص ۱۰۱.

2. Political transformation
3. Cultural transformation



جامعه ایران بسط و گسترش می‌دادند.

مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری

مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری در سال ۱۳۶۸ به ریاست موسوی خوئینی‌ها^۱ تشکیل گردید. در معاونت سیاسی این مرکز، سعید حجاریان،^۲ علیرضا

۱. محمد موسوی خوئینی‌ها، چهره محوری «مجمع روحانیون مبارز» و از رهبران در سایه اصلاحات، در سال‌هایی که جریان چپ از قدرت سیاسی خارج شده بود، به فعالیت خود در عرصه سیاسی ادامه داد. او در اواخر سال ۱۳۶۹، روزنامه سلام راه انداخت که جمعی از یاران و همفکران دیرینه او در آن حضور داشتند و قلم می‌زدند. این روزنامه، به صراحت دیدگاه‌های چپ‌روانه و اپوزیسیونی را مطرح می‌ساخت. از سوی دیگر، موسوی خوئینی‌ها، مدیر پیت «مرکز مطالعات و تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری» را نیز بر عهده داشت و توانسته بود جمعی از «دانشجویان پیرو خط امام» را که در ماجرای تسخیر سفارت امریکا در سال ۱۳۵۸ نقش آفرین بودند، در آنجا به کار بگیرد.

۲. سعید حجاریان، متولد سال ۱۳۳۳، چندی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در «دفتر اطلاعات نخست‌وزیری»، به عنوان معاون خسرو تهرانی در امور ضد جاسوسی فعالیت کرد. وی به همراه بهزاد نبوی، از جمله افرادی است که متهم به دست داشتن در ماجرای ترور شهید رجایی و شهید باهنر هستند. تلاش‌های تیم تحقیق در این زمینه، به صورت مشکوکی، نافرجام باقی ماند. در مقطع بعدی، حجاریان در تأسیس «وزارت اطلاعات» به کار گرفته می‌شود و همین سبب می‌شود که او به عنوان یکی از مدیران عالی این وزارتخانه به کار گمارده شود. برخی چهره‌های سرشناس درباره عملکرد او در وزارت اطلاعات، تصریح کرده‌اند که از نظر بی‌رحمی و خشونت‌ورزی در برابر متهمان، کم‌نظیر بود. با پایان یافتن دولت موسوی، او به دلیل پارهای اختلافات با وزیر جدید، به «مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری» عزیمت کرد و از سوی رئیس آن (موسوی خوئینی‌ها) به عنوان «معاون سیاسی» این مرکز منصوب گردید. او در این سمت، پروژه‌های با عنوان «توسعه سیاسی» را برای این معاونت تعریف کرد و توان خود را در راستای تبیین و بسط آن به کار گرفت. به گفته خودش، ماهیت این پروژه، چیزی جز «دموکراتیزاسیون» نبود. در مقابل، هاشمی رفسنجانی که به شدت، دلبسته به «توسعه اقتصادی» بود، اعتنایی به دستاوردها و نتایج این پروژه معرفتی-سیاسی نکرد. حجاریان در این دوره، احساس می‌کند که از جهت تئوریک، آنچنان غنی و پرمایه نیست که بتواند از عهده انجام و تکمیل پروژه توسعه سیاسی برآید. از این رو، با بورسیه دولت هاشمی رفسنجانی به «دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران» می‌نهد و در مقطع دکترا، مشغول تحصیل می‌شود. حجاریان در این دانشکده، با دکتر حسین بشیریه، یکی از اساتید سکولار و برجسته این دانشکده، ارتباط نزدیکی برقرار می‌کند و به تدریج، غرق در اقیانوس تئوری‌های سیاسی غرب می‌شود. سرانجام، وی در سال ۱۳۷۲، از پایان‌نامه‌اش با عنوان «معودیت در انقلاب ایران و روسیه» دفاع کرد. در همین سال‌ها بود که وی از نظر فکری و ایدئولوژیک، به شدت دچار «دگردیسی» و «تحول» می‌شود. آنچه او در این سال‌ها فرا گرفت، با آغاز «دولت اصلاحات» در سال ۱۳۷۶، مایه و مبنای نگرش سیاسی اصلاح‌طلبان را فراهم آورد. پس از استقرار دولت اصلاحات، به عنوان «مشاور سیاسی» محمد خاتمی برگزیده شد؛ اما نقش او در این دولت، بسیار فراتر از حد یک مشاور بود. حجاریان را به درستی، مغز متفکر اصلاحات خوانده‌اند؛ او که مطالعات و مهارت‌های وسیعی در زمینه «جنگ روانی» داشت، تئوری‌های «فتح سنگر به سنگر» و «فشار از پایین و چانه‌زنی بالا» را پیش روی خاتمی و اصلاح‌طلبان نهاد. با کناره‌گیری تدریجی از «حلقه کیان»، در سال ۱۳۷۷ بود که روزنامه صبح/مروزر را تأسیس کرد که نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در التهاب‌آفرینی و ضدیت با نظام اسلامی ایفا کرد. وی با نگارش مقالاتی با نام مستعار «جهانگیر صالح‌پور» در ماهنامه کیان، نظریه «فره‌تر از ایدئولوژی» عبدالکریم سروش را به چالش کشید. در مقابل، سروش نیز دست به قلم برد و در مقام پاسخ‌دهی به اشکالات مطرح‌شده از جانب او برآمد. همچنین او، در اولین دوره انتخابات «شورای اسلامی شهر تهران» شرکت کرد و توانست به این نهاد راه یابد. حجاریان از جمله مؤسسان و اعضای اصلی «جبهه مشارکت» به شمار می‌رفت و علاوه بر تئوری‌پردازی برای آن، آموزش و تربیت فکری نیروی انسانی‌اش را نیز عهده‌دار شد. او در همین سال، از سوی فردی به نام «سعید عسگر» ترور شد، اما جان سالم به در برد. ترور وی، ابعاد پیچیده و پنهانی داشت که بخش‌هایی از آن آشکار شد. به این ترتیب، لقب «جانباغ اصلاحات» نیز به وی اعطا شد. معلولیت جسمی، اگرچه از توان و میزان فعالیت او کاست، اما سبب نگشت او از عرصه سیاست عقب‌نشینی و جریان اصلاحات را رها کند. در ماجرای «فتنه اجتماعی سال ۱۳۸۸»، وی یکی از عناصر فعال و پرتکاپو بود و به جنبش سبز، راهبرداریه می‌کرد. به همین مناسبت، دستگیر شد و به مدت سه ماه در زندان به سر برد.

علوی تبار، عباس عبدی و دیگران پروژه‌هایی را در زمینه «توسعه سیاسی»^۱ دنبال می‌کردند:

از سال ۶۸ که مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری راه افتاد، من در معاونت سیاسی آن بودم. [...] معاونت سیاسی آن، یک پروژه بیشتر نداشت و آن هم پروژه «توسعه سیاسی» بود که به عهده من بود. موضوع کار توسعه سیاسی، «دموکراتیزاسیون» یا «نوسازی سیاسی» بود. توسعه سیاسی به اقتباس از توسعه اقتصادی آقای هاشمی بود.^۲

البته هاشمی رفسنجانی، به چنین رویکردی روی خوش نشان نمی‌داد و از آن دفاع نمی‌کند؛ چراکه به گمان وی، علت‌العلل معضلات کشور، اقتصاد ضعیف و بی‌رمق به جا مانده از رژیم پهلوی و جنگ هشت ساله بود. در واقع، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، تبعیدگاهی بود که هاشمی رفسنجانی، نیروهای اثرگذار و فعال جناح چپ را به آن «تبعید» کرده بود تا از گزند انتقادات و کارشکنی‌های‌شان در امان بماند و بتواند پروژه «توسعه اقتصادی» خود را به صورت کامل محقق سازد:

آن زمان آقای هاشمی، ذهنیت ما را چندان نمی‌پسندید، او به دنبال تز توسعه سیاسی اقتصادی بود، لذا مجالی برای توسعه سیاسی نبود. [...] پروژه ما پروژه‌ای بزرگ بود که آقای هاشمی نمی‌خواست و [آن را] رها کرد؛ یعنی نخواست استفاده کند.^۳

این مطالعات راهبردی، علاوه بر آنکه در همان زمان به تدریج، در مجلات و نشریات انتشار می‌یافت، بعدها زیربنا و خمیرمایه بخش سیاسی تفکر اصلاح‌طلبی را پروراند و برای آنها به مثابه «نقشه راه» عمل کرد:

پروژه توسعه سیاسی ما، حداقل اتودش کاملاً مشخص بود که چه می‌خواهیم. [...] در راه نوسازی بومی، معلوم بود که چه می‌خواهیم؛ همه چیز تعریف شده بود.^۴

بدون شک، این مطالعات، اضمحلال و استحاله هویت دینی نظام سیاسی را نشانه گرفته بود: «در آن مقطع در درون دولت جمهوری اسلامی که باید حافظ مبانی

1. Political development

۲. سعید حجاریان، «سوت‌دلان گرد هم آمدند»، کالبدشکافی ذهنیت اصلاح‌گرایان، به کوشش حسین تسلیمی، تهران، گام‌نو، ۱۳۸۴، ص ۵۷.

۳. همان، ص ۵۹.

۴. همان، ص ۶۱.



انقلاب اسلامی در درجه نخست و بیش از هر چیز، یک «انقلاب فرهنگی» بود نه یک انقلاب سیاسی یا اقتصادی؛ زیرا بالذات خواهان دستیابی افراد جامعه به «استکمالات معنوی و اخلاقی» بود و سایر مطالبات سیاسی و اقتصادی را در ذیل و حاشیه این آرمان اساسی جست و جو می کرد

فکری خود باشد، در مرکز تحقیقات استراتژیک، قدم‌هایی برداشته شد که خود حکومت را مسخ و نسخ می کرد.^۱ نکته جالب اینکه «دگردیسی ایدئولوژیک»^۲ این افراد نسبت به زیست معرفتی و سیاسی‌شان در دهه شصت، آنچنان وسیع و عمیق بود که گویا شخصیت ایدئولوژیک دیگری یافته بودند.

واقعیت این است که اصلاح‌طلبان از اواخر دهه شصت، شخصیت فکری متفاوتی یافتند و نسبت به گذشته خویش، بازاندیشی عمیقی کردند:

«اصلاح طلب شدن یک فرآیند است و برآمده از یک دگردیسی فکری است که در طول زمان رخ می دهد.»^۳ در مجموع باید گفت: «تفکر روشنفکری سکولار در حلقه کیان و مرکز تحقیقات استراتژیک، دین حداقلی را تئوریزه کرد.»^۴

در اینجا، شایسته است قدری در این رابطه توضیح داده شود که چگونه تحولات فکری و نظری به تحولات سیاسی می انجامد؟ نگارنده به دلیل اهمیت و تعیین کنندگی عبدالکریم سروش، وی را برگزیده و به بخش‌هایی از پروژه معرفتی او که چنین پیامدی را به دنبال داشته است، اشاره می کند. وی معتقد است «دگرگونی سیاسی»، در صورتی ماندگار و پایدار است که ریشه در «دگرگونی فکری و فرهنگی» داشته باشد. در غیر این صورت، تغییرات و تحولاتی که در عرصه ساختار و قدرت سیاسی روی می دهد، به علت عدم پیوستگی با مطالبات و دغدغه جامعه، موقتی و صوری خواهند بود. از سوی دیگر، لازمه ایجاد تحول فکری و فرهنگی در جامعه نیز، «تولید نظریه و فکر نو» است. در این حال، نظریه و فکر، هم در «ذهنیت جمعی» رسوب می کند و هم به نقشه راه «ساختار سیاسی» تبدیل می شود:

اگر تغییر «وضع سیاسی» مسبوق به تغییر «وضع فکری - فرهنگی» نباشد، تغییر وضع، واقعی نیست. هم روشنفکر و هم مدیر سیاسی، هر دو به تغییر وضع کمک می کنند، لکن همان‌طور که پوپر می گوید،

۱. عبدالحسین خسروپناه، همان، ص ۵۱.

2. Ideological transformation

۳. عمادالدین باقی، تراژدی دموکراسی در ایران؛ بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، تهران، طرح نو، ۱۳۸۷، ص ۱۵.

۴. عبدالحسین خسروپناه، همان.



سیاستمداران، کارگزاران ثنوریسین‌ها هستند. به عقیده او، لنین کارگزار مارکس بود. مارکس در تنور روشنفکری خود ثنوری‌های مارکسیستی را پخت و عرضه کرد و لنین بهترین مصرف‌کننده و مروج آن ثنوری‌ها بود.^۱

بر این اساس، او تمام تلاش خود را در راستای ایفای نقش فکری و فرهنگی در جامعه ایران به کار گرفت و منشأ اثر شد. او غایت سیاسی خود را «دموکراتیک کردن حکومت دینی» معرفی کرد و برای تحقق آن، به پروژه معرفتی «سیال کردن فهم دینی» روی آورد؛ به این معنی که اگرچه لازمه منطقی دینی بودن یک حکومت، رجوع به آموزه‌ها و داوری‌های دین است، اما در این میان، باید از مجرای «عقل جمعی» به دین‌نگریست و آن را فهم و تفسیر کرد. از آنجا که عقل جمعی، در تحول و تغییر است، فهم ما از دین نیز به چنین خصوصیتی - «سیالیت» - متصف می‌شود:

یک مقدمه لازم برای «دموکراتیک کردن حکومت دینی»، «سیال کردن فهم دینی» از طریق برجسته‌تر کردن نقش عقل در آن است؛ آن هم نه عقل فردی، بل عقل جمعی که محصول مشارکت همگان و بهره‌جستن از تجارب بشریت است، و این میسر نمی‌شود مگر با شیوه‌های دموکراتیک. حکومت‌های دموکراتیک، حکومت‌هایی هستند که عقل جمعی را داور نزاع‌ها و گشاینده مشکلات می‌دانند و حکومت‌های دینی، این داوری را به دست دین می‌دهند و حکومت‌های دیکتاتوری، به دست زور فردی.^۲

به این ترتیب، با عقب‌نشینی آن و رقیق کردن آن (یا سیال‌سازی فهم دینی)، میان «دین» و «دموکراسی»، اتحاد و سازگاری برقرار می‌شود:

حکومت‌های دموکراتیک دینی، نه حاجت دارند که دست از دینی بودن بشویند و نه رضای خالق را پشت سر بیفکنند. آنها برای دینی بودن، لازم دارند که دین را هادی و داور مشکلات و منازعات خود کنند و برای دموکراتیک بودن، لازم دارند که فهم اجتماعی دین را، در هماهنگی با احکام عقل جمعی، سیال کنند.^۳

سیال نمودن فهم دینی، در نظریه «قبض و بسط ثنوریک شریعت» دنبال شد و در

۱. عبدالکریم سروش، *رازدانی و روشنفکری و دینداری*، تهران، صراط، ۱۳۸۹، ص ۳۲-۱.

۲. عبدالکریم سروش، *فقره‌تراز/ایدئولوژی*، تهران، صراط، ۱۳۸۸، ص ۲۸۰.

۳. همان، ص ۲۸۱.

آن ادعا گردید که برخلاف خود دین، فهم دینی به علل متعددی، هیچ یک از صفات «کمال»، «ثبات»، «صحت»، «استغناء»، «وحدت»، «قدسیت» را واجد نیست:

در هیچ عصری از اعصار، فهم از شریعت نه کامل است، نه ثابت، نه پیراسته از خطا و خلل است، نه مستغنی از معارف بشری، و نه منشأ قدسی و الوهی دارد و نه از تحریف محرّفان یا کج فهمی کج اندیشان مصون است و نه جاودانه و ابدی است. لذا قدسیت، کمال و وحدت شریعت هرگز لازم نمی آورد که فهم آدمیان از شریعت نیز قدسی، کامل و واحد باشد.^۱

البته سرّوش به این سطح بسنده نکرد و پس از سیال تصویر کردن «فهم دینی»، به سراغ خود «دین» رفت و آن را مقوله‌ای بشری و تاریخی معرفی نمود:

در [نظریه] «قبض و بسط تئوریک شریعت»، سخن از بشری بودن و تاریخی بودن و زمینی بودن معرفت دینی می رفت و اینک در [نظریه] «بسط تجربه نبوی»، سخن از بشریت و تاریخت خود دین و تجربه دینی می رود.^۲

نتیجه نهایی و تجویزی این پروژه معرفتی، امری کاملاً متفاوت با گفتمان امام خمینی (ره) در زمینه حکومت دینی است. به این ترتیب، «تئوری» به دگر دسی در «حوزه سیاسی» می انجامد.

۶. ویژگی های محمد خاتمی

علاوه بر تأثیر گذاری زمینه ها و عوامل محیطی متنوع، محمد خاتمی^۳ نیز نسبت به

۱. عبدالکریم سرّوش، قبض و بسط تئوریک شریعت، تهران، صراط، ۱۳۸۸، ص ۴۴۱.

۲. عبدالکریم سرّوش، بسط تجربه نبوی، تهران، صراط، ۱۳۸۵، پیشگفتار.

۳. محمد خاتمی فرزند مرحوم آیت الله سید روح الله خاتمی در سال ۱۳۲۲ هجری شمسی در شهر اردکان یزد متولد شد. پدر وی که از روحانیون نیکنام و بلند آوازه آن دیار بود، مؤسس مدرسه علمیه اردکان بود و امامت جمعه شهرستان یزد را بر عهده داشتند. در سال ۱۳۴۰ پیش از اخذ دیپلم به شوق تحصیل در علوم و معارف دینی، رهسپار شهر قم شدند و در همان سال هادیلم متوسطه را نیز در رشته طبیعی کسب کرد. خاتمی ضمن حضور در مبارزات سیاسی حوزه در ساهای ۴۱ و ۴۲ به مدت چهار سال تحصیل در حوزه علمیه قم مقدمات و سطح را فرا گرفته و در سال ۱۳۴۴ هجری شمسی برای تحصیل در رشته فلسفه به دانشکده ادبیات اصفهان راه یافت و همزمان با آن، تحصیل علوم دینی را در حوزه علمیه اصفهان نیز ادامه داد. در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی به قم بازگشت و به مدت هفت سال به تحصیلات حوزوی خود ادامه داد. او در همین سال ها، در درس خصوصی علامه شهید مطهری پیرامون فلسفه هگل و مارکسیسم شرکت می کرد. مسئولیت های او در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی به این شرح است: ریاست مرکز اسلامی هامبورگ (۱۳۵۸)، نماینده مردم اردکان و میبد در مجلس شورای اسلامی (سال ۱۳۵۹)، سرپرست مؤسسه مطبوعاتی کیهان (۱۳۶۰)، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در کابینه موسوی سال (۱۳۶۱)، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در کابینه هاشمی رفسنجانی سال (۱۳۶۸)، مشاور رئیس جمهور و رئیس کتابخانه ملی ایران در سال (۱۳۷۱)، آغاز تدریس در دوره های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری در درس اندیشه سیاسی، فلسفه سیاست و اندیشه سیاسی در اسلام سال (۱۳۷۱)، عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی سال (۱۳۷۵)، ریاست جمهوری اسلامی ایران سال (۱۳۷۶).

سایر نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ دارای ویژگی‌های متمایز و خاصی بود که در روی آوردن مردم به او نقش آفرین بودند:
یکم؛ کلام و سخن. او در محافل عمومی به شیوه‌ای زیبا و ادیبانه سخنرانی می‌کرد و از ذوق و قریحه سخنوری برخوردار بود.

دوم؛ ظاهر و سیما. وی دارای چهره‌ای جذاب و دلپسند بود.
سوم؛ سیادت. او از نظر نسلی، منتسب به خاندان پیامبر اکرم (ص) بود و روشن است که این امر در جامعه ایران (که مردمان آن عمیقاً مذهبی و علاقه‌مند به اهل بیت پیامبر اکرم هستند) در رفتار سیاسی و انتخاباتی افراد تأثیر جدی می‌گذارد.
چهارم؛ منش. برخلاف نامزدهای دیگر، خاتمی ارتباط نزدیک و صمیمی با مردم برقرار می‌کرد. او تلاش می‌کرد که مؤدبانه و متواضعانه با قشرهای مختلف مردم تعامل کند. مرتضی حاجی، رئیس ستاد انتخاباتی خاتمی، به منش مردمی و رفتار صمیمانه وی اشاره می‌کند و این ویژگی را موجب گراییدن وسیع توده‌های مردم به او معرفی می‌نماید:

وقتی مردم می‌دیدند کسی که صرف نظر از نامزدی ریاست جمهوری، مشاور رئیس جمهور و رئیس کتابخانه ملی کشور است، با یک اتوبوس سفر می‌کند و مثل مردم عادی رفتار می‌کند، در رستوران بین‌راهی توقف می‌کند، غذا و چای می‌خورد، در روستاهای مسیر پیاده می‌شود و با مردم احوال‌پرسی می‌کند و این‌گونه نیست که خود را از مردم جدا کند، بلکه به میان مردم می‌رود، نشان می‌داد که ایشان شخصیتی مردمی دارد و این تأثیر زیادی در جلب نظر عامه مردم داشت.^۱

۱. حمید کاویانی، رمز پیروزی یک رئیس‌جمهور؛ نگاهی به چگونگی رویارویی منابع قدرت در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری، تهران، ذکر، ۱۳۷۸، ص ۲۴۰؛ نگارنده به هیچ‌رو، وجود این خلق و خوی را در شخص خاتمی انکار نمی‌کند و معتقد است این خصوصیت (که در رقیب اصلی او به چشم نمی‌آمد)، او را به شخصیتی جذاب و مردمی تبدیل کرد؛ اما این واقعیت را نیز نباید فراموش کنیم که خاتمی نه آنچنان از سوابق انقلابی و مبارزاتی برخوردار بود و نه آنچنان منزلت و وجاهت سیاسی داشت که بپنداریم چنین رفتاری، بی‌مثال و کاملاً غیر عادی بود. ساده‌زیستی و مردمی بودن آنجا اهمیت ویژه می‌یابد که فرد از رجال سیاسی درجه اول کشور به شمار آید و در عین حال، قائل به وجود فاصله‌ای میان خود با مردم نباشد و زیستن و همراهی با مردم را برگزیند. خاتمی در دوران مبارزه، یک انقلابی ساده‌بود و در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، بالاترین سمت سیاسی او، وزارت بود. بنابراین، خاتمی اساساً نمی‌توانست در چهارچوب فرهنگ رجال سیاسی درجه اول کشور رفتار کند. افزون بر این، متأسفانه این نوع رفتار و منش خاتمی در دوران پس از ریاست جمهوری، به شدت تغییر کرد و او با توده‌های مردم و مطالبات و نحوه زیست آنها فاصله یافت.



پنجم؛ افکار و ایده‌ها. نظریاتی از قبیل آزادی بیان،^۱ جامعه مدنی،^۲ توسعه سیاسی، حقوق شهروندی، جوان‌گرایی و بها دادن به نسل جوان، تحمل مخالف، دموکراسی،^۳ تکثرگرایی،^۴ قانون‌مداری و... برای قشرهایی مانند روشنفکران، دانشجویان، جوانان، زنان و همه کسانی که در سالیان گذشته از آرا و افکار لیبرالیستی تأثیر پذیرفته بودند جذاب به نظر می‌رسید.

ششم؛ شخصیت فکری و فرهنگی. در کارنامه عملکرد خاتمی، تصدی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ریاست کتابخانه ملی ایران و تألیف کتاب و مقاله به ثبت رسیده بود که نسبت به چهره‌های سیاسی، بیشتر می‌توانست نظر مساعد دانشگاهیان و گروه‌های مدرن را جلب نماید.

خاتمی توانست با برخی از قشرها و طبقات اجتماعی، پیوند فکری و عاطفی نزدیکی برقرار کند. او به ویژه به «جوانان» و «زنان» بسیار می‌پرداخت و بر مطالبات آنها پای می‌فشرد و وعده‌های انتخاباتی بسیاری به آنها می‌داد. او «دانشجویان» را نیز به عنوان یکی از گروه‌های هدف خود برگزیده بود و شگردهای تبلیغاتی خاصی را در برقراری ارتباط صمیمی و دوستانه با آنها به کار می‌گرفت؛ به عنوان مثال، می‌توان به رفتار خاتمی در یکی از نشست‌های انتخاباتی که در دانشگاه برگزار شد، اشاره کرد:

خاتمی در ابتدای آن مراسم، از نشستن بر روی جایگاهی که برای او در نظر گرفته بودند و در برابر آن دسته گل بزرگی نیز قرار داده بودند، خودداری کرد و از مجری خواست تا به جای او، در پشت تریبون ساده‌ای بایستد و با دانشجویان صحبت کند. خاتمی در ابتدای سخن، خطاب به جمع باشکوه دانشجویان حاضر در مقابل خود گفت: «من خود را همچنان یک دانشجو می‌دانم؛ از شما می‌خواهم که مرا به عنوان یک دانشجو در جمع خود بپذیرید.» این اظهارات، موجی از ابراز احساسات پر شور و وصف‌ناشدنی را در میان دانشجویان برانگیخت. خاتمی به خوبی با رموز برقراری پیوند با مخاطبان خود آشنا بود.^۵

علاوه بر این، اصلاح‌طلبان سناریوهایی را برای راه‌اندازی جنگ روانی به نفع خاتمی و بر

1. Freedom of expression
2. Civil society
3. Democracy
4. Pluralism

ضد نامزد رقیب، به راه انداختند که بسیار حساب شده و سنجیده بود. محمدرضا تاجیک، رئیس مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری در دولت خاتمی، به بیست و دو مورد از آنها اشاره کرده است.^۱

۷. هم‌گرایی گروه‌ها و احزاب سیاسی متعدد

نمی‌توان نقش گروه‌ها و احزاب سیاسی را در هدایت و خط‌دهی به افکار عمومی انکار کرد. در هفتمین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶، گروه‌ها و احزاب سیاسی گوناگونی به دفاع از خاتمی پرداختند که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از:

یکم؛ «مجمع روحانیون مبارز» در آبان ماه سال ۱۳۷۵، از خاتمی حمایت کرد. خاتمی خود یکی از اعضای شورای مرکزی این تشکل سیاسی بود.

دوم؛ «دفتر تحکیم وحدت»، انجمن‌های اسلامی دانشجویان را در تمام دانشگاه‌های کشور، به نفع خاتمی بسیج کرد.

سوم؛ «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»^۲ در اسفند سال ۱۳۷۵ به خاتمی روی آورد. چهارم؛ «کارگزاران سازندگی»^۳ پس از آنکه جریان راست سنتی از آن فاصله گرفت راست مدرن خوانده شد و در فروردین سال ۱۳۷۶، خاتمی را به عنوان نامزد مورد

۱. محمدرضا تاجیک، همان، ص ۹۲-۸۹.

۲. «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» از سال ۱۳۷۰ با نیروهای سیاسی گزینش شده و خاص، دوباره به عرصه سیاسی کشور پانهاد و توانست به یکی از قطب‌ها و کانون‌های تصمیم‌سازی در جناح چپ تبدیل شود. این سازمان در مقطع پیش از دوم خرداد، بنا به مناسبت‌ها و اقتضائات گوناگون، بیانیه صادر می‌کرد و به این واسطه، دیدگاه‌های رقیب، دیدگاه حاکم و غالب را مطرح می‌نمود. از مهر ماه سال ۱۳۷۳، هفته‌نامه عصر ما از سوی این حزب منتشر شد که دربردارنده تحلیل‌ها و برداشت‌های نیروهای فکری و سیاسی این تشکل بود. این هفته‌نامه تا پایان دوران حاکمیت اصلاح‌طلبان منتشر می‌شد. چهره‌های اصلی این سازمان عبارت بودند از: محمد سلامتی، بهزاد نبوی، مصطفی تاج‌زاده، فیض‌الله عرب‌سرخی، هاشم آقاجری و محسن آرمین.

۳. در آستانه انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۷۴، شانزده تن از وزیران، معاونان و نزدیکان هاشمی رفسنجانی، بیانیه‌ای را صادر و اعلام کردند که با عنوان «خدمتگزاران سازندگی» در انتخابات مجلس شرکت خواهند کرد. غلامحسین کرباسچی، محمد هاشمی، محمد نجفی، عطاءالله مهاجرانی، محسن نوربخش، بیژن زنگنه و محمد غرضی، از جمله چهره‌های سرشناسی بودند که این بیانیه را امضا کردند. این اقدام به معنی اولین گام جدی این جریان در راستای فاصله‌گیری از جناح راست و به خصوص، «جامعه روحانیت مبارز» بود. در این حال، مدخله «قوه مجریه» در روند انتخابات «قوه مقننه» با مخالفت مقام معظم رهبری روبه‌رو شد. به این ترتیب، وزرای دولت سازندگی از این تشکل جدید کناره‌گیری کردند و جمع اولیه به یک جمع «شش نفری» تبدیل شد. این افراد با صدور بیانیه دیگری، خود را «جمعی از کارگزاران سازندگی» معرفی کردند و وارد فضای رقابت‌های انتخاباتی شدند. در ادبیات سیاسی اصلاح‌طلبان، این تشکل نوظهور و متنفذ، «راست مدرن» خوانده شد که در مقابل «راست سنتی» قرار داشت. به این ترتیب، در انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی که در اسفندماه سال ۱۳۷۴ برگزار شد، سه جریان سیاسی اصلی کشور حضور یافتند: جامعه روحانیت مبارز (و تشکل‌های دیگر جناح راست)، ائتلاف گروه‌های خط امام (تشکل‌های چپ با محوریت مجمع روحانیون مبارز) و کارگزاران سازندگی (نیروهای سیاسی هوادار هاشمی رفسنجانی) و در نهایت، انتخابات به نفع جریان اول تمام شد و افکار عمومی، چندان به دو جریان دیگر روی خوش نشان ندادند.



نظر خود معرفی کرد. این حزب به عمده‌ترین پشتیبان مالی هزینه‌های تبلیغاتی اصلاح‌طلبان در این انتخابات تبدیل گردید. یکی از اعضای شورای مرکزی حزب کارگزاران می‌گوید:

وقتی ما [در اسفند سال ۱۳۷۵] خدمت آقای هاشمی رسیدیم، ایشان گفتند: من فکر می‌کنم اگر قرار است شما وارد عرصه انتخابات شوید [...]، چاره‌ای جز حمایت از آقای خاتمی ندارید؛ چون گزینه‌های دیگر بامشی فکری شما قابل توجه نیست.^۱

البته شرایط به گونه‌ای بود که جناح چپ به امید پیروزی در انتخابات به میدان نیامده بود،^۲ بلکه دو هدف را دنبال می‌کرد:

الف. کسب چهار تا پنج میلیون رأی برای چانه‌زنی با جناح مقابل و وزن‌یابی سیاسی در کشور؛

ب. بهره‌برداری از فضای سیاسی باز، هنگام انتخابات به منظور بسط دادن گفتمان لیبرالیستی^۳ در سطح توده‌های مردم.

یکی از اصلاح‌طلبان در این باره می‌گوید:

در آن زمان، نه آقای خاتمی و نه ما این تصور را نداشتیم که در خصوص یک دولت اصلاح‌طلب که قرار است بر سر کار بیاید، صحبت کنیم. اصلاً تصور این بود که چون فضای انتخاباتی همیشه محملی برای طرح دیدگاه‌هایی است که در شرایط دیگر، طرح آنها دشوار است، باید از این فرصت استفاده کرد و این مفاهیم دموکراتیک و جامعه مدنی و آزادی مطبوعات و انتخابات آزاد را بسط داد و به گوش نخبگان و مردم رساند. این جمله تقریباً بر سر زبان همه ما بود که «نهایتاً چهار میلیون رأی می‌آوریم» و می‌گفتیم که مبتنی بر این وزن اجتماعی، می‌توانیم بگوییم که نمی‌شود ما را نادیده گرفت و حذف کرد. ذهنیت ما این بود. کسی فکر نمی‌کرد که آقای خاتمی بیست میلیون رأی می‌آورد.^۴

حجاریان نیز تأکید می‌کند که هدف جناح چپ از حضور در انتخابات، «بازسازی جناح چپ» بود، نه «بازگشت به قدرت سیاسی»؛ چراکه تحلیل‌گران این جریان سیاسی تصور

۱. محمدعلی نجفی، همان، ص ۱۲۱.

۲. عمادالدین باقی، جنبش اصلاحات دموکراتیک/یران، تهران، سرایی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۴.

3. Liberal discourse

۴. عمادالدین باقی، تراژدی دموکراسی در ایران؛ بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، همان، ص ۱۶.

نمی‌کردند که از پایگاه اجتماعی گسترده‌ای برخوردار باشند که بتوانند با جناح راست رقابت نمایند:

در طول دهه شصت، گفتمان امام خمینی (ره) در ساحت «فرهنگ» به طور کلی و «دین‌فهمی» به طور خاص، بر جامعه حکم‌فرما و مسلط بود. این نوع نگرش ایدئولوژیک بر خاسته از اسلام اصیل، تعابیر مشخص و مصطلحی داشت که از آن جمله می‌توان به «انسان مکتبی»، «انسان متعهد»، «مکتب اسلام»، «اسلام ناب محمدی» و... اشاره کرد

[ما] به دنبال این نبودیم که به قدرت بازگردیم، [بلکه] به دنبال این بودیم که چپ سابق را بازسازی کنیم و بعدش حزب تشکیل بدهیم. فکر نمی‌کردیم رأی بیاوریم. برآورد ما این بود که شش، هفت میلیون رأی

می‌آوریم و معلوم می‌شود پایگاه [اجتماعی] ما چقدر است. بعد از آن هم حزب راه می‌اندازیم. خودمان تقسیم‌بندی کردیم که چه کسی چه کاری را انجام بدهد. آقای خاتمی، خودش از ارشاد برای نشریه/بین امتیاز گرفت.^۱

محمد سلامتی، دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نیز می‌گوید:

ما در آن زمان، هیچ‌امیدی به پیروزی آقای خاتمی در انتخابات نداشتیم، ولی مطمئن بودیم که حداقل حدود هفت میلیون رأی به دست خواهیم آورد و جناح راست سنتی، حداکثر با کسب نه میلیون رأی، پیروز خواهد شد.^۲

دو نامزد اصلی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶، دو نسبت کاملاً متفاوت با «وضعیت موجود» داشتند. علی‌اکبر ناطق‌نوری در موقعیت سیاسی تثبیت و نمایندگی «وضعیت موجود» قرار داشت، حال آنکه محمد خاتمی خود را منتقد و مخالف «وضعیت موجود» نشان می‌داد و از ضرورت اصلاح و دگرگونی سخن می‌گفت. گفتمان ناطق‌نوری تا حدود زیادی در امتداد گفتمان هاشمی رفسنجانی که مقبولیت اجتماعی وسیعی نداشت بود، اما گفتمان خاتمی یک گفتمان «نو» و «ویژه» بود که به خوبی بر شانه ضعف‌ها و نقص‌های «وضعیت موجود» نشسته بود و ادعا می‌شد که قصد عبور از آنها را دارد. روشن است که با وجود پایگاه اجتماعی بسیار محدود گفتمان دولت‌سازندگی،

۱. سعید حجاریان، «سوته‌دلان گرد هم آمدند»، همان، ص ۶۰.

۲. حمید کاویانی، همان، ص ۱۱۰.





نمی‌توان انتظار داشت شخصی که خود را در همان راستا و امتداد، تعریف کرده است، توجه افکار عمومی را به سوی خود معطوف سازد.^۱ جهت‌گیری و سیاست اقتصادی دولت سازندگی، حداقل در سال‌های پایانی این دولت، مخالفت‌ها و اعتراض‌های وسیعی را در برخی از مناطق کشور شکل داده بود. افزون بر این، محدودیت‌های سیاسی گسترده در این دولت، بسیاری از طبقات اجتماعی را ناراضی کرده بود. از این رو، تشخیص اینکه آرای مردم به سمت چه گفتمانی سرازیر خواهد شد، آنچنان هم دور از ذهن و غیرمنتظره نبود. بر همین اساس است که برخی از تحلیل‌گران سیاسی و اجتماعی بر این باور هستند که رأی به «گفتمان اصلاحات»، یک «نه» صریح و قاطع به «گفتمان سازندگی» بود.

جمع‌بندی

دهه اول انقلاب، دهه‌ای بود که در آن نوع نگاه و تلقی امام خمینی (ره) به گفتمان مسلط بر جامعه تبدیل شده و شخص یا جریانی، به هیچ رو، جسارت صف‌آرایی مقابل ایشان را در خود نمی‌یافت. نفوذ عمیق اجتماعی و معنوی ایشان در ذهنیت و قلوب توده‌های مردم آنچنان، وسیع و مثال‌زدنی بود که در عرض یا مقابل ایشان، کسی را توان و توشه ایستادن نبود. همین امر سبب می‌گردید تا ایده‌ها و اندیشه‌های امام راحل به عنوان خط اصلی و بی‌بدیل انقلاب و نظام و جامعه قلمداد شود و تخطی از آن، تحمل نگردد. در همین چهارچوب باید گفت در طول دهه شصت، گفتمان امام خمینی (ره) در ساحت «فرهنگ» به طور کلی و «دین‌فهمی» به طور خاص، بر جامعه حکم‌فرما و مسلط بود. این نوع نگرش ایدئولوژیک برخاسته از اسلام اصیل، تعابیر مشخص و مصطلحی داشت که از آن جمله می‌توان به «انسان مکتبی»، «انسان متعهد»، «مکتب اسلام»، «اسلام ناب محمدی» و... اشاره کرد. چنین تعابیری، دلالت بر این معنا دارد که اولاً فهم و درک حقیقت اسلام، ممکن و بلکه محقق است، ثانیاً انسان و جامعه هم‌سو با

۱. گفتنی‌ست برخلاف برخی شایعات ناروا، در این انتخابات (و به طور کلی در هیچ کدام از انتخابات)، مقام معظم رهبری از هیچ یک از نامزدها حمایت نکردند و فرآیند انتخابات را به توده‌های مردم و روند طبیعی جامعه واگذار نمودند. حجاجیان در همان زمان تصریح کرد:

در این انتخابات، از ناحیه [جناب] راست این تلاش صورت گرفت که - با همان تمهیدات کشیدن پای رهبری به وسط مبارزات انتخاباتی و اعلام اینکه ایشان به کاندیدای خاصی تمایل دارند - آقای خاتمی، رقیب آقای ناطق نباشد. اما رهبری به هر حال، با فاصله گرفتن از حکومت و گره نزدن خود به یکی از جناح‌ها، توانست از این مناقشه‌ها فاصله بگیرد و حرف‌شان این بود که من سی میلیون رأی می‌خواستم. (سعید حجاجیان، «تلاقی جمهوری و مشروطیت»، همان، ص ۶۵)

چنین تفسیر و تلقی‌ای، انسان و جامعه برتر و آرمانی است. روشن است که این گفتمان هیچ‌گونه نسبتی با گونه‌های مختلف کثرت‌گرایی سکولاریستی و غربی ندارد و آنها را برنمی‌تابد، بلکه از نوعی وحدت‌گرایی و هم‌گرایی در ذیل تلقی خاصی از اسلام دفاع می‌کند و برای آن رسمیت و حجیت و حقانیت قائل است.

در سال‌های پایانی دهه شصت و پس از رحلت بنیانگذار انقلاب اسلامی، روشنفکری سکولار که به صورت عمده در حلقه «کیان» جای داشت و ماهنامه کیان را به پایگاهی برای نشر افکار و ایده‌های خویش تبدیل کرده بود، فضای اجتماعی و بستر سیاسی را برای مطرح ساختن مکوننات و ناگفته‌های خویش مساعد انگاشت و به تدریج، از لایه‌های عمیق و زیرین شخصیت نظری و فکری خود پرده برداشت. در نخستین گام، عبدالکریم سروش - که از جمله چهره‌های محوری و کلیدی حلقه «کیان» به شمار می‌آمد- در سلسله مقالاتی با عنوان «قبض و بسط تئوریک شریعت» - «معرفت دینی» را به صورت کامل به ورطه «نسبیت» افکند و آن را مقوله‌ای متأثر از احوال معرفتی دین‌فهمان و اوضاع زمانه تصویر کرد. بر این اساس، انباشته‌ها و اندوخته‌های ایدئولوژیک دهه شصت، یکباره و جملگی از اعتبار و وزانت ساقط شدند و به معرفتی در عرض سایر معارف تبدیل شدند. تئوری «ولایت فقیه» و «اسلام ناب محمدی» و دیگر مضامینی از این دست، بافته‌های آرمانی و تخیلی دهه شصت و ناشی از هیجانات انقلابی قلمداد شدند و حقانیت مطلق آنها در این امتداد، رنگ تردید پذیرفت. بدین ترتیب، «نسبیت‌گرایی معرفتی» ساخته و پرداخته شده از سوی سروش و دیگر همراهان او در حلقه «کیان»، به «نسبیت‌گرایی ارزشی» انجامید و هنجارها و ارزش‌ها و معیارهای دینی را به چالش کشید.

تبدیل شدن استراتژی «تهاجم نظامی» به «تهاجم فرهنگی» در سال‌های پایانی دهه شصت معنایی جز این نداشت که براندازی انقلاب اسلامی، از طریق استحاله درونی آن ممکن و مقدور است و برای استحاله درونی آن نیز، راهکاری جز تخریب بنیادهای نظری و ایدئولوژیک آن وجود ندارد. این عملیات تخریبی، با مقاله «قبض و بسط تئوریک شریعت» آغاز شد و به تدریج، وسعت و گسترش یافت. به راستی، سروش نقطه کانونی‌ای را برگزیده بود: با متزلزل ساختن «معرفت دینی» و افکندن آن به ورطه نسبیت، تئوری ولایت فقیه و نظام جمهوری اسلامی و ارزش‌های توصیه شده از سوی امام خمینی (ره)، به مقولاتی مشکوک و خدشه‌پذیر تبدیل می‌شوند که تنها قرائتی از میان قرائت‌های متکثر و گوناگون به شمار می‌آیند. از این رو، انصاف آنها به



تبدیل شدن استراتژی «تهاجم نظامی» به «تهاجم فرهنگی» در سال‌های پایانی دهه شصت معنایی جز این نداشت که براندازی انقلاب اسلامی، از طریق استحاله درونی آن ممکن و مقدور است و برای استحاله درونی آن نیز، راهکاری جز تخریب بنیادهای نظری و ایدئولوژیک آن وجود ندارد. این عملیات تخریبی، با مقاله «قبض و بسط تئوریک شریعت» آغاز شد و به تدریج، وسعت و گسترش یافت

«قداست»، افسانه‌ای بیش نیست. با فرو افتادن دین و حکومت دینی در مرداب نسبیت، تکثر معرفتی و ارزشی و دینی، موجه و معقول جلوه خواهد کرد و همه مقدسات پیشین، هویتی سیال و رنگ پذیر می‌یابند.

عمل‌گرایی «دولت‌سازندگی» در زمینه «توسعه اقتصادی»، مسیر روشنفکران سکولار را هموارتر ساخت. دولت‌سازندگی با به کارگیری نیروهای تکنوکرات بی‌اعتنا به ارزش‌ها و مجذوب اقتصاد لیبرال سرمایه‌داری، شعارهای امام خمینی (ره) و خط اصیل انقلاب و ارزش‌های برآمده از هشت سال جنگ تحمیلی

را، به بایگانی تاریخ انقلاب سپردند و از شروع شدن دوران تازه و متفاوتی از حیات انقلاب سخن گفتند که در آن، رشد و توسعه اقتصادی اصالت داشت. بر پایه تلقی سیاست‌گذاران و تصمیم‌سازان دولت‌سازندگی، ارزش‌های دینی باید با قرائتی عرضه و معنا می‌شدند که هیچ‌گونه تصادمی با «توسعه غربی» نداشتند و حتی در صورت امکان، آن را تجویز و توصیه می‌کردند. در اینجا، تفاسیر راستین از اسلام با تعبیر «افراطی‌گری» طرد و نفی گردید و به برداشت لیبرالیستی از اسلام، عنوان «اعتدال» و «اعتدال‌گرایی» اطلاق شد. با استقرار «دولت‌اصلاحات»، لیبرالیسم معرفتی و ارزشی با صورتی عریان و غلیظ پا به جامعه ایران و حاکمیت سیاسی نهاد. در واقع، راهبرد ایدئولوژیک دولت اصلاحات در امتداد دولت‌سازندگی قرار داشت و تنها تفاوت عمده این دو با یکدیگر، به غلظت و وضوح بیشتر نفوذ اندیشه‌های لیبرالیستی در دولت اصلاحات بازمی‌گشت. در همین مقطع، ایده پلورالیسم دینی به صورت گسترده مطرح گردید و دولت در همراهی با نیروهای فکری و اجتماعی سکولار، تمام زمینه‌های ساختاری و سیاسی را برای نشر و تثبیت این ایده فراهم نمود. به این ترتیب، لیبرالیسم معرفتی و ارزشی به گفتمان مسلط و غالب تبدیل شد. تصور چنین چرخش گسترده‌ای در طول یک دهه، بسیار دشوار بود، اما واقعیت جامعه ایران حاکی از این بود که مبانی تئوریزه‌شده در حلقه کیان، اکنون به عرصه حیات اجتماعی و حاکمیت سیاسی راه یافته و در دستور کار دولت‌مردان قرار گرفته است.

پنجاه و هشت سال تبه کاری، خیانت و غارت

بخش اول: «تأملاتی پیرامون بنیاد پهلوی و فساد مالی رژیم شاه»

سید محمد جواد قریبی

دکتر فرهاد سهامی

به روزگار رضا هر که را که من دیدم هزار مرتبه فریاد نارضایی بود

فرخی یزدی

مقدمه

عامل اصلی اعتراضات مردمی و بزرگان دینی چه در عصر قاجار و چه در حکومت رضاخان و پهلوی دوم، ساختار استبدادی و فساد مالی، به همراه اختناق و مفاسد اخلاقی بود. بحران‌های اقتصادی به وجود آمده در تاریخ گذشته ایران، ناشی از فساد طبقه حاکم، چپاول ثروت‌های ملی و عمومی و همچنین وجود مقامات بلند پایه حکومتی فاسد بوده است.^۱ صاحب نظران خارجی و اندیشمندان بسیاری بر این مطلب تأکید دارند.^۲

۱. مهدی رهبری، *اقتصاد و انقلاب اسلامی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۲۹۱.

۲. نیکی آر. کدی، *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۷۵؛ سایروس ونس و برژینسکی، *توطئه در ایران*، ترجمه محمود مشرفی، تهران، هفته، ۱۳۶۲؛ فرد هالیدی، *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۸.



فساد و رشوه‌خواری مقامات و اعضای خاندان سلطنتی به شدت با ارزش‌ها و عادت‌های اجتماعی طبقات متوسط و پایین جامعه سنتی ایران در تعارض بود که منجر به همین دوگانگی شدید طبقاتی گردید. به عنوان مثال، ملت ایران در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴، از خود شاه شنیده بودند که درآمدهای نفتی کشور سه یا چهار برابر شده است. بر همین اساس آنان سؤال می‌کردند که چرا دچار فقر و بحران اقتصادی شده‌اند و آن همه ثروت به یک‌باره چه شد و کج رفت؟ از آن‌جا که رشوه‌خواری و فساد مالی خاندان سلطنتی، بر همگان آشکار بود، جامعه آگاه ایران با دیده تردید و انزجار به رژیم نگاه می‌کرد و این وضعیت برای آنان تحمل‌ناپذیر بود. بنیاد پهلوی نیز به عنوان بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی کشور و در عین حال وابسته به خانواده شاه این حس را تشدید می‌کرد. هر چند محمدرضا شاه سعی داشت با تبلیغات گسترده، بنیاد پهلوی را به عنوان یک نهاد خیریه معرفی کند اما سوءاستفاده‌های گسترده این نهاد و افشای آن توسط نیروهای انقلابی، چهره این بنیاد را در نزد مردم به شدت مخدوش ساخت.

در سراسر حکومت پهلوی آنچه اغلب به چشم می‌آید، تمایل دربار به کسب قدرت و گسترش آن حتی به بهای نقض قانون اساسی مشروطیت و دخالت در تمامی شئون زندگانی ایرانیان بود. در دهه آغازین حکومت محمدرضا پهلوی یکی از ابزارهای دربار برای مداخله در امور داخلی و حتی گاهی امور خارجی، سازمانی بود به نام سازمان املاک و مستغلات پهلوی که ظاهراً برای امور خیریه تأسیس شده بود تا نشانگر سخاوت و نوع دوستی دربار پهلوی باشد. اما این نهاد در حقیقت پوششی بود که اموال، املاک و مستغلات غصبی رضاشاه را به نام وقفی بودن از مالیات و پس گرفته شدن آن توسط صاحبان حقیقی این اموال حفظ می‌کرد. این سازمان در سال ۱۳۳۷ خورشیدی به بنیاد پهلوی تغییر نام داد و با گسترش فعالیت خود وارد داد و ستدهای اقتصادی، فعالیت‌های فرهنگی و... شد تا با گسترش قدرت مالی به وظیفه اصلی خود که پشتیبانی از حامیان و طرفداران رژیم بود بپردازد.

چگونگی گرد آمدن سرمایه اولیه و کارکردهای دوگانه آن سازمان و نقشی که این سازمان در بدبینی مردم و نهایتاً فروپاشی رژیم ایفا کرد مسئله‌ای است که این پژوهش در صدد بررسی و تحلیل آن است. با عنایت به فقدان پژوهشی متین و استوار در این موضوع، پژوهش حاضر در نظر دارد تا با کنکاشی علمی و مستند برخی از ابعاد ناشناخته این موضوع را مورد کاوش قرار دهد.

ضرورت و اهمیت موضوع

فعالیت‌های بنیاد پهلوی به عنوان یک نهاد اقتصادی نیرومند و مصون از نظارت قوای سه‌گانه رژیم، اهمیت و جایگاه این نهاد را نشان می‌دهد. با توجه به فعالیت‌های اقتصادی و تجاری، این بنیاد در امور فرهنگی واکنش منتقدان حکومت پهلوی را برمی‌انگیخت. چنانکه بسیاری از انقلابیون، فارغ از هر گونه مسائل عقیدتی خود علیه آن، موضع‌گیری‌هایی اتخاذ، و این سازمان را نمونه کامل فساد در رژیم معرفی نمودند؛ از آنجایی که این بنیاد مستقیماً وابسته به شخص شاه بود مخالفان حکومت پهلوی فعالیت‌های این بنیاد را به مثابه اقدامات و فساد شخص شاه تلقی و در مبارزات‌شان بر آن تکیه می‌کردند. همین مسئله خود بیانگر اهمیت این پژوهش است.

مهم‌ترین پرسش اصلی این پژوهش آن است که بنیاد پهلوی چه فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی‌ای انجام داده و موضع نیروهای انقلابی و ضد رژیم در باره اقدامات بنیاد پهلوی چه بود؟ در کنار این سؤال اصلی سؤالات فرعی دیگری نیز وجود دارد که پاسخ به آنها در روشن کردن نقش بنیاد پهلوی در تبه‌کاری و غارت ثروت ملی در رژیم پهلوی را مشخص می‌سازد. از جمله:

۱. بنیاد پهلوی چرا و چگونه تأسیس شد؟

۲. فعالیت‌های جاری این بنیاد، چه تأثیری در نارضایتی مردم از عملکرد رژیم پهلوی داشت؟

۳. عمده‌ترین رویکردهای فرهنگی و سیاسی بنیاد پهلوی چه بود؟

۴. عملکرد بنیاد پهلوی چه واکنش‌هایی را در بین گروه‌های انقلابی برانگیخت؟

آنچه غیر قابل تردید و پیش‌فرض اصلی این پژوهش است آن است که بنیاد پهلوی به عنوان یک نهاد وابسته به سلطنت در راستای اهداف رژیم و در خدمت منویات دربار پهلوی عمل می‌کرد و به علاوه نقش حامی پرور برای رژیم را بر عهده داشت.

اگر چه در ظاهر بنیاد پهلوی یک سازمان غیرانتفاعی خیریه بود که از وقف بخش بزرگی از اموال رضاشاه، محمدرضاشاه و دیگر اعضای خاندان پهلوی در سال ۱۳۳۷ تشکیل شد اما در باطن این بنیاد از مهم‌ترین بنیادهای اقتصادی و فرهنگی دربار پهلوی به شمار می‌آمد که نقش ویژه‌ای را در گردآوری ثروت و بذل و بخشش‌های خانواده سلطنتی برای کسب اعتبار در نزد صاحبان قدرت در خارج از ایران و پرداخت رشوه‌های کلان و کمک‌های انتخاباتی و غیره به سیاستمداران، روزنامه‌نگاران، صاحبان صنایع، بانک‌داران و سردمداران دولت‌ها ایفا می‌کرد. ما در این پژوهش تلاش خواهیم کرد





فرآیند شکل‌گیری این بنیاد و کارویژه‌های آن را در رژیم مشروطه سلطنتی تبیین نماییم.

رضاشاه و ولع سیری‌ناپذیر او در کسب ثروت و دست‌درازی به اموال مردم

کودتای سیاه در سال ۱۲۹۹ خورشیدی و متعاقب آن غصب سلطنت و تاج‌گذاری رضاخان را می‌توان آغاز دوران جدید تاریخ معاصر ایران دانست. حکومت قاجار که بیش از یک قرن دوام آورده بود با وقوع انقلاب مشروطیت به جای رسیدن به حکومت دموکراتیک به حکومت هرج و مرج و نابسامانی تبدیل شد. ناآرامی، سرکشی و راهزنی فزآینده در مرزها، در میان عشایر و در استان‌ها جریان داشت. وقوع جنگ جهانی اول و همسایگی ایران با کشورهای متخاصم روسیه و عثمانی وضع را بدتر کرد. در بسیاری از نقاط کشور طغیان به پا شده بود و حکومت مرکزی نیز فاقد هر گونه قدرت و ابزارهای لازم برای اداره کشور بود.

در حقیقت، قبل از آن که رضاشاه به تخت سلطنت برسد یک آریستوکراسی در ایران به وجود آمده بود که در واقع حکومت را به دست داشت. این آریستوکراسی با تغییر اوضاع اجتماعی ایران و تغییر طرز حکومت نمی‌توانست موافق باشد زیرا در آن صورت مزایایی را که در گذر زمان به دست آورده بود از دست می‌داد. آن آریستوکراسی ثابت کرده بود که از عهده اداره کردن امور مملکت بر نمی‌آید و فقط گاهی عده‌ای رجل وطن پرست پیدا می‌شدند که به واسطه علاقه به مملکت و شرافتمندی خودشان مملکت را از زوال نجات می‌دادند تا مگر روزنه امیدی باز شود. کودتای ۱۲۹۹ در بحبوحه این تلاطم افکار علیه آریستوکراسی موجود به وجود آمد و به همین جهت کودتاگران در اولین روز کودتا اعیان و اشراف و رجال سیاسی را به زندان انداختند تا افکار عمومی را پشتیبان کودتا قرار دهند و از قضا دستگیری این رجال و طبقه ممتاز آن روز نه فقط اثر سوء در مردم نکرد بلکه مطابق با افکار عمومی درآمد.^۱

علت اینکه با بودن آن همه رجال و اعیان سابقه‌دار و در میان یک کشوری که سال‌ها با حکومت آریستوکراسی مأنوس بود یک مرتبه رضاخان سرتیپ قزاق توانست عرض اندام و نظر عمومی را جلب و خود را به ملت نزدیک کند تا حدی ناشی از نظر بغض و خصومتی بود که اکثریت مردم نسبت به آریستوکراسی آن روز داشتند و می‌خواستند خود را از دست آن طبقه ممتاز خلاص کنند و به دامان دیگری بیندازند تا شاید تغییری

۱. ارسلان خلعتبری، آریستوکراسی در ایران، تهران، نگاه آذر، ۱۳۲۴، ص ۱۳.



در اوضاع پدیدار شود.^۱ و افزون بر این، دوره بحرانی و پر آشوب منتهی به کودتای ۱۲۹۹ و تلاش رضاخان در راه استقرار امنیت او را در جایگاه ممتازی قرار می‌داد و به تعبیر کاتوزیان «مشروعیت یک فرمانروا به توان نسبی او در حفظ صلح، سرکوب شورش و انجام دادن دیگر کارهای اجتماعی بستگی داشت. توانایی به دست گرفتن قدرت و نگهداری آن بزرگ‌ترین نشانه مشروعیت بود.»^۲ بدین ترتیب رضاخان که فردی بی‌سواد، گمنام، محروم و از طبقات پایین جامعه بود با بهره‌گیری از فرصتی که در این هرج و مرج و متعاقب آن در پی ایفای نقش در کودتای انگلیسی ۱۲۹۹، برای وی پدید آمد به سرعت پیشرفت کرد، پس از وقوع کودتا، وارد صحنه سیاسی کشور شد و از رده یک افسر میان‌رتبه قزاق به مقام وزارت جنگ نایل گردید. رضاخان که تا قبل از وقوع این کودتا، با سختی و مشقت و پس از مدت‌ها خانه به دوشی و تن دادن به کارهای پست، صاحب مسکنی در محله سنگلج تهران شده بود،^۳ با قرار گرفتن در جمع اشراف و معاریف صاحب نفوذ، و با سود جستن از مقام و موقعیت خود به عنوان وزیر جنگ و ناجی کشور از آشوبی فراگیر، بر آن شد تا او نیز از این خوان یغما بی‌بهره نماند. البته نمی‌توان کتمان کرد که در آن روزها، معیار اصلی عضویت در نخبگان سیاسی ایران ثروت بود و عملی‌ترین روش انباشت سرمایه، خرید مقام و قدرت سیاسی، مالکیت زمین بود.

آنچه در ایران ثروت ملی محسوب می‌گردید، تقریباً به تمامی از تولید کشاورزی و گله‌داری به دست می‌آمد. زمین موجب سهم داشتن در ثروت می‌شد؛ یعنی سهم از زمین یا از غله یا پشم و اجاره از اجاره‌دار.^۴ زمانی که رضاخان امور ایران را به دست گرفت چهره‌ای ساده و معصوم از خود ارایه داد و به نظر می‌رسد که یکی از دلایلی که توانست بدون هر گونه رقیب سرسختی زمام امور را به دست گیرد، مجذوب شدن قشرهای مختلف جامعه نسبت به او بود.^۵ با این همه رضاخان که در اوایل کار خود مدعی بود:

ثروت موجب نارضایتی شدید فکر می‌شود و نمی‌گذارد شخص توجه خود را صرف منافع عمومی کند.^۶

به تحریک برخی از نزدیکانش، ناگهان پرده از چهره انداخت و به فکر تصرف املاک

۱. همان، ص ۱۴.

۲. همایون کاتوزیان، مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی رضاشاه، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۲۰۴-۲۰۳، ص ۹۷.

۳. نجفقلی پسیان و خسرو معتضد، از سوادکوه تا ژوهانسبورگ؛ زندگی رضاشاه پهلوی، تهران، ثالث، ۱۳۷۷، ص ۶۲۱.

۴. ماروین زونیس، روانشناسی نخبگان ایران، ترجمه سیروس صالحی و دیگران، تهران، چاپخش، ۱۳۸۷، ص ۴۸.

۵. رضا آذری شهرضایی، اسنادی از عملکرد خاندان پهلوی، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۱، ص ۲.

۶. جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۸۹، ص ۳۳۶.

دولت و ملت به ثمن بخش افتاد.^۱ یحیی دولت‌آبادی، در آغار کار رضاخان میل به تصرف املاک و دارایی مردم توسط او و اهداف و انگیزه و شیوه او را در این امر به شرح زیر بیان داشته است:

سردار سپه آرزو دارد مالک تمام املاک مازندران بشود و دفاین و خزاین از جواهر و پول و اشیاء نفیس خود را که شاید خود او هم نتواند حساب آنها را نگه دارد در آن جا جمع کند و مطمئن باشد اگر روزی از این مقام افتاد خواهد توانست آن جا زندگانی اربابی کرده و دارایی هنگفت خود را حفظ کند و از روی این نظر استحکامات در آن جا می‌سازد... سردار سپه از قلع و قمع کردن هر کس که در مازندران مانع رسیدن او به آرزوی خویش تصور کند به هر وسیله باشد دریغ نمی‌کند. پسرهارا که خطر مزاحمت‌شان بیشتر است از پیش بر می‌دارد و پدرها را از داغ آنها به دق می‌کشد و یا به خودکشی وامی‌دارد.^۲

رضاشاه هنوز پای خود را در پله اول ترقی نگذارده بود که به درستی تشخیص داد «که در جامعه‌ای که اقتصاد آن بر پایه کشاورزی و نظام ارباب رعیتی استوار است زمین‌داری، خود جلوه دیگری از قدرت است»^۳، و اگر می‌خواهد قدرت را از دست ندهد و رقبای خود را که همان اعیان و اشراف می‌باشند را پشت سر بگذارد، نه تنها باید در پی گردآوری ثروت باشد بلکه با کنار آمدن با بیگانگان که شدیداً در طبقات سرمایه‌دار و زمین‌خوار ایران نفوذ داشتند از هر فرصتی برای کاستن از قدرت و نفوذ سیاسی طبقه بزرگ مالک استفاده کند. به همین خاطر تا پایان سلطنتش شاید به هر بهانه‌ای، آنان را مورد حمله قرار می‌داد.

سفارت انگلیس گزارش می‌دهد که شاه با علاقه شدیدی که به ثروت‌اندوزی داشت، زمین یک زمین‌دار عمده را به بهانه توطئه علیه دولت مصادره می‌کرد، روستاهای فردی دیگر را به دلیل بی‌توجهی به منافع ملی ضبط می‌نمود.^۴ سیاست رضاشاه این بود که با جلب برخی خانواده‌های طبقه بالا و طرد برخی دیگر، در بین اعضای این طبقه شکاف و چنددستگی پدید آورد. وی با انباشت ثروت و ازدواج با یک شاهزاده خانم قاجار، که

۱. باقر عاقلی، دکاءالملک فروغی و شه‌ریور ۱۳۲۰، تهران، علمی، ۱۳۶۷، ص ۱۵۰.

۲. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، فردوس، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۱۴۹۴.

۳. فرهاد رستمی، پهلوی‌ها؛ خاندان پهلوی به روایت اسناد، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۳.

۴. پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۱.

زن سومش بود به طبقه بالا پیوست.^۱ البته طبقه بالایی که خود و بنا به خواست خود به وجود آورده بود؛ اینان سرمایه‌داران نوظهوری بودند که از خوان نعمت رضاشاهی برخوردار شده و ثروت و مکننت خود را مدیون وی بودند.

واکنش‌های عمومی نسبت به اقدامات رضاشاه

تقریباً در سال‌های اول سلطنت رضاشاه اذهان عمومی جامعه در برابر اقدامات ثروت‌اندوزانه او مرعوب بود و هیچ‌گونه واکنش آشکاری از خود نشان نداد. فقط گاهی صدایی مخالف در خارج از کشور به گوش می‌رسید؛ مانند ادعای نامه نمادینی که گروه پیکار در برلین انتشار داد و ضمن آن از رضاشاه پرسید که:

ما از آقای رضاخان پهلوی سؤال می‌کنیم؛ اگر ایشان دست‌درازی به اموال ملت ایران نکرده‌اند چگونه در عرض ده سال ریاست و زمامداری خود میلیون‌ها وجه نقد در بانک‌های خارجه انداخته و به اندازه نصف ایران املاک و مستغلات برای خود تهیه نموده‌اند؟^۲

در این‌گونه واکنش‌های نادر نیز رضاشاه، زمین و زمان را به هم می‌دوخت تا از انتشار این قبیل مطالب در ایران و حتی خارج جلوگیری کند. در داخل نیز پیداست که کسی را یارای آن نبود که بر خلاف خواست پادشاه اقدامی بکند چه رسد به آنکه علیه کارهای او دم برآورد، زیرا همه از واکنش او آگاه و در هراس بودند. یکی از نزدیکان دربار پهلوی درباره رفتار رضاشاه با این دست رجال می‌نویسد:

در زمان سلطنتش کافی بود که یکی از منسوبین طبقه اشراف و یا یکی از رجل بهانه‌ای به دست او بدهد و مرتکب خطایی بشود؛ روی آن اصل که از این طبقه متنفر بود اشد مجازات را برای آن شخص در نظر می‌گرفت.^۳

خانواده‌های سپهسالار و فرمانفرمایان، صولت‌الدوله، سردار اسعد، اقبال‌السلطنه ماکویی و شاید چند خانواده دیگر که همه آنان از بزرگ‌مالکان ایران بودند و هر کدام بر قسمت‌هایی از کشور مسلط بودند، این‌گونه قدرت خود را از دست دادند و حتی بعضی از آنان از هستی ساقط شدند.

رضاشاه علاوه بر حذف این رقبای سیاسی بالقوه خطرناک، ثروت انبوه خانوادگی

۱. همان، ص ۱۸۶.

۲. «پنجاه سال فساد و تبه‌کاری خاندان پهلوی»، نشریه دنیا.

۳. اردشیر زاهدی، ۲۵ سال در کنار پادشاه، ترجمه ابوالفضل آتابای، تهران، عطایی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۳.





آنان را هم در اختیار گرفت و با بهره‌برداری از اوضاع آشفتته نهادهایی مانند مجلس قبل از سلطنت خود، حساسی بابت این غصب اموال نداد. از طرف دیگر رضاشاه فرصت را غنیمت شمرد و به خریدن باغ‌های اطراف سعدآباد و مزارع بومهن مشغول شد و سپس دو امیرلشکر، از سران قشون جدیدالتأسیس خود را بدین مهم مأمور ساخت و امور املاک و قسمتی از اموال خویش را به ایشان سپرد. امیرلشکر خدایار خان که خود از مالکان بزرگ بود و امیرلشکر کریم آقاخان که در کارهای ساختمانی شهرتی بسزا یافته بود، هر دو که از درجه سرهنگی به درجه امیرلشکری ارتقا یافتند، سال‌های متمادی، اشتغالی جدی‌تر از خریدن املاک و مستغلات برای پادشاه ایران نداشتند.^۱ گفته می‌شود خود شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما با تقدیم رایگان باغ بزرگی در بومهن او را به ملک‌داری علاقه‌مند ساخت.^۲ جالب این که این رویه در مناطق مسکونی نیز دنبال می‌شد. مثلاً دکان را به یک ریال، خانه را به صد دینار و ملک مزروعی را به یک دهم عایدات سالیانه‌اش با تهدید و حبس از دست صاحبانش بیرون می‌آورد. اغلب این بیچارگان کسانی بودند که به ضرب شلاق و شکنجه و بر اثر زندانی شدن ناچار شدند املاک و مزارع خود را که تنها ممر امرار معاش آنها بود، در مقابل چند شاهی و احياناً بدون دریافت همان چند شاهی به رؤسای املاک دربار شاه واگذار کنند.^۳ این شیوه به نوعی دیگر در برابر دولت هم اعمال می‌شد؛ همه املاک مرغوب را می‌خواست.

روزنامه د/د بعد از سقوط رضاشاه نوشت:

دولت در شهرستان گرگان ۱۲۵ پارچه قریه و قصبه مهم که اغلب آن قراشش دانگی بود داشته. وزیر دارایی وقت مثل این که از کیسه مروت خودش بخشش می‌کند و تمام این ۱۲۵ پارچه خالصه دولت را فقط و فقط در مقابل ۷۵۰۰۰ تومان به شاه سابق انتقال داده که تنها سه دانگ قصبه مهم کردکوی و مزارع تابعه آن از جمله ۱۲۵ پارچه موردانتقال بود، بیش از ۲۲۵۰۰۰ تومان، یعنی سه برابر وجهی که برای ۱۲۵ پارچه داده شده ارزش داشته است.^۴

۱. نعمت‌الله قاضی، *علل سقوط حکومت رضاشاه*، تهران، آثار، ۱۳۷۳، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۲. نجفقلی پسیان و خسرو معتضد، همان، ص ۷۱؛ گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۲۹۹، پژوهش از جامی، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷، ص ۱۰۷-۱۰۶.

۳. همان، ص ۱۰۳؛ د/د، ش ۱۵، ۱۳۲۷/۸/۷.

۴. همان، ۱۳۲۱/۸/۷.

راه‌های ثروت‌اندوزی رضاشاه

اسناد نشان می‌دهد که بخش اعظمی از ثروت رضاشاه از طریق دست‌یازیدن به روش‌های ذیل به دست آمده است:

الف. ضبط اموال مجهول‌المالک

رضاشاه با ضبط و مصادره اموالی که مالکان آن مشخص نبود از طریق قانون ثبت اسناد به آنها، صورت قانونی می‌داد. یکی از بارزترین نمونه‌های آن پس از انعقاد قرارداد مودت ۱۹۲۱ میان ایران و حکومت جدیدالتأسیس شوروی رخ داد و به موجب لغو این قرارداد، برخی امتیازات دوران روسیه تزاری، طبق شرایط قرارداد بانک استقراضی روس و اموال و مستغلات که به انحاء مختلف (به دست بانک روسی) افتاده بود- به دولت ایران واگذار شد. اما پس از مدتی در جزء املاک رضاخانی درآمد و به نام املاک همایونی در جراید اعلان ثبت آن درج شد.^۱

ب. دریافت پاداش و هدایا

قبول هدایا هم از روش‌هایی بود که رضاشاه با بهره‌گیری از آن می‌توانست هم بر ثروت خود بیفزاید و هم از وفاداری درباریان خود مطمئن شود. واضح است که بسیاری از هدیه‌دهندگان خواسته‌هایی داشتند که می‌بایست انجام شود. از تشبید فردوست در این باره می‌نویسد که رضاشاه بعد از دریافت این هدایا که عمدتاً اراضی و مستغلات بود، با کمال میل به همکاری با این افراد می‌پرداخت. ایشان می‌گوید:

اگر می‌خواستید رضاخان خوشحال شود، درجه بدهد، مقام دهد یا پیشنهادی را تصویب کند، بهتر بود قبل از شروع، نام چند ملک را با مشخصات و قیمت آن مطرح می‌کردید و مطمئن بودید که کارتان انجام می‌شود.^۲

ج. سوءاستفاده از امکانات دولتی برای مقاصد شخصی

در شکایت‌نامه‌ای که بعد از شهریور ۱۳۲۰ و از سوی شهرداری تهران تنظیم شد و در روزنامه کوشش انتشار یافت، مشخص گردید که رضاشاه برای ساختن کاخ‌ها، هتل‌ها و ویلاهایی که به طور مستقیم در اختیارش بود، تقریباً هیچ هزینه‌ای نپرداخته است و بلکه اکثر این ابنیه را با امکانات دستگاه‌های دولتی، به ویژه شهرداری ساخته است.

۱. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله، تهران، علمی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۱۵۸-۱۴۹.

۲. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۲.



تقریباً همه اراضی مرغوب شهرداری تهران را نیز در اختیار خود گرفته و از این طریق در شهرهای دیگر نیز او با استفاده از موقعیتش به تصاحب املاک می‌پرداخت و مبلغ هنگفتی به شهرداری خسارت زد.^۱ به نوشته سرتیپ درخشانی هم که مدتی در ناحیه گرگان و در املاک سلطنتی مأمور به خدمت بوده است رضاشاه از سوءاستفاده گسترده از امکانات و مأمورین وزارت کشاورزی و ارتش در آن ناحیه به نفع اداره املاک عمل کرده است.^۲

د. خرید مستغلات و املاک مزروعی پایین‌تر از قیمت بازار از مالکان مرغوب^۳ ه. تحت فشار گذاشتن مالکان از راه‌های گوناگون (قطع آب و...)^۴

با استفاده از روش ایجاد انحصار برای ثروت‌اندوزی، رضاشاه املاک وسیعی را در بسیاری از مناطق ایران به دست آورد. او پس از اخذ زمین‌ها، متوجه انحصار کشاورزی در بیشتر نقاط ایران شد. از این رو مثلاً کشت برنج در اصفهان را رسماً و در ظاهر برای حفظ مردم ایران از مالاریا، اما در واقع برای حفظ برنج شمال از رقابت که از آن خودش بود، ممنوع کرد.^۵ املاک و مستغلات وی تا بدان جا گسترش یافت که با داشتن املاک در بیش از ۶۷ نقطه مرغوب و حاصلخیز کشور می‌توانست خود را بزرگ‌ترین و مقتدرترین ملاک ایران و شاید کل قاره آسیا بداند.^۶ به هر حال شهرت خود او نیز در این زمینه از مرزها گذشت و به جایی رسید که روزنامه‌ای فرانسوی، او را «گرگ زمین‌خوار» نامید.^۷ و با استفاده از اداره املاک و دارایی و بهره‌گیری از حساست مثال‌زدنی^۸ خود توانست به بزرگ‌ترین فنودال و زمین‌دار ایران تبدیل شود. شاید آنچه رابرت گراهام خبرنگار امریکایی مقیم تهران، در مورد راه‌های کسب املاک و به صورت خلاصه بیان می‌کند را بتوان بهترین توصیف از عملکرد او دانست؛ رشوه‌گیری، غصب و توقیف.^۹ به تعبیر یکی از نمایندگان مجلس، رضاشاه در دوران اقتدار حدوداً بیست‌ساله خویش،

۱. حسین مکی، همان.

۲. علی‌اکبر درخشانی، متن کامل خاطرات سرتیپ علی‌اکبر درخشانی، شیدان درخشانی (به کوشش)، مجموعه تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد، تهران، صفحه سفید، ۱۳۸۶، ص ۲۶۲.

۳. مظفر شاهدهی، زندگانی سیاسی خاندان علم، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷، ص ۱۸۱.
۴. جهانگیر آموزگار، فرزان و فرود خاندان پهلوی، ترجمه اردشیر لطفیان، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶، ص ۱۶۹.

۵. محمود طلوعی، پدر و پسر؛ ناگفته‌ها از زندگی در روزگار پهلوی‌ها، تهران، علم، ۱۳۷۲، ص ۴۰۰.

۶. محمدعلی کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران «انقراض قاجار و استقرار پهلوی»، ترجمه حسن افشار، تهران، مرکز، ۱۳۸۴، ص ۴۲۵.

۷. مهدیقلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، ۱۳۷۵، ص ۴۱۴ و ۴۳۶.

۸. رابرت گراهام، ایران سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران، سحاب، ۱۳۵۸، ص ۱۰۳.

۹. همان.

تقریباً همه‌روزه بر ثروت خود افزود.^۱ در چنین وضعیتی مشخص بود که بر سر صاحبان املاک و رعایا چه می‌آمد:

بدین ترتیب، کار خرید املاک به جایی رسید که دیگر هیچ کس قادر نبود که جریبی ملک داشته باشد. مع‌الوصف به گرفتن املاک و هستی مردم قناعت نکردند. رعایا باید با خرج خود بیست فرسخ راه بیایند، برای املاک کار کنند و آنها جز با شلاق با کس دیگری سروکار نداشتند. شب‌ها آنها را به طویله برده، صبح آنها را به مثل بهائم خارج می‌کردند. رعایا، گرسنه و برهنه بودند. اگر یکی از آنها اظهار کسالت می‌کرد، دوا و غذایش شلاق بود تا این که جان سپارد و از شر مأمورین بی‌رحم خلاص گردد. علاوه بر اینها، ناموس مردم در دست رؤسای املاک، بازیچه‌ای بیش نبود.^۲

به نظر می‌رسد که هر چه قدرت رضاشاه مستحکم‌تر می‌شد حرص و آز او نیز افزایش می‌یافت. شاه، مأموران خود را بر جان و مال و ناموس مردم حاکم کرده بود و این مأموران ظلم‌های بسیاری را بر مردم بیچاره روا می‌داشتند و از تعدی به آنان فروگذاری نمی‌کردند. تمام این تعدیات، با اختیاری که شاه به آنها داده بود، به نام او انجام می‌گرفت.^۳

گماشتگان او در این مناطق با اقدام به هر وسیله ممکن، در صدد بودند برای خوش خدمتی بیشتر بر ثروت وی بیفزایند. با گسترده شدن هر چه بیشتر این اراضی و املاک، در دربار او اداره‌ای به نام املاک پهلوی به‌وجود آمد که زیر نظر وزارت دربار و تحت سرپرستی نظامیان مورد اعتماد رضاشاه، مانند کریم بوذرجمهری به انجام وظیفه می‌پرداخت.^۴ این اداره در هفت کارپردازی^۵ به فعالیت پرداخت و در کوتاه‌زمانی از چنان اختیارات و اقتداری برخوردار شد که در مناطق تحت اداره خود، از انجام وظیفه ادارات دادگستری و شهرداری و امنیه جلوگیری کرد و همه وظایف ضابطین عدلیه را رأساً بر عهده گرفت. رضاشاه با فرستادن برخی از افسران خشن خود به شمال کشور و نواحی تحت اداره سازمان املاک خود، به آنان دستور داد که هر مایملک با ارزشی که می‌بینند،

۱. صورت مذاکرات مجلس سیزده، موید احمدی، ۱۳۲۰/۷/۱.

۲. گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۲۹۹، همان، ص ۱۰۲.

۳. همان، ص ۱۰۳.

۴. باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران، گفتار/علم، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۵۰.

۵. کارپردازی‌های هفت‌گانه عبارت‌اند از: گرگان، بهشهر، آمل، نوشهر، تنکابن، رودسر و بجنورد.





برای شاه بگیرند. از و طمع شاه از نیمه دوم سلطنتش افزایش یافت و تقریباً قسمت اعظم مازندران متعلق به او بود. در خراسان و سیستان و فارس و اصفهان هم املاکی تدارک دید.^۱ پس از خرید زمین‌ها، صاحبان و مالکان پیشین زمین برای آباد ساختن آنها به عنوان رعیت بر روی زمین‌ها به کار پرداختند. اینان به عنوان کارگر رایگان بر روی اراضی سلطنتی مشغول کار بودند. سر تیپ علی اکبر درخشانی که مدتی به عنوان سرپرست یکی از این کارپردازی‌های این سازمان خدمت کرده است در خاطرات خود که بعد از انقلاب اسلامی در خارج از کشور منتشر شد به معرفی اجمالی این سازمان و چگونگی رفتار مأموران آن با این کشاورزان سیه‌روز پرداخته است.^۲ چهارچوب تشکیلاتی این سازمان خود مبین بسیاری از واقعیت‌هاست و به طور کلی می‌توان با استفاده از خاطرات او شمای کلی از فرایند کار این سازمان ترسیم کرد:

۱. تشکیلات اداری املاک عبارت‌اند از هفت کارپردازی تحت نظر افسران ارتش؛ هر یک از کارپردازی‌ها دارای چند بخش بود که آنها را نیز استواران و درجه‌داران جز ارتش اداره می‌کردند. حقوق و فوق‌العاده همه آنها را لشکر اول پیاده که تحت فرماندهی سرلشکر کریم بوذرجمهری بود می‌پرداخت. حقوق افسران بازرس را هم از قسمت‌های مربوطه پرداخت می‌کردند. یک کادر مجهز کشاورزی تحت نظر مهندس رحمت‌الله شیبانی کارمند عالی‌رتبه اداره کشاورزی، امور زراعی و دفع آفات املاک را سرپرستی نموده آنها هم حقوق خود را از اداره کشاورزی دریافت نموده و تمام مصارف لازمه را نیز از بودجه دولت می‌پرداختند. سرلشکر بوذرجمهری سرپرستی کلیه املاک اختصاصی سلطنتی را در تمام کشور به عهده داشت و به نام رئیس اداره بازرسی کل املاک اختصاصی و با اختیارات تام املاک را اداره می‌کرد. تمام ادارات گران و مازندران آماده انجام هر گونه خدمتی برای املاک بودند و هر گونه مخارجی را از بودجه دولت به مصرف می‌رساندند.

۲. وسعت املاک و صدور اسناد؛ این املاک در محدوده‌ای واقع شده‌اند که حد شمالی آن دریای خزر و حد جنوبی آن، سلسله جبال البرز بود. و حد غربی آن شهر لاهیجان و حد شرقی آن به شهرستان بجنورد

۱. باقر عاقلی، رضاشاه و قشون متحدالشکل، تهران، نامک، ۱۳۷۷، ص ۶۵.

۲. علی اکبر درخشانی، همان، ص ۲۶۷-۲۶۵.

می‌رسید. در داخل این محدوده، املاک بزرگ به وسایل مختلفی از قبیل تبعید، حبس، شکنجه و تهدید به اعدام از چنگ صاحبان‌شان در می‌آمد و سند رسمی به نام خریدار جدید آن صادر می‌شود. در تمام اسناد نام خریدار به این عنوان ذکر می‌شود: «ذات مقدس اعلیحضرت همایون رضاشاه پهلوی». پس از خاتمه کار املاک بزرگ، این املاک به خرده مالکین و زارعین صاحب زمین واگذار شد. هفت دفتر اسناد رسمی در هفت کارپردازی تأسیس شد که این دفاتر با کمال جدیت در تمام اوقات اداری صبح و عصر با سریع‌ترین وجهی مشغول صدور سند خرید ملک از مردم و رعایا و خرده مالکین به نام ذات مقدس... می‌بودند.

مخارج تنظیم سند رسمی و سایر مخارج از هر قبیل، که تقریباً معادل قیمت ملک فروخته شده می‌باشد به عهده فروشنده است؛ که پس از انتقال ملک چیزی در دست آنها نمانده و فقط از همان لحظه به افتخار رعیتی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در می‌آمدند. اما بعد از این مرحله آنها تحت فشار و تعقیب‌مباشرتین قرار می‌گرفتند که بابت محصول سال گذشته، مبلغ هنگفتی را که کارپردازان یا متصدیان بخش، تعیین می‌نمودند بپردازند؛ زیرا اگرچه ملک امسال خریداری شده است ولی چون سال گذشته نیت خرید این املاک شده بود و به فهرست آن اداره کل املاک داده شده بود و در دفاتر املاک به آن عمل می‌شد، بنابراین حق مالکانه سال گذشته باید تأدیه می‌گردید تا در دفاتر حسابداری ثبت و حساب تصفیه گردد. به طور کلی مقرر شده بود که در محدوده فوق‌الذکر (مازندران، گیلان، تنکابن) ملکی به نام غیر وجود نداشته باشد و هر چه هست سند آن به نام «ذات مقدس...» صادر شده باشد.

۳. در هیچ یک از دفاتر کارپردازی‌ها و بخش‌های مربوطه دفتری به نام مخارج وجود نداشت. فقط دفتر عایدات وجود داشت، که تمام عواید حاصله از منابع ثروت خیز مازندران و گرگان روزانه در آن دفاتر ثبت و غروب هر روز به نمایندگی‌های بانک ملی که در جوار دفاتر به همین منظور گشایش یافته بودند، تحویل می‌شد. در بیشتر این شعب بانکی فقط یک حساب وجود داشت که آن هم به نام رضاشاه بود و کارشان



فقط دریافت وجه و انتقال آن به بانک مرکزی بود.

۴. به علت گسترده‌گی املاک شاه در کرانه‌های دریای خزر دفتر ویژه‌ای به نام املاک اختصاصی ساحلی ایجاد شد که عبارت بود از تعداد بی‌شماری دهات بزرگ و مزارع بسیاری مخصوص برنج‌کاری، پنبه‌کاری، توتون‌کاری، کارخانجات پنبه‌پاک‌کنی، برنج‌کوبی، چای‌سازی، چیت‌سازی، تخته‌بری، مهمان‌خانه‌ها، پلاژها و غیره. کارخانجات اختصاصی را مأمورین اداره کل صناعت به وجود می‌آوردند و بیشتر قیمت آن را از صندوق دولت و کمتر از اداره محاسبات املاک دریافت می‌داشتند. تمام ساختمان‌ها اعم از ساختمان بنای کارخانجات و ساختمان‌های اداری و مهمان‌خانه‌ها و پلاژها و غیره به عهده کارپردازان است که از راه بیگاری و وصول عوارض مختلفی از مردم شهرنشین فراهم می‌شوند. اما لوازم ساختمانی از قبیل قفل و دستگیره و تیرآهن و شیشه را به اداره حسابداری صورت داده و از تهران ارسال می‌گردند. املاک خالصه دولت در مازندران و گرگان به طور کلی به ذات مقدس... فروخته شده‌اند. در اداره املاک گرگان یک سند رسمی دیده شد، که املاک خالصه دولت به ذات مقدس فروخته شده بود. این سند را آقای علی اکبر داور وزیر دارایی وقت به نام فروشنده امضا نموده بود. خریدار ذات مقدس... و مورد معامله کلیه خالصجات دولت در گرگان مشتمل بر دهات، مزارع، مراتع، جنگل‌ها، مستغلات، کاخ‌های سلطنتی و باغات شاه عباسی است که در چندین صفحه نام برده شده است. به علاوه سراسر دشت گرگان به مبلغ ۵۶۰۰۰ تومان برای شاه خریداری شد. فقط اجاره علف چر دشت گرگان ۷۰۰۰۰ تومان در سال بود.

۵. عواید املاک با نظر کارپردازی‌ها و متصدیان بخش‌ها تعیین می‌شود. گذشته از حق مالکانه معمولی عواید مختلف دیگری نیز با سلیقه و ابتکار کارپردازی‌ها وضع و از مردم گرفته می‌شد. در این مورد به کارپردازی‌ها اختیار داده شد که عواید موضوعه را بلافاصله به موقع اجرا گذارند.^۱

رفتار رضاشاه با طبقات بالا

رضاشاه در عین جلب نظر خانواده‌های اشرافی و با خود همراه کردن آنها، از موقعیت‌هایشان به عنوان بزرگان محلی - جایگاهی که در سده نوزدهم به دست آورده بودند - و از ایفای نقش طبقه حاکم کشور - نقشی که پس از پایان انقلاب مشروطه ایفا می‌کردند - محروم ساخت. او با وادار ساختن برخی از آنها به فروش زمین‌های خود به قیمت ارزان و محروم کردن برخی دیگر، نه تنها از قدرت و ثروت بلکه بیشترشان را از آزادی، شأن و مقام و حتی زندگی خلع ید کرد. سپهدار که توسط یک بازرس مالیاتی تهدید شده بود، چاره‌ای جز خودکشی نیافت. احمد قوام حتی پیش از سلطنت رضاشاه به توطئه علیه پادشاه متهم شده بود، به اروپا گریخت. مصدق پس از گذراندن مدت کوتاهی در زندان، بر سر املاک خود در نزدیکی تهران بازگشت. شیخ خزعل، سمیتقو و آخرین ایلخان قشقایی وقتی که در منازل خود تحت نظر بودند، در شرایط مشکوکی جان باختند. هشت تن از رؤسای طوایف اعدام و پانزده نفر دیگر به حبس‌های درازمدت محکوم شدند که دو تن از آنها در زندان جان باختند. بنابراین، بی‌گمان زندگی برای اعضای طبقه بالای قدیمی، پست و ناچیز نبود اما به آسانی می‌توانست به چیزی کثیف، حیوانی و کوتاه‌مدت تبدیل شود.^۱ بدین ترتیب رضاشاه موفق شد ثروت هنگفتی به قیمت بیچارگی روستاییان و نابودی بخشی از طبقه اشراف به ویژه در شمال کشور جمع‌آوری نماید. روزنامه کوشش (بعد از شهریور ۱۳۲۰) در قسمتی از سرمقاله خویش می‌نویسد:

زارع بدبخت و بیچاره مازندرانی را به روزی انداخته‌اند که نه کفش در پا و نه لباس در بر و نه برنج در خانه دارد. شب تا صبح نظیر انسان‌های ماقبل تاریخ، به واسطه نداشتن بنیه خرید دو سیر نفت، در تاریکی می‌نشیند و می‌خوابد.^۲

فساد و اختناق دو پایه بنیادین ثروت‌اندوزی رضاشاه

به هر روی رضاشاه با بی‌توجهی و چشم‌پوشی بر اخلاقیات توانست بر خواست قلبی و دیرینه خود که همانا سلطه بر اقتصاد عمومی و اشراف و طبقات ثروتمند مستقل از حکومت بود دست یابد و توان هر گونه مخالفتی را از معترضان سلب نماید. در آخرین

۱. پرواند آبراهامیان، همان، ص ۱۸۷.

۲. روزنامه کوشش به نقل از گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۳۹۹، همان، ص ۱۰۷.





سال حکومت رضاشاه، موجودی نقدی حساب جاری وی در بانک ملی برابر با ششصد و هشتاد میلیون ریال بود که در آن دوران رقمی شگفت‌آور می‌نمود. نکته جالب توجه، یادآوری این مطلب است که در آن تاریخ جمع اسکناس‌های منتشره بانک ملی ۱/۵۵۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال بود که البته با یک محاسبه دقیق مشخص می‌شود، در حدود چهل و پنج درصد اسکناس منتشره کشور در حساب جاری شخص رضاشاه بوده است.^۱ شاید بعد از حمله آشکار وی به مقدسات دینی، حرص و طمع وی در ثروت‌اندوزی بیش از هر عامل دیگری بر از دست رفتن پایگاه مردمی وی که در اوایل کارش و در مواجهه با دودمان منحط قاجار، سخت به کمک وی آمده بود، تأثیر گذاشت. شاید این سخن نماینده پارلمان انگلستان که با یکی از همکاران خود به ایران آمد و در بازگشت به انگلستان، نتایج مشاهدات خود را در یک سلسله مقالات منتشر ساخت، پذیرفتنی باشد که:

...رضاشاه که دزدان و راهزنان را از سر راه‌های ایران برداشت و به افراد ملت خود فهماند که منبعدر سر تاسر ایران فقط یک راهزن بزرگ باید وجود داشته باشد... پادشاه سابق ایران بی‌رحم، ستمگر، خیال‌پرور، حریص، طماع و در عین حال با انرژی بود؛ کسی او را دوست نداشت اما کسی هم نمی‌توانست در مقابلش عرض اندام کند؛ او حریفان و مخالفین خود را بدون ذره‌ای رحم و شفقت به زندان می‌انداخت و با می‌کشت.^۲ این کلمات به خوبی بیانگر آن است که رضاشاه آن مشروعیت نسبی اوایل کار خویش را، از دست داده بود و لحظه‌ای از ثروت‌اندوزی غافل نشد. به همین مناسبت این سخن عباسقلی گلشایبان نیز شنیدنی و تأمل‌برانگیز است که:

دراوت ۱۹۴۱/مرداد ۱۳۲۰ هنگامی که وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش گزارش پیشروی نیروهای شوروی در شمال ایران را به کابینه جنگی رضاشاه می‌دادند یک مرتبه یک عبارتی شاه گفت که حقیقتاً مایه تأسف و تعجب گردید؛ گفت: پس املاک ما چه می‌شود؛ این نقاط که تمام املاک ماست.^۳

۱. باقر عاقلی، همان، ص ۲۰۶.

۲. ایران ما، ش ۵۴۷، ۱۳/۳/۱۳۲۵.

۳. عباسقلی گلشایبان، گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من، تهران، علمی، ج ۱، ص ۵۶۳.

سقوط رضاشاه و بحران حکومت

دهه ۱۳۲۰ با یک تغییر غیرمنتظره آغاز شد. آتش جنگ جهانی دوم در یک نیمه شب به مرزهای ایران رسید و رضاشاه پهلوی بعد از ۱۶ سال سلطنت بر مردمی که بی چون و چرا تحت فرمان او بودند به یکباره مجبور به استعفا و خروج از ایران شد. رضاشاه در اواخر سلطنت خود در اوج تنفر عمومی قرار داشت.^۱ سقوط رضاشاه از سلطنت تبعاتی به دنبال داشت که بی شباهت به روزهای قبل از کودتای ۱۲۹۹ نبود، اما این رویداد به مثابه حیاتی دوباره برای دموکراسی (هر چند ناپایدار و گذرا) قلمداد می شد. از یک سو ورود نیروهای متفکین به ایران، ارتش پهلوی را از کار انداخته بود، سفارت خانه ها هم هر کدام برای خود دار و دسته ای تشکیل داده و نام حزب بر آن می نهادند و روانه میدان سیاست می کردند. از سوی دیگر، غضب شدگان از زندان و تبعیدگاه بازگشته و مهیای میدان می شدند. مال باختگان و زمین دارانی که دارایی ها و اراضی شان را از دست داده بودند شروع به دادخواهی کردند و روزنامه ها و جراید که مدت ها مجالی برای فریاد کردن نداشتند با آنان هم داستان گشته و بر طبل رسوایی رضاشاه می کوفتند. اعتراضات نسبت به اعمال گذشته از مجلس هم گذشت. سراسر ایران موج اعتراض علیه خفقان گذشته و ظلم ها بود. دولت فروغی سعی در تسکین فریاد عمومی داشت. رضاشاه می بایست به اتهام صدها مورد زجر و شکنجه، قتل، حبس، تبعید آزادی خواهان، غصب اموال مردم و تجاوز به حقوق عمومی به محاکمه کشیده می شد تا اقدامات وی را دیگران دیگر بار تکرار نکنند اما این رؤیا محقق نشد!^۲

شروع سلطنت محمدرضاشاه

با سقوط رضاشاه در آن روزها مشخص بود که دربار شاهنشاهی ایران قدرت چندانی ندارد و مجلس، دولت، جراید و احزاب به ترتیب از بالاترین قدرت تأثیرگذاری برخوردارند. در ابتدا دولت و در رأس آن فروغی نخست وزیر، در بین آن همه جار و جنجال می خواست به هر قیمتی که شده شاه جوان را به تخت سلطنت بنشانند. اما در آن سو برخی مجلسیان نیز چشم به انتخابات قریب الوقوع مجلس چهاردهم دوخته، بیکار ننشسته و گویی سال ها خدمتگزاری به ولی نعمت دیروز خود را از یاد برده بودند و به شاه سابق حمله می کردند. بسیاری نیز می خواستند از این آب گل آلود ماهی بگیرند.

۱. ریچارد استوارت، آخرین روزهای رضاشاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، معین، ۱۳۷۰، ص ۳۲۱-۳۲۲.

۲. جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۶۹.





علی دشتی^۱ و هم‌فکرانش از میدان‌داران این روزهای مجلس بودند؛ گویی مسابقه‌ای در انتقاد از گذشته شروع شده بود. شایعه خروج ناگهانی رضاشاه نیز مزید بر علت می‌شود؛ گویی همه می‌خواستند تاوان سال‌ها سکوت و اختناق را به یک‌باره بگیرند. لیقوانی از وکلای مجلس در این باره در روزنامه/اطلاعات نوشت:

آیا این خبر مایه تأسف نیست که پیش از رسیدگی به موضوع جواهرات سلطنتی و قبل از تسویه حساب‌های بیست‌ساله مربوط به وزارت فرهنگ، پیشه و هنر، کشاورزی، شهرداری، غصب اموال و املاک و مستغلات و پیش از آنکه به عرض و داد افراد و خانواده‌ها و حبس و شکنجه مظلومین، خفه کردن بی‌گناهان در گوشه زندان‌ها در محکمه عدالت رسیدگی و احقاق حق شود، شاه سابق که مملکت را این‌طور پریشان و بی‌چاره ساخته رهسپار اقصی بلاد خارجه شود؟...^۲

مطبوعات کشور هم تغییر جهت دادند، آنها، خود را در اداره امور سهیم دانستند. روزنامه‌های/اطلاعات،/ایران، کوشش و ستاره که تا دیروز با کلمات و جملاتی چون قائد عظیم‌الشأن و اعلیحضرت قدر قدرت مطالب خود را پر می‌کردند، به یک‌باره در مقام انتقاد و ایراد از کارهای گذشته برآمدند و به خودنمایی پرداختند. مطبوعات جدیدالتأسیس در مسابقه بدگویی و انتقاد و ایرادگیری، گوی سبقت را از همگان خویش ربودند.^۳ روزنامه/اطلاعات نیز که سابقه درخشانی در دوران رضاشاه نداشت برای همگام نشان دادن خود با مردم می‌نویسد:

شاه سابق را بدون رسیدگی به حقوق مدعیان خصوصی و عمومی کشور، رسیدگی به جواهرات سلطنتی و عواید شهرداری‌ها و هزینه وزارت جنگ و درآمد نفت و حساب‌های ارزی و غیره، نگذارید از ایران خارج شود.^۴

اساس مذاکرات مجلس سیزدهم پس از استعفای رضاشاه (که فقط یک ماه و نیم دوام داشت و مجموعاً ۲۹ جلسه تشکیل داد) بر چند اصل دور می‌زد:

۱. «اغلب این بیچارگان کسانی هستند که به ضرب شلاق و شکنجه و بر اثر اقامت در زندان ناچار شدند املاک و مزارع خود را که یگانه وسیله اعاشه آنان بوده است در مقابل چندشاهی و احیاناً بدون دریافت چندشاهی به رؤسای املاک دربار شاه واگذار و اینک که روز دادخواهی و دادرسی است انتظار دارند به تقاضای حقه آنان گوش داده شود.» یکی از نطق‌های دشتی در مجلس دوازدهم، ۱۳۲۰/۷/۱.

۲. اطلاعات، ۱۳۲۰/۷/۳.

۳. باقر عاقلی، همان، ص ۱۷۵.

۴. اطلاعات، ۱۳۲۰/۷/۴.



۱. رسیدگی به جواهرات سلطنتی که پشتوانه اسکناس‌های منتشره کشور بود. این موضوع ابتدا با اعلام رادیویی بی‌سی شروع شد و بر آن اساس علی دشتی و صفوی سؤالی تقدیم مجلس نمودند. وزیر دارایی، گلشاییان قبل از عزیمت رضاشاه گزارش آن را به مجلس داد ولی مجلس قانع نشد و هیئتی را از مجلس و خارج از مجلس تعیین نمودند که جواهرات را معاینه و با ثبت دفاتر تطبیق نمایند.

۲. رسیدگی و ضبط و تحویل اموال رضاشاه دومین حوزه فعالیت مجلس سیزدهم بود.^۱ موضوع املاک غالباً از سوی نمایندگان مطرح می‌شد و در یک جلسه پر جنجال، احمد بهبهانی، عبدالوهاب مؤید احمدی و هاشم ملک‌مدنی خواستار لغو اسناد مالکیت رضاشاه گردیدند. در حالی که دیگران خواهان بازگرداندن املاک به صاحبان اولیه آن بدون تشریفات کند و سنگین قانون‌گذاری بودند، در این زمینه لایحه‌ای به تصویب مجلس رسید که به موجب آن تنها معدودی موفق به باز پس گرفتن املاک خود شدند: املاکی که مسترد شد به روایتی شامل ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ روستا و نیز چند مستغلات دیگر می‌گردید.^۲

فروغی ناچار شد برای به کرسی نشاندن ولیعهد و هم‌چنین مهار غلیان عمومی مردم که تقریباً همه قشرها و صنوف را در بر می‌گرفت دست به اقدامی بزند. پس به ناچار ابراهیم قوام و دکتر محمد سجادی (از محارم رضاشاه) را شبانه به اصفهان فرستاد تا رضاشاه را متوجه این واقعیت کنند که بدون استرداد اموال، سلطنت در خاندان او باقی نخواهد ماند، و رضاشاه نیز مجبور می‌شود قبل از خروج، ثروتش را به پسرش هبه نماید. این هبه‌نامه توسط فروغی در مجلس شورای ملی قرائت شد:

متن صلح‌نامه رضاشاه

به نام خداوند متعال چون از ابتدای تأسیس و تشکیل سلطنت خود پیوسته در فکر عمران و آبادی کشور بوده و این مطلب را در مقدمه برنامه اصلاحات کشور خود قرار داده بودم و همواره در نظر داشتم آن رویه عمران سرمشق کلیه صاحبان زمین و املاک گردد تا در موقع خود بتوانم از ثمره این املاک کلیه ساکنین و رعایای کشور خود را بهره‌مند نمایم این فرصت در این موقع که فرزند ارجمندم اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی زمام امور کشور را به دست گرفته‌اند، حاصل شده است. بنابراین،

۱. باقر عاقلی، همان، ص ۲۰۶-۲۰۵.

۲. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران، تهران، آسیم، ۱۳۸۷، ص ۹۰.



مصالحه نمودم کلیه اموال و دارایی خود را (اعم از منقول و غیر منقول و کارخانجات و غیره) از هر قبیل که باشد به ایشان مال الصلح ده گرم نبات مرغوب، تا به مقتضای مصالح کشور به مصارف خیریه و فرهنگی و غیره به هر طریقی که صلاح بدانند برسانند.^۱

در این جلسه فروغی به نمایندگان مجلس وعده داد که تا قبل از رسیدگی به مظالم و شکایات مردم و تسویه حساب‌های بیست‌ساله، اجازه خروج از کشور به رضاشاه داده نخواهد شد. بنابر صلاح‌دید فروغی، محمدرضاشاه املاک غصبی پدرش را در اختیار دولت قرار داد تا چنان چه به اصطلاح ادعای غبنی وجود داشته باشد رسیدگی شود و فرمان عفو عمومی صادر گردد. متن فرمان مصالحه محمدرضاشاه به قرار ذیل است:

جناب نخست‌وزیر

چون منظور اصلی پدر بزرگوار مادر واگذاری اموال خودشان به ما این بود که به مصرف خیریه برسد و ما همیشه سعی داشته و داریم که وسیله آسایش و رفاه عمومی را از هر حیث فراهم آوریم بنابراین چنین تصمیم نمودیم اموالی که از قبیل املاک و مستغلات و کارخانجات به ما واگذار شده است، به منظور ترقی کشاورزی و بهبود مال کشاورزان و ترقی اوضاع شهرها و ترقی صنایع کشور و بهبود حال کارگران و ترقی فرهنگ و بهداری به دولت و ملت اعطا نمائیم تا بر حسب اقتضا و برای انجام منظورهای بالا یا املاک ما را به فروش برسانند و یا با حفظ و توسعه آبادی آنها در ملک دولت نگاهدارند و نیز تعهد می‌داریم که اگر کسانی باشند که نسبت به املاک ادعای غبنی داشته باشند پس از رسیدگی به شکایات آنها از محل همین املاک رفع ادعا بشود.^۲

۱۳۲۰/۶/۲۰

برکناری رضاشاه، بسیاری از مخفی‌کاری‌های او را در مورد اراضی آشکار کرد؛ اما میراث او را به پسرش رساند. ماروین زونیس با ارقامی این میراث را به تصویر کشیده است. او می‌نویسد:

در زمان خلع رضاخان، بیشتر از ۲۰۰۰ دهکده به دست شاه جدید افتاد. با استفاده از معیاری برابر با ۴/۸ نفر در هر خانواده، حدود

۱. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی دوره ۱۲، جلسه ۱۱۷.
 ۲. همان.

۲۳۵۸۰۰ نفر رعیت، مستقیماً در خدمت اعلیحضرت فنودال بزرگ بودند.^۱

محمدرضا شاه به موجب فرمان شهر یور ۱۳۲۰ کلیه املاک مورد صلح را به دولت واگذار و ضمناً مقرر نمود از محل همین املاک به ادعای اشخاص در این زمینه رسیدگی و احقاق حق شود. به همین مناسبت دولت اداره تصفیه املاک واگذاری را که یکی از ادارات تابعه وزارت دارایی بود برای اداره این املاک تأسیس کرد و در همین راستا قانون استرداد املاک واگذاری مصوب ۱۲ خرداد ۱۳۲۱ به تصویب مجلس رسید و دادگاه اختصاصی - هیئت‌های رسیدگی به امور املاک و واگذاری - به وجود آمد و مقرر شد هر کس به هر عنوان، اعم از غبن یا منفعت، ادعایی نسبت به املاک مورد بحث دارد ظرف مدت شش ماه از تاریخ تأسیس هیئت‌های املاک واگذاری در هر حوزه مبادرت به تقدیم دادخواست نماید و الا بعد از گذشتن موعد مزبور حق او ساقط می‌گردد.^۲ دولت لایحه‌ای درباره استرداد املاک واگذاری به مجلس آورد و نمایندگان نطق‌های پرحرارتی ایراد کردند و گفتند که این اموال غصب‌شده باید به صاحبانش پس داده شود و تأکید کردند که:

این صحیح نیست که دولت را طبق قانون مالک چیزی کنیم که حق تملک آن را برخلاف رضای صاحبانش ندارد و صاحبان حقوق را که حق‌شان مسلم است به صورت مدعی در آوریم.^۳

انتقال صوری ثروت رضاشاه به دولت

تامدتی نمایندگان مجلس، در اجرای قانون اساسی و رعایت عدل و انصاف و شرع داد سخن دادند. ولی مسائل دیگری پیش آمد و این قانون به دست فراموشی سپرده شد. سپس لایحه دیگری مطرح شد. اما نمایندگان دیگر آن حرارت پیشین را نداشتند. لذا مجلس در لایحه قید نکرد که املاک رضاشاه غصبی است و به این ترتیب با تصویب لایحه دولت تصدیق کرد که رضاشاه صحیحاً مالک شده و دولت هم در نتیجه انتقال، مالک شده است. در حقیقت نمایندگان مجالس دوره‌های ۱۳ و ۱۴ دین خود را به رضاشاه ادا کردند و با قبول بدنامی و ننگ، حاضر نشدند املاک رضاشاه را غصبی اعلام دارند و در نتیجه اقدام آنها معلوم شد که رضاشاه آن همه ملک را برای خدمت به کشور

۱. ماروین زونیس، همان، ص ۱۰۰.

۲. سند ش ۶۲-۳۲۲۱۴۵۱۳، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ماده ۱.

۳. صورت مذاکرات مجلس ۱۳ شورای ملی، جلسه ۱۲۵.





فراهم ساخته بود. بدین ترتیب مردم را چنان در پیچ و خم قانون و مقررات گرفتار ساختند تا خسته شوند و از پای در افتند.^۱ با این حال برخی سیاستمداران هرگز این اموال را فراموش نکردند و به وقت ضرورت و برای جلب طرفدار، تقسیم آن را مطرح می کردند که از جمله اینان می توان به احمد قوام و همراهانش در حزب ایران و هم چنین اعضای حزب توده ایران اشاره کرد. احمد قوام با تشکیل شورای عالی اقتصاد، از این شورا خواست تا برای توزیع زمین های سلطنتی و کمک به دهقانان برنامه هایی تدوین کند.^۲ حزب توده نیز در برنامه ای که به عنوان مانیفست مطرح کرد خود را طرفدار روستاییان خواند و خواهان توزیع زمین های سلطنتی مابین کشاورزان شد.^۳

اما مهم ترین رکن ماجرا که شاه بود از همان ابتدا نشان داد که هدف واقعی او از بخشش های ابتدای کارش،^۴ فقط برداشتن موانع از سر راه سلطنتش بوده است و نه هیچ چیز دیگر. شاه این مسئله را به خوبی در بودجه سال ۱۳۲۱ نشان داد که موجب اعتراض برخی نمایندگان مجلس شد. یکی از آنان به نام طباطبایی گفت:

اول خرجی که اینجا می بینم وزارت دربار است که پنج میلیون و یکصد و شصت و دو هزار و هفتصد و چهل ریال بوده است. حالا، بنده موقعی است که باید عرض کنم دربار باید همه چیز خودش را، رویه خودش را، تشکیلات خودش را، اقدام و عمل و ترتیب کار خودش، حتی بودجه خودش را باید تطبیق کند با مصالح مملکت و مقتضیات امروزی و باید یک کاری کند که نشان دهد که دربار، دربار سابق نیست و این قدم اول است. درباری که شصت و چند میلیون تومان که البته مال مردم بود در اختیار داشت و این را عطیه می کرد حالا که مردم مبتلا هستند اصولاً پول می خواهد چه کند. شما وضع مملکت و پریشانی مردم را در نظر بگیرید و یک سال صرف نظر کنید از بودجه خودتان، وزارت دربار برای

۱. گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ/یران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۲۹۹، همان، ص ۱۴۶-۱۴۵.

۲. پرواند آبراهامیان، همان، ص ۲۸۸.

۳. رهبر، ۱۳۲۱/۱۱/۱۰.

۴. شاه یک هفته پس از رسیدن به سلطنت و برای از بین بردن تأثیرات سوء کارهای پدرش فرمان ذیل را صادر کرد: «خریداری بیمارستان ۵۰۰ تختخوابی و اعطای آن به شهر تهران، اعطای پنجاه میلیون ریال برای کمک به لوله کشی شهر تهران و اعطای یک مهمانخانه آبرومند به شهر تهران.»

مخارج خودش پول نگیرد.^۱

ولی این اعتراضات به جایی نرسید؛ شاه هم با تظاهر به بی طرفی به دنبال بهبود وجهه آسیب دیده سلطنت و افزایش قدرت خود بود. او از هر فرصتی استفاده می کرد تا بتواند تأثیر گذاران در عرصه سیاست را جلب نماید و در جست و جوی متحدینی برای خود بر آید؛ که در این بین ارتش شکست خورده و بی اعتبار، بیشترین پتانسیل را در همکاری با شاه داشت. احساس عدم امنیت متقابل، از سرگیری همکاری نزدیک بین آن دو را ضروری می ساخت و بدین ترتیب ارتش با میل و رغبت در برابر فرمان شاه جدید سر فرود آورد. شاه به بهترین وجهی می کوشید تا ارتش را بازسازی و تجدید سازمان کند و روحیه و رفاه ارتشیان را بهبود بخشد^۲ و شاید در پی این تفکر بود که در صدد برآمد برای روزنامه ها هم که با حملات هر روزه خود به رضاشاه به معضلی برای نهاد سلطنت مبدل شده بودند با تأمین سرمایه اولیه یک روزنامه به چاره جویی بپردازد، که ثمره آن تأسیس روزنامه کیهان بود.^۳

واقعیت امر این بود که با خروج رضاشاه از صحنه و با استقرار ترتیبات جدید، قدرت دربار کاهش یافت لیکن در حدی باقی ماند که برای تضمین موقعیت ممتاز شاه به خصوص با توجه به اختلافات داخلی میان نخبگان کفایت کند. با این همه، تعدد مراکز قدرت و تبلیغات فراوان پیرامون وجهه شاه جوان به عنوان پادشاهی بی طرف که قصد

۱. ساختمان کوی دانشگاه شهر تهران؛

ساختمان یک بیمارستان و یک دبیرستان در هر شهری که متجاوز از ده هزار نفر جمعیت داشته باشد؛ تقسیم معادل ده میلیون ریال دارو به اشخاص بی بضاعت در تمام کشور؛

تشکیل سازمان مخصوص و اختصاصی برای مبارزه دایمی با بیماری مالاریا و تراخم در تمام کشور؛

اعطا و تقسیم جوایز مهمی از قبیل لاپراتوار و لوازم فنی و صنعتی به طور سالیانه به کارشناسان پزشکی و مهندسی و اشخاصی از دانشمندان خبره که در هر رشته از علوم صنایع کشفیات یا اختراعاتی بنمایند که مورد گواهی کمیسیونی منتخب از اهل فن باشد؛

ایجاد و تأسیس یک کتابخانه و قرائت خانه های عمومی در شهر تهران؛

ساختمان نواخانه در شهر تهران؛

کمک به تهیه سوخت و لباس بینوایان شهر تهران و سایر شهرستان ها (پنج میلیون ریال برای شهر تهران و ده میلیون ریال برای سایر شهرستان ها)؛

تأسیس نشیور خوارگاه مخصوص برای زنان باردار و کودکان در شهرهایی که بنگاه حمایت مادران در آنجاها ایجاد شود؛

ساختمان یک پرورشگاه یتیمان در شهرهایی که دارای بنگاه حمایت کودکان باشد؛

مبلغ معینی تخصیص داده می شود برای تأسیس آسایشگاه در شهرها که در زمستان ها گرم و کسان بی خانمان را جا دهند؛ اسفندیاری، مجلس ۱۳ شورای ملی، جلسه ۱۱۸، ص ۱۱۸؛ طباطبایی، مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی دوره ۱۴، ص ۴۲.

۲. فخرالدین عظیمی، همان، ص ۳۱.

۳. حسین فردوست، همان، ص ۱۳۱.





دارد مطابق قانون اساسی سلطنت کند کاربرد قدرت را از سوی او محدود می‌ساخت. ترتیبات سیاسی جدید و موجود، سلطنت را واداشت تا ظاهری تدافعی به خود گیرد و جز سلطه‌ای که بر ارتش داشت، در عملکرد خود از حرکتهای محتاطانه و تدافعی و معمولاً منفی فراتر نرود.^۱ اما این بدین معنی نبود که شاه همه چیز را رها کرده است. در اواخر آذر ماه ۱۳۲۱، مقامات انگلیسی از طریق یک منبع کاملاً موثق پی بردند که شاه صاحب یک میلیون دلار در امریکاست و در جست‌وجوی سرمایه‌گذاری امنی برای پول خود می‌باشد. این مبالغ و جوهری بود که به گفته بولارد می‌بایست اگر وی روزی از شاهی برکنار شود، با آن زندگی خود و احتمالاً پدرش و بقیه خانواده‌اش را تأمین کند.^۲

ترور نافر جام شاه

شاه با استفاده از سیاست گام به گام، و حذف افرادی مانند قوام از صحنه سیاست و با استفاده از ارتش و بهره‌گیری از افراد وابسته به خود در پست نخست‌وزیری مانند ساعد، هژیر و سهیلی برای تحکیم موقعیت خود فقط نیازمند فائق آمدن بر مجلس بود که این فرصت به وسیله ترور نافر جام شاه برای او و ساعد که دولت‌ش در شرایط مستعجل قرار داشت پدید آمد. از دیدگاه ساعد سوء قصد به جان شاه درست در لحظه مناسب صورت گرفته بود. واقعه مزبور وی را از مقابله با مجلسی علناً ستیزه‌جو رهایی داد و کابینه ساعد را قادر ساخت که با توسل به اقدامات شدید علیه مخالفان، موقعیت خود را استوار کند.^۳ این گونه شاه با بهره‌گیری از حس هم‌دردی مردم و این ادعا که قاتل به توطئه‌گران کمونیستی - مذهبی وابستگی داشت، سرکوب مخالفان را بلافاصله آغاز کرد، همه روزنامه‌ها و مجلات مهم منتقد دربار را تعطیل و حزب توده را غیر قانونی اعلام نمود، کاشانی را به ترکیه تبعید کرد، اما او وقتی هواپیما در بیروت برای سوخت‌گیری نشست از هواپیما پیاده شد و همان‌جا ماندگار شد. مصدق را در املاک خودش محدود ساخت و کوشید تا پای قوام را نیز به این توطئه بکشاند. مهم‌تر این که، شاه بلافاصله مجلس مؤسسان را تشکیل داد. شاه در چند ماه باقی‌مانده از مجلس پانزدهم، هم‌چنان از آن امتیاز می‌گرفت. دولت ساعد که این بار نمایندگان مجلس از او حمایت می‌کردند وعده داد که نیروهای مسلح را تقویت کند، حقوق ارتشی‌ها را افزایش دهد و هر نوع تبلیغات

۱. فخرالدین عظیمی، همان، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۱۲۴.

۳. همان، ص ۲۷۴.

مخل قانون عمومی را ممنوع کند.^۱ بدین ترتیب شاه توانست حامیان خود (ارتش و نیروهای مسلح) را تقویت و مخالفانش (جراید، حزب توده و برخی نمایندگان مجلس) را تضعیف کند. بنابراین عجیب نبود که برای تحکیم قدرت خود به سراغ املاک سلطنتی برود. ولی این کار در گرماگرم مسئله نفت و با ظاهری خیر خواهانه صورت گرفت. به این صورت می توانست این املاک را تحت پوشش قانونی و مذهبی وقف قرار دهد. در هجدهم تیرماه ۱۳۲۷، ضیافت افطاری به میزبانی دربار با دعوت از نمایندگان مجلس برگزار شد که نتایج آن دو روز بعد آشکار گشت. دو روز بعد، لایحه‌ای مبنی بر استرداد املاک سلطنتی از دولت به مجلس تقدیم شد (این همان لایحه‌ای بود که در مجلس دوازدهم به دولت واگذار شده بود). در این مدت چنان فضا به نفع دربار سنگین شده بود که طی این جلسه غلام حسین صاحب دیوانی، از نمایندگان حامی دربار، نه تنها با وقفی شدن این املاک مخالفت کرد بلکه خواستار آن شد که این املاک به طور مستقیم تحویل شاه داده شود:

بنده با در نظر گرفتن جهات مختلف و وضع دربار و مخارجی که به طور اجبار باید در شبانه روز بشود و اشخاصی که به طور استمرار در حریم سلطنت اعاشه می نمایند و عدم خودداری شاهنشاه محبوب از بذل و بخشش در راه امور خیریه و حفظ شعائر ملی و عظمتی را که دربار کهنسال ایران از قرون متمادی دارا بوده و حالا هم باید دارا باشد معتقدم که کلیه املاک اعلیحضرت فقید بایستی بدون هیچ گونه قید و شرطی از قبیل عنوان موقوفه و یا عناوین دیگر به ملکیت اعلیحضرت همایونی واگذار و اعاده شود و علل مخالفت مشروط خود را هم به علت شرطی که تلویحاً در ماده واحده شده است به عرض آقایان می رسانم. گذشت زمان در کشف حقایق و از بین بردن اغراض و نمودار ساختن وقایع عامل بسیار مؤثری است که بیشتر از همه مورخین از آن استفاده می کنند. خوشبختانه بیش از هشت سال نگذشته است که مردم به خودی خود بدون تبلیغات و تلقینات با وجود این که هنوز هم زمینه آن طور که باید فراهم نیست به وطن پرستی و نبوغ و خدماتی که اعلیحضرت فقید به این کشور نموده است پی برده اند و هر چه زمان بیشتر بگذرد این حقایق بهتر آشکار می شود... شاهنشاه فقید صرفاً برای آبادی و عمران کشور

۱. پرواند آبراهامیان، همان، ص ۳۰۸.





این املاک را خریداری می نمود. اگر در قیمت خرید از طرف مأمورین مربوطه نسبت به بعضی از مالکین قبلی اجحاف شده باشد به خدای لایزال که شاه فقید گناهی نداشت، چگونه ممکن است شاهنشاهی که یک کشور پهناور را شخصاً اداره می نمود بتواند در خریداری این املاک تا این حد مراقبت کند که اجحافی صورت نگیرد... رضاشاه تمام محصول عمر خود را در این کشور گذاشت و رفت. جز مشتی خاک با خود نبرد آن روز که بیگانه پرستان فریاد می کشیدند که رضاشاه جواهرات و ارزهای زیادی با خود برده موجبات تأثر اعلیحضرت محمدرضاشاه به قدری فراهم شد که اعلامیه صادر نمودند که اگر در بانکهای خارجی پول و ارز از شاهنشاه سابق هست من به کسی که کاشف آن باشد همه را هبه می نمایم.^۱

کنار رفتن پرده تزویر و بازگشت املاک به دربار

متعاقب ماده واحده‌ای که به تصویب مجلس شورای ملی رسید و به موجب آن از آن تاریخ کلیه املاکی که به مالکیت قطعی دولت درآمده بود بلافاصله و رقباتی که بعداً به ملکیت دولت بعد از صدور حکم قطعی هیئت‌های املاک واگذاری در می آمد به ملکیت مجدد محمدرضاشاه درآمد که بنا به تصمیمی که اتخاذ فرموده‌اند به نام موقوفه خاندان پهلوی نامیده می شود و درآمد آن از طرف سازمان شاهنشاهی صرف امور خیریه می شود- و بر اساس این قانون اداره املاک و مستغلات پهلوی به وجود آمد و رقبات را که بر حوزه‌های مازندران- شاهی، بابل، آمل، ساری و غیره، گنبد، فریمان، بجنورد، گنبد کاووس، جیرفت، شهبسوار، غرب- کرمانشاهان و سایر نقاط واقع شده بود از وزارت دارایی تحویل گرفت ولی حل و فصل دعاوی مطروحه در هیئت‌های املاک واگذاری با دولت بود. اگر هم املاک و مستغلات پهلوی در دفاع از این دعاوی یا تحویل و تحول مورد حکم هیئت‌ها دخالت می نمود از طرف دولت بود.^۲

۱. صاحب دیوانی، مجلس پانزدهم، ۱۳۲۸/۴/۲۰ در رابطه با عودت اموال از دولت به دربار، جلسه ۱۸۹.
 ۲. مرکز تاریخ معاصر، سندش ۶۲-۳۲۲۱۴۵۱۳، ماده دوم.

شاه، اسدالله علم دوست قدیمی خود را به سرپرستی موقوفه پهلوی برگزید. عباسقلی گلشایبان که در آن روزها وزیر دارایی بود چنین می‌نویسد:

خلاصه املاک از تصرف دولت خارج و به سازمان شاهنشاهی واگذار شد و جلال شادمان از طرف هژیر مأمور رسیدگی به املاک و مستغلات گردید. این قانون روز دوشنبه ۲۰ تیرماه از مجلس گذشت؛ یعنی در بحبوحه مشاجرات نفت که وکلا با هو و جنجال می‌خواستند روزهای اخیر مجلس را با نطق‌های تبلیغاتی به خود اختصاص دهند و با این که معمولاً روزهای دوشنبه لایحه‌ای از مجلس نمی‌گذشت و به کارهای داخلی رسیدگی می‌کردند روی فشار دکتر آشتیانی مدیرعامل سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی آن روز، لایحه با قید دوفوریت از مجلس گذشت.^۱

به این ترتیب شاه که هفت سال پیش همه چیز را از دست رفته می‌دید اینک با تظاهر به بی‌طرفی و هم‌چنین حذف برخی سیاست‌مداران مستقل در موقعیتی قرار گرفته بود که می‌توانست با طی کردن این روند، خود را در اوج قدرت و مکنت ببیند و به این فکر بیفتد که با حفظ روند فعلی یعنی عدم مداخله آشکار در امور سیاسی و انجام برخی کارهای تبلیغاتی می‌تواند به روند قدرتمندتر شدن خود شتاب ببخشد. البته دربار تا مدت‌ها بعد از شهریور بیست قدرت چندانی نداشت و حتی وزیر دربار قدرتمند آن دوره عبدالحسین هژیر قربانی قدرت و دعوای مجلس شورای ملی شد تا شاه بفهمد که هنوز راهی طولانی برای رسیدن به مقصود دارد. از زمان ترور هژیر تا بعد از کودتا، محمد رضاشاه و دربار روز به روز از قدرت‌شان کاسته می‌شد. اشرف به مثابه یکی از بحران‌سازترین عناصر دربار، از ایران اخراج شد و دربار و خانواده سلطنتی روز به روز با مزیقه مالی بیشتری روبه‌رو می‌شدند. گزارش مورخ ۱۳۳۰/۷/۱۸ حسین علا به محمدرضا پهلوی تا اندازه‌ای حال و روز شاه و دربار را بازگو می‌کند:

قربان خاک پای مبارکت شوم. وزیر خارجه به وسیله تلفن استفسار نمود و امر شاهانه در باب مراسم عید مولود (۴آبان) از چه قرار است. به عقیده دولت چون تصادف می‌کند با ماه محرم و بی‌پولی، بهتر است از مهمانی و جشن مفصل صرف‌نظر شود؛ چه در داخله و چه در خارجه به

۱. عباسقلی گلشایبان، همان، ص ۸۱۱-۸۱۰.

طور ساده و منحصرأ با دعوت از اتباع ایران برگزار شود.^۱

تقسیم املاک سلطنتی

یک دهه پس از سقوط رضاشاه به دلیل تبلیغات کمونیستی و فعالیت‌های حزب توده و نبود امکانات مناسب برای کشاورزی مدرن، دیگر ملک‌داری املاک بر جای مانده از او جاذبه‌اش را از دست داده بود. به همین دلیل بود که شاه تصمیم به فروش و واگذاری املاک خود گرفت. البته سابقه اولین تقسیم اراضی به چند سال قبل و به حزب دموکرات در آذربایجان می‌رسید که بنا به مرام و مشرب سیاسی خود، مجبور به این عمل بود. به هر حال شاه در تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۲۹ و چند روز پس از کشته شدن رزم آرا- در پی ماجراهای نفت- شروع به تقسیم اراضی در نزدیکی تهران نمود. در طرحی که شاه برای این تقسیم اراضی اعلام کرد کشاورزانی که روی زمین‌های کشاورزی شاه کار می‌کردند برای زمینی که آن را شخم زده و کاشت می‌کردند قباله دریافت می‌نمودند. با وجود تخفیف‌ها و معافیت‌های قابل توجه سالانه، کشاورزان باید اقساط زمین خود را پرداخت می‌کردند. بعد از بیست و پنج سال، مالکان جدید با پرداخت کارمزد معمولی قباله‌نامه‌های خود را دریافت کرده مالک مستقیم زمین خود می‌شدند. برای نظارت به پرداخت اقساط سالانه، شاه بانک توسعه و تعاون روستایی (عمران) را تأسیس کرد و پیشنهاد نمود که این بانک داریی خود را برای توسعه این طرح‌ها به خصوص در حوزه کشاورزی سرمایه‌گذاری کند.^۲ روزنامه *د/د* در این باره، این گونه نوشت:

اولین جلسه قرعه‌کشی تقسیم املاک سلطنتی در ورامین در قریه داودآباد که بیش از ۵۰ میلیون ریال ارزش آن است روز جمعه ۱۶ اسفند با حضور آقای علا وزیر دربار و سایر اعضای کمیسیون به عمل آمد و اراضی قریه داودآباد و اراضی قریه مذکور که در دو آیش زراعت می‌شود بین صد و چهل و سه نفر کشاورز تقسیم شد که در یک آیش به هر کشاورزی چهار هکتار و نیم که جمعاً به هر یک از زارعین هشت هکتار و نیم زمین که هشتاد و پنج هزار زرع باشد رسیده است. بهای هر سهم هشت هکتار و نیمی برای مدت بیست و پنج سال با اقساط سالیانه سه هزار ریال تنظیم گردیده که پرداخته شود. چند سردفتر این

۱. فرهاد رستمی، همان، ج ۳، ص ۱۷.

۲. ماروین زونیس، همان، ص ۱۰۱.

دو روزه در محل مشغول تنظیم اسناد انتقال مزبور می‌باشند. به قرار اطلاع پس از پایان تشریفات تنظیم اسناد مزبور اعلیحضرت شخصاً در محل حضور یافته اسناد مزبور را به کشاورزان خواهند داد. از قراری که اطلاع می‌رسد مجموع قرا و قصباتی که تاکنون به ملکیت اعلیحضرت در آمده و مشمول فرمان اخیر برای تقسیم می‌باشد دو هزار و چهار صد آبادی است که هزینه نقشه‌کشی و تفکیک پلاک‌ها و تنظیم اسناد و مخارج ثبتی انتقال برای اجرای منظور تقسیم املاک بین کشاورزان بیش از چند میلیون تومان می‌شود. چنانکه هزینه تقسیم املاک تنها در یک قریه داودآباد و رامین تا به حال یک صد هزار ریال شده است که اعلیحضرت پرداخته‌اند.^۱

این شیوه عملکرد چند پیامد مثبت برای شاه داشت: اولاً اغلب اراضی و املاک مزروعی اداره املاک و مستغلات پهلوی به دلایل عدیده به مرور زمان کارآیی و حاصل‌خیزی خود را از دست داده بودند. بنابراین در صورت اداره مستقیم این املاک توسط شاه عایدات و درآمد چندانی در انتظار او نبود و چه بسا مجبور می‌شد هزینه‌های مضاعفی جهت اداره آنها متحمل شود، اما با فروش این اراضی به زارعان و کشاورزان و دیگر افراد می‌توانست نقدینگی حاصل از آن را در بخش‌های باصرفه‌تر اقتصادی سرمایه‌گذاری کند. به ویژه این که سرمایه‌گذاری‌های مجدد این سازمان در برخی از راه‌های عامه‌پسند و ظاهر فریب می‌توانست به صورت پوششی نسبتاً مطمئن در برابر سرمایه‌گذاری‌های کلان اقتصادی آن مورد استفاده قرار گیرد. ثانیاً این که فروش املاک پهلوی که عمده‌ترین بخش آن توسط رضاشاه به زور از مردم غصب شده بود، اذهان عمومی را از اینکه شخص شاه املاک غصبی مردم را در تصرف دارد منحرف می‌ساخت. همچنین اینکه زارعان و کشاورزانی که از این طریق جدید صاحب زمین مزروعی می‌شدند بدون این که از کنه قضایا آگاهی یابند ثروت خود را مرهون بخشش‌های شاه می‌دانستند. علاوه بر اینها، کسانی که اراضی‌شان در طی دوران سلطنت رضاشاه از سوی وی و عواملش غصب شده بود و احتمالاً اندکی امیدواری داشتند تا در زمان سلطنت جدید املاکشان به آنان برگردانده شود به ناچار از این افکار دست برداشتند که در نهایت نیز مرور زمان تمام این نارضایتی‌ها را به دست فراموشی تدریجی داد.





نخست‌وزیری دکتر مصدق

با نخست‌وزیری غیرمترقبه دکتر مصدق در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰، به یک‌باره اوضاع تغییر یافت. برنامه تقسیم اراضی فوراً توسط نخست‌وزیر و طرفداران او مورد حمله قرار گرفت. آنها معتقد بودند که شاه تلاش می‌کند برای خود به هزینه این روستاییان اعتبار سیاسی به دست آورد. علاوه بر این، آنها ادعا می‌کردند که با فروش املاکی که مفت و بدون هیچ پولی به دست آمده است شاه ثروت کلان و شگفت‌انگیزی به دست می‌آورد که به جای هزینه آن برای توسعه آنچنان که خود او ادعا می‌کرد صرف ولخرجی و اسراف کاری‌های خود او خواهد شد.^۱ شاه که تا آن تاریخ بیشتر در پس پرده و با کمک عوامل نفوذی خود (برخی نمایندگان مجلس و تعدادی از وزرا) فعالیت می‌کرد، با شدت گرفتن درگیری‌ها بر سر قضیه نفت، به یک‌باره مجبور شد تا خود وارد بازی شود، و این بار برای حفظ مقام خود با کسی درگیر نبرد قدرت نشود که محبوبیتش در نزد مردم بیشتر از او بود. شاه درباره علت مخالفت مصدق با این عمل خود را، در کتاب پاسخ به تاریخ چنین ارایه می‌کند:

مصدق وقتی به نخست‌وزیری رسید برنامه‌ای را که من برای تقسیم املاک سلطنتی بین روستاییان فقیر داشتم متوقف ساخت. در حالی که این برنامه یکی از بهترین وسایل عملی برای بالا بردن سطح زندگی مردم کشور بود... تصور می‌کنم از این که برنامه توزیع املاک رضایت عمومی را جلب کرده دچار حسد شده بود و چون خود از ملاکین عمده بود و به دارایی خویش دل بستگی بسیار داشت از اجرای این برنامه تقسیم املاک سلطنتی احساس شرمساری می‌کرد. خوشبختانه قبل از این که مصدق بتواند این مخالفت را به مرحله عمل برساند سقوط کرد.^۲

ولی مصدق بنا به دلایل اصولی تر به این کار مشکوک بود. اولاً از نظر وی این عمل بدون کارشناسی صحیح صورت گرفته بود و توزیع اراضی به سبک شاه، به چند دهه زمان نیاز داشت. دوم اینکه وی این سؤال را مطرح می‌کرد: در حالی که قیمت محصولات کشاورزی نسبت به دوره رضاشاه در حدود ده برابر افزایش داشته است چرا متولیان این املاک مدام از ضرر و زیان چند میلیونی صحبت می‌کنند؟ به نظر مصدق، درباریان با اظهار این سخنان، در شرایطی که دولت از لحاظ مالی در مضیقه بود قصد آسیب زدن

۱. ماروین زونیس، همان، ص ۱۰۳.

۲. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، زریاب، ۱۳۷۹، ص ۱۷۴.

به دولت را داشتند.^۱ سوم اینکه مصدق اعتقاد داشت به فرض درست اجرا شدن تقسیم اراضی، این کار نارضایتی عظیمی را بین کشاورزان دیگر مناطق برمی‌انگیزد و به همین خاطر در نهایت خود او پیشنهاد کرد:

با وضعیت فعلی راه منحصر به فردشان این است که از عوائد مالکین تا آنجا که از سرپرستی املاک خود مأیوس نشوند گرفته شود و قسمتی از آن صرف بهبود حال زارعین و قسمت دیگری صرف امور اجتماعی محل شود که این کار شده است و باید با احسن وجه آن را احیا کرد.^۲

با تبعید اسدالله علم به بیرجند و خانواده شاه به خارج از ایران، مصدق در ۱۹ اردیبهشت به یک پیروزی بزرگ دست یافت و آن استرداد املاک سلطنتی به دولت بود که به موجب قانون مصوب ۲۰ تیر ۱۳۲۸ به شاه واگذار شده بود. در مقابل، دولت موافقت کرد سالی شصت میلیون ریال به بودجه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی کمک کند که با نظارت دولت به مصرف امور رفاهی برسد.^۳ بدین ترتیب در صورت اجرای این لایحه دربار سلطنتی بخش عمده درآمد خود را از دست می‌داد و شاه دیگر نمی‌توانست مخارج فعالیت‌هایی را که برای حفظ سلطنت به عمل می‌آمد، بپردازد و برای خود یاران و پیروانی تهیه کند. اگر بر درآمد و هزینه‌های دربار از طرف مجلس و دولت نظارت می‌شد در مرحله اول به معنای حذف قدرت اقتصادی و اجتماعی سلطنت و در پی آن رژیم سلطنتی بود.^۴

با شکست کودتا در بیست و پنجم مردادماه ۱۳۳۲ و متعاقب آن فرار فضاحت‌بار شاه به بغداد و رم، شاه دچار وضعیت بد مالی بود و حتی سفیر ایران در رم حاضر به دیدار شاه نشد و شاه برای اولین بار طعم فقر و نداشتن مشروعیت را چشید. عده زیادی معتقدند که محمدرضا شاه پهلوی تا قبل از مرداد ۱۳۳۲ هیچ‌گونه مداخلاتی در امور مالی نداشت. به همین جهت وقتی به رم رفت نگران آینده خود و فامیلش از نظر زندگی بود ولی از آن تاریخ به بعد و با افزایش روزافزون قدرت، اطرافیان کم و بیش او را مداخله دادند.^۵ چنان که دو تن از نزدیکان وی در آن دوران هم به این تغییر روحیه شاه پی بردند. احمد مهبود که آن روزها از مقربان دربار و مشاور عالی شاه بود این سخنان را بعد از بازگشت شاه به

۱. محمد مصدق، *خاطرات و تألمات مصدق*، تهران، علمی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۲.

۲. همان، ص ۲۸۵.

۳. فخرالدین عظیمی، همان، ص ۴۴۴.

۴. شاپور رواسانی، *دولت و حکومت در ایران*، تهران، شمع، بی تا، ص ۱۵۵.

۵. مصطفی الموتی، *ایران در عصر پهلوی*، لندن/انگلستان، ۱۹۸۹، ج ۷، ص ۳.





ایران به یاد می‌آورد:

آنجا مزه فقر و مسکنت را چشید. موقعی که برگشت به ایران در صدد برآمد که پول و پله برای خودش تهیه بکند. خود شاه به من چند بار این حرف را زد و این شعر را برای من گفت:

فری‌دون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فری‌دون تویی
می‌گفت شاه مشرق زمین باید ثروتی داشته باشد؛ برای اینکه مردم
گرفتارند متوسل به شاه می‌شوند، کمک از شاه می‌خواهند، دست من
خالی باشد نمی‌توانم کمک کنم. یک قسمت از سلطنت لنگ است. این
توجیهی بود که می‌کرد برای اینکه یک اندوخته‌ای درست کند.^۱

احمد آرامش هم درباره اوضاع مالی شاه قبل از کودتا نوشته است:

محمدرضا شاه پهلوی که در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از رامسر به بغداد گریخت
جز نقدینه مختصری [که انگلیسی‌ها از بقایای موجودی رضاشاه در
بانک‌های لندن در اختیار او گذاشته بودند]، چیزی نداشت. ولی حالا
چه؟ بدون هیچ مبالغه و اغراق اکنون ثروت او مبلغی است بین یک‌هزار
و پانصد تا دو هزار میلیون دلار و او همه این ثروت را پس از بازگشت از رم
به تهران و به دست گرفتن قدرت، دزدیده و چپاول کرده است.^۲

زمینه‌های شکل‌گیری بنیاد پهلوی برای مدیریت ثروت خاندان سلطنتی

عمر خانه به دوشی شاه بسیار کوتاه بود؛ فقط سه روز بعد در تاریخ ۲۸ مرداد ماه سال
۱۳۳۲ با پیروزی عملیات آژاکس توسط C.I.A و دربار و همراهی جماعتی از اراذل و
اوباش و تعداد زیادی از افسران اخراجی ارتش، عمر این فقر و فلاکت نیز به پایان رسید.
به هر روی با کنسار رفتن مصدق، تلاش‌ها برای پالودن محیط سیاسی از مخالفان و
منتقدین و فراهم آوردن محیطی مناسب برای تاخت و تاز شاه آغاز شد. از فردای ۲۸
مرداد، ترور و اختناق سراسر ایران را فرا گرفت. دستگاه مخوف فرمانداری نظامی رژیم

1. ahmad mahbud, in an interview, recorded by habib ladjevardi, 1985, Geneva Switzerland, IOHCHU, p85.

۲. احمد آرامش، هفت سال در زندان آریامهر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸، ص ۳۰.

به کار افتاد و سازمان‌های سیاسی مخالف، یکی پس از دیگری سرکوب شدند.^۱ حزب توده نیز کفاره خیانت‌های خود به نهضت نفت را به بهای گزافی پرداخت؛ مخفی‌گاه‌ها و چاپ‌خانه‌های حزبی، یکی پس از دیگری کشف شدند. بیشتر کادرهای حزبی دستگیر و تسلیم دادگاه‌های نظامی شدند. گروهی به خارج گریختند یا با ابراز تنفر نسبت به حزب توده آزاد گشتند.^۲ حزب توده که پیش‌تر به دلیل تبلیغات روشنفکرانه توانسته بود بسیاری از روشنفکران و نویسندگان جوان را به خود جذب کند با این ضربه عملاً بسیاری از طرفدارانش را از دست داد. قلع و قمع حزب توده فرصتی طلایی را، در اختیار برنامه‌ریزان رژیم پهلوی قرار داد تا به جذب برخی از این نخبگان بپردازد. تئوریسین‌های فرهنگی رژیم از این فرصت برای جذب برخی از این روشنفکران استفاده کردند.

بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ابتدای سال ۱۳۳۷ شاه و دربار از هیچ فرصتی برای انباشت ثروت کوتاهی نکردند. در حقیقت شاه هم قدرتش را همانند پدرش بر روی سه ستون نیروهای مسلح، شبکه حمایتی دربار و دیوان‌سالاری گسترده دولتی قرار داد. شبکه حمایتی دربار، شاه را قادر می‌ساخت تا از راه پرداخت حقوق و مزایای هنگفت و فراهم ساختن مشاغل بی‌دردسری و پردرآمد، تلاش‌ها و خدمات پیروان و پشتیبانان خود را تلافی کند.^۳ به باور نگارنده برای بهره‌گیری از همین فرصت تاریخی بود که نه تنها بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بلکه به تدریج سایر سازمان‌های پول‌ساز متعلق به دربار، مانند شرکت بیمه ملی، شرکت ملی نفت کش یا بانک عمران تأسیس یا از نو سازماندهی شدند و زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری بنیاد پهلوی فراهم شد.

۱. غلامرضا نجانی، جنبش ملی شدن صنعت نفت/ ایران از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۲، ص ۴۸۸.
۲. همان، ص ۴۸۹.
۳. پرواند آبراهامیان، همان، ص ۵۳۵.



مسئله‌شناسی چالش‌های اساسی جهان اسلام از نظر گاه‌امام خمینی (ره)

«با نگاهی به مسائل کنونی خاورمیانه»

چکیده

هدف این پژوهش تبیین نگاه امام خمینی (ره) به مسائل و چالش‌های جهان اسلام و تمدن اسلامی در نیم قرن اخیر است. پژوهش حاضر ضمن بررسی نگاه امام (ره) به مشکلات جهان اسلام از بعد نظری و عملی، چگونگی اوضاع جهان اسلام بعد از انقلاب اسلامی را تبیین کرده و الهام‌بخشی انقلاب در آینده تحولات کشورهای اسلامی را نشان می‌دهد. سؤال اصلی مقاله این است که چالش‌های اساسی جهان اسلام از دیدگاه امام خمینی (ره) کدام‌اند؟ و انقلاب اسلامی چه تأثیری در فرآیند کنونی و آینده جهان اسلام خواهد گذاشت؟ بر اساس برخی یافته‌های پژوهش توسعه تمدن اسلامی در عصر حاضر از طریق تولید و بازتولید هنجارهای فرهنگی صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد تحولات امروزین غرب آسیا و شمال آفریقا متأثر از حرکت و اندیشه امام خمینی (ره) است. چون امام به خوبی نشان داد امت اسلامی با تکیه بر فرهنگ دینی خود، ساز و کاری مناسب در عرصه جهان در اختیار دارد. امروزه تجسم واقعی از تأثیر و الگوگیری از مدل انقلاب

۱. دانشجوی دوره دکتری تاریخ انقلاب اسلامی و پژوهشگر





اسلامی در خیزش‌های مردمی منطقه بیانگر این موضوع بوده، و نشان از این دارد که بار دیگر تلاش برای تعیین سرنوشت به‌دست مردم صورت گرفته است؛ جنبش‌های اخیر ملت‌های خاورمیانه را باید به مثابه درخواست‌های سیاسی دانست که در انقلاب مردم ایران در سال ۱۳۵۷ تجلی کرد. ولی امروزه علاوه بر این که مسائل و مشکلات جهان اسلام وجود دارد بلکه از پیچیدگی خاصی نیز برخوردار است. این مسائل نیاز به شناخت دقیق و عمیق از واقعیت‌ها دارد تا راهبردی مناسب در این باره ارایه شود.

کلیدواژه‌ها: مسئله‌شناسی، امام خمینی (ره)، جهان اسلام، تمدن اسلامی، انقلاب اسلامی، خیزش‌های خاورمیانه.

مقدمه

بر اساس نگاه و اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)، تغییر و تحول بنیادین در جوامع اسلامی و آزاد کردن مسلمانان از واگرایی، بدون برنامه‌ریزی اساسی، بنیادین و ریشه‌دار امکان‌پذیر نیست؛ زیرا وضعیت کنونی جهان اسلام، معلول شرایط و عوامل بسیاری از جمله انحطاط فکری، فرهنگی و اعتقادی مسلمانان و سلطه قدرت‌های استعمارگر بر آنان است؛ استعمارگرانی که همواره در جهت مسخ هویت فکری و فرهنگی امت‌های اسلامی و نیز غارت منابع زیرزمینی آنان گام برمی‌دارند. رهایی از این وضعیت و نیل به وضعیت مطلوب و آرمانی تنها در پرتو زدودن ریشه‌های انحطاط فکری، فرهنگی و عقیدتی امکان‌پذیر است. این امر، بیش از پیش، ضرورت بسیج همه امکانات ملت‌ها و دولت‌های اسلامی را تحت یک استراتژی مشخص و فراگیر روشن می‌سازد. بنابراین جهان اسلام به عنوان مجموعه‌ای واحد، که دارای سوابق تاریخی، فرهنگی، عقیدتی و سیاسی مشترک هستند می‌باید بازگشت به اصالت تاریخی و فرهنگی را سرلوحه حرکت خود قرار داده، و مؤلفه‌های هویت دینی و ملی را به خوبی شناسایی و درونی نمایند. امام خمینی (ره) اثبات نمودند که اسلام، به معنای واقعی کلمه، جهانی است، ولی از نظر بعضی اسلام‌شناسان غربی، جهانی بودن اسلام، بیشتر ابهام‌انگیز و پر از مسائل پیچیده و حتی ترسناک است؛ تا حاکم بودن یک تفکر منسجم بر آن. با وجود این مشخص است که جهانی بودن اسلام پدیده‌ای بدون وابستگی به زمان و مکان است. این تفکر از آن برهه نقش محوری یافت که انقلاب ایران را از صحنه جدال‌های تعصبی و تجارب تئوری‌های سیاسی نظریه پردازان، خارج نموده و به راه و رسالت تاریخی خود، که بهره‌مندی از تمدن اسلامی است هدایت نمود؛ تا آنجا که مسلمانان توانستند انقلاب مردمی خود



تحت رهبری دینی را به مرحله حقیقی در رهایی از سلطه حکومت برسانند.^۱ یکی از اساسی‌ترین نیازهای نظام اسلامی امروز تبدیل کردن مفاهیم کلی برگرفته از قرآن کریم و سنت به مفاهیم کاربردی و عملیاتی است. به بیان دیگر مفاهیم نظری باید امکان تبدیل به ضرایب کمی را پیدا کنند تا بتوان از کارآمدی مدل‌سازی اسلامی برای برپایی تمدن نوین اسلامی نوید داده شود. بنابراین برای طراحی تمدن اسلامی وجود یک مدل کارآمد بسیار ضروری است. کارویژه‌های اصلی برای تحقق فرمان الهی درباره طراحی مدل و چهارچوب نظام اسلامی بر پایه سه مؤلفه در آرمان‌شهر اسلامی بنا نهاده شده، که عبارت‌اند از مدل تولید، معادلات کاربردی و مدل طراحی برنامه‌های اجرایی.^۲ حضرت امام (ره) راه جلوگیری از انحراف و از بین رفتن اسلام و از بین بردن اتهام‌ها از اسلام ناب را در مرحله اول، روشنگری نسل‌ها و سپس تشکیل حکومت اسلامی و در نهایت اجرای احکام اسلام و صدور آن به جای جای دنیا می‌داند. امام در این مورد می‌فرماید:

ما موظف‌ایم ابهامی را که نسبت به اسلام به وجود آورده‌اند برطرف سازیم، تا این ابهام را از اذهان پاک نکرده‌ایم هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. ما باید خود و نسل آینده را وادار کنیم و به آنها سفارش کنیم که نسل آتیه خویش را نیز مأمور کنند این ابهامی را که بر اثر تبلیغات سوء چند ساله نسبت به اسلام در اذهان حتی بسیاری از تحصیل کرده‌های ما پیدا شده رفع کنند. جهان‌بینی و نظامات اجتماعی اسلام را معرفی کنند، حکومت اسلامی را معرفی نمایند تا مردم بدانند اسلام چیست و قوانین آن چگونه است.^۳

امام خمینی (ره) قبل از پیروزی انقلاب اسلامی همواره ملت‌های اسلامی را به اتحاد و برادری و به استقلال و بازگشت به هویت دینی و اسلامی دعوت می‌کردند و در عمل نیز برای حرکت جنبشی در احیای تفکر اسلامی برای تشکیل حکومت تردیدی نداشتند و در سال ۵۷ حکومت ظالم ستمگر را در ایران با حمایت ملت از صحنه سیاسی سرنگون کردند و به تشکیل حکومت اسلامی اقدام نمودند. جمهوری اسلامی اکنون توانسته است در همه احوال ملجأ مظلومان عالم و به عنوان ام‌القرای جهان اسلام الگویی مدرن

۱. سفیر اختر، «به یاد امام خمینی»، گزیده مقالات همایش اندیشه امام خمینی (س) در نگاه اندیشمندان جهان، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۳، ص ۴۸.

۲. عبدالعلی رضایی، مهندسی تمدن اسلامی؛ موانع و الزامات، قم، فجر ولایت، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳.

۳. مسعود معینی پور، «بررسی برخی علل و زمینه‌های بشری انقلاب اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره)»، مطالعات انقلاب اسلامی، س ۴، ۱۳۸۷، ش ۱۲، ص ۱۳۵.

از حکومت اسلامی با پیام وحدت برای مسلمانان، استقامت و پایداری در مقابل استکبار باشد. بر این اساس برای حل بسیاری از مسائل و مشکلات جهان اسلام در اندیشه امام و قانون اساسی به آنها برمی‌خوریم. در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر پایه یک سری اصول و مبانی بنا شده است که این اصول و مبانی راهنمای رفتار و کنش سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌المللی قرار می‌گیرند. برخی از مهم‌ترین اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از: نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، حمایت از مستضعفان و جنبش‌های آزادی‌بخش، حمایت و دفاع از مسلمانان، عدم دخالت در امور داخلی کشورها و احترام متقابل به دیگر کشورها.

در این باره گفتنی است اندیشه شکل‌گیری و تحقق امت واحده اسلامی بر بنیان اعتقادی و ایدئولوژی اسلامی، از دیرباز مورد اهتمام و تأکید مصلحان دینی و پیشگامان نهضت اسلامی قرار داشته است. استراتژی وحدت حول محوریت امت واحده اسلامی، در اندیشه سیاسی - دینی حضرت امام (ره) از جایگاه بلندی برخوردار بوده است. رابطه عمیق و همه‌جانبه اعتقادی و دینی میان نهضت‌های اسلامی موجب شد که حضرت امام (ره) از طریق ترویج و اشاعه دکنترین امت واحده اسلامی، انقلاب اسلامی ایران را با نهضت‌های اسلامی جهان پیوندی استوار و ناگسستنی بخشیده و تحقق این ایده را کارسازترین استراتژی در مبارزه با جهان‌خواران و نیل به پیروزی عنوان نماید. می‌توان گفت به هر میزان وحدت و انسجام اجتماعی، سیاسی، وحدت و همبستگی ملی درونی و نیز اتحاد جهان اسلام در برابر دشمنان بیشتر باشد، جهان اسلام با داشتن آرمان و اهداف مشترک، در مسیری واحد به سوی اهداف مورد نظر حرکت خواهد کرد. ملتی که دارای همبستگی ملی است و از وحدت و یک‌دلی بهره می‌برد به سادگی به اهداف متعالی نظام سیاسی خویش دست خواهد یافت.^۱

نابسامانی و چالش‌های اساسی کشورهای اسلامی

مهم‌ترین و اولین ویژگی تمدن اسلامی اصالت و غنای فرهنگ اسلام است. در این تمدن قرآن مرکز و نقطه اساسی علم و علم‌آموزی است. در مرتبه پس از قرآن، سخنان و تعالیم پیامبر که از آن به سنت تعبیر می‌شود، قرار دارد. پس از آن نیز تعالیم ائمه و بزرگان دین قرار دارد. در این قسمت به برخی از مشکلات و نابسامانی‌های موجود که

۱. داوود تارودیزاده و آذر تاجور، وحدت و همبستگی جهان اسلام در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)، دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۴۵.

گریبان گیر جهان اسلام و تمدن اسلامی شده، اشاره می‌شود.

۱. فرقه‌گرایی

شیوه سنتی بهره‌کشی از ملت‌ها پراکندن تخم نفاق میان آنهاست. در قرآن نیز به این موضوع اشاره شده که فرعون نیز از همین شیوه برای به برده کشیدن مردم دوره خود استفاده می‌کرد. فرعون و فرعونیان زمان نیز از همین شیوه در به بردگی کشاندن مسلمانان بهره می‌جویند. امروزه فرقه‌های متفاوتی از جمله شیعه و سنی، حنفی و مالکی، و دیوبندی و... در میان مسلمانان دیده می‌شود. گرایش به مسئله فرقه‌گرایی از خواسته‌های امپریالیسم است که از این طریق جهان اسلام را مجبور کند هویت اساسی خود را از دست داده و به فرقه‌های مختلف گرایش پیدا کند. فرقه‌گرایی در پاکستان موجب کشته شدن صدها شخصیت مهم گردیده، شدت این فرقه‌گرایی‌ها، به حدی رسیده که به انفجار بمب، آتش‌سوزی و حملات انتحاری در مساجد به هنگام خواندن نماز انجامیده است و دولت مردان در مهار این خطر ناتوان مانده‌اند و اگر چه بعضی از اعضای سازمان‌های فرقه‌گرا را دستگیر و بعضی از این سازمان‌ها از فعالیت منع و تعدادی از عاملان، به اعدام محکوم شده‌اند اما تا به حال کسی در ارتباط با این جرایم محاکمه نشده است. امام خمینی (ره) حامی اصلی اتحاد و دوستی میان مسلمانان و ایجاد برادری میان مکتب‌های فکری مختلف بودند:^۱

تفرقه موجود در بین کشورهای مسلمان یا از خیانت سران ممالک اسلامی و یا از جهل و بی‌اطلاعی آنان است. سنی و شیعه مطرح نیست، در اسلام کرد و فارس مطرح نیست، در اسلام همه برادر و با هم هستیم. یک دسته از مسلمانان سنی، یک دسته حنفی و دسته‌ای حنبلی و دسته‌ای اخباری هستند، در یک جامعه‌ای که همه می‌خواهند به اسلام خدمت کنند و برای اسلام باشند، این مسائل نباید مطرح شود. ما همه برادر و با هم هستیم... اینها دلیل اختلاف نیست، ما نباید با هم اختلاف و یا یک تضادی داشته باشیم. برادران شیعه و سنی باید از هر اختلافی احتراز کنند. امروز اختلاف بین ما تنها به نفع آنهاست که نه به مذهب شیعه اعتقاد دارند و نه به مذهب حنفی و یا سایر فرق. آنها می‌خواهند نه این باشند و نه آن. ما باید توجه به این معنی بکنیم که

۱. زاهد زاهدی، «اسلام و جهانی سازی»، گزیده مقالات همایش اندیشه امام خمینی (س) در نگاه اندیشمندان جهان، همان، ص ۱۸۴.





همه ما مسلمان هستیم و همه ما اهل قرآن و اهل توحید هستیم و باید برای قرآن و توحید زحمت بکشیم و خدمت کنیم.^۱

به عقیده امام خمینی (ره) و وحدت، از جمله عناصر مهم در نظام اسلامی با وجود گوناگونی نژادی و قومیتی ملت‌های مسلمان است؛ چراکه تحقق پروژه عمومی و بزرگ اسلامی با وجود اختلاف‌های مذهبی و قومی و نژادی میسر نیست در حالی که شایسته است اسلام تمام ویژگی‌های اختصاصی این ملت‌ها را در خود ذوب کرده، آنان را زیر پرچم توحید، متحد ساخته، به وحدت کلمه برساند تا مسلمانان همدل، یکدل و یک‌زبان و با یک موضع یکسان، رو در روی دشمنان به مقاومت بپردازند. زیرا تداوم تفرقه و جدایی بین مسلمانان تهدید داخلی پیش روی مسلمانان قرار داده، و آنان را در رویارویی با دشمنان خارجی ضعیف می‌سازد. در جایی دیگر حضرت امام (ره) می‌فرماید:

... اگر مسلمین وحدت کلمه داشتند، امکان نداشت اجانب بر آنها تسلط پیدا بکنند. این تفرقه در بین مسلمین است که باعث شده است که اجانب بر ما تسلط پیدا بکنند...^۲

و یا می‌فرماید:

... آنچه که بر سر مسلمین آمده است، از این قدرت‌های بزرگ است و آنچه که باید این مشکلات را حل بکند، وحدت کلمه مسلمین است...^۳

امروزه نیز مقام معظم رهبری تأکید دارند در دنیای اسلام مهم‌ترین خطری که ما را تهدید می‌کند تفرقه است. این درست همان نقطه‌ای است که صهیونیست‌ها و امریکایی‌ها از آن زبان می‌بینند و همه تلاش خود را علیه آن به کار انداخته‌اند. اختلافات قومی، مذهبی، طایفه‌ای، سیاسی و ارضی، همه تحریک شده دشمنان است. زمینه‌های این‌گونه اختلاف‌ها در بین خود ما وجود داشته، منتها ما غفلت کرده‌ایم و آن زمینه‌ها را از بین نبرده‌ایم، آنها هم آمده‌اند از غفلت امت اسلامی استفاده کرده‌اند و این اختلافات را تشدید کرده‌اند، و ما را به جان هم انداخته‌اند.^۴ امروزه دنیای اسلام از افراط‌گرایی دینی رنج می‌برد. زیرا اسلام دین صلح، دوستی و گفت‌وگو است و با خشونت و ترور و

۱. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۲۵۹.

۲. همان، ج ۶، ص ۸۳.

۳. همان، ج ۱۵، ص ۵۱۸.

۴. محمدرحیم عیوضی، «چالش‌های سیاسی جهان اسلام و آینده ایران»، دانش سیاسی، ۱۳۸۷، ص ۴، ش ۲، ص ۱۵۷.

افراط‌گرایی مخالف است. افراط‌گرایی موجب تفرقه و تشتت بین مسلمانان خواهد شد؛ نمونه آن را در گروه‌های تکفیری در سوریه شاهد هستیم؛ و یا می‌توان به جریان‌های القاعده، سپاه صحابه، لشکر جهنگوی و... اشاره کرد.

۲. نابسامانی‌ها و چالش‌های ناشی از جهانی شدن

جهانی شدن چه در سطوح تولید و چه در سطح ابزار و روش‌ها، چالش‌های بی‌شماری را برای فرهنگ اسلامی با خود به همراه آورده است. در این زمینه باید اعتراف کنیم که ما در روش‌های آموزشی و برخورد با مشکلات و پدیده‌های نوین جهانی، هنوز هم به طور انفعالی عمل می‌کنیم. در مسئله جهانی شدن ابتکار عمل را در دست نداریم؛ روش پرداختن ما به مسائل، تکراری، سنتی و کند است و نوآوری در آن دیده نمی‌شود. ملت‌ها و جوامع اسلامی از نفوذ فرهنگی غرب در رنج به سر می‌برند. چنانچه این نفوذ و این هجوم فقط فرهنگی بود ما می‌توانستیم چهارچوب آن را مشخص کنیم و گونه‌های آن را ثبت نماییم، ولی علاوه بر آن، شاهد نفوذ تبلیغاتی و رسانه‌ای هستیم که از طریق سینما، تلویزیون و ماهواره در هر خانه رخنه کرده است و اگر چنانچه تاکنون دست آن به همه خانه و خانواده‌ها نرسیده چیزی نخواهد گذشت که اکثریت خانواده‌ها را نیز در بر می‌گیرد. این نفوذ رسانه‌ای می‌تواند به طور جدی افکار نسل آینده را دست‌خوش تغییر قرار دهد. با اینکه جهان اسلام هنوز نتوانسته خود را با رسالت و گفتمان جهانی دین اسلام به طور کامل وفق دهد و اختلاف‌های فرقه‌ای، مذهبی و جغرافیایی هنوز هم در رفتار و روش ملت‌های مسلمان و جنبش‌های اسلامی تأثیر گذار است، باز هم می‌بینیم که هر گاه مسئله حمله به جهان اسلام صورت می‌گیرد همه به یک‌باره متحد شده و موضع مشترکی از خود نشان می‌دهند، ولی این امر متأسفانه زائیده یک لحظه‌آنی است و به مرحله استراتژیک مشترک و تأثیر گذار نمی‌رسد. برای مقابله با چالش‌ها و توطئه جهانی شدن فرهنگی، ملت‌های مسلمان و نیروها و جنبش‌های اسلامی، باید سطح گفتمان خود را با هوشیاری ارتقا بخشند تا به گفتمانی زیرکانه و متناسب با حجم و سطح چالش‌ها و خطرات پیش روی آنها تبدیل گردد. با توجه به واقعیت‌های کنونی جهان اسلام، به وضوح می‌توان دریافت که نقشه و توطئه امریکا و جهان غرب برای تبدیل جهان اسلام به دولت‌های کوچک و رژیم‌های ساختگی دارای اختلاف با یکدیگر با موفقیت همراه بوده است. در همین راستا، امام خمینی (ره) پروژه اسلامی و متمدنانه‌ای را برای مقابله فراگیر با آنان ارائه داده‌اند که بر پایه اصولی استوار است. وحدت کلمه مسلمانان و برشمردن اتحاد به عنوان هدفی دائمی، مسئولیتی شرعی و آرمانی که امام





خمینی (ره) به آن چشم دوخته بود، عبارت‌اند از:
 - ایجاد اتحاد محکم از طریق گام‌های حساب‌شده‌ای که از همکاری اقتصادی و همبستگی سیاسی آغاز شده و به تأسیس بازار مشترک اسلامی و انجام بالاترین درجه هماهنگی برای رویارویی با استکبار امریکا و صهیونیسم جهانی منتهی می‌گردد.
 - هم‌گرایی حکومت‌های کشورهای اسلامی بر اساس برادری اسلامی و یاری مظلومان و مخالفت با روش‌های استکباری و سلطه‌گرانه قدرت‌های بزرگ.
 - توزیع عادلانه ثروت‌ها به گونه‌ای که اختلاف طبقاتی از میان برود. این اصل خود، شکل پیشرفته‌ای از مبارزه با شرکت‌های احتکارگر و قدرت‌های استکباری و استعمارگر می‌باشد.

- برپاسازی روابط انسانی متعادل و عادلانه، بر اساس پرستش خدا و مساوات میان انسان‌ها در راستای عمل به دیدگاه‌های قرآن. رساندن پیام اسلام به جهان با حکمت، پند و اندرز نیکو و باز کردن راه گفت‌وگو میان ادیان و فرق، فرهنگ‌ها و اندیشه‌های مختلف، بدون پیش‌فرض‌های نادرست و نفاق و وابستگی، با توجه به اصول و پایه‌های یادشده که امام خمینی (ره) همیشه آنها را مورد تأکید قرار داده و رهبری انقلاب اسلامی ایران، بر اساس آن عمل نموده است.^۱

امروزه مسئله جهانی شدن خود را در قالب جهانی شدن فرهنگ به مثابه «کثرت‌گرایی فرهنگی» نشان داده است. از مهم‌ترین آسیب‌پذیری‌های فرهنگی جهانی شدن در رویکرد «امپریالیسم فرهنگی» می‌توان به: ارائه بدیل‌های متنوع و جذاب در برابر ارزش‌های مسلط دین‌داران و انقلابیون (غلبه نسبی‌گرایی و اباحه‌گرایی)، ایجاد اختلال در فرایند انتقال ارزش‌های نسل‌های پیشین به نسل‌های جدید جامعه انقلابی (شکاف نسلی)، گسترش شبهات دینی و ابتدال اخلاقی - اجتماعی از طریق بهره‌گیری از فناوری‌های اطلاعاتی - ارتباطی جدید (ماهواره، اینترنت و...)، تبلیغ نامناسب و عدم توجه به زمینه‌پروردگی و زمانه‌پروردگی ارزش‌ها از سوی برخی دین‌داران و مبلغان دینی، کاهش مقبولیت و مشروعیت گروه‌های مرجع سنتی نزد مسلمانان، ناکامی متولیان رسمی و مروجان ارزش‌های انقلاب اسلامی در تبدیل آنها به هنجارهای اجتماعی (ناکامی در جامعه‌پذیر کردن ارزش‌های انقلابی) و تبلیغ پلورالیسم دینی تحت عناوینی مانند صراط‌های مستقیم اشاره کرد. همچنین عواملی مانند فقر تولید

۱. محمد خلف‌الجراد، «اسلام و جهانی‌سازی»، گزیده مقالات اندیشه امام خمینی (س) در نگاه دانشمندان جهان، ۱۳۸۳، ص ۱۳۲.

آثار فاخر فرهنگی در عرصه‌های رسانه‌ای (تئاتر، تلویزیون، سینما)، تفرّدگرایی، گسست نسلی و مسائل دیگری که در این مختصر نمی‌گنجد، وجود دارد. به نظر می‌رسد رویکرد غالب نسبت به مسئله جهانی شدن در بعد فرهنگی، در متن و بطن جهان اسلام و انقلاب اسلامی ایران، به منزله نوعی «امپریالیسم فرهنگی» است. که خواهان تحمیل فرهنگ و سبک زندگی اجتماعی غربی - لیبرالیستی بر فرهنگ دینی - ملی ایرانیان می‌باشد. و از آن به «هجمه فرهنگی» تعبیر و تفسیر می‌گردد.

۳. رهبری امت اسلام

با تأمل در اندیشه امام (ره) درمی‌یابیم که ریشه بسیاری از مشکلات و مسائل امت اسلام، نبود رهبری یا خلأ تئوریک رهبری است. این کمبود، موجب تضعیف سازمان‌های اسلامی از جمله سازمان کنفرانس اسلامی شده است. یک فرد در مقام رهبری باید جهت حل مسائل امت اسلام بینش سیاسی داشته و برای رویارویی با نیروهای استثمارگر، از شهامت و شجاعت کافی برخوردار باشد. امام خمینی (ره) رهبری با این خصوصیات برای ملت ایران بودند و تمام رهبران جنبش‌های اسلامی از ایشان الهام گرفته و دنباله‌رو راه ایشان می‌باشند.^۱ اصلی‌ترین مشکل امت اسلامی در ارتباط با موضوع رهبری است. فقدان رهبری درست و وفادار به اسلام و مسلمین علت تمام مشکلات عصر حاضر است. امت اسلام نیاز به رهبری واقعی دارد که بینش عمیق سیاسی و شهامت رویارویی با دشمنان را داشته باشد و در اصول اسلام به مصالحه نپردازد و ایمان و اعتقاد راسخی به خداوند داشته باشد.

با مطالعه نقش و جایگاه رهبری در انقلاب اسلامی و جنبش‌های اخیر در کشورهای اسلامی و به‌ویژه در مصر درمی‌یابیم که از جمله عوامل مهم پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی ایران، رهبری حضرت امام بود؛ در واقع رهبری انقلاب اسلامی در لباس مرجعیت و نمایندگی از ناحیه امام زمان (عج) ظهور کرده بود که رد حکم او رد حکم امام زمان (عج) و رد حکم امام زمان (عج)، رد حکم خداست و آن هم موجب کفر و خروج از اسلام است.^۲ لذا عمل به بیانیه‌های امام از طریق شبکه‌های اطلاع‌رسانی و رسانه سنتی در طول انقلاب به عنوان عمل به دستورات اسلام تلقی می‌شد؛ در انقلاب اسلامی ایران رهبر پیش از وقوع انقلاب در تحولات بوده و رهبری و هدایت مردم و انقلاب را بر عهده داشت، ولی در انقلاب مصر پس از وقوع انقلاب بحث خلأ رهبری و جبران و تقویت این

۱. زاهد زاهدی، همان، ص ۹۸.

۲. غلامرضا خواجه سروی، «نسبت انقلاب اسلامی ایران با بیداری اسلامی؛ وجوه تشابه و تمایز»، *مطالعات انقلاب*

اسلامی، س ۹، ۱۳۹۱، ش ۲۸، ص ۱۰۸.



نقیصه پیش می‌آید. این خود موجب کند شدن روند انقلاب در مصر شد. رهبری یکی از مهم‌ترین مشخصات انقلاب اسلامی ایران است؛ به حدی که انقلاب اسلامی ایران بدون «رهبری» به پیروزی نمی‌رسید. در واقع، مهم‌ترین منبع بسیج‌کننده در انقلاب ایران و سمت‌وسودهنده به این بسیج، رهبری امام خمینی (ره) بوده است. دلیل این امر، از یک سو به مرجعیت مذهبی امام (ره) در میان گروه‌های اسلام‌گرا و سازش‌ناپذیری ایشان در برابر شاه باز می‌گشت. و از سوی دیگر، ناشی از پذیرش رهبری ایشان در میان دیگر گروه‌ها بود. در واقع، نیروها و استراتژی گروه‌های غیراسلامی یا چریکی (اعم از مذهبی و غیر مذهبی)، پس از دو دهه مبارزه، سرکوب شده یا به بن‌بست رسیده بودند. امام و سبک رهبری و شیوه مبارزاتی تجویزی ایشان بود که توانست جنبش انقلابی را عام و فراگیر کند و انقلاب را به پیروزی برساند. مهم‌ترین فرصتی که عامل رهبری برای جنبش انقلابی مردم ایران فراهم می‌کرد، جلوگیری از انحراف و مصادره انقلاب از سوی قدرت‌های بزرگ و عوامل رژیم و هشدارهای بهنگام در این خصوص تا دستیابی به موفقیت کامل بود. برای نمونه «رهبری»، در جنبش انقلابی مصر در مقایسه با جنبش انقلابی ایران، بیشتر به جنبش‌های نوین اجتماعی شبیه است تا جنبش‌های کلاسیک. از جمله تفاوت‌های جنبش‌های جدید اجتماعی و جنبش‌های کلاسیک یا قدیم، نبود رهبری در رأس جنبش است. در این جنبش‌ها رهبری صفتی جمعی و غیرمتعین در شخص خاص می‌باشد و جنبش اجتماعی، پیش از آنکه حول یک فرد جمع شود، حول ایده‌ای خاص مثل برابری خواهی، حقوق بشر یا دموکراسی خواهی، بسیج و جمع می‌شود. این وضعیتی است که در انقلاب‌های مصر و تونس، به وضوح قابل مشاهده بود. در این انقلاب‌ها، رهبری کاریزماتیک، جایش را به رهبری جمعی داد که بعضاً در فضای مجازی شکل می‌گیرد، و پس از آن عمل می‌کند. انقلاب مصر، هیچ رهبری نداشت و هیچ حزب یا گروه خاصی، آن را هدایت نمی‌کرد، خود مردم بودند که از طریق رسانه‌های جدید و در رأس آنها اینترنت، به سازمان‌دهی و مدیریت جریان اعتراضات اقدام می‌کردند. این ویژگی، سبب شده است انقلاب مصر در برابر ورودی‌های آشوب‌ساز همچون دخالت خارجی، عوامل رژیم پیشین و گروه‌های مصادره‌کننده انقلاب، آسیب‌پذیری بیشتری نسبت به انقلاب ایران داشته باشد و نیاز به فعالیت و حضور جنبش انقلابی، پس از سقوط مبارک، همچنان احساس شود.

۴. حاکمیت حکام ظالم و فاسد

از نگاه امام خمینی (ره) بخش عظیمی از نابسامانی‌های موجود در جهان اسلام ناشی

از وجود حکام جور است. اصولاً بخشی از گرفتاری‌ها از قبیل وابستگی به قدرت‌های ظالم، احساس حقارت در برابر قدرت‌های سیاسی و اقتصادی از ناحیه حاکمیت طاغوت و قدرت‌های غیر مشروع در جوامع اسلامی می‌باشد. حضرت امام در این خصوص می‌فرماید:

شرع و حق حکم می‌کند که باید نگذاریم وضع حکومت ما به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند؛ دلایل این کار واضح است، چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی، نظامی شرک‌آمیز است، چون حاکمش طاغوت است و ما موظف‌ایم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم. باز به این دلیل که موظف‌ایم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت طاغوت و قدرت‌های ناروا است. شرایط اجتماعی که ناشی از حاکمیت طاغوت و نظام شرک‌آمیز است، لازمه‌اش همین فساد است که می‌بینید. این همان فساد فی‌الارض است که باید از بین برود و مسبب آن به سزای اعمال خود برسند. ما چاره‌ای نداریم جز این که دستگاه‌های حکومتی فاسد و فاسدکننده را از بین ببریم و هیئت‌های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم. این وظیفه‌ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام دهند و انقلاب اسلامی را به پیروزی برسانند.

در فرازی دیگر می‌فرمایند:

این حکومت‌ها هستند که به واسطه روابطشان با ابرقدرت‌ها و سرسپردگی‌شان با ابرقدرت‌های چپ و راست مشکلات را برای ما و همه مسلمین ایجاد کردند.^۱

با وجود حاکمان مستبد در کشورهای اسلامی حاشیه خلیج فارس و به‌ویژه در عربستان باید اشاره کرد که شهروندان عربستان حتی در زمینه حقوق و آزادی‌های اجتماعی با محدودیت مواجه هستند. به‌ویژه جامعه زنان و اقلیت شیعیان بیشترین محدودیت‌ها و تبعیض‌های اجتماعی که به عرصه‌های سیاسی نیز کشیده می‌شود را متحمل می‌شوند. در عرصه محدودیت‌های زنان، نداشتن کارت شناسایی و هویتی

۱. روح‌الله خمینی، ولایت فقیه در حکومت اسلامی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰، ص ۳۵.





مستقل تا سال‌های گذشته، همچنین ممنوعیت رانندگی، از تبعیض‌های بارز محسوب می‌شود. با این حال به برخی نابرابری‌ها در عرصه‌های حقوقی، سیاسی و اقتصادی نیز می‌توان اشاره کرد. علاوه بر آن می‌توان به تبعیض‌ها و اهانت‌های به شیعیان در نظام آموزشی و... اتفاق می‌افتد، اشاره کرد.^۱ بر این اساس به‌رغم پیش‌بینی‌های اولیه مبنی بر عدم سرایت جنبش‌های مردمی به حوزه خلیج فارس، این جنبش‌ها به بحرین و عربستان نیز سرایت کرد. اما اعتراض در عربستان به قشری خاص محدود شد همچنین پس از سال ۲۰۱۱ تاکنون جنبش‌های مردمی در میان شیعیان تداوم داشته و حتی گسترش یافته است.

۵. اسلام امریکایی

باز خوانی گفتارهای امام خمینی (ره) نشان می‌دهد که ایشان همواره از برداشت‌های سوء و نادرست از اسلام نگران بود. مهم‌ترین نگرانی درباره روایتی از اسلام بود که بعدها در گفتار ایشان با عنوان اسلام امریکایی از آن نام برده شد. جالب است که در مسیر انحراف جامعه ایران، اسلام نیز دست‌خوش تعبیر سوء قرار گرفته بود؛ به طوری که یا اسلام به حاشیه رانده شده؛ یا از آن چهره‌ای غیرسیاسی ارائه شده بود.^۲ بنابراین از منظر امام خمینی (ره) مذهب نه تنها می‌بایست در زندگی سیاسی وارد شود، بلکه هم به عنوان ابزار قدرت و هم راه و روش در حوزه سیاست باید جدی گرفته شود. بحث اسلام ناب در اندیشه امام خمینی (ره) منظومه و مجموعه فکری و عملی جامعه‌ای است که از غنای مطلق برخوردار بوده و در ارتباط با زندگی انسان برنامه‌های دقیق و همه‌جانبه به همراه دارد. اسلام ناب، در قرائت امام، به دلیل جامعیت، جذابیت، جهان‌شمولیت و بهره‌مندی از زمینه‌های اعتقادی در درون ملت‌ها، از استعداد و توان و قدرت کافی برخوردار است. اگر اسلام خوب عرضه شود، قادر است مجد و عظمت دوباره جهان اسلام را به مسلمانان برگرداند.^۳ در یک بیان از عمق باور امام (ره) اسلام ناب را این‌گونه معرفی می‌کنند:

اسلام ناب محمدی، اسلام فقرای دردمند، اسلام پابرهنگان، اسلام تازبان خوردگان، تاریخ تلخ و شرم‌آور محرومیت، کوبنده سرمایه‌داری مدرن و کمونیسم خون‌آشام، نابودکننده اسلام رفاه و تجمل و اسلام

۱. علی‌اکبر اسدی، «جنبش‌های مردمی در جهان عرب و تأثیرات آن در عربستان»، *خاورمیانه* ۹، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۹۱، ص ۴۳۳.

۲. حسین پورا احمدی، *انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران در بازتاب جهانی شدن (هم‌سویی، تقابل یا تعامل)*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۶، ص ۱۱۵.

۳. محمد فولادی، «استراتژی وحدت جهان اسلام در اندیشه امام خمینی»، ۱۳۸۷، ص ۱۷، ش ۱۲۶، ص ۳۴.

التقاط و اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بی درد و در یک کلمه اسلام امریکایی...^۱

در حالی که امروزه اسلام مدنظر عربستان، ترکیه و قطر متفاوت است. درباره گروه‌های افراطی اسلام‌گرا باید به گروه‌های تکفیری، سلفیه سنتی، القاعده و سایر گروه‌های افراطی اشاره کرد. سازمان‌یافته‌ترین و کارآمدترین جریان تکفیری معاصر را می‌توان در سازمان القاعده سراغ گرفت. رهبران القاعده از تکفیر برای توجیه اعمال خشونت‌آمیز خود علیه دیگران بهره می‌برند و تلاش دارند به طور گسترده از این واژه و مفهوم فقهی برای توجیه جنایات خود علیه مسلمانان و غیر مسلمانان بهره‌برداری کنند. کشورهای عراق، پاکستان و به‌ویژه سوریه قربانی فتاوی تکفیر شده و شاهد کشتارهای فراوانی بوده‌اند.^۲

۶. مشکل وابستگی

بزرگ‌ترین وابستگی ملت‌های مستضعف به ابرقدرت‌ها و مستکبرین، وابستگی فکری و درونی است که سایر وابستگی‌ها از آن سرچشمه می‌گیرد. تا زمانی که استقلال فکری برای ملتی حاصل نشود، استقلال در ابعاد دیگر حاصل نخواهد شد. امام خمینی (ره) شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» را سر داده و در این زمینه گفته‌اند:

... وظیفه ماست که در مقابل ابرقدرت‌ها بایستیم و قدرت ایستادن هم داریم، به شرط اینکه روشنفکران دست از شرق و غرب و غرب زدگی و شرق زدگی بردارند و صراط مستقیم اسلام و ملیت را دنبال کنند. ما با کمونیسم بین‌الملل به همان اندازه در ستیزیم که با جهان‌خواران غرب به سرکردگی امریکا، و با صهیونیسم و اسرائیل شدیداً مبارزه می‌کنیم...^۳

امام خمینی (ره) خطاب به ملت‌های مسلمان می‌فرماید:

ملت‌ها خودشان باید در فکر اسلام باشند، مایوس ایم ما از سران اکثر قریب به اتفاق مسلمین، لکن ملت‌ها خودشان باید به فکر باشند و از آنها مایوس نیستیم.^۴

از ویژگی‌های رهبری امام خمینی (ره) پایبندی به منافع و مصالح اسلام و مسلمین و

۱. در جست‌وجوی راه از کلام امام، ۱۳۶۲، ص ۳۴۰.

۲. فرزاد شهیدی، «سلفیه سوریه بین اصلاح و تکفیر»، مطالعات راهبردی جهان اسلام، ۱۳۹۲، س ۱۴، ش ۵۴، ص ۱۵۸-۵۷.

۳. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۲۰۲.

۴. در جست‌وجوی راه از کلام امام، همان، ص ۱۷۹.





خلاف جریان حاکم حرکت کردن است؛ پیامبران الهی نیز در هدایت و رهبری جامعه این‌گونه بوده‌اند. توضیح اینکه اوج و عمق این کلام را زمانی درک می‌کنیم که بدانیم جامعه آن روزی که مقارن بروز انقلاب و جریان‌های انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام (ره) بود، بدنه روشنفکری کشور ما به گونه‌ای بود که گویی سرسپرده دو جریان غرب یا شرق بود که سرکردگی غرب را امریکا که به تعبیر حضرت امام (ره)، شیطان بزرگ بود به عهده داشت و سرکردگی شرق را شوروی سابق عهده‌دار بود. در چنین جامعه غرب‌زده به تعبیر جلال آل احمد یا شرق‌زده، عظمت رهبری امام خمینی (ره)، در دفاع از منافع ملی و عدم سرسپردگی به هیچ کدام از جریان‌های فوق بود و همین مسئله، اوج رهبری امام (ره) را می‌رساند که بعدها در قالب شعار بسیار حساس و سرنوشت‌ساز «نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی» تجلی یافت. اوضاع جامعه روشنفکری ایران آن عصر را این‌گونه ترسیم کردند: نخبگان ایران یا مروج تمدن غربی بودند یا بخش عمده دیگری به قطب مخالف جهان سرمایه‌داری وابسته بودند.^۱ در این رابطه هم می‌توان گفت با مقاومت و تقابل موفقیت‌آمیزی که انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی در مقابل قدرت‌های بزرگ به ویژه امریکا صورت داد و بر همه جوامع اسلامی که طعم حقارت و سلطه استکبار و استعمار را چشیده بودند، اثرات خود را بر جای گذاشت؛ این امر نیز موهون اثرات و بازتاب‌های انقلاب اسلامی است.^۲

نابسامانی و مشکلات تمدن اسلامی

در بررسی عوامل ضعف و انحطاط مسلمانان از منظر امام خمینی (ره)، فاصله گرفتن از اسلام اصیل و خودباختگی در مقابل غرب مطرح است. از دیدگاه امام، فاصله گرفتن از اسلام اصیل و تعالیم عزت‌بخش آن، افزون بر مشکلات گذشته، روزهای بسیار غم‌انگیزتر و نکبت‌بارتری برای جامعه اسلامی در پی خواهد داشت:

چنانکه کراراً اعلام خطر کرده‌ام اگر ملت اسلام بیدار نشوند و اگر اسلام واقعی که... ضامن سیادت و استقلال ملل مسلمان و کشورهای اسلامی می‌باشد، به دست عوامل و ایادی اجانب همین طور در زیر پرده سیاه استعماری پوشیده بماند روزهای سیاه‌تر و نکبت‌بارتری برای جامعه

۱. محمدحسن حسینی، نویسنده/جامعه از دیدگاه امام خمینی (ره)، تهران، عروج، ۱۳۷۷، ص ۲۱۱.

۲. منوچهر محمدی، «بازتاب انقلاب اسلامی در جهان اسلام»، مجله دانشکده‌های حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۳، ش ۲۱، ص ۳۵.

اسلامی در پیش است.^۱

هنگامی که مسلمانان، اسلام و تعالیم آن را عامل عزت و رشد و تعالی خود ندانند، به یقین، مکتب‌ها و اندیشه‌های دیگر برایشان با اهمیت جلوه می‌کند، و این آغاز انحطاط مسلمانان در طول تاریخ بوده است. حضرت امام منشأ بیشتر بدبختی‌های مسلمانان، بلکه همه ملت‌ها را خود باختگی در برابر غرب و وابستگی فکری به غرب می‌داند و می‌فرماید:

کمال تأسف است که کشور ما که حقوق اسلامی و قضای اسلامی و فرهنگ اسلامی دارد، این فرهنگ را، این حقوق را نادیده گرفته است و دنبال غرب رفته است. غرب در نظر یک قشری از این ملت جلوه کرده است؛ که گمان می‌کنند غیر از این غرب هیچ خبری در هیچ جا نیست و این وابستگی فکری، وابستگی عقلی، وابستگی مغزی به خارج، منشأ اکثر بدبختی‌های ملت‌هاست و ملت ماست.

جدایی دین از سیاست و ملی‌گرایی: از جمله مسائلی که سبب شده است اداره جوامع اسلامی به دست عده‌ای از وابستگان غربی و شرقی باشد و متعهدان و دلسوزان از آن کناره‌گیری کنند تفکر جدایی دین از سیاست است. حضرت امام می‌فرماید:

در ذهن بسیاری، بلکه اکثری، بیشتر از اهل علم... این است که اسلام به سیاست چه کار دارد... آخوند چه کار دارد به سیاست.^۲

متحجر نشان دادن اسلام: یکی از نقشه‌های پلید استعمار متحجر نشان دادن اسلام است؛ به گونه‌ای که می‌کوشد از نظر فکری و فرهنگی و در پی آن، اقتصادی، بر جوامع اسلامی سیطره یابد. «از بدبختی‌هایی که بر دول اسلامی پیش آمده است، از جمله آنها این است که یک مدت زیادی دول استعمار طلب مشغول شده‌اند پیغمبر اسلام را کوچک کنند... بعدش دنبال این رفتند که احکام اسلام یک احکامی است که مال هزار سال پیش است و حالا چه و چه شده است، و مملکت مترقی شده است و امثال ذلک و اسلام نمی‌توانند اشباع کنند آن خواسته‌های ملل را»؛ همچنین «دست استعمار در ممالک اسلامی یکی از فعالیت‌هایی که [اسلام را] می‌کند این است که یک طریقت عقب‌افتاده کهنه‌شده معرفی کند.»^۳

۱. حسین ارجینی، «عوامل انحطاط و پویایی جوامع اسلامی از دیدگاه امام خمینی»، فصلنامه پژوهشی انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، س ۴، ش ۱، ص ۱۱۰.

۲. همان.

۳. همان.





توقعات و انتظارات امام از مسلمانان و کسانی که خواهان عدالت هستند بدین قرار است:

۱. حفظ تقویت انقلاب اسلامی، وظیفه همه مسلمانان است. مبارزه جهت استقرار حکومت عدل، بخشی از وظایف مسلمانان می‌باشد.
۲. وحدت بین توده امت اسلام واجب است. مسلمانان نباید به تقسیمات ملی و فرقه‌ای اهمیت بدهند.
۳. مسلمانان به ایدئولوژی که آنها را از خود بیگانه می‌کند احتیاج ندارند و باید به استعداد و توانایی خودشان اعتماد داشته باشند.
۴. عدالت شاخصه اسلام است و باید در بین افراد و جامعه مشهود باشد.
۵. حاکمان و مسئولان انقلاب اسلامی باید به مستضعفین خدمت کنند، زیرا خدمت به مستضعفین و فقرا باعث خشنودی خدای سبحان و تعالی است.
۶. بارعایت صحیح اصول اسلامی، مسلمانان باید بدانند که امریکا به عنوان یک کشور تروریستی، می‌خواهد با خودخواهی اراده خود را بر اراده دیگران تحمیل کند. تنها کسانی می‌توانند در برابر استیلاي تروریست‌هایی چون امریکا بایستند که ایمان قوی، شجاعت و بصیرت داشته باشند.^۱

راهکارهای مقابله با مسائل و مشکلات جهان اسلام از نگاه امام (ره)

۱. ضرورت وحدت

به نظر می‌رسد امام خمینی (ره) طرح راهبردی تحقق «وحدت سیاسی جهان اسلام» را در قالب یک نظریه سیاسی و تلقی وحدت به عنوان امری راهبردی و استراتژیک طی چند فرایند و مرحله به تصویر می‌کشد که شامل ایجاد بستر و شرایط مناسب برای تحقق وحدت، فعال شدن نخبگان سیاسی و مذهبی به عنوان مجریان وحدت، به کارگیری ابزارهای لازم برای حرکت در مسیر اتحاد سیاسی مسلمانان و در نهایت تشکیل دولت بزرگ اسلامی می‌شود.^۲ اما امروزه، به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نباید از تهدیدها و چالش‌هایی که استکبار جهانی برای نظام اسلامی ما به وجود آورده غفلت کرد. جالب اینکه، با دقت در کلام امام راحل (ره)، دورویکرد (تقریب و وحدت) به وضوح به دست می‌آید.^۳ وحدت امت اسلامی به معنای تحقق وحدت اسلامی در مجموعه امت

۱. سفیر اختر، همان، ص ۱۲۱.

۲. محمد فولادی، همان، ص ۲۱۴.

۳. داود تارودیزاده و آذر تاجور، همان، ص ۱۸۴.

اسلام و سراسر جهان اسلام است، به گونه‌ای که در نهایت نویدبخش تشکیل امت واحد اسلامی باشد:

و ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاتقون.^۱
همانا این امت شماست، امتی یگانه، و من پروردگار شما هستم، از من پروا کنید.

در تفکر دینی هرگز مراد از وحدت کنار نهادن سایر مذاهب نیست. وحدت اسلامی بکارگیری ابزار تحقق امت واحد، به عنوان یک آرمان نهایی، در سطوح جوامع در جهان اسلامی خواهد بود. اسلام آماده است تا تمام ملل دنیا را، عرب، عجم، ترک، فارس، همه را با هم متحد کند و یک امت بزرگ به نام امت اسلام در دنیا برقرار کند.^۲

۲. ضرورت خودباوری

با تحلیل و بررسی آثار امام (ره) چاره‌ای برای ما نیست، جز به راه انداختن جنبش و حرکت فراگیری که طی آن امت به خود آید تا بتواند داشته‌ها و امکانات مادی و توانایی‌های معنوی خود را در جهت تجدید اعتبار در میان امت‌های دیگر، به کار گیرد. تکیه بر دیگران و وابستگی به آنها در هر صورتی که باشد، با تعالیم اسلام که بر استقلال شخصیت مسلمانان، چه در مسائل اعتقادی و حوزه اندیشه و چه در مسائل ظاهری و چه در رفتار و کردار، تأکید فراوان دارد، سازگار نیست؛ بنابراین پیروی و اطاعت از دیگران در مسائل اعتقادی و رفتاری، جز با ضعف ایمان و یا عدم اعتقاد و وفاداری به خدا توجیه پذیر نیست.^۳ تفکر و طرح امام خمینی (ره) در واقع تلفیقی از هویت و توسعه بود. در حالی که رهبران پیشین جنبش بیداری اسلامی چون سیدجمال به دنبال توسعه و تجدد بودند؛ برخی هم به صورت کم‌رنگی بر هویت تأکید داشتند.^۴ توجه به ارزش‌های سنتی، فرهنگی و خوداتکایی باعث نوعی خودباوری در بین ملل اسلامی و آزادی‌خواه می‌گردد. یکی از مدافعان جنبش الهیات رهایی‌بخش امریکای جنوبی، مفاهیم تازه‌ای از نوگرایی ارائه کردند که در آنها با تأکید بر راه‌های مختلف موجود برای توسعه، به ارزش‌های سنتی، فرهنگی و خوداتکایی در این فرایند توجه ویژه‌ای می‌شود. به این ترتیب در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ مجموعه‌سومی از الگوها در واکنش علیه الگوهای

۱. قرآن کریم، سوره مؤمنون، آیه ۵۲.

۲. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۴۴۲.

۳. محمد خلف الجراد، همان، ص ۲۱۸.

۴. علی اکبر ولایتی، فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، معارف، ۱۳۸۸، ص ۲۵۱.





پیشین مطرح شد که آن را وحدت‌گرا و رهایی‌بخش نامیدند.^۱

۳. ضرورت احیای تفکر اسلامی از منظر امام(ره)

امروزه در جهان اسلام به‌ویژه در خلیج فارس فعالیت‌های دینی مجدداً سازمان یافتند و روند احیای تفکر اسلامی به عنوان یک حرکت اجتماعی وسیع در مقابله با بحران نوسازی غربی ظهور یافته است. در بسیاری از این کشورها اکثر جوانان مسلمان به‌ویژه کسانی که عضو طبقات متوسط و پایین می‌باشند اسلام را به عنوان فرهنگی که آنان را از خودبیگانگی و ناامیدی‌های مفرط نجات می‌دهد، و مدل عملی حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در جهان تحت سلطه غرب ارائه می‌کند، پذیرفته‌اند. در یک کلام امروز اسلام همچنان نیروی قدرتمند فرهنگی در جوامع اسلامی و در خاورمیانه است؛ در دورانی که دولت‌های سکولار با پیروی از اندیشه‌های غربی تلاش داشتند نوسازی را در کشورهای خود پیگیری کنند ولی در عمل با ناکامی مواجه شده‌اند.^۲

۴. ضرورت استمرار بیداری اسلامی

بیداری اسلامی برخلاف تنوع‌گرایی‌ها و زیرمجموعه‌های متفاوت، منادی پیام واحدی در تاریخ بدین مضمون است: ما دوباره برگشتیم تا دین را به عرصه زندگی فردی و اجتماعی انسان بازگردانیم. این احساس و خودآگاهی، ترکیبی از دو حالت شرمندگی و قصد بازگشت به ارزش‌های ناب و راستین گذشته است. شرمندگی در برابر عزتی که خداوند به مؤمنین وعده داده است و امروز مسلمانان از آن بی‌بهره‌اند و بازگشت به اسلام به این معنا که عقب‌ماندگی مانندی از دور شدن از اسلام است. معنا و پیام بیداری اسلامی، این است که به اسلام ناب برگردیم تا عزت گذشته خویش را باز یابیم یا عزت به باد رفته خود را به دست آوریم. بدون شک احیای تفکر و بیداری جهان اسلام با پیروزی انقلاب اسلامی معنا و مفهوم جدیدی پیدا کرد و از مرحله نظر به عمل و واقعیت رسید؛ اگر چه از حدود یک قرن قبل اندیشمندانی همچون سیدجمال‌الدین اسدآبادی در جهان اسلام ظهور کردند، و ندای بازگشت به اسلام و تقابل با فرهنگ غرب را سر می‌دادند و در این مسیر نهضت‌ها و گروه‌هایی نیز شکل گرفت؛ ولی پیروزی انقلاب اسلامی به همه مسلمانان به اثبات رساند که مسئله بازگشت به اسلام تنها یک خیال و نظر نبوده است،

۱. ناصر باهنر، رسانه‌ها و دین؛ از رسانه‌های سنتی اسلامی تا تلویزیون، تهران، مرکز تحقیقات صدا و سیما، ۱۳۸۷، ص ۱۹۵.

۲. حسین پوراحمدی، همان، ص ۱۸۷.



بلکه می‌تواند واقعیت هم داشته باشد.^۱ در موج جدید بیداری اسلامی، امام خمینی و روحانیان هم‌فکر وی کوشیدند که سیاست را بر محور مرجعیت بازگردانند. طیف مذهبی جنبش دانشجویی نیز به تحقق این هدف کمک کرد. برای تبیین این اندیشه، می‌توان از «معنویت‌گرایی در سیاست» و «بازگشت به خویشتن انسان مسلمان ایرانی» استفاده کرد. امام خمینی برای تحقق این هدف به تقویت حوزه علمیه پرداخت.^۲ امروزه نیز اهداف مردم منطقه در خیزش بیداری اسلامی بر محور مبارزه با ساختار سیاسی مستبد و فاسد (استبداد و استکبارستیزی) که هیچ‌امیدی به اصلاح و تغییر آن نبوده، قرار دارد و استعمارستیزی و عدم وابستگی به کشورهای خارجی به خصوص آمریکا و رژیم صهیونیستی به در خیزش‌های مردمی به چشم می‌خورد. مردم معترض کشورهای اسلامی به دنبال استقلال سیاسی کشور خود هستند و می‌خواهند حق تعیین سرنوشت داشته باشند. از مهم‌ترین دلایلی که موجب بروز چنین تظاهرات گسترده‌ای در کشورهای اسلامی شده تعالی‌خواهی و هویت‌طلبی است. تحقق چنین مسئله‌ای در گرو احیای اسلام اصیل است. خیزش مردم با چنین درخواستی موجب کسب و حفظ کرامت و منزلت انسانی می‌شود.^۳

تأثیر انقلاب اسلامی در حل مشکلات برخی کشورهای اسلامی

در راستای تأثیر رویکرد انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره) در خاورمیانه می‌توان به تلاش‌ها در زمینه برقراری اتحاد اسلامی، استکبارستیزی، مقابله با توسعه‌طلبی آمریکا در منطقه، حمایت از مسلمانان منطقه به ویژه مردم لبنان و تلاش در جهت بازسازی عراق و برگرداندن ثبات به منطقه و همین‌طور تلاش در جهت برطرف کردن دغدغه‌های امنیتی اشاره کرد و شاهد حل برخی مشکلات و مسائل بود. همچنین می‌توان به جهت‌گیری‌های ایران نسبت به خیزش‌های مردمی منطقه، استکبارستیزی و مقابله با زیاده‌خواهی‌های آمریکا در منطقه، حمایت از مسلمانان لبنان و فلسطین و همچنین گفتارها و رفتارهای ایدئولوژیک ایران در عراق اشاره کرد.^۴

۱. مرتضی شیرودی، «انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی (تأثیر گذاری و نمونه‌ها)»، «مطالعات انقلاب اسلامی»، ۱۳۸۸، س ۵، ش ۱۶.
۲. علی‌اکبر ولایتی، همان، ص ۲۶۸.
۳. بهزاد قاسمی، «اجلاس جهانی استادان دانشگاه‌ها و بیداری اسلامی»، «مطالعات راهبردی جهان اسلام»، ۱۳۹۱، س ۱۳، ش ۵۱، ص ۲۰۵.
۴. کیهان برزگر، «سیاست خارجی ایران از منظر رئالیسم تدافعی و تهاجمی»، «روابط خارجی»، تهران، ۱۳۸۸، س ۱، ش ۱، ص ۱۱۵.

با این وصف، رویکرد انقلاب اسلامی و در حقیقت دیپلماسی آن در قبال جایگاه مردم در خاورمیانه در اینجا اهمیت دارد. در رویکرد دیپلماتیک همیشگی جمهوری اسلامی به نقش مردم در تعیین سرنوشت خود در مسئله فلسطین تأکید شده و ضدیت با رژیم صهیونیستی، رشد شیعه در عراق با احترام به جایگاه و نقش آنها، پیروزی حزب الله، مسئله سوریه (طرح راه حل سیاسی به جای راه حل نظامی که معنای آن دخالت دادن مردم برای تعیین آینده سیاسی سوریه است) و مسئله قیام‌های مردمی در سال‌های اخیر، مورد توجه قرار گرفته است.

انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های مردمی فلسطین

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و استقرار نظام جمهوری اسلامی، امام خمینی (ره) همواره بر ضرورت دفاع از مستضعفین جهان و مردم مظلوم فلسطین تأکید داشته و آن را یک تکلیف دینی دانسته‌اند. در واقع حمایت‌های ایران از لبنان، فلسطین و جنبش حماس را می‌بایست در راستای عملیاتی کردن اصول انقلاب اسلامی دانست. در این راستا عربستان و ایالات متحده تلاش دارند با دخالت در مسئله حل و فصل بحران فلسطین، جمهوری اسلامی را به چالش بکشند و از قدرت نفوذ آن بکاهند.^۱ هدف ایران استقرار یک جامعه اسلامی با محوریت امت اسلامی است؛ حمایت ایران از حماس و گروه‌های فلسطینی سنی مذهب موجب کم رنگ شدن نقش مذهب در رابطه با این گروه‌ها و جمهوری اسلامی ایران شده است. در مقابل، ایالات متحده و عربستان تلاش دارند با حمایت از گروه‌های سنی در مقابل ایران موازنه‌سازی کنند.^۲ این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران همواره در منطقه خاورمیانه به جایگاه مردم در نقش تعیین سرنوشت خود چه از طریق انتخابات و چه دیگر سازوکارها، احترام گذاشته است.

موضع‌گیری رهبری نظام در خصوص راه حل مسئله فلسطین چنین بیان می‌شود:

ما همه پرسی از ملت فلسطین را پیشنهاد می‌کنیم. ملت فلسطین نیز مانند هر ملت دیگر حق دارد سرنوشت خود را تعیین کند و نظام حاکم بر کشورش را برگزیند. همه مردم اصلی فلسطین، از مسلمان و مسیحی و یهودی (نه مهاجران بیگانه) در هر جا هستند؛ در داخل فلسطین، در اردوگاه‌ها و در هر نقطه دیگر، در یک همه‌پرسی عمومی و منضبط

۱. پرویز نادری‌نسب، «چالش‌های روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان در منطقه»، سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۹، س ۱۰، ش ۱، ص ۳۲۸.
 ۲. محمد جمیری، «بررسی و تبیین نقش فرامنطقه‌ای ایالات متحده امریکا در روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی پس از ۱۱ سپتامبر»، ره‌آورد سیاسی، ۱۳۸۹، ش ۲، ص ۱۴۵.

شرکت کنند و نظام آینده فلسطین را تعیین کنند. آن نظام و دولت برآمده از آن، پس از استقرار، تکلیف مهاجران غیر فلسطینی را که در سالیان گذشته به این کشور کوچ کرده‌اند، معین خواهد کرد. این یک طرح عادلانه و منطقی است که افکار عمومی جهانی آن را به درستی درک می‌کند و می‌تواند از حمایت ملت‌ها و دولت‌های مستقل برخوردار شود. البته انتظار نداریم که صهیونیست‌های غاصب به آسانی به آن تن در دهند، و این جاست که نقش دولت‌ها و ملت‌ها و سازمان‌های مقاومت شکل می‌گیرد و معنی می‌یابد. مهم‌ترین رکن حمایت از ملت فلسطین، قطع پشتیبانی از دشمن غاصب است؛ و این وظیفه بزرگ دولت‌های اسلامی است.^۱

این ایده‌ای است که بر اساس آن همه مردم فلسطین با هم برابر خواهند بود و همه از حقوق بشر و حقوق شهروندی خود در یک جامعه دموکراتیک استفاده خواهند کرد.

قدرت‌گیری شیعیان عراق به واسطه نقش مردم در حق تعیین سرنوشت

با حمله نظامی ایالات متحده در مارس ۲۰۰۳ به عراق، رژیم بعثی سرنگون شد و عراق به اشغال نظامی امریکا درآمد. با اشغال عراق و رشد محور شیعه در عراق، ایران نیز نفوذ قابل توجهی در عراق پیدا کرد. از یک طرف روی کار آمدن شیعیان آن هم از طریق الگوی مردم‌سالاری در عراق به قدرت‌گیری شیعیان و روی کار آمدن افراد و گروه‌های غیر هم‌سو با ایالات متحده منجر شده است؛ و از منظر دیگر روی کار آمدن اکثریت شیعی در عراق که خود می‌تواند مسئله امنیتی‌ای را برای منطقه شیعی نشین شرقی عربستان سعودی به وجود آورد؛ منافع عربستان و متحدش واشنگتن را به خطر انداخته است.^۲ ورود نظامیان شیعی به ارتش عراق (نیروی صدر و سپاه بدر) و همچنین روی کار آمدن حزب‌الدعوه و مجلس اعلی انقلاب اسلامی عراق در انتخابات ژانویه ۲۰۰۵ که از مدافعان ایران هستند، نگرانی کشورهای عربی و غربی و به‌ویژه واشنگتن را برانگیخته است؛^۳ چراکه این امر به معنای سرآغاز نفوذ ایران در منطقه و قدرت‌گیری گروه‌ها و تشکیل رژیم‌های غیر هم‌سو یا ضد غربی و امریکایی در منطقه خاورمیانه خواهد شد.

۱. رک: www.khamenei.ir

۲. حمید صالحی، «مناسبات راهبردی امارات متحده عربی با جمهوری اسلامی ایران»، *مطالعات راهبردی*، ۱۳۹۰، س ۱۴، ش ۵۲، ص ۱۶۰.

۳. نبی‌الله ابراهیمی، «شورای همکاری خلیج فارس و برنامه هسته‌ای ایران»، *شرق*، ۱۳۸۶، ش ۶۲۲، ص ۲۷۰.



مسئله سوریه

در مسئله سوریه واشنگتن راهکار سیاسی و نظامی را برای حل بحران سوریه مطرح می‌کند؛ در حالی که نقش بشار اسد در مرحله انتقال قدرت را مردم سوریه تعیین خواهند کرد. جمهوری اسلامی ایران نیز دخالت دادن مردم برای تعیین آینده نظام سیاسی سوریه را همواره تأکید می‌کند.

تحلیل گر امریکایی درباره مسئله سوریه تشریح کرده است که:

امریکا با هر حرکت دموکراتیک در جهان مخالف است. علت آن نیز این است که امریکا تمایلی به ایجاد نظام‌های دموکراتیک مخالف با سیاست‌های خود ندارد. امریکا به علت سیاست‌هایش دشمنانی در تمام جهان دارد و به همین علت طبیعی است که از وجود نظام‌های دموکراتیک که تمایل ملت‌ها در رد سیاست‌های امریکا را دنبال می‌کند، نگران باشد.

چامسکی معتقد است:

هنگامی که امریکا از رژیم‌های دموکراتیک سخن می‌گوید، منظورش آن رژیم‌هایی است که از وی حمایت می‌کنند، اما اگر در همین کشورها انتخاباتی برگزار شود و دولتی با رویکرد مخالف امریکا روی کار بیاید، واشنگتن این انتخابات را دموکراتیک نخواهد خواند، به عنوان مثال این اتفاقی بود که در انتخابات فلسطین در سال ۲۰۰۶ روی داد و جنبش حماس در جریان آن پیروز انتخابات شد.

اشاره چامسکی به انتخاباتی است که نتیجه آن به نفع جنبش حماس تمام شد اما از آنجایی که این نتیجه دلخواه امریکا نبود، کارشکنی کردند و این پیروزی را به رسمیت نشناختند. همین کار باعث شد، فلسطین دو پاره شود و بخشی از فلسطینی‌ها در نوار غزه مستقر شوند.^۱ مجموعه این اتفاقات فقط یک معنا دارد؛ دموکراسی‌ای مورد پسند امریکایی‌هاست که فرد دلخواه آنها از صندوق رأی بیرون آید. در غیر این صورت کشور هدف آنها متهم به تقلب در انتخابات می‌شود و فرد پیروز آماج حملات متعدد از جمله فشارهای اقتصادی قرار می‌گیرد و اگر هیچ کدام از این اقدامات به نتیجه منجر نشود، راهکار نظامی در دستور کارشان قرار می‌گیرد و این دقیقاً همان سناریویی است که در سوریه در حال اجرایی شدن است. تقابل موضع‌گیری جمهوری اسلامی ایران و امریکا

در قضیه سوریه به نوعی نشان‌دهنده پایبندی ایران به راه‌حل سوری و نقش ملت سوری و عدم پایبندی امریکا به آن است.

مسئله قیام‌های مردمی در سال‌های اخیر

در مسئله قیام‌های مردمی کشورهای عربی منطقه، جمهوری اسلامی ایران به موضوع مردم‌سالاری تأکید کرده است. بر این اساس، راهبرد واکنش ایالات متحده امریکا در دوران ریاست جمهوری اوباما پس از شکست سیاست مهار جنبش‌ها و قیام‌های مردمی در کشورهای عربی، بر هدایت و کنترل قیام‌های مردمی با هدف روی کار آوردن رهبران هم‌سو یا دست‌کم جلوگیری از روی کار آمدن رهبران انقلابی و غرب‌ستیز تعلق گرفته است. در حالی که شواهد عینی تحولات اخیر منطقه بیانگر این است که در طرح انقلاب اسلامی برای منطقه، پایبندی عملی به حق تعیین سرنوشت مردم وجود دارد اما در طرح «خاورمیانه بزرگ امریکایی»! چنین پایبندی وجود ندارد؛ بلکه تمامی اهداف امریکا در راستای منافع ملی خود بوده است. این شواهد نهایتاً پارادوکس عمیق میان آرمان و واقعیت را در سیاست خارجی امریکا به نمایش می‌گذارد. به عبارت دیگر، ناتوانی واشنگتن در حل این پارادوکس تاریخی میان آرمان‌های دموکراتیک و محافظه‌کاری، مانعی در راه دموکراتیزاسیون واقعی و عملی دولت‌های عربی به شمار می‌رود و نهایتاً موجب طرح مطالبات حقوقی و سیاسی شهروندان در جوامع اسلامی در قالب مردمی و بیداری اسلامی شده است. همه این شواهد گویای عینی این مسئله است که تحولات منطقه، غرب و امریکا را با چالش جدی مواجه کرده و نیز عدم پایبندی آنها به اندیشه و رفتارشان را آشکار ساخته است. به این ترتیب با افزایش نقش و جایگاه مردمی در منطقه و رشد و گسترش مردم‌سالاری اسلامی پیروزی‌هایی در آینده نصیب انقلابیون خواهد شد.

شاخص‌های عینی از خیزش‌های اخیر منطقه (الهام بخشی انقلاب اسلامی)

پیروزی انقلاب اسلامی ایران تأثیرات عمیقی بر معادلات منطقه‌ای به‌ویژه کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بر جای گذاشته است. همچنین الگوی انقلاب اسلامی تأثیر عمیقی بر مسلمانان جهان اسلام به‌ویژه مردم منطقه و شمال آفریقا داشته که امروزه در قالب بیداری اسلامی بروز و ظهور کرده است. خیزش‌های مردمی منطقه علاوه بر تهدید برای دولت‌های محافظه‌کار و غیردموکراتیک منطقه تهدیدی برای غرب و امریکا به شمار می‌رود. علاوه بر آن بیداری اسلامی منطقه و شمال آفریقا موجب تقویت





جایگاه مردم سالاری دینی و الگوی انقلاب اسلامی شده و همواره فرصتی در راستای افزایش قدرت منطقه‌ای ایران، و تقویت محور مقاومت اسلامی خواهد بود. گزاره‌های عینی و نمونه‌هایی از تغییرات و فرصت‌های ایجاد شده در منطقه، نشان از تأثیر الگوی مردم سالاری بوده و خود بستری برای تقویت جایگاه اسلام و نقش مردم را در آینده فراهم خواهد نمود. از جمله این موارد عبارت‌اند از: سقوط برخی از رژیم‌های مستبد و وابسته به غرب و امریکا، همچنین تداوم مطالبات مردمی؛ افزایش حمایت مردمی و منطقه‌ای از فلسطین و تهدید جایگاه رژیم صهیونیستی؛ قدرت‌گیری اسلام‌گرایان یا حداقل قدرت‌گیری گروه‌های غیر هم‌سو با غرب و امریکا؛ سقوط سران مرتجع هم‌سو با غرب و مخالف انقلاب اسلامی؛ ادامه اعتراضات و به هم ریختن نظم موجود منطقه و تبعات منفی حاصل از آن برای غرب، امریکا و رژیم صهیونیستی و حضور توده‌های مردم، نخبگان، زنان، جوانان و همه قشرهای مردم در خیزش‌های منطقه.

نتیجه‌گیری

دشمنان امت اسلامی همواره برای نابودی و عقب‌نگه‌داشتن مسلمانان به گسترش دامنه اختلافات مذهبی و قومی اقدامات مؤثری انجام داده‌اند، و از تمام توان سیاسی و اقتصادی و حتی تهاجم فرهنگی برای به زانو درآوردن تمدن اسلامی بهره‌جسته و در برخی مواقع به اهداف خود نیز نائل گردیده‌اند. کشتارهای مداوم مسلمانان در بسیاری از کشورهای اسلامی به دست عناصر و گروه‌های فریب‌خورده و جاهل (تکفیری‌ها و افراطی‌ها) نمونه‌ای از به ثمر نشستن بذر تفرقه است. در هر برهه‌ای از زمان مصلحان و بزرگانی در جهان اسلام پیدا شدند تا در برابر نقشه‌های شوم دشمنان بایستند و به بیدارگری امت اسلامی بپردازند. طحطاوی و خیرالدین تونسسی، سید جمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده در یک قرن اخیر برای بیداری مسلمانان از خوابی که باعث افول تمدن اسلامی شده تلاش بسیاری کردند؛ و البته در عصر حاضر، امام خمینی (ره) هم به لحاظ نظری و تئوریک و هم در عمل توانستند قابلیت‌های اسلام و مسلمانان را برای اداره جامعه به جهانیان نشان دهند. امام خمینی (ره) اسلام را تنها هویت امت اسلامی معرفی کرده، اما کشورهای غربی و دست‌نشانندگان آنان تشکیل دولت‌های ملی‌گرا و تقسیم جهان اسلام را توصیه می‌کنند. امروزه نیز بیداری اسلامی را باید به نوعی الگوگیری از اندیشه سیاسی امام و انقلاب اسلامی دانست. چون جمهوری اسلامی ایران به دنبال حفظ نظم عادلانه منطقه بوده و جهت استقرار عدالت به دنبال نظم نوین بوده و از طریق

نقش آفرینی مردم همانند انتخابات و سایر سازوکارها اهداف خود را دنبال می‌کند. امروزه حرکت انحرافی سلفی تکفیری و وهابیت بزرگترین خطر و مشکل جهان اسلام است. چون برخی کشورهای عربی، امریکا و اسرائیل از جریان‌های تکفیری حمایت و به آنها کمک می‌کنند. علاوه بر اینکه گروه‌های تکفیری در بسیاری از کشورهای اسلامی چالشی جدی و اساسی به وجود آورده‌اند، در آینده نیز مسئله‌ای برای به چالش کشیدن انقلاب و نظام جمهوری اسلامی به شمار می‌روند.



نقش رسانه‌های غربی در شکل‌گیری پدیده ایران‌هراسی



نورالدین اکبری کریم‌آبادی^۱

مقدمه

تأثیر رسانه‌ها و نقش مسلط آنها در شکل‌دهی، جهت‌دادن و مدیریت افکار عمومی بر هیچ‌کس پوشیده نیست. از این رو رسانه‌های جمعی، منبع مهم قدرت در جهت منافع افراد، گروه‌ها و کشورها به حساب می‌آیند. امروزه نیز رسانه‌های غربی نقشی اساسی در ایجاد و تغییر نگرش افراد به جهان پیرامون و واقعیت‌های زندگی دارند، زیرا رخدادها را آن‌گونه که می‌خواهند بازنمایی می‌کنند. از همین رو رسانه‌ها یکی از عوامل مؤثر بر ساخت ذهنیت یکایک افراد جامعه در باره یک موضوع مشخص و به عنوان ابزار بازنمایی جهان واقعی و پیرامونی به شمار می‌روند. در این جهت رسانه‌های وابسته به نظام پوسیده سرمایه‌داری، متناسب با اهداف و ایدئولوژی خاص خود، تصویری از ایران و انقلاب اسلامی بازنمایی می‌کنند که میان آن تصویر بازنمایی شده و روایت شکل گرفته از آن با واقعیت، تفاوتی آشکار وجود دارد.

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

۲. جان گالبرایت، *آنتانومی قدرت*، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران، سروش، ۱۳۷۱، ص ۵۸.



بررسی آثار موجود نشان می‌دهد امروزه رسانه‌های غربی، وقایع و حوادث جهان را با نگاه خود رصد و به مخاطبان منعکس می‌کنند و مخاطبان آنها به طور عمومی واقعیتهای تخریب‌شده را درمی‌یابند و فهم ناقصی از یک رویداد واقعی کسب می‌کنند. در بیشتر این متون هدف اصلی مقابله با جمهوری اسلامی ایران و مهار و جلوگیری از گسترش و نفوذ معنوی ایران در منطقه است.

بررسی آثار موجود نشان می‌دهد امروزه رسانه‌های غربی، وقایع و حوادث جهان را با نگاه خود رصد و به مخاطبان منعکس می‌کنند و مخاطبان آنها به طور عمومی واقعیتهای تخریب‌شده را درمی‌یابند و فهم ناقصی از یک رویداد واقعی کسب می‌کنند. در بیشتر این متون هدف اصلی مقابله با جمهوری اسلامی ایران و مهار و جلوگیری از گسترش و نفوذ معنوی ایران در منطقه است.

تئوری پردازان غرب و جهت‌دهندگان به رسانه‌های ارتباط جمعی به طور کامل به این نکته اساسی واقف‌اند که تغییر در واقعیت‌ها، دشوار و گاهی عملاً ناممکن است، اما تغییر دنیای

ذهنی انسان‌ها و افکار عمومی با ارایه داده‌های غلط به آنها امکان‌پذیر است؛ بنابراین کاملاً مشخص است که هدف از القای سوژه‌های تکراری غیرواقعی، ایجاد یک تصویر منفی وارونه و ذخیره و بازیابی اطلاعات در مورد محرک‌ها و داده‌های مربوط به آن تصویر است و در مقابل داده‌های عینی، حتی اگر این داده‌های جدید مغایر با تصاویر ذخیره‌شده باشند، نوعی سوگیری در پردازش اطلاعات جدید به نفع تصاویر ذخیره‌شده قبلی دیده می‌شود. با عنایت به این سوگیری‌ها و تحریف‌هاست که تصورات قالبی و غیرواقعی درباره ایران و مردم شکل می‌گیرد، در حالی که واقعیت چیز دیگری است. در پس این تحریفات، القای وارونه مفهوم صدور انقلاب در آرمان‌های ملت ایران و ترویج ایران‌هراسی در رأس اهداف قرار دارد. بنابراین دشمن می‌کوشد با استفاده از جریان‌سازی خبری به کمک رسانه‌هایی که در اختیار دارد یا رسانه‌های وابسته‌ای که به نوعی خوراک تبلیغاتی خود را از رسانه‌های امریکا و متحدانش دریافت می‌کنند و در برخی موارد تأمین مالی می‌شوند (از بودجه‌های اختصاص یافته توسط سنای امریکا به این امر) و همچنین از سوی رسانه‌هایی که دارای اهداف مشترک علیه جمهوری اسلامی ایران هستند، سناریوی‌های مختلفی را طراحی کند و به شیوه‌های مختلف، جمهوری اسلامی ایران را در مجامع جهانی محکوم نماید یا با هدایت و جهت‌دهی به افکار عمومی جهان بستر اقدامات را علیه جمهوری اسلامی ایران از تحریم تا سایر اقدامات فراهم کند. در این نوشتار تلاش می‌شود تا با تکیه بر روش‌های کیفی و تجزیه

و تحلیل اطلاعات و داده‌های استخراج‌شده از متون، نشریات و سایت‌های اینترنتی، ضمن تشریح علل و زمینه‌های شکل‌گیری پدیده ایران‌هراسی، نقش رسانه‌های غربی در تبلیغ و ترویج آن بررسی شود.

الف. زمینه‌های سیاسی - اجتماعی شکل‌گیری ایران‌هراسی

پیروزی انقلاب اسلامی و فروپاشی رژیم پهلوی در ایران در سال ۱۹۷۹، باعث ظهور ایران به عنوان بازیگر عمده منطقه‌ای و معارض آمریکا در خاورمیانه شد. به اذعان برخی اعضای جامعه سیاسی آمریکا، انقلاب اسلامی در ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین وقایع منطقه خاورمیانه پس از جنگ جهانی دوم، توازن قوا در منطقه را بر هم زد و ایران با اصل، «نه شرقی و نه غربی» در سیاست خارجی خود به عنوان قطب جدید قدرت که مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی بود در صحنه ظاهر شد.

مطالعه تحولات پیشین و بررسی تاریخ معاصر ایران خود مؤید این واقعیت است که پس از پیروزی انقلاب، غرب و قدرت‌های بزرگ عملاً امتیاز حضور و دخالت مستقیم در جریان مسائل داخلی ایران را از دست دادند و در این میان حتی بازیگران حاشیه‌ای نیز به شدت تحت تأثیر قرار گرفتند. برای مثال، بیش از هشتاد درصد واردات نفت اسرائیل از ایران تأمین می‌شد که هرگونه خللی در این امر ضربه سنگینی بر اقتصاد این رژیم وارد می‌ساخت. از سوی دیگر اسرائیل هم پیمان نظامی نیرومندی را از دست داد و با سیاست‌های جدید ایران در قبال فلسطین و حمایت آنها تا سر حد حذف اسرائیل، عملاً منجر به درهم‌ریختگی برنامه‌ها و سیاست‌های آنها شد. ژروسالم پست در همین زمینه می‌نویسد: «سقوط شاه نه فقط بر وضع جغرافیایی و سیاسی خلیج فارس تأثیر خواهد داشت بلکه بر موازنه نیروها به طور اعم تأثیر خواهد گذاشت.»^۱ در واقع انقلاب اسلامی کشوری را که طی سال‌ها به عنوان جزیره ثبات، ژاندارم منطقه و یکی از پایه‌های اساسی سیستم سد نفوذ کمونیسم بود به عامل بی‌ثباتی و برهم‌زننده ساختار و نظم مورد نظر آمریکا تبدیل کرد. این پدیده، انفجاری در دستگاه‌های امنیتی و منطقه‌ای آمریکا بود و در کارویژه‌های آن اختلافات جدی ایجاد کرد. اگر در گذشته آمریکا با نفوذ برون‌مرزی شوروی سابق درگیر بود، امروزه امریکایی‌ها به اعتراف خود آنها با مشکلی به مراتب جدی‌تر و نگران‌کننده‌تر که افکار عمومی دنیا را تحت تأثیر قرار داده است، روبه‌رو شدند. امریکایی‌ها از این که این انقلاب در دو منطقه حساس و استراتژیک یعنی

۱. منوچهر محمدی، *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۱۸.



خلیج فارس و حوزه خزر به وقوع پیوسته و پیامدهای آن همواره تهدیدکننده است و نیز هژمونی آمریکا را بیش از پیش محدود می‌کند و به چالش کشانده است نگران هستند؛ به گونه‌ای که کاندولیزا رایس وزیر وقت امور خارجه آمریکا به صراحت اعلام کرد: «ایران تنها کشوری است که مهم‌ترین چالش‌های استراتژیک را برای ایالات متحده آمریکا و شکلی از خاورمیانه که ما (آمریکا) خواهان آن هستیم پدید آورده است.» در همین جهت ری تکیه عضو ارشد شورای روابط خارجی آمریکا در مقاله‌ای با عنوان «هزینه‌های بازدارندگی ایران» که نشریه *فارین افرز* در تاریخ ۲۹ آوریل ۲۰۰۸ آن را منتشر کرد به برخی از چالش‌ها اشاره می‌کند و اذعان می‌دارد: «ایران مشکلاتی اساسی برای ایالات متحده پدید آورده است. تلاش ایران برای دستیابی به توانایی‌های هسته‌ای، دخالت‌های زیرکانه آن در عراق، مخالفت‌های آزاردهنده ایران با فرایند صلح اسرائیل و فلسطین فهرستی سهمگین از گلايه‌های آمریکا از ایران را تشکیل می‌دهد.» ایران بارها بر قدرت بزرگ جهان (آمریکا) را تحقیر کرده و موجبات شکست دولت‌های این کشور را فراهم ساخته است. شکست جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا در دور دوم، ناشی از شکست وی در برخورد با انقلاب اسلامی و اشغال سفارت این کشور در سال ۱۹۸۰ بود. رسوایی و فضاحت ماجرای مک فارلین برای دولت رونالد ریگان و جرج بوش پدر هنوز به عنوان «ایران گیت» زبانزد خاص و عام است. ایستادگی و مقاومت جمهوری اسلامی در قبال تهدیدها، تحریم‌ها و حتی کودتاهای برنامهریزی شده و در نهایت جنگ هشت‌ساله که با تشویق و حمایت شرق و غرب علیه جمهوری اسلامی راه‌اندازی شد، دنیای غرب به ویژه آمریکا را به شدت مستأصل و در مانده کرده است.^۲

با این اوصاف واکنش آمریکا و غرب در مقابل این قدرت نوظهور و شکست‌های ناشی از سیاست‌ها و عملکرد آن، طیف وسیعی از سیاست‌ها و اقدامات مداخله‌جویانه و سلطه‌طلبانه نظیر بلوکه کردن دارایی‌های ایران، رویداد طیس، پشتیبانی آمریکا از عراق در جنگ تحمیلی، تحریم فروش جنگ‌افزار و صدور تکنولوژی با کاربری‌های دوگانه، حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس، حمله به هواپیمای مسافربری ایران، کوشش برای منزوی کردن ایران، پیگیری سیاست مهار دوجانبه، زدن اتهاماتی چون پشتیبانی از تروریسم و نقض حقوق بشر و کوشش برای دستیابی به جنگ‌افزارهای کشتار جمعی و به ویژه جنگ‌افزار هسته‌ای دادن القاب و عناوینی به نظام جمهوری اسلامی ایران چون

۱. ری تکیه و ولی نصر، «هزینه‌های بازدارندگی ایران»، ترجمه اعظم ملایی، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، س ۲۲، ش ۲۴۵ و ۲۴۶، ۱۳۸۶، ص ۷-۶.

۲. منوچهر محمدی، *استراتژی نظامی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر*، تهران، سروش، ۱۳۸۲، ص ۱۵۹.

به اذعان برخی اعضای جامعه سیاسی امریکا، انقلاب اسلامی در ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین وقایع منطقه خاورمیانه پس از جنگ جهانی دوم، توازن قوا در منطقه را بر هم زد و ایران با اصل، «نه شرقی و نه غربی» در سیاست خارجی خود به عنوان قطب جدید قدرت که مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی بود در صحنه ظاهر شد

بنیادگرایی افراطی، محور شرارت، دولت خودسر و باغی و مهم‌تر از همه کوشش در زمینه صدور قطعنامه‌های چهارگانه شورای امنیت (۱۸۳۵، ۱۸۰۳، ۱۷۳۷، ۱۷۴۷) بر ضد ایران و...^۱ را در بر می‌گیرد و اکنون نیز با پیگیری همان سیاست‌ها و در جهت تخفیف و تضعیف قدرت ایران در قالب طرح «ایران‌هراسی» می‌کوشد ایران را تهدیدی علیه صلح و امنیت منطقه‌ای و جهانی معرفی کنند که در ادامه به برخی دیگر از مهم‌ترین علل و زمینه‌های آن اشاره می‌شود:

۱. قدرت ایران

دقت در تاریخ سیاست بین‌الملل حکایت از آن دارد که دولت‌های قدرتمند، همواره در دیگران احساس تهدید ایجاد کرده‌اند؛ زیرا آنان هرگز مطمئن نیستند که این دولت‌ها همواره از توانایی‌های خود استفاده نکنند. در واقع به موازاتی که قدرت یک دولت افزایش می‌یابد، دیگران نگران استفاده احتمالی این دولت از قدرت خود می‌شوند و در پی جلوگیری از آن بر می‌آیند. بنابراین افزایش قدرت یک دولت به طور طبیعی به افزایش تمایل دیگران برای محدود کردن و موازنه آن خواهد انجامید. ایران به طور تاریخی به لحاظ قدرت، از همسایگان خود به ویژه همسایگان جنوبی، برتر بوده است. از این رو آنان همواره نگران قدرت ایران بوده‌اند. دقت در تاریخ معاصر روابط خارجی ایران نشان می‌دهد این نگرانی با فراز و فرودهایی ادامه داشته و هر گاه در قدرت ایران تغییرات آشکاری رخ داده، این نگرانی به هراس تبدیل شده است. ایران در حوزه‌های مختلف قدرت از جمعیت تا وسعت، منابع و موقعیت ژئوپلیتیک، از توان در خور توجهی در منطقه خاورمیانه برخوردار است و همین امر به طور طبیعی نگرانی و هراس را در دیگران برمی‌انگیزد.^۲

از نظر سران کاخ سفید و اسراییل، وجود کشور مسلمان و نیرومندی مثل ایران میان دو منبع انرژی (خزر و خلیج فارس) که ۶۸ درصد منابع انرژی جهان را به خود اختصاص

۱. جواد اطاعت، «ایران و امریکا؛ رویارویی یا تعامل»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ۱۳۸۸، س ۲۲، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۸.
۲. محسن شریعتی‌نیا، «ایران‌هراسی؛ دلایل و پیامدها»، *روابط خارجی*، ۱۳۸۹، س ۲، ش ۶، ص ۱۹۴.





در واقع انقلاب اسلامی کشوری را که طی سال‌ها به عنوان جزیره ثبات، ژاندارم منطقه و یکی از پایه‌های اساسی سیستم سد نفوذ کمونیسم بود به عامل بی‌ثباتی و برهم زنده ساختار و نظم مورد نظر امریکا تبدیل کرد

داده، در قرن بیست و یکم برای استراتژی، اهداف و منافع ملی غرب خطرناک است.^۱

حوزه گسترده تمدن اسلامی که بخش بسیار زیادی از منطقه آسیای جنوب غربی و آفریقا را تحت نفوذ خود دارد و نیز گستره تمدن ایرانی که از شرق و شمال شرق تا مناطقی از غرب و شمال غرب را تحت تأثیر خود قرار داده است بر قابلیت و توان ایران

اسلامی در جهت بهره‌برداری از فرصت‌ها و افزایش قدرت افزوده است.

بنابراین قابلیت‌های ایران در حوزه‌های سنتی و جدید قدرت در مقیاس منطقه‌ای به اندازه‌ای است که این کشور را به عنوان تنها گزینه بالقوه هژمون منطقه‌ای مطرح می‌کند. از این رو یکی از عوامل نگرانی از ایران یا در شکل حاد آن ایران‌هراسی، قدرت ایران است.

۲. تضاد ارزشی و ایدئولوژیک

انقلاب اسلامی ایران از آن رو که مبانی رفتاری و فلسفی جدیدی را که منبعث از اصول و انگاره‌های اصیل اسلام بود، بنا نهاد، در تعارض و تقابل ماهوی با ارزش‌های حاکم بر فلسفه سیاسی غرب ملهم از ارزش‌های لیبرالیستی قرار گرفت و از این رهگذر مقطعی جدید که آکنده از تضاصم و دشمنی میان آنان بود، پدیدار شد. مغایرت‌های نظام ارزشی حاکم بر امریکا با نظام ارزشی حاکم بر جمهوری اسلامی ایران را در مواردی چون: نگاه تک‌بعدی به انسان، شکاکیت اخلاقی، تکثرگرایی ضدالهی، تقابل در امور علم و دین، دین و سیاست، مادیت و معنویت، دنیا و آخرت، انسان و خدا و از همه مهم‌تر غلبه خوی استکباری و استعماری در غرب و... می‌توان ذکر کرد. این مؤلفه امکان همکاری مبتنی بر احترام متقابل را منتفی می‌سازد. غرب پس از رنسانس، سعادت را در نفی خداوند از زندگی اجتماعی و نداشتن حاکمیت قوانین الهی بر قوانین حکومتی تعریف کرد. در حالی که در نظام اسلامی ایران راه سعادت فردی و اجتماعی مبتنی بر حاکمیت قوانین الهی در جامعه است. به عبارت دیگر، حکومت‌های برخاسته از فلسفه اومانیستی غرب و حکومت اسلامی مبتنی بر وحی، دو فلسفه حکومتی هستند که موفقیت هر یک به معنای نفی دیگری است. بنابراین هراس نظام سلطه از جمهوری اسلامی ایران امری

۱. خان اوغلان خدایی، دکترین امنیت ملی/ امریکا: ژئوپلیتیک نوین تشیع در خاورمیانه، کتاب امریکا (۷) ویژه دکترین امنیت ملی امریکا، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۴، ص ۳۵۹.

ذاتی است. ریچارد مورفی معاون پیشین وزیر امور خارجه امریکا در گزارشی خطاب به نمایندگان کنگره امریکا گفت:

ارجحیت‌های امریکا مبتنی بر حفظ جریان آزاد نفت از خلیج فارس، مهار کردن نفوذ روسیه و جلوگیری از رادیکالیسم اسلامی است. پدیده انقلاب اسلامی دیگر فقط یک مسئله استراتژیک متعارف نیست؛ مسئله امواجی است که این انقلاب پدید آورده و بنیادهای تمدن معاصر کاپیتالیستی و سوسیالیستی غرب را به لرزه انداخته است.^۱

ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور سابق امریکا، در کتاب پیروزی بدون جنگ در این باره نوشت:

اسلام خمینی و بنیادگرایی اسلامی برای ما خطرناک‌تر از شوروی است... در جهان اسلام از مغرب (مراکش) تا اندونزی در شرق بنیادگرایی اسلامی جای کمونیسم را به عنوان وسیله اصلی دگرگون‌سازی قهرآمیز گرفته است. تغییر در جهان سوم آغاز شده و بادهای آن به مرحله طوفان رسیده است. ما قادر نیستیم آن را متوقف کنیم؛ نظریه پردازان غربی معتقدند آرام ساختن طوفان اسلامی فقط در سایه استحاله جمهوری اسلامی ایران یا شکست انقلاب اسلامی میسر است.^۲

همچنین جیمز بیل متفکر و محقق امریکایی در فصلنامه *مسائل خارجی* نشریه وزارت خارجه امریکا، امواج پویای انقلاب اسلامی ایران را چنین توصیف می‌کند:

موجی از شناخت و بیداری توده‌های جهان اسلام را فرا گرفته است؛ از یوگسلاوی و مراکش در غرب تا اندونزی و مالزی در شرق تداوم دارد. این موج مولود انقلاب اسلامی ایران است. این اسلام نوظهور که به لحاظ ظاهری یکپارچه نیست، ولی به لحاظ ایدئولوژیک منسجم است... این نیروی توده‌ای و مردمی که اغلب به عنوان بنیادگرا توصیف می‌شود از مرزهای جغرافیایی گذشته و به عنوان ایدئولوژی اسلامی حکومت‌های ملی را نیز فرا گرفته است. دولت‌ها در بسیاری از کشورهای اسلامی شاهد رشد سیاسی و اسلامی‌اند، حکومت‌های محافظه‌کار طرفدار غرب

۱. حسن واعظی، *ایران و امریکا: بررسی سیاست‌های امریکا در ایران*، تهران، سروش، ۱۳۸۱، ص ۳۱۴.

۲. همان، ص ۳۱۷-۳۱۵.



از خطر حمله اسلام مردمی (پوپولیستی) مصون نیستند. بنابراین بقای جمهوری اسلامی ایران کیان امریکا و غرب را به مخاطره می‌اندازد.^۱ اکنون در گزارش‌هایی که وزارت دفاع، سازمان اطلاعات مرکزی و وزارت امور خارجه امریکا منتشر می‌سازند، نام ایران در زمره کشورهای تهدیدکننده منافع ملی امریکا محسوب می‌شود. این امر بیانگر آن است که در استراتژی امریکا، ایران در محور اصلی تقابل آنها قرار دارد.

۳. بیداری اسلامی و احیای هویت مسلمانان

عامل دیگر مورد توجه در این چهارچوب، فرایند احیای هویت در جوامع اسلامی است. جوامع اسلامی پس از آن که در طول دهه‌های قرون پیشین در حالتی انفعالی قرار داشتند و بر اثر شکست‌های پی‌درپی، مرحله به مرحله در حال عقب‌نشینی بودند و این تفسیر در جوامع غالب شده بود که در فرایند جهانی شدن باید از مبانی و مظاهر هویت خودی دست برداشت، در دهه‌های پایانی قرن بیستم به تدریج به مبانی هویتی خود برگشتند و چاره موفقیت را احیای هویت اسلامی یافتند. پیروزی انقلاب ایران از نخستین جلوه‌های این فرایند در جهان اسلام بوده و امروز خیزش هویتی در سراسر جهان اسلام جلوه‌های متعددی پیدا کرده است. این خیزش هویتی باعث شد مسلمانان در مقابل ظلم، سرکوب و تحقیر تاریخی ایستادگی کنند. مقاومت در مقابل اشغال و تجاوزگری در فلسطین، عراق و سایر جوامع اسلامی نمود گسترده‌ای پیدا کرده است. هراس از این احساس مقاومت و ظلم‌ستیزی در سردمداران جوامع توسعه‌طلب باعث شد آنها روحیه ستیزش و مقابله با اسلام و مسلمانان را در جوامع خود ایجاد کنند و توسعه دهند.^۲

در این میان ایران به عنوان کانون بیداری اسلامی و سرچشمه الهام‌بخش دیگر کشورها در صدر برنامه‌ها و توطئه‌های نظام سلطه قرار دارد؛ چون بیداری اسلامی پیامدهایی به شرح زیر داشته است:

۱. ایجاد هسته‌های مقاومت و نهضت‌های آزادی‌بخش اسلامی در سراسر جهان اسلام مانند حزب‌الله در لبنان، جنبش‌های اسلامی در مالزی (باس)، «جماعت اسلامی» به رهبری شیخ ابوبکر باعشیر و «لشکر جهاد» به رهبری شیخ جعفر عمر در اندونزی و جنبش «النهضة» به رهبری راشد الغنوشی در تونس، جنبش «جامعه صلح» یا

۱. رضاگر مابدری، «واقعیت یک تهدید؛ تهدیدات اسرائیل علیه ایران و پرونده هسته‌ای»، خبرگزاری فارس، ۱۳۸۷.

۲. بهادر امینیان، «اسلام‌ستیزی در غرب؛ دلایل و ویژگی‌ها»، سیاست خارجی، ۱۳۸۷، س ۲۲، ش ۱، ص ۱۱۵.



«حمس» به رهبری شیخ محفوظ نحناح در الجزایر، جنبش اسلامی موریتانی معروف به «تواصل» به رهبری افرادی همچون شیخ الدود و محمد جمیل منصور، گروه‌های اسلامی «آخوان المسلمین» و «جماعه الاسلامیه» در مصر و «جماعت عدل و احسان» به رهبری شیخ عبدالسلام یاسین در مراکش، حرکت‌های اسلامی در آسیای مرکزی و جمهوری‌های مسلمان فدراسیون روسیه و...^۲ کساد شدن بازار اندیشه‌های سکولاریسم و لیبرالیسم و طرد آنها از جوامع اسلامی به طوری که در ترکیه بعد از ۸۰ سال حکومت سکولارها، احزاب اسلامی با بهره‌برداری از سازوکارهای دموکراسی غربی به قدرت رسیدند.^۳ دولت‌های وابسته به غرب در جهان اسلام تحت فشار ملت‌های مسلمان خود قرار گرفته و این اوضاع را می‌توان در بحرین، عربستان سعودی، الجزایر، مصر و مراکش مشاهده کرد.^۴ قرار گرفتن غرب به ویژه ایالات متحده به عنوان نماد مشخص کفر جهانی و دشمن جهان اسلام.^۱ بنابراین هراس غرب از اسلام ناشی از ریشه‌های صرفاً سیاسی آن نیست، بلکه ریشه‌های اسلامی سیاست غرب را به وحشت انداخته است. مذهب و سیاست همیشه بوده‌اند، اما برداشت مذهبی از سیاست برای غرب مشکل‌آفرین شد.^۲ هنری کیسینجر استراتژیست پیر و از اعضای مجامع مخفی ماسونی و یهودی در سال ۱۹۹۰ میلادی با درک خطر بزرگی که از سوی اسلام و مسلمانان غرب را تهدید می‌کند، نوشت:

در ده سال آینده افزایش چشمگیر جمعیت مسلمانان، بزرگ‌ترین خطر برای امریکا خواهد بود و امریکا باید برای جلوگیری از این خطر، با همکاری صادقانه و مخلصانه حکومت‌های کشورهای اسلامی، اقدامات گسترده‌ای انجام دهد و در همه کشورهای اسلامی استفاده از ابزارها و داروهای کنترل‌کننده جمعیت رواج پیدا کند.^۳

از این رو به نظر می‌رسد احساسات ضد امپریالیستی که اکنون متوجه ایالات متحده امریکا و اسرائیل در هر یک از کشورها و در درون جنبش‌های احیاگری است، از آغاز احیاگری جدید اسلامی تاکنون، به عنوان یک خصلت باقی مانده است.

۴. ایجاد تردید در نظام لیبرال دموکراسی غربی

علت و انگیزه دیگری که می‌توان برای ترویج و تبلیغ ایران‌هراسی از سوی نظام سلطه علیه جمهوری اسلامی ایران بر شمرد، ترس نظام استکباری از تبدیل شدن مدل

۱. منوچهر محمدی، *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*، همان، ص ۴۷.

۲. حمید حاذق نیکرو، «حساسیت‌های غرب و گسترده نفوذ انقلاب اسلامی»، ۱۵ خرداد، ص ۷، ش ۲۳.

۳. محسن مطلبی جونفانی، «اسلام‌ستیزی به سبک قرآن‌ستیزی»، *پیام انقلاب*، ۱۳۸۹، ش ۴۰، ص ۲۹.



حکومت مردم‌سالاری دینی ایران مبتنی بر اصل مترقی ولایت فقیه به الگوی جایگزین لیبرال دموکراسی غربی است. مردم‌سالاری یکی از ایده‌های جدید انقلاب اسلامی است که دشمنان تاب تحمل آن را ندارند، از این رو برای مقابله با آن دست به هر کاری می‌زنند. سال‌هاست استکبار این فکر را به جامعه تزریق کرده است که غایت آمال بشر، نظام لیبرال دموکراسی غربی است و برای سعادت بشر راهی غیر از آن وجود ندارد، به طوری که فرانسیس فوکو یاما استاد اقتصاد سیاسی دانشگاه جانز هاپکینز در سال ۱۹۸۹م در کتاب *پایان تاریخ خود با اعلام پایان جنگ سرد و شکست کمونیسم* توسط نظام لیبرال دموکراسی نوشت:

واقعیتی که اکنون شاهد عینی آن هستیم فقط پایان جنگ سرد یا عبور از یک دوران تاریخی جنگ سرد نیست بلکه این واقعه نقطه پایان تحول ایدئولوژیکی بشری و جهانی‌سازی لیبرال دموکراسی غربی به عنوان شکل نهایی حکومت بشری است.^۱

البته هم‌زمان با طرح نظریه پایان تاریخ فوکویاما، نظریات دیگری همچون: «موج سوم» آلوین تافلر، «دهکده جهانی» مک لوهان، «برخورد تمدن‌های» ساموئل هانتینگتون، «جهانی‌شدن و جهانی‌سازی» رابرتسون، هابرماس و گیدنز و نظریه «عدالت جهان» راولز به عنوان مکمل‌های نظریه پایان تاریخ طرح و برنامه‌ریزی شد. اما انقلاب اسلامی با ارایه یک ایده نو و جدید همه معادلات جهانی را بر هم زد و به دنیا اثبات کرد راه دیگری به نام مردم‌سالاری دینی وجود دارد که با تکیه بر آرا و دیدگاه‌های مردم و اجرای احکام اسلام از سوی فقیه اسلام‌شناس می‌توان جامعه را به خوبی اداره کرد. ولایت فقیه که در رأس نظام مردم‌سالاری دینی قرار دارد، یکی از اصول مترقی و نورانی اسلامی است که دشمن به خوبی آن را شناسایی کرده و ضربه زدن به آن را در اولویت نخست قرار داده است تا بدین وسیله بتواند الگوی ارایه‌شده از سوی انقلاب اسلامی را در هم شکند.

اما تا زمانی که ملت ما به اسلام معتقدند توطئه‌های دشمنان ممکن است برای مردم دردسر ایجاد کند اما نخواهد توانست این بنای مستحکم را متزلزل کند. بنابراین گسترش ایده مردم‌سالاری دینی و نیز جایگزینی آن با مدل لیبرال دموکراسی غربی پایانی بر حیات ایدئولوژیکی غرب و خط بطلانی بر ادعای بی‌بدیل بودن الگوی حکومت سکولار به حساب می‌آید. چون فرهنگ اسلامی، لیبرال دموکراسی غرب را تهدید و

۱. افسانه بها، «سازمان سیا و نفوذ به نهادهای دانشگاهی و فرهنگی»، *پیام/انقلاب*، ۱۳۸۹، ش ۴۰، ص ۷۵.

ماهیت دموکراسی دروغین آنها را افشا کرده است؛ به همین علت امریکایی‌ها کینه شدیدی از این فرهنگ تعالی بخش به دل گرفته‌اند.

ب. ویژگی رسانه‌های غربی در روند ایران‌هراسی

پیش از تحلیل ویژگی‌های رسانه‌های غربی، لازم است انواع گوناگون رسانه را بشناسیم. به طور کلی می‌توان رسانه‌ها را به سه نوع تقسیم کرد: رسانه‌های چاپی، رسانه‌های الکترونیک و رسانه‌های عصر جدید. به علاوه رسانه‌های چاپی، خود شامل روزنامه‌ها، مجلات، خبرنامه‌ها، کتاب‌ها و حتی بروشورها و جزوه‌ها می‌شوند. رسانه‌های الکترونیک نیز شامل تلویزیون، رادیو و نیز فیلم‌ها، سی‌دی‌ها و دی‌وی‌ها هستند. علاوه بر اینها جدیدترین ابزارهای الکترونیکی از جمله گوشی‌های تلفن همراه، کامپیوترها و اینترنت نیز بیشتر به عنوان رسانه‌های عصر جدید شناخته می‌شوند.¹ یک سازمان قدرتمند در غرب باید همه این سه نوع رسانه را داشته باشد تا بتواند جای پای ثابتی را در بازار جهانی رسانه‌ها به دست آورد. لذا رسانه‌ها به مثابه مهم‌ترین و مؤثرترین ابزار در خدمت دستگاه‌های عملیات روانی با القای اغراض دولت‌های صاحب فناوری ارتباطاتی، جهان را به گونه دلخواه خود شکل می‌دهند. تاکنون حدود ۱۷۰ نوع روش عملیات روانی شناسایی شده است که امروزه نظام رسانه‌ای از عمده آنها علیه جهان اسلام به طور اعم و علیه جمهوری اسلامی ایران به طور اخص به شکلی حرفه‌ای استفاده می‌کند. نظام سلطه در راستای پیشبرد گفتمان جنگ بین تمدنی هانتینگتون از روش‌های مختلف عملیات روانی از جمله دشمن‌سازی، استعاره‌سازی، اهریمن‌سازی، تفرقه‌افکنی، وارونه کردن، القای یأس و ناامیدی و غیر آن استفاده می‌کند. در واقع استراتژیست‌های عملیات روانی و متخصصان تبلیغاتی و کارگزاران رسانه‌های بین‌المللی فرماندهان این نبرد رسانه‌ای هستند و سربازان این جنگ در ظاهر، نویسندگان، خبرنگاران، مفسران، تصویربرداران، تولیدکنندگان خبری و مطبوعاتی، کارگردانان، تهیه‌کنندگان و عکاسان رسانه‌ها هستند. سلاح و تجهیزات این سربازان نیز رادیو، تلویزیون، اینترنت، ماهواره، خبرگزاری‌ها، دوربین‌ها، کاغذ و قلم و دستگاه‌های چاپ و نشر و... است. لیکن واقعیت آن است که در پشت صحنه عملیات رسانه‌ای، سیاست رسانه‌ای قدرت‌ها و نظام سلطه به مثابه راهبردار این حرکت قرار گرفته است

1. Uttara, M. (2010) Different Types of Mass Media, Buzzle. com. [online], available: http://www.buzzle.com/articles/different_types_of_mass_media.html [accessed 20 sep 2011].



که به صورت رسمی و سازمان یافته - اما پنهان - با اختصاص بودجه‌ای سری از سوی سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی و دستگاه‌های جاسوسی و تشکیلات ویژه نظامی هدایت می‌شود. در همین جهت در اواخر سال گذشته میلادی، کنگره امریکا لایحه‌ای علیه ایران تصویب و باراک اوباما را موظف کرد ۹۰ روز پس از تصویب این قانون، گزارشی از تلاش‌های دولت مردان کاخ سفید برای پخش برنامه‌های جهانی و مورد حمایت امریکا و استفاده از بودجه مربوط به رسانه‌ها و ارزیابی تأثیر این مبالغ در روند تبلیغات علیه ایران، بیان کند. بر اساس این لایحه، در بودجه پنتاگون هزینه‌هایی را برای نفوذ در ایران، مقابله با فیلترینگ ایستگاه‌های اینترنتی ضدایرانی، تحریک قربانیان سانسور در ایران، آموزش الکترونیکی ایرانیان مخالف نظام برای براندازی نرم و شبکه‌سازی اینترنتی آنها و ارایه آموزش‌های لازم رسانه‌ای و رایانه‌ای برای راه‌اندازی ایستگاه‌های اینترنتی برای اطلاع‌رسانی به شبکه‌های اختاپوسی غرب پیش‌بینی شده است.^۱ همچنین ایالات متحده با ۴۴۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در زمینه اطلاعات (IT) در رتبه نخست این فناوری قرار دارد و از بستر لازم برای راه‌اندازی جنگ رسانه‌ای و مجازی (سایبر) علیه هر کشوری که در مغایرت با سیاست‌ها و منافع آن باشد برخوردار است. فضایی که در حوادث پس از انتخابات نیز به عنوان جولانگاه گروه‌های تابلودار ضد انقلاب برای ایجاد جو منفی و ایجاد ناآرامی و نافرمانی مدنی مورد بهره‌برداری قرار گرفت و بسیاری از شایعه‌پراکنی‌ها و فراقکنی‌ها نیز از طریق فضای رسانه و سایبر انجام گرفت.

ج. آفندرسانه‌ای و تبلیغاتی امریکا در باره ایران‌هراسی

نگاهی به فعالیت‌های امریکا در زمینه ایران‌هراسی به ویژه در چند سال اخیر حاکی از آن است که این فعالیت‌ها در تمامی حوزه‌ها - کارتون، انیمیشن، بازی‌های رایانه‌ای، صنعت سینما، اخبار و تهمت‌های کذب و در نوع مبتکرانه - وجود داشته و شدت گرفته است. امریکا برای اینکه بتواند وجهه خود را نزد افکار عمومی خود و جهان حفظ کند، همیشه قبل از انجام هر گونه اقدام خصمانه ابتدا دست به ارایه یک سری تهمت‌ها و آماده‌سازی اذهان عموم زده و سپس فشارها و اقدامات تجاوزگرایانه علیه فرد یا کشور مخالف خود را عملی می‌کند. به طور کلی می‌توان گفت که امریکارویکرد خود در قبال ایران را برای منزوی‌سازی و اهریمن‌سازی آن افزایش داده است. برای آشنایی با این

۱. حسین بابایی و علی قاسمی، «نبرد رسانه‌ای و دکترین امنیت ملی امریکا»، ۱۳۸۹، به نشانی اینترنتی:

فعالیت‌ها را پایه برخی از آنها قابل توجه می‌باشد:

موضوع	نوع	
ادعای کنگره امریکا مبنی بر همکاری ایران با القاعده	خبر	۱
ادعای سی‌ان‌ان مبنی بر کشته شدن ده‌ها تن از نظامیان امریکا توسط ایران	خبر	۲
ادعای سناتور امریکا مبنی بر حمله ایران به امریکا تا سال ۲۰۱۵	خبر	۳
متهم کردن ایران به تلاش برای ترور سفیر عربستان در خاک امریکا	خبر	۴
نمایشگاه شماری در وب‌گاه «اتحاد علیه ایران هسته‌ای» برای توجیه اقدامات خصمانه امریکا علیه ایران	وب‌گاه	۵
انتشار مستند «ایرانیوم» و متهم ساختن ایران به داشتن سلاح هسته‌ای	فیلم مستند	۶
ادعای حمله ایران به امریکا از طریق بمب ای‌ام‌پی	فیلم مستند	۷
ساخت فیلم «تبدیل شون‌گان ۳» و حمله آتوبات‌ها به کشور هسته‌ای ایران	فیلم سینمایی	۸
معرفی ایران به عنوان کشوری تروریستی در قسمتی از فیلم «آشوب»	سریال تلویزیونی	۹
توجیه استفاده بمب اتم توسط امریکا در جنگ جهانی دوم و تجهیز رژیم صهیونیستی به آن برای مقابله با ایران	انیمیشن	۱۰
توجیه اذهان عمومی برای حمله امریکا به ایران در کارتون «مرد خانواده»	کارتون	۱۱
تروریست اعلام کردن ایران، حمله به تهران و اشغال آن	بازی رایانه‌ای	۱۲
انتشار کتاب داستانی «آخرین پرواز کارل» و معرفی ایران به عنوان آغازگر جنگ جهانی سوم	کتاب	۱۳

۱. انتشار فیلم «ایرانیوم» و متهم کردن ایران به داشتن سلاح هسته‌ای

در ۱۹ بهمن ۱۳۸۹ (۲۰۱۱/۰۲/۰۸) فیلم مستندی با نام «ایرانیوم» که تلفیق دو واژه «ایران» و «اورانیوم» است، توسط صندوق کلاریون منتشر شد. این مستند



از نظر سران کاخ سفید و اسرائیل، وجود کشور مسلمان و نیرومندی مثل ایران میان دو منبع انرژی (خزر و خلیج فارس) که ۶۸ درصد منابع انرژی جهان را به خود اختصاص داده، در قرن بیست و یکم برای استراتژی، اهداف و منافع ملی غرب خطرناک است

۶۰ دقیقه‌ای که به زبان‌های انگلیسی، عربی، فرانسوی و فارسی است، سعی دارد این گونه‌القا کند که ایران تهدیدی برای همه کشورها بوده و به سلاح اتمی دست خواهد یافت. در ساخت این مستند از مصاحبه با تعدادی ایرانی و امریکایی فعال در عرصه ایران‌ستیزی استفاده شده است. گفتمانی که در این مستند و دیگر اخبار مرتبط با فعالیت‌های هسته‌ای ایران به کار گرفته شده است، به گونه‌ای است که به مخاطب این گونه تلقین می‌کند که ایران نه تنها در حال ساخت بمب هسته‌ای است بلکه در نظر دارد آن برای نابودی جهانیان و سلطه بر جهان استفاده کند. چنین ادعاهایی در حالی صورت می‌گیرد که بازرسان آژانس بین‌المللی سازمان ملل هیچ‌گاه نتوانسته‌اند مدرکی دال بر ساخت سلاح هسته‌ای توسط ایران ارائه دهند.

۲. ادعای سناتور امریکامبنی بر حمله ایران به شرق امریکا تا سال ۲۰۱۵

سناتور اینهوف به عنوان عضو کمیته نیروهای مسلح کنگره در صحبت‌های خود در اوکلاهما برای رأی‌دهندگان، دست به بزرگنمایی در خصوص برنامه هسته‌ای ایران زده و آن را بسیار مرگبار ارزیابی کرد. وی در سخنان خود مدعی شد:

ما می‌دانیم - و حتی این اطلاعات دیگر محرمانه نبوده و من می‌توانم به شما نیز بگویم - که ایران تا سال ۲۰۱۵ به توانمندی سلاح‌های کشتار جمعی برای هدف قرار دادن غرب اروپا و شرق ایالات متحده دست خواهد یافت. من این اتفاق را قریب‌الوقوع‌ترین تهدید فعلی کشور می‌دانم. این مشکلی است که ما با آن روبه‌رو هستیم.^۱

بر خلاف بیانیه اینهوف، مایکل المن، کارشناس دفاع موشکی مؤسسه مطالعات استراتژیک و بین‌الملل امریکا، موضع وزارت دفاع امریکارا در اوایل سال جاری این‌گونه توضیح داده است: «در گزارش وزارت دفاع به کنگره در آوریل ۲۰۱۰ آمده است که «با کمک‌های خارجی مناسب، ایران احتمالاً بتواند تا سال ۲۰۱۵، برنامه موشک‌های

۱. «ایران تا سال ۲۰۱۵ به شرق امریکا حمله می‌کند»، ۱۳۹۰/۶/۵، در سایت:

بالمستیک قاره پیما با قابلیت هدف قرار دادن ایالات متحده را توسعه داده و آزمایش کند. عبارات مهم در اینجا «توسعه و آزمایش» است. در این گزارش از در اختیار داشتن موشک‌های بالمستیک قاره پیمای عملیاتی تا سال ۲۰۱۵ سخنی به میان نیامده است. بلکه ایران می‌تواند آزمایش‌های مقدماتی و تأییدی موشک‌های بالمستیک قاره پیما که قادر به رسیدن به ایالات متحده باشند را تا سال ۲۰۱۵ انجام دهد.»

۳. متهم کردن ایران به تلاش برای ترور سفیر عربستان در خاک امریکا

در ۱۹ مهر ۱۳۹۰ (۲۰۱۱/۱۰/۱۱) شبکه تلویزیونی VOA امریکا در خبری فوری ادعا کرد که ایران در چند ترور و انفجار، مداخله داشته است. این شبکه مدعی شد که یک ایرانی به اتهام تلاش برای ترور سفیر عربستان و انفجار سفارت‌های عربستان و اسرائیل در امریکا دستگیر شده است.

در همین راستا، وزیر دادگستری امریکا و رئیس اف‌بی‌آی نیز مدعی شدند که دو ایرانی به نام‌های منصور ارباب‌سیر و غلام شکوری که فرد اول دستگیر شده و دیگری به ایران گریخته است، قصد ترور سفیر عربستان در خاک امریکا را داشته‌اند. همچنین ادعا شد که این دو نفر از اعضای سپاه قدس ایران بوده و برای انجام این عملیات یک و نیم میلیون دلار پول دریافت کرده و با کارتل‌های مواد مخدر مکزیکی نیز همدست بوده‌اند.

مقامات امریکایی حتی سلیقه به خرج داده و بر روی این طرح ادعایی نام «عملیات ائتلاف قرمز» را نهاده‌اند. تاریخ میلادی اعلام این اتهامات نیز در خور توجه است، چرا که به گونه‌ای است که می‌توان به آسانی آن را به ذهن سپرد و در ارجاعات بعدی از آن استفاده کرد.

د. نقش و عملکرد رسانه‌های غربی در روند ایران‌هراسی

در سطح بین‌المللی، جنگ نرم رسانه‌ای علیه ایران از ابتدای پیروزی انقلاب و به طور خاص پس از تسخیر لانه جاسوسی آغاز شد. انقلاب اسلامی به عنوان انقلابی علیه استعمار خارجی و استبداد داخلی، واکنش تند محافل رسانه‌ای غربی را در پی داشت. بلافاصله گفتمان شرق‌شناسی فعال شد و انقلاب اسلامی به عنوان انقلابی ارتجاعی و فئاتیک و نظام جمهوری اسلامی به عنوان نظامی بنیادگرا، متعصب و خشونت‌طلب بازنمایی شد. از آن زمان تاکنون، ایران با عناوین اسلامگرا، افراطی، حامی تروریست‌ها، دشمن، تهدیدی برای غرب و صلح جهانی و... مورد حمله قرار می‌گیرد. مواضع مستقل ایران در سیاست خارجی به عنوان تمرّد و سرکشی، مخالفت با روند سازش در خاورمیانه



با عنوان مخالفت با صلح خاورمیانه و حمایت از جنگ جویان اسلامگرا، احیای ارزش‌های دینی و فرهنگی با عنوان تعصب و بنیادگرایی و حمایت از جنبش‌ها و سازمان‌های مبارز و مظلوم فلسطینی و لبنانی با عنوان حمایت از تروریسم معرفی می‌شود و اخیراً دستیابی جمهوری اسلامی ایران به فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای به عنوان کوششی برای تولید سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی و تهدید برای جهان وانمود می‌شود.

رسانه‌ها به ویژه شبکه‌های تلویزیونی در باز تولید و توزیع این گونه کلیشه‌ها و انگار سازی از ایران در سه دهه گذشته بسیار مؤثر بوده‌اند، چون این شبکه‌ها معمولاً پوششی فراگیر و مخاطبان گسترده‌ای دارند و در مقایسه با هر رسانه دیگری از تأثیر گذاری بیشتری برخوردار بوده‌اند. در طول این دوره، شبکه‌های تلویزیونی از ایران تصویری ارایه کرده‌اند که نزد بیشتر ایرانیان و مسلمانان ناخوشایند، غیر منصفانه، اغراق آمیز، خدشه دار و کلیشه‌ای جلوه کردند و نزد بیشتر مخاطبان به ویژه مخاطبان غربی تهدید آمیز، افراط گرایی، مشارکت‌گریز و آشفتنه بوده است. آنچه مستندهای تلویزیونی، اخبار و گزارش‌های خبری، کلیپ‌های تبلیغاتی، گفت‌وگوها و میزگردهای تلویزیونی از ایران و ایرانی و اسلام و مسلمانان بازنمایی کرده‌اند، اغلب حاکی از جنگ طلبی و خشونت‌گرایی آنها، افراط‌گرایی دینی، حمایت از تروریسم و ارتکاب ترور، ظلم و تبعیض در قبال زنان، ارتجاع و عقب‌ماندگی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آنها و در مقابل شفقت و دلسوزی، همدلی و همدردی غربی‌ها و مشارکت‌جویی و صمیمیت، سخاوت، نرمی و تعامل‌گرایی آنها به نظر رسیده است.^۱

نتیجه و تأثیر فعالیت این رسانه‌ها را می‌توان در نگاه بخشی از مردم آمریکا به ایران لمس کرد؛ در یک نظرسنجی عمومی که در سال ۱۹۸۱ از مردم آمریکا انجام شد، ۷۶ درصد پاسخ‌دهندگان اظهار داشتند اعتقاد چندانی به ایران ندارند، ۵۶ درصد گفتند وقتی به ایران اشاره می‌شود بلافاصله واژه گروگان به ذهن متبادر می‌شود و بسیاری معتقد بودند که شنیدن نام ایران مسائلی نظیر خشم، نفرت و آشوب و کشوری دشوار و پردرد سر را به ذهن آنها متبادر می‌سازد.^۲ همچنین «بر اساس نظرسنجی مؤسسه گالوپ در سال ۲۰۰۶، بیشتر آمریکایی‌ها ایران را به عنوان بزرگ‌ترین دشمن آمریکا می‌دانند. در این نظرسنجی بدون مشخص کردن نام کشور مشخصی، از آمریکایی‌ها خواسته شده

۱. عبدالله بیچرانلو، «بازنمایی اسلام و ایران در رسانه‌های غرب»، رسانه، س ۲۰، ش ۱، شماره پیاپی ۱۳۸۸، ص ۸۶-۸۵.

۲. فوازی جرجیس، آمریکا و اسلام سیاسی، ترجمه محمد کمال سروریان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، ص ۸۹.

انقلاب اسلامی ایران از آن رو که مبانی رفتاری و فلسفی جدیدی را که منبعث از اصول و انگاره‌های اصیل اسلام بود، بنا نهاد، در تعارض و تقابل ماهوی با ارزش‌های حاکم بر فلسفه سیاسی غرب ملهم از ارزش‌های لیبرالیستی قرار گرفت

بود یک کشور را در هر نقطه از جهان نام ببرند که از نظر آنها امروز بزرگ‌ترین دشمن امریکا محسوب می‌شود. نتیجه نظرسنجی نشان داد که به اعتقاد ۳۱ درصد امریکایی‌ها، ایران بزرگ‌ترین دشمن امریکاست، در حالی که ۲۲ درصد عراق، ۱۵ درصد کره شمالی و ۱۰ درصد چین را بزرگ‌ترین دشمن امریکا دانسته بودند.^۱ نویسنده کتاب چگونه هالیوود سیاست خارجی را ترسیم می‌کند که آمار

نظرسنجی یادشده را ارایه کرده است، در فصل مربوط به ایران این‌گونه نتیجه می‌گیرد: امریکا، جمهوری اسلامی ایران را یک کشور شر می‌داند چون مستقل است و متحد امریکا نیست. با وجود اتهامات و لفاظی‌های امریکا درباره حمایت ایران از تروریسم و جاه‌طلبی‌های هسته‌ای این کشور، امریکا از این موضوع آگاه است که ایران، خاری بر سر راه سلطه امریکا و یک یادآور تلخ این موضوع است که برخی کشورها از مخالفت کردن با امریکا هراسی ندارند.^۲

همچنین بر اساس نظرسنجی که مؤسسه گالوپ در ماه فوریه ۲۰۱۰ انجام داد، حدود نود درصد امریکایی‌ها معتقدند ایران تهدیدی جدی برای منافع حیاتی امریکا به شمار می‌رود. در یک نظرسنجی دیگر که در ماه آوریل ۲۰۱۰ از سوی شبکه تلویزیونی فاکس نیوز و مؤسسه اوپینیون دینامیکس انجام شد، شصت و پنج درصد امریکایی‌ها موافق تدابیر نظامی برای مانع شدن از دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای هستند.^۳ علاوه بر این، چگونگی پوشش اخبار مربوط به فعالیت‌های هسته‌ای ایران و مواضع مسئولان جمهوری اسلامی ایران و مردم از سوی رسانه‌های خارجی نیز در همین جهت قابل ارزیابی است. رسانه‌های خارجی و به‌طور عمده رسانه‌های کشورهای غربی با هدف تحت تأثیر قرار دادن تصمیم‌های مسئولان جمهوری اسلامی ایران و نیز ایجاد ارباب با توسل به انواع روش‌های حرفه‌ای و روانی اخبار مربوط به فعالیت هسته‌ای صلح‌آمیز ایران

1. Totman Sally- Ann, Howlly wood projects foreign policy, palgrave and Macmillan, 2009p51.

2. Lbid, p70.

۳. استیون سیمون، به نقل از پایگاه جهان‌نیوز، نظرسنجی از مردم امریکا درباره ایران (۲۰۱۰)، (۱۳ مرداد ۱۳۸۹)

قابل دسترسی به نشانی اینترنتی:

<http://www.jahannews.com/prtjvaevtuqe 8 oz. fsfu. html>

- را تاکنون پوشش داده‌اند. برخی محورهای خبری مرتبط با رویدادهای ایران و چگونگی عملکرد رسانه‌های غربی و اهداف آن به اختصار به این شرح است:
- رزمایش نظامی ایران؛
 - انتقال فناوری هسته‌ای ایران به کشورهای منطقه؛ (این محورها با هدف نشان دادن تهدیدآمیز بودن ایران برای جهان، از سوی رسانه‌های غربی پوشش داده می‌شود).
 - افزایش سفر مقامات امریکایی به منطقه؛
 - هشدار به این مسئله که ایران قدرت مسلط آینده در خاورمیانه خواهد بود. این اخبار با هدف ترغیب جهان عرب برای مقابله با ایران پوشش داده می‌شود؛
 - ادعای حمله به ایران همزمان با احتمال اعمال تحریم؛
 - اعطای تضمین امنیتی به ایران در دستور کار امریکا قرار ندارد؛
 - القای نزدیک شدن دیدگاه چین و روسیه به دیدگاه اروپا و امریکا علیه ایران؛
 - تأکید بر تشدید تحریم‌ها؛
 - تلاش برخی رسانه‌های امریکا برای نشان دادن این که واشنگتن نه فقط برای مذاکره مستقیم تصمیمی ندارد، بلکه علتی هم برای ارایه تضمین‌های امنیتی به ایران نمی‌بیند. (این محورها با هدف ارباب ایران پوشش داده می‌شود).
 - امریکا برای حمله به ایران تحت فشار است؛
 - خواست تعدادی از سیاست‌مداران امریکا برای گفت‌وگوی مستقیم با ایران؛
 - برای امریکا گفت‌وگوی مستقیم با ایران بهترین راه حل برای مناقشه هسته‌ای است؛
 - تلاش بیشتر رسانه‌های امریکا به منظور بزرگ‌نمایی خواست برخی از مقامات ایران برای گفت‌وگوی مستقیم با امریکا؛
 - بی‌نظیر جلوه دادن مجموعه مشوق‌های غرب برای ایران در ازای توقف غنی‌سازی؛
 - گزارش‌های تصویری از ایران که نشان دهد مردم ایران خواهان ایجاد رابطه بین تهران و واشنگتن هستند؛ (این محورها و اخبار غیر واقعی نیز با هدف تشویق مقامات ایران برای مذاکره مستقیم پوشش داده می‌شود).
 - بی.بی.سی، صدای امریکا و دیگر رسانه‌های غربی حجم زیادی از مطالب خود را به مشکلات کشور اختصاص می‌دهند؛
 - توجه غیر واقعی به مسئله قومیت‌ها در ایران؛
 - بزرگ‌نمایی کاستی‌های اقتصادی؛
 - بزرگ‌نمایی برخی مشکلات اجتماعی نظیر مسئله سوخت؛

- بزرگنمایی تورم؛ (این محورها نیز با هدف تضعیف دولت از سوی رسانه‌های غربی پوشش داده شده و می‌شود).^۱ از سویی حمایت از تروریسم و گروه‌های تروریستی از اتهاماتی است که به ایران نسبت داده می‌شود و درباره آن تبلیغات گسترده‌ای صورت می‌گیرد. بنابراین در یک نگاه اجمالی تلاش رسانه‌ها در این باره در جهت محورهای زیر به راحتی مشاهده می‌شود:

۱. برقراری پیوند میان ایران، اسلام و تروریسم اسلامی از سوی رسانه‌ها: در این زمینه اگر عناوین خبری و حجم فراوانی‌ها و مقوله‌های مرتبط، مدنظر قرار گیرد، ملاحظه می‌شود که با مطرح شدن تروریسم در جهان و محکوم کردن همه مبارزات آزادی‌بخش جهان اسلام با عنوان عملیات تروریستی این رابطه برقرار خواهد شد. در این زمینه بی.بی.سی فارسی نقش بیشتری را ایفا کرد ولی نیویورک تایمز و سی.ان.ان^۲ بر خورد محتاطانه‌تری با این موضوع داشته‌اند اما در مجموع سیر حرکتی و پوشش خبری اسلام و تروریسم تقریباً هماهنگ و هم‌پوشانه بوده است. ملاحظه نوسان، شیوه عملیات روانی را نشان می‌دهد که پس از حجم وسیع حملات روزهای نخست پس از حادثه ۱۱ سپتامبر به مسلمانان و اسلام شاهد حرکات نمادینی هستیم که می‌خواهد بگوید نه؛ همه اسلام و مسلمانان مورد نظر ما نیست بلکه نوع خاصی از اسلام مدنظر است.

۲. ایجاد وحشت از مسلمانان: بر کسی پوشیده نیست با توجه به ذهنیت‌سازی‌هایی که درباره مسلمانان از سوی رسانه‌ها صورت گرفته است و مسلمانان همراه با ترور، تروریست و تروریسم بر جسته و تعریف شده‌اند اعتماد میان مسلمانان و غیرمسلمانان فرو ریخته است و نوعی جورعب و وحشت به وجود می‌آید. لونتال در مطالعه‌ای با عنوان «در گفتمان رسانه‌های غربی تروریست کیست؟»، به تحلیل محتوایی بیش از یکصد مقاله منتشر شده در رسانه‌های عمده اعم از شبکه‌های تلویزیونی و روزنامه‌های کثیرالانتشار آن کشور طی سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۱ پرداخته است. لونتال در بررسی خود فقط مقالاتی را برگزیده است که آشکارا یا تلویحی به مسئله تروریسم و حادثه ۱۱ سپتامبر پرداخته‌اند. یافته‌های لونتال نشان داده است که: الف. در بیش از ۸۰ درصد از

۱. محمدرضا عرفانیان، «تلاش رسانه‌ای غرب برای تأثیر بر تصمیمات هسته‌ای ایران»، ۱۳۸۸، نشانی اینترنتی: <http://www.bashgah.net>

۲. عملکرد این سه رسانه در عملیات روانی غرب و در رأس آنها امریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی و در جریان اشغال افغانستان مورد بررسی قرار گرفت. جامعه آماری در این تحقیق تمام برنامه‌های خبری شبکه تلویزیونی سی.ان.ان، شبکه رادیویی بی.بی.سی فارسی و روزنامه نیویورک تایمز است که در چهار مقطع ۷ تا ۱۰ سپتامبر، ۱۱ تا ۱۵ سپتامبر، ۱۳ اکتبر تا ۱۶ اکتبر و ۱۶ اکتبر تا ۲ نوامبر انتخاب شده است.





هراس غرب از اسلام ناشی از ریشه‌های صرفاً سیاسی آن نیست، بلکه ریشه‌های اسلامی سیاست غرب را به وحشت انداخته است. مذهب و سیاست همیشه بوده‌اند، اما برداشت مذهبی از سیاست برای غرب مشکل‌آفرین شد

شده است.

مقالات هر جا از تروریسم سخن به میان آمده است بی‌درنگ نام اسلام یا مسلمانان ذکر شده است. گویی این دو، واژگانی متفاوت برای یک مفهوم یا منظورند. ب. در اغلب مقالات مفاهیم بنیادگرایی، رادیکالیسم اسلامی، وحشت‌آفرینی و تحجر فکری توأم به کار گرفته شده‌اند. ج. هر جا از یازده سپتامبر سخن گفته شده است بلافاصله بنیادگرایی اسلامی یا «تروریست‌های مسلمان» با آن حادثه همبسته

لونتال از مجموع یافته‌های خود نتیجه گرفته است که از نظر اغلب تحلیل‌گران رسانه‌ای و نویسندگان غرب، تروریسم همان اسلام است و مسلمانان حامیان، عاملان و مروجان اصلی تروریسم در جهان هستند.^۱

۳. تقسیم جهان به مخالف و موافق تروریسم: جهان وقتی با شعار «یا با ما هستی یا با تروریست‌ها» به موافق یا مخالف تروریسم تقسیم می‌شود، هرگونه دفاع مسلمانان (حکومت‌ها و ملت‌ها) را از اسلام و مسلمانان با اختلال جدی مواجه می‌سازد. زیرا همان طوری که ذکر شد مسلمانان در گفتمان رسانه‌ای غرب معادل با تروریست‌ها تلقی شدند و از سوی دیگر، در نگاه غرب ایران به عنوان خاستگاه تشیع و نقطه کانونی اسلام و بیداری اسلامی و در کانون طرح اسلام‌هراسی (وحشت و ترس غیر منطقی از اسلام) قرار دارد. در واقع یکی از مهم‌ترین علل گسترش اسلام‌هراسی و همزمان شدن آن با طرح ایران‌هراسی، نفس انقلاب اسلامی است. تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، هدف غرب در طرح اسلام‌هراسی، در حقیقت سست کردن افکار عمومی مسلمانان بود. اما انقلاب اسلامی ایران در نقطه مقابل اهداف آنان در اسلام‌هراسی به وقوع پیوست. در واقع شدیدترین مخالفت‌ها در مقابل امریکا در اسلام سیاسی ریشه دارد و انقلاب اسلامی ایران مهم‌ترین زمینه این مخالفت است. از این رو با انقلاب اسلامی، بیداری اسلامی و خودباوری به عنوان دست‌آوردهای آن به سرعت فراگیر شدند.

۴. پدید آوردن زمینه‌ها برای حمله به اسلام و مسلمانان: با تلاشی که از سوی رسانه‌های غربی به ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر صورت گرفت. راه انتقاد و حمله به اسلام و

۱. افشین متقی دستنابی و محمد آثارمر، «عملیات روانی غرب علیه جهان اسلام و تأثیر آن بر مسلمانان مقیم اروپا»، عملیات روانی، ۱۳۸۶، س ۴، ش ۱۵، به نشانی اینترنتی:



مسلمانان بیش از گذشته هموار شد؛ به طوری که متأسفانه اکنون حمله به اسلام و مسلمانان به علل مستدل و قوی نیاز ندارد؛ زیرا زمینه طوری فراهم شده است که کمتر کسی از آن خواهد پرسید. از این رو با پوشش‌های خبری که از سوی این رسانه‌ها صورت گرفت سعی کردند هر اقدام ضد امنیتی در هر جارا، حتی بدون دلیل و مدرک به مسلمانان یا مراکز آنها ارتباط دهند. برای مثال مؤسسه گالوپ در آغاز سال ۲۰۰۵ طی یک نظرسنجی از ۱۹۰۰ شهروند پرسید: «چه میزان با این گفته موافق‌اید که خاستگاه اصلی تروریسم جهان اسلام است؟» پاسخ ۸۰ درصد آنان به این پرسش خیلی زیاد و زیاد بود و فقط ۲۰ درصد پاسخ کم یا هیچ را ذکر کردند. همچنین در پرسش دیگری آمده است: «آیا با مبارزه فراگیر علیه تروریسم اسلامی موافق‌اید یا نه؟» پاسخ ۸۰ درصد آنان مثبت بود. همچنین در سؤال دیگری شبکه سی.ان.ان در یک نظرسنجی از شهروندان، درباره مهم‌ترین خطری که کشور آنان را تهدید می‌کند پرسیده بود، که اغلب پاسخ‌دهندگان خطر تروریسم اسلامی را در صدر تهدیدات پیش‌روی غرب ذکر کردند. می‌توان نتیجه گرفت که افکار عمومی غرب به راحتی مغلوب دستگاه تبلیغاتی و عملیات روانی شده است. البته چنین مغلوب‌شدنی اصلاً عجیب نیست؛ زیرا پراکتیکس و ارنسون از ده‌ها مورد یاد کرده‌اند که افکار عمومی غرب کورکورانه و بدون تعمق در دام دستگاه تبلیغاتی آن کشور گرفتار شده و به پیام‌هایی ایمان آورده است که مدتی بعد نادرستی آنها عیان گشته است.^۱

به طور کلی گفتمان رسانه‌ای امپریالیسم و صهیونیسم خبری درباره ایران بیشتر بر سناریوهایی از قبیل حمایت از تروریسم برای تولید سلاح هسته‌ای، ادعاهای مربوط به نقض حقوق بشر، مداخله در امور کشورهای دیگر و مخالفت با صلح میان رژیم صهیونیستی و فلسطینی‌ها (عامل ایجاد و ادامه تشنج در خاورمیانه) محوریت داشته است. مهم‌ترین شاخص‌های گفتمان این رسانه‌ها در مورد ایران عبارت‌اند از: ارایه چهره ترسناک و خطرناک از اسلام و جمهوری اسلامی نزد افکار عمومی جهان به ویژه غرب، ترسیم ایران به عنوان محور شرارت در منطقه و جهان، تلقین به شکل‌گیری اجماع جهانی علیه ایران، ناکارآمدی دین در اداره امور جامعه، ارایه تصویر آرمانی از ارزش‌های امریکایی و لیبرال دموکراسی امریکایی برای جذب ایرانیان، ارباب مسئولان، نخبگان و مردم، تبلیغات منفی به ویژه از طریق رسانه‌ها، شایعه‌پراکنی با هدف ایجاد بدبینی به نظام و مسئولان، افزایش نگرانی و اضطراب مردم، ترور شخصیت و لکه‌دار کردن قداست



ارزش‌ها، مسئولان و نظام، ایجاد فضای ناسالم اجتماعی، ایجاد تفرقه در میان مردم با هدف از میان بردن وحدت و یگانگی، تقویت روحیه گروه‌های مخالف، ترغیب مردم به مشارکت نکردن سیاسی، ایجاد نگرش منفی در مردم به روحانیت، ترغیب مردم به کنش‌های اعتراض‌آمیز و...

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

وضع جغرافیایی، کمیت و کیفیت جمعیت، سطح توسعه اقتصادی - تکنولوژیک و توان نظامی باعث شده است جمهوری اسلامی ایران به صورت یک قدرت منطقه‌ای تأثیرگذار در سطح جهانی و منطقه‌ای درآمده و این جایگاه و منزلت منطقه‌ای باعث شده که ایران در صدد ایفای نقش منطقه‌ای برآید. ایفای نقش منطقه‌ای و جهانی در شکل‌بندی‌های امنیتی، دفاعی و استراتژیک در اوضاعی برای جمهوری اسلامی حاصل شده که این کشور قابلیت‌های لازم را برای کنترل تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی خود ارتقا داده است. ایران از معدود کشورهایی است که با چهار حوزه مهم سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای، اشتراکات مرزی، تجاری، دینی و هویتی دارد: حوزه آسیای میانه و قفقاز، آسیای غربی و آسیای جنوب غربی و به ویژه خلیج فارس. این چهار حوزه مهم سیاسی، اقتصادی و امنیتی است که ایران با هر کدام اشتراکات عمده امنیتی، تجاری، مذهبی و ژئوپلیتیک دارد، اما کمتر قادر بوده است زمینه‌های ائتلاف درازمدت با این مناطق را فراهم آورد. ولی مهم‌ترین موانع ائتلاف با کشورهای منطقه پیرامونی جمهوری اسلامی ایران، تداوم و استمرار ایفای نقش سیاست‌ها و منافع آمریکا به طور عمده در جهت انزوا و برخورد با کشور با محوریت تأمین امنیت و تحمیل صلح اسراییلی به منظور تضمین دسترسی آمریکا و غرب به منابع غنی و سلطه سیاسی و اقتصادی بر خاورمیانه بوده است که به ویژه در پی پیروزی انقلاب اسلامی کانون بحران منافع غرب را تشکیل داده است. از سویی به علت ماهیت متمایز نظام سیاسی و ایدئولوژی متفاوت و رویکرد سیاست خارجی مستقل محدودیت‌های شدیدی از سوی نظام بین‌الملل بر ایران وارد می‌شود. زیرا ماهیت ایدئولوژیک نظام سیاسی و رویکرد سیاست خارجی ایران با الگوهای متعارف و متداول بین‌المللی سازگاری و انطباق ندارد. علاوه بر این کشورهای بزرگ و قطب‌های قدرت بین‌الملل نیز برای ایران محدودیت‌ساز هستند. قدرت مسلط جهانی بر آن است تا رفتار قدرت‌های منطقه‌ای را در مناطقی که از حیث اهمیت ژئواستراتژیک و منابع طبیعی غنی هستند کنترل کند. ظهور قدرت‌های منطقه‌ای در سیاست جهانی چندان

گسترش ایده مردم‌سالاری دینی و نیز جایگزینی آن با مدل لیبرال دموکراسی غربی پایانی بر حیات ایدئولوژیک غرب و خط بطلانی بر ادعای بی‌بدیل بودن الگوی حکومت سکولار به حساب می‌آید. چون فرهنگ اسلامی، لیبرال دموکراسی غرب را تهدید و ماهیت دموکراسی دروغین آنها را افشا کرده است

مؤثر نیست ولی اگر منطقه‌ای در مناطق استراتژیک ظهور کند موجب افول قدرت‌های قوی خواهد شد. از این گذشته هر چه تفاوت در نگرش‌های جهانی، قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی بیشتر باشد تنش‌های سیاسی میان آنها بیشتر خواهد شد. از این رو بیشترین محدودیت‌های بین‌المللی بر ایران از سوی امریکا اعمال می‌شود. به گمان امریکایی‌ها، ایران همواره توازن قوا را در منطقه به زیان امریکا تغییر داده و الگوهای امنیتی قدرت مسلط را به چالش کشیده است. ایران حداکثر تلاش خود را برای تضعیف روند صلح خاورمیانه انجام می‌دهد؛

ایران حامی حزب‌الله است که به مخالفت مسلحانه خود با اسرائیل ادامه می‌دهد. ایران، کمک‌های مالی زیادی را در اختیار حماس و جهاد اسلامی فلسطین قرار می‌دهد. این دو سازمان اغلب مسئولیت حملات تروریستی بر ضد شهروندان اسرائیل را بر عهده می‌گیرند. رژیم ایران در حال ساخت موشک‌های دوربرد است که می‌تواند خاورمیانه و بیشتر مناطق اروپای مرکزی را مورد هدف قرار دهد. این کشور مخفیانه در حال ساخت سلاح‌های هسته‌ای به کمک فناوری‌هایی با کاربری دوگانه غرب و مساعدت‌های روسیه است. بنابراین غرب و امریکا می‌کوشند برای مهار و کنترل کردن ایران، با ایجاد اجماع جهانی به تضعیف و تخفیف قدرت و نفوذ ایران در قالب طرح ایران‌هراسی بپردازند.

مهم‌ترین پیامد ایران‌هراسی، شکل‌گیری یک ائتلاف ضد ایرانی در منطقه با مدیریت قدرت‌های فرامنطقه‌ای است. این ائتلاف را می‌توان ائتلاف چرخ-پره‌ای نامید؛ بدان معنا که ایالات متحده به مثابه چرخ آن و محور ائتلاف عمل می‌کند و اعراب و اسرائیل با همراهی با آن به پره‌های این ائتلاف شکل می‌دهند و سعی در موازنه‌گری در مقابل ایران دارند. این ائتلاف با حضور اسرائیل در آن تا حدودی شکننده است، اما مأموریت آن روشن و آن ایجاد موازنه و مهار کردن ایران است. در پیگیری این هدف، ائتلاف چرخ-پره‌ای تاکنون طیفی از استراتژی‌های مختلف از جمله موازنه سخت غیر نظامی (انتقال فناوری‌های استراتژیک به متحدان و ارائه کمک‌های اقتصادی استراتژیک به آنان)، موازنه سخت نظامی (مسابقه تسلیحاتی، تحرکات نظامی و شکل‌دهی به ائتلاف رسمی)، موازنه نرم غیر نظامی (تحریم‌ها و محدودیت‌های سیاسی و همکاری نکردن



به گمان امریکایی‌ها، ایران همواره توازن قوا را در منطقه به زیان امریکا تغییر داده و الگوهای امنیتی قدرت مسلط را به چالش کشیده است. ایران حداکثر تلاش خود را برای تضعیف روند صلح خاورمیانه انجام می‌دهد؛ ایران حامی حزب‌الله است که به مخالفت مسلحانه خود با صلح با اسرائیل ادامه می‌دهد. ایران، کمک‌های مالی زیادی را در اختیار حماس و جهاد اسلامی فلسطین قرار می‌دهد

در حوزه‌های استراتژیک، موازنه نرم نظامی (فروش سلاح به «دشمن دشمن من» و کنترل فروش و انتقال تسلیحات به دشمن) را در قبال ایران به کار گرفته است. به عنوان مثال، در وجه نظامی موازنه‌سازی نرم، داده‌های فراوانی دال بر تجهیز رقبای ایران از سوی اعضای ائتلاف و نیز جلوگیری از فروش تسلیحات به ایران وجود دارد. بحث فروش موشک‌های اس-۳۰۰ روسیه به ایران و تلاش اسرائیل و ایالات متحده برای جلوگیری از آن، آخرین و گویاترین نمونه چنین اقداماتی است. این استراتژی که می‌توان آن را موازنه‌سازی دوگانه نام نهاد به شدت در حال پیگیری است و به موازات افزایش قدرت ایران یا تصور اعضای این ائتلاف مبنی بر افزایش توانمندی‌های ایران، دامنه آن گسترده‌تر می‌شود. در واقع اعضای این ائتلاف و به ویژه امریکا در چند مرحله و در مقاطع مختلف از قدرت خود برای مقابله با منافع و مطلوبیت‌های استراتژیک ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی سخن به میان آورده‌اند که در این باره سند امنیت ملی امریکا در سال ۲۰۰۶ گویاست.

در راهبرد امنیت ملی امریکا ضمن توجه به اهمیت رسانه‌ها، تأکید شده است که «ما می‌خواهیم با برخی رادیو و تلویزیون‌های خصوصی و امریکایی در کالیفرنیا و نیوجرسی و واشنگتن دی‌سی همراه شویم تا به آنها کمک کنیم پیام امریکا را به داخل ایران برسانند.» بر همین اساس و با توجه به راهبرد یادشده مشخص است که تلاش دشمن در تضعیف ایران و هراساندن کشورهای دیگر منطقه و جهان از روند افزایش قدرت ایران، از طریق جنگ نرم جدی است و در این مسیر رسانه قدرتمندترین ابزار به شمار می‌آید؛ چون امروزه مقام و موقعیت یک کشور در جامعه جهانی با توانمندی رسانه‌ای آن کشور گره خورده است. اگر کشوری بخواهد در عرصه بین‌المللی نقش مؤثری داشته باشد، باید بتواند دیپلماسی رسانه‌ای هماهنگ و مؤثری را اجرا کند. بنابراین دشمنان می‌کوشند با استفاده از جریان‌سازی خبری به کمک رسانه‌هایی که در اختیار دارند یا رسانه‌های وابسته‌ای که به نوعی خوراک تبلیغاتی خود را از رسانه‌های امریکایی و متحدانش دریافت می‌کنند و همچنین توسط رسانه‌هایی که دارای اهداف مشترکی



علیه جمهوری اسلامی ایران هستند، سناریوهای مختلفی را طراحی کنند و به شیوه‌های مختلف، جمهوری اسلامی ایران را در مجامع جهانی محکوم نمایند و یا با هدایت و جهت‌دهی به افکار عمومی جهان بستر اقدامات را علیه جمهوری اسلامی ایران از تحریم تا سایر موارد فراهم کنند.^۱

در این جهت در ایران توجه به چند نکته حائز اهمیت اساسی است:

نکته نخست، نخبگان سیاسی نباید وضع سیاسی کشور را به سمتی سوق دهند که حوادث لحظه‌ای کشور، خوراک اخبار سیاسی رسانه‌های بیگانه شود. اتخاذ مواضع ناصواب که به تضعیف اعتماد عمومی منجر شود، در واقع گام نهادن در مسیر مطلوب اربابان رسانه‌های بیگانه است.

دوم، مقامات تصمیم‌گیر در رسانه‌های دولتی یا متصل به دولت باید بکوشند تا زمینه اعتماد به رسانه‌های داخلی را میان مردم و به ویژه طبقه متوسط و گروه تحصیل کرده ایجاد کنند. در این اوضاع، بی‌اعتمادی به رسانه ملی و دولتی مانند کاتالیزوری در خدمت عملیات روانی دشمن عمل و قدرت تأثیرگذاری آن را دوچندان می‌کند. بروز حساسیت منفی در جامعه نسبت به صداقت رسانه‌های دولتی، باعث هدر رفتن منابع انبوه صرف‌شده در رسانه می‌شود و تأثیر مواضع و تبلیغات مسموم دشمن را در مردم تقویت می‌کند. از نظر روانی تأثیر خبری که مخاطب پنهانی دریافت می‌کند به مراتب بیشتر از حالت بمباران اخبار و تبلیغات رسانه‌ای است. در فضای ملت‌هت‌هت سیاسی که بازار شایعات بسیار داغ است میزان نفوذ مراجع رسانه‌ای رسمی بسیار کاهش می‌یابد. در این هنگام دیپلماسی رسانه‌ای بیگانه به عنوان سلاح نرم‌افزاری به راحتی بخش مهمی از مبانی مشروعیت نظام‌های سیاسی را نشانه می‌گیرد.

با توجه به این گفتار، نخستین گامی که باید رسانه‌های ملی و دولتی در دهه چهارم انقلاب بردارند، تقویت اعتماد عمومی به رسانه‌هاست. نباید از یاد برد که در اوضاع کنونی، رسانه‌های بیگانه از توان و ظرفیت‌های اپوزیسیون داخل و به ویژه خارج کشور نهایت استفاده را می‌کنند، پس هرگونه سهل‌انگاری در سیاست‌ها، به آسیب‌های جبران‌ناپذیری برای نظام منتهی می‌شود. از این رو با نگاهی به روند تحولات عملیات روانی رسانه‌های بیگانه در گذشته می‌توان جدولی را به عنوان موضوعات دستور کار این رسانه‌ها در دهه جدید انقلاب اسلامی مطرح کرد:

۱. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، *استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه جلال همشنگی، بابک فرهنگی و ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۰.

موضوعات احتمالی جنگ روانی رسانه‌های بیگانه ضد ایران در دهه چهارم انقلاب اسلامی

موضوع کلی	مصادیق احتمالی
پرونده هسته‌ای ایران	<ul style="list-style-type: none"> - ادعای غنی‌سازی اورانیوم با درصد زیاد - ادعای حرکت ایران به سوی ساخت کلاهک‌های اتمی - ادعای اقدام ایران به گسترش این فناوری به کشورهای خطرناک مانند سوریه و سودان - ادعای ایجاد تأسیسات هسته‌ای جدید - نقض مصوبات شورای امنیت سازمان ملل و تشدید تحریم‌های این شورا - ادعای نقض مصوبات شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی - ادعای خرید و ورود تجهیزات سری هسته‌ای به ایران - ایجاد حساسیت نزد کشورهای عربی و منطقه درباره هسته‌ای ایران - مخاطرات مسائل زیست‌محیطی در برنامه‌های هسته‌ای ایران - اشاره به نبود انسجام در تصمیم‌گیری در کشور درباره مسائل هسته‌ای - تغییر مکرر تیم مذاکره‌کننده ایرانی در پرونده هسته‌ای - تشکیک در توان هسته‌ای ایران از نظر فنی - بیان احتمالی حمله اسراییل به ایران - ارجاع دادن مشکلات معیشتی و اقتصادی مردم به پیگیری سیاست‌های نظامی و هسته‌ای، به وسیله رسانه‌های بیگانه
مسائل حقوق بشر در ایران	<ul style="list-style-type: none"> - نقض حقوق زنان - گسترش مسائل فمینیسم - نقض حقوق کودکان - محدودیت آزادی بیان - محدودیت‌ها در مطبوعات و رسانه‌ها - فشار بر خبرنگاران - نقض حقوق قومیت‌ها و اقلیت‌های قومی - مذهبی
مسائل داخلی	<ul style="list-style-type: none"> - القای جنگ قدرت میان مسئولان کشور - القای پنهان‌کاری مسئولان کشور - القای تمامیت‌خواهی حکومت - القای زمینه فساد اقتصادی در ایران - القای زمینه فساد دولتی در ایران - القای دخالت نهادهای نظامی در سیاست و حکومت



<p>-القای غلبه نهادهای انتصابی بر نهادهای انتخابی در کشور</p> <p>-ادعای دولتی بودن اغلب رسانه‌ها در ایران به ویژه صدا و سیما</p> <p>-ادعای کمک‌های وسیع دولتی به رسانه‌های حامی دولت</p> <p>-القای تقلب در انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات بعدی</p> <p>-ارایه آمار و گزارش از وضع تجمعات مخالفان</p> <p>-ارایه گزارش‌های تحریک‌کننده و تهییج اقوام ضد نظام</p> <p>-تهییج اقلیت‌های ضد نظام</p> <p>-ناامن‌سازی فضای اقتصادی از طریق طرح و رواج شایعات و بزرگنمایی مشکلات اقتصادی (تورم، بیکاری، فقر، شکاف اقتصادی و...) از سوی رسانه‌های بیگانه</p> <p>- تلاش برای تحریک اقلیت‌های قومی، زبانی و مذهبی از طریق القای تبعیض، ظلم و تزییع حقوق آنها از سوی حکومت و بزرگنمایی تمایزهای موجود میان آنها و نظام حاکم در رسانه‌های بیگانه</p> <p>- تلاش برای زیر سؤال بردن مشروعیت نظام از طریق القای شبهات درباره ولایت فقیه و طرح مسئله جدایی دین از سیاست در رسانه‌های بیگانه</p> <p>-القای سرکوب اهل هنر</p> <p>-القای سرکوب و امنیتی کردن فضای دانشگاه‌ها</p> <p>-القای نارسایی قانون اساسی</p> <p>-القای محدودیت استادان و دانشگاهیان</p> <p>- بزرگنمایی اخبار پنهان‌دگی ایرانیان به کشورهای غربی به ویژه هنرمندان، دانشگاهیان، اعضای خانواده مسئولان کشوری</p> <p>-انتشار اخبار ساختگی درباره فساد اخلاقی و یا میزان دارایی مقامات کشوری و یا اعضای خانواده آنان</p> <p>- بیان گزارش‌های آماری و تصویری از وضع نابسامان معیشتی طبقات کم درآمد و وجود شکاف طبقاتی در کشور</p>	
<p>-اعلام خطر درباره گسترش روابط ایران با کشورهای امریکای لاتین و جنوبی</p> <p>-ادعای حمایت مالی و تجهیزاتی ایران از اقدامات تروریستی در جهان</p> <p>-ادعای مداخله ایران در امور کشورهای مختلف مانند یمن و عراق و تحریک گروه‌های مبارز شیعی و سنی در آنها</p> <p>-ادعای کمک‌های مالی وسیع ایران به حزب الله لبنان و گروه‌های مبارز فلسطینی</p> <p>-ممانعت ایران از روند مصالحه میان فلسطینی‌ها و اسرائیل</p> <p>-ادعای وجود روابط پنهانی دولت با برخی از دولت‌ها مانند چین و فدراسیون روسیه</p> <p>-ادعای ناکارآمدی سیاست خارجی کشور در عرصه منطقه‌ای جهان اسلام و نظام جهانی</p> <p>-پوشش خبری وسیع اظهارات ضدایرانی مقامات کشورهای بیگانه به ویژه روشنفکران و هنرمندان خارجی</p>	<p>روابط خارجی ایران</p>





پیداری اسلامی



بازخوانی جنبش‌های بیداری اسلامی بر اساس منازعه راهبردی گفتمان مقاومت و سازش

سید حامد پور محب حسینی

مقدمه

حدوث خیزش‌های منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، افکار عمومی و فضای بین‌المللی را به میزان قابل توجهی تحت تأثیر قرار داد. خودسوزی محمد بوعزیزی، جوان تونسی در شهر سیدی بوزید آتشی فراگیر را در تونس و دیگر کشورهای هم‌جوار برافروخت. به نظر می‌رسد انباشت مطالبات و حقوق تضییع شده و تحقیر مستمر به همراه ارتقای آگاهی عمومی از شرایط کنونی سبب‌ساز انفجار خشم توده‌های مردمی به صورت قیام‌های فراگیر در منطقه گردید.

اعتراض به وضعیت موجود و نظم مستقر در مقام نخست، گریبان استبداد مطلقه و حکومت‌های توتالیتر را گرفت و شعار «الشعب یرید اسقاط النظام» ناظر بر نفی خودکامگی عربان این حکومت‌هاست.

به نظر پیوند ارگانیک استبداد منطقه و استعمار غرب و تحقیری که در دو‌یست سال اخیر از ناحیه این پیوند شوم دامن جهان اسلام را گرفت، از عوامل مهم وقوع خیزش‌های منطقه بوده و نمایانگر کارکرد اصلی رژیم‌های وابسته منطقه در حفظ منافع راهبردی



غرب و در واقع حفظ وضع موجود است.

در مجموع تبعیض‌ها، تحدید آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، ستیز با تعلقات مذهبی مردم- ایجاد و فراگیر نمودن جو اختناق، تحقیر هویتی و فرهنگی مسلمانان و... سرانجام به طغیان خشم عمومی ملت‌ها انجامید تا فرایند آزادشده انرژی متراکم و انباشته ملت‌ها پدید آید. مقام معظم رهبری پیرامون این حوادث می‌فرمایند:

وابستگان و حکام دست‌نشانده امریکا و غرب با این ملت‌ها کاری کردند که این ملت‌ها احساس کردند که جز قیام، جز حرکت عظیم عمومی، جز انقلاب، راهی در مقابل آنها نیست لذا قدم در این راه گذاشتند...^۱

گمانه‌زنی‌ها و تحلیل‌ها و توصیف‌های گوناگونی پیرامون حوادث منطقه صورت گرفته است که از جمله آنها می‌توان به بهار عربی، تئوری دومینوس، انقلاب جوانان، انقلاب شبکه‌های اجتماعی، آنفولانزای تونس و... اشاره نمود. مهم‌تر از همه اطلاق نظریه بیداری اسلامی در توصیف این حوادث است که ناظر به صبغه و ماهیت این خیزش‌هاست.

در تبیین کلی حوادث منطقه، منازعه راهبردی دو گفتمان مقاومت و سازش اهمیت بسزایی دارد.

با در نظر گرفتن مطالب ذکر شده و در تحلیل نسبتاً جامع، این نوشتار سعی دارد که نخست عناوین، توصیف‌ها و تحلیل‌های متعدد پیرامون حوادث منطقه را برشمارد. و سپس به تبیین تئوریک نظریه اسلامی پرداخته و در نهایت دو گفتمان مقاومت و سازش را تشریح نموده و تأثیر حوادث منطقه را در این دو گفتمان مورد بررسی قرار دهد.

چهارچوب مفهومی

حدوث پدیده‌های اجتماعی همچون جنبش‌ها و انقلاب، معلول عوامل متعددی است که در طول زمان شکل می‌گیرد و در نهایت به صورت عینی به وقوع می‌پیوندد. مؤلفه آگاهی جمعی که به صورت تعمیم‌یافته بروز و ظهور می‌یابد یک فرامتغیر در میزان ادراک از محیط و تعیین سطح مطالبات عمومی خواهد بود. آگاهی جمعی عقبه مهمی برای اقدام جمعی است که در قالب جنبش، خیزش، قیام عمومی و انقلاب تعریف شده است. انگاره‌ها، نشانه‌ها و نمادها و شعارهای یک جنبش از جمله مواردی است که آن را به صورت یک آرگانیسم هدفمند برای نیل به اهداف سوق می‌دهد. از این رو حتی می‌توان جنبش‌ها را غایت‌مدار فرض نمود که در قالبی اعتراضی و دگرخواهانه ولیکن

۱. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۰/۴/۹.

اغلب مسالمت‌آمیز بخشی از سیستم حاکم یا کلیت آن سیستم را مورد خطاب قرار می‌دهند؛ بنابراین غیریت و در نهایت ضدیت جنبش‌ها و اکنش جمعی برای تغییر است. این تغییر چه به صورت نمادین و چه به صورت بنیادین در پدیده انقلاب به نهایت می‌رسد و نظام حاکم برچیده شده و نظام نوین استقرار می‌یابد. مرحوم استاد مطهری تعریف دقیق و عمیقی از انقلاب ارائه می‌دهد:

انقلاب یک دگرگونی اساسی در جامعه است که نظم مستقر را نخست به چالش کشیده و بر می‌چیند و سرانجام نظم نوینی را سامان می‌دهد. جنبش‌ها و انقلاب‌های کنونی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در اعتراض به سیستم‌های خودکامه حاکم یک‌صدا شده‌اند و این مطالبه به فرهنگ عمومی تبدیل شده است. شعار محوری «الشعب یرید اسقاط النظام» یک مطالبه است و یک هدف عمده یعنی نفی وضع موجود حتی اصلاح بخشی از نظام حاکم نیز مدنظر مردم نیست بلکه خطاب و عتاب آنها به کلیت سیستم حاکم است که در طول سال‌ها و دهه‌ها برخلاف عزت، کرامت، استقلال، هویت و منافع ملت‌ها کار کرده‌اند.

بیداری اسلامی؛ واکاوی اطلاق‌ها و گمانی‌زنی‌ها

با وقوع خیزش‌های منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا موجی از تحلیل‌ها و گمانه‌زنی‌ها توسط صاحب‌نظران، رسانه‌ها و... صورت گرفت. فارغ از مسائل تبلیغاتی و ژورنالیستی، واکاوی و تبیین این مهم امری ضروری به نظر می‌رسد. عناوینی چون بهار عربی، موج دموکراسی خواهی، جنبش‌های بی‌سر (انقلاب‌های بی‌سر)، تئوری دومینو، سونامی در جهان عرب، انقلاب جوانان (الثوره الشباب)، انقلاب ناشی از نابسامانی اقتصادی، نافرمانی‌های مدنی، انقلاب شبکه‌های اجتماعی، جنبش‌های ناسیونالیستی، گذار به دموکراسی و نهضت ضد هژمونیک و... به تحلیل وقایع پرداخته‌اند؛ فارغ از درستی یا نادرستی و شمول این تحلیل‌ها به بررسی ماهیت بخشی از آنها خواهیم پرداخت.

بهار عربی

بهار عربی از جمله عناوین مهم در توصیف وقایع منطقه است که اغلب توسط رسانه‌های غربی مطرح و شایع گردید. اصطلاح بهار عربی در واقع روگرفتی است از اصطلاح بهار پراگ چکسلواکی و بوداپست مجارستان. بهار پراگ دوره‌ای از گسترش آزادی‌های فردی و اجتماعی در چکسلواکی بود. این دوره از ۵ ژانویه ۱۹۶۸ میلادی





اطلاق بهار عربی به خیزش‌های منطقه خاورمیانه در واقع ناظر به موسمی بودن این حوادث و در نهایت فروکش کردن آن یا ناتوان بودن از انجام تغییرات اساسی، ابتدا بر هیجانات ناشی از مظالم توتالیتاریسم حاکم و صرفاً یک واکنش جمعی در برابر وضع موجود بوده است

شروع شده و تا ۲۰ اوت همان سال ادامه داشت. این دوره وقتی به پایان رسید که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به همراه متحدین خود در پیمان ورشو (به غیر از رومانی) به چکسلواکی حمله کردند. نکته حائز اهمیت در واقعه بهار پراگ با شکست مواجه شدن این حرکت مردمی است.

اطلاق بهار عربی به خیزش‌های منطقه خاورمیانه در واقع ناظر به موسمی بودن این حوادث و در نهایت فروکش کردن آن یا ناتوان بودن از انجام تغییرات

اساسی، ابتدا بر هیجانات ناشی از مظالم توتالیتاریسم حاکم و صرفاً یک واکنش جمعی در برابر وضع موجود بوده است.

جنبش‌های بی‌سر

این جنبش‌ها ناظر به بدون رهبر بودن خیزش‌های منطقه است. آقای حسین کچوئیان با طرح این عنوان از برنامه طولانی مدت بی‌سرسی حکومت‌های خودکامه در کشورهای منطقه استفاده نموده است؛ به این معنا که فرهنگ شکل‌گیری شخصیت‌های کاریزماتیک و بانفوذ که توانایی ایجاد و رهبری انقلاب باشند توسط حکومت‌های استبدادی به محاق رفته است. جنبش‌های بی‌سر در مقایسه با انقلاب‌هایی چون انقلاب اسلامی ایران به دلیل داشتن رهبری و مرجعیت واحد مطرح می‌گردد. این جنبش‌ها در تونس، مصر، یمن، بحرین و... فاقد این گونه رهبران هستند و نتایجی که در مصر، لیبی و... پیدا شد ناشی از همین نقطه ضعف اساسی است.

تئوری دومینو

تئوری دومینو ناظر به توالی در سقوط دیکتاتورها و روند تسری و تعمیم اعتراض‌ها در حوادث منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا است. تئوری دومینو به ویلیام پولیت (۱۹۴۷) باز می‌گردد. وی سفیر ایالات متحده آمریکا در مسکو بود که ترس و هراس ایجاد کمونیسم یکپارچه که از روسیه نشئت گرفته و تمامی دنیا را از طریق چین و جنوب شرقی آسیا احاطه نموده را اظهار نمود. دومینو در واقع سقوط رشته‌ای از دومینوهاست که در وضعیتی آرام، ناپایدار و متقارن قرار گرفته‌اند و به عکس‌العمل آنها و به آشفتگی

موجود بستگی دارد.^۱ درباره تئوری دومینو باید گفت که انسان‌ها و تشکیلات سیاسی کمترین شباهتی به مهره‌های دومینو ندارند. دومینوها فقط به کنش مکانیکی پاسخ می‌دهند و فاقد قوه تعقل و خلاقیت هستند.

سونامی در جهان عرب

سونامی در جهان عرب نام اثری است از آقای سید یاسر قزوینی حائری که به طور اجمال به حوادث کشورهای شمال آفریقا یعنی تونس، مصر و لیبی پرداخته است. این اثر در رویکرد به فلسفه تاریخ و در بحث تصادف و علت و معلول در تاریخ به نظریه معمایی بینی کلتوپاترا نظر داشته و با استناد به نظر ادوارد هالت کار در کتاب *تاریخ چیست؟* درباره معمای مشهور بینی کلتوپاترا می‌گوید: این همان نظریه‌ای است که تاریخ را با بیش و کم، فصلی از اعراض، یک سلسله حوادث ناشی از رویدادهای اتفاقی و منتسب به تصادفی‌ترین علل می‌داند^۲ و با استناد به نظر استاد شهید آیت‌الله مطهری در کتاب *جامعه و تاریخ* آورده است که در جهان حوادث جزئی و اتفاقی که مسیر جریان‌های تاریخ را عوض کرده و به قول معروف از نسیمی دفتر ایام بر هم خورده است فراوان است.^۳ بر این اساس خودسوزی بوعزیزی علتی تصادفی و جزئی و اتفاقی محسوب گردیده و سبب‌ساز شعله‌ور شدن اعتراضات در تونس و سپس در کشورهای دیگر شده است. همچنین در بخش‌های دیگر اثر، به فساد و استبداد و پدرسالاری حاکم در حکومت‌های منطقه شمال آفریقا پرداخته است. عنوان سونامی در جهان عرب فارغ از اثر آقای قزوینی حائری ناظر به حادثه سهمگینی است که به طور غافلگیرکننده تمام محاسبات را بر هم زده و نظم موجود را در هم می‌شکند. اطلاق سونامی برگرفته از یک حادثه طبیعی ویران‌گر است که امواج عظیم انسانی در منطقه به آن تشبیه شده است.

انقلاب جوانان یا ثوره الشباب

انقلاب جوانان ناظر به حضور چشم‌گیر و گسترده جوانان کشورهای عربی است. حضوری مبتنی بر آگاهی و شهامت که نظام دیکتاتوری را تحمل ننموده و دست به اعتراض زده‌اند. هم‌چنین حضور جوانان و مطالبات حداکثری آنها نسل‌های قبل جهان عرب را که در وادی محافظه‌کاری افتاده‌اند به چالش کشیده و خواسته‌های حداقلی

1. <http://www.khabaronline.ir/detail/206892/World/1330>

۲. یاسر حائری قزوینی، *سونامی در جهان عرب*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۰، ص ۱۳.

۳. همان، ص ۱۴.





آنها را زیر سؤال برده است. حضور چشمگیر جوانان نشانگر عزم و اراده آنها و پویایی این جنبش‌ها و الگوی گیری از دستاوردهای عینی الگوهای موفق منطقه در مبارزه علیه استعمار و استبداد دارد. الثورة الشباب به عینیت در کشورهای چون تونس، مصر، بحرین و... قابل مشاهده بوده است.

انقلاب ناشی از نابسامانی اقتصادی و فقر معیشتی

این عنوان اغلب توسط رسانه‌ها در تحریف حوادث و تحدید آن و به نظر در راستای علت تراشی تام و تمام آن صورت گرفته است. البته بخش اقتصادی و توجهات مردم را به آن نمی‌توان نادیده گرفت. همچنین سیاست‌های غلط اقتصادی و افزایش فقر، تبعیض، شکاف طبقاتی و... حکومت‌های استبدادی بسیار حائز اهمیت است. لیکن فرو کاست اعتراضات به شورش برای معیشت بهتر یک نوع توهین به آرمان این جنبش‌هاست.

نافرمانی مدنی و انقلاب‌های رنگی

نافرمانی مدنی از نوع اعتراضات فاقد خشونت یا عاری از خشونت است که به شکل مسالمت‌آمیز برگزار می‌گردد. انقلاب رنگی نوعی از براندازی حکومت مستقر است که بدون خشونت انجام می‌شود. یک واقعه درون‌ساختاری است که نیروی انقلابی فقط در پی حذف دولت مستقر است نه ساختار سیاسی. انقلاب رنگی برای تحقق خود نیازمند یک فرصت انتخاباتی است و در نهایت انقلاب‌های رنگی را می‌توان نوعی غلبه بر اکثریت خاموش با استفاده از اقلیت فعال دانست.

صاحب‌نظران چهار ویژگی مسالمت‌جویی، جنبش‌گرایی، بهره‌گیری از امکانات نوین ارتباطی و استفاده از سرمایه‌گذاری خارجی را از ویژگی‌های انقلاب‌های رنگی بر شمرده‌اند. با این اوصاف یک شباهت حداقلی میان انقلاب‌های رنگی و خیزش‌های منطقه وجود دارد لیکن اختلافات عمده‌ای چون ناخرسندی غرب، اعمال خشونت حکومت‌های خودکامه و وابسته به غرب، عدم وقوع انتخابات در هنگام اعتراضات و... باعث می‌گردد که نتوانیم خیزش‌های منطقه را نافرمانی مدنی و انقلاب مخملی بنامیم.

انقلاب شبکه‌های اجتماعی

شبکه‌های اجتماعی نوعی از ساختار تعریف‌شده حضور جمعی است که با تکامل

بیداری اسلامی پدیده‌ای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی است که معنای آن بازگشت به اصول‌گرایی اسلامی و نفی بنیادگرایی تحمیلی غرب، هوشیاری ملت‌های منطقه و خودباوری آنها، ضدیت توأمان با استبداد و استعمار و احیای کرامت و عزت بر پایه اسلام است

صنعت رسانه‌ای فضای مجازی اجرا یافته است...^۱ جهان امروزه به طور چشم‌گیری متأثر از ابزارهای ارتباط جمعی نوین است. ارتباطات انسانی و به دنبال آن مناسبات انسانی در جوامع تحت تأثیر این رسانه‌های فرانوین قرار گرفته است و به نوعی جدید از نافرودیت‌گرایی انجامیده است. پدیده‌های اجتماعی چون جنبش‌ها و انقلاب‌ها از لحاظ سازماندهی به طور قطع از این تکنولوژی‌ها بهره می‌گیرند.

بر این اساس خیزش‌های مردمی خاورمیانه و شمال آفریقا به دلیل آشنایی نسل جوان آنها با ابزارهای ارتباط جمعی همچون شبکه‌های اجتماعی اینترنت مانند facebook، توئیتر و... توانستند سرعت اطلاع‌رسانی و هماهنگی و ارتباطات را به طور چشمگیری افزایش دهند؛ به همین دلیل این حوادث را در برخی مواقع انقلاب شبکه‌های اجتماعی نام نهاده‌اند.

با اذعان به نقش مهم این رسانه‌ها در حوادث این‌چنینی لیکن نمی‌توان عنوان انقلاب شبکه‌های اجتماعی را بر آن نهاد چرا که ماهیت این جنبش‌ها و انقلاب‌ها و علل و عوامل بروز آن قطعاً عمیق‌تر است و نقش شبکه‌های اجتماعی تنها در حوزه ابزار می‌تواند مورد نظر قرار گیرد نه هویت و ماهیت آن.

گذار به دموکراسی

گذار از دیکتاتوری به دموکراسی در مقاله‌ای تحت عنوان «گذار به دموکراسی در سرزمین‌های عربی...» توسط محسن عوض تحلیل‌گر مصری و دبیر کل سابق سازمان عربی حقوق بشر و عضو کنونی شورای حقوق بشر مصر مطرح گردیده است. از منظر این نویسنده خیزش‌های مردمی منطقه در جهت گذار از دیکتاتوری موجود و تحمیلی و حرکت به سوی دموکراسی و جامعه مدنی تعبیر شده است و در مسیر جایگزین نظام دموکراتیک به جای نظام دیکتاتوری، عمل به شعارها و مطالبات چون تضمین حق مشارکت عمومی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، رفع تبعیض و بی‌عدالتی، تشکیل

۱. مجید سلیمی، ۱۳۸۹/۲/۵؛ www.canoon.org





نهادهای دموکراتیک و... مد نظر قرار گرفته است.^۱ مفروض گرفتن معنای دموکراسی یعنی حکومت مردمی، عنوان گذار به دموکراسی را حرکت از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب قلمداد می‌کند و اراده مردم را در تشکیل حکومت نشان می‌دهد.

نهضت‌های ضد هژمونیک

توماس بوتکو، استاد علوم سیاسی دانشگاه آلبرتا با تکیه بر دیدگاه‌های آنتونیو گرامشی (نومار کسپست ایتالیایی) و رهبران جنبش‌های اسلامی معاصر نظیر حسن البنا، سید قطب، ابوالاعلی مودودی بر آن است که اسلام به عنوان یک عنصر سیاسی و ایدئولوژیک در کشمکش با دولت و اقتدار آن در گروه‌های اسلام‌گرای معاصر بازتاب می‌یابد. بوتکو از مفاهیم بنیادین نظریه گرامشی، یعنی هژمون و ضد هژمون (Hegemon and counter-Hegemon)، جنگ مواضع (war of position) و ایدئولوژی برای تبیین دیدگاه خود بهره گرفته است. به گفته بوتکو چهار چوب نظریه گرامشی به ما کمک می‌کند و نشان می‌دهد که سازمان‌های طرفدار اسلام سیاسی مورد حمایت دانشمندان اصلی قرن بیستم، جنبش‌های راستین ضد هژمونیک هستند که هدف محوری آنها سرنگونی رژیم‌های استبدادی و به دست گرفتن قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. نظریه پردازان اسلامی نیز همانند گرامشی به این واقعیت پی می‌برند که یک جنبش اسلامی برای دست‌یابی به پیروزی باید از حمایت بخش عمده‌ای از جامعه برخوردار شود و نگرانی‌ها و علایق آن گروه از افراد را که به پشتیبانی از یک نیروی ضد هژمونیک نوین متمایل هستند بازتاب دهد.

جنبش‌های اسلامی و رهبران نظریه‌پرداز آنها در تدوین یک ابزار ضد هژمونیک یعنی ایدئولوژی موفق بوده‌اند.

آخرین ترکیب مورد نظر گرامشی، یعنی تدوین استراتژی ایجاد یک بلوک ضد هژمونیک به عنوان عمده‌ترین ابزار جنگ بر سر مواضع میان نیروی سیاسی مخالف و اقتدار دولت در اندیشه‌ها و عمل جنبش‌های اسلامی به به نحوی قابل مشاهده است. هدف اصلی جنگ مواضع در اندیشه گرامشی رخنه بلوک ضد هژمون (حزب سیاسی یا جنبش سیاسی) در جامعه مدنی از راه ترویج اندیشه‌های نوین است و در این فرآیند فراهم ساختن زمینه روشنفکری و فرهنگی برای حمله جنبش انقلابی سلطه

۱. محسن عوض، «گذار به دموکراسی در سرزمین‌های عربی...»، خاورمیانه (ویژه اسلام‌گرایی و بیداری اسلامی)، ترجمه الهام شوشتری‌زاده، تهران، ابرار معاصر.

هژمونیک است. تبدیل جنگ مواضع به جنگ عملی آخرین مرحله و اوج رویارویی بلوک ضد هژمونیک و هژمونی دولت است.^۱

این نکته ضروری است که جنبش‌های خاورمیانه و شمال آفریقا بر اساس نظریه ضد هژمونیک علاوه بر به چالش کشیدن هژمونی جبارانه توتالیتاریسم، هژمونی قدرت نرم امپریالیسم غرب را به چالش کشیده یا خواهند کشید.

آنفلانزای تونس

آنفلانزای تونس به مثابه یک پدیده ویروسی به جهت سرعت واگیردار بودن چندین حکومت خودکامه را غافلگیر کرده است. غرب‌گرایی - فساد و اسلام‌ستیزی این دولت‌ها به مرور برای مردم این کشورها مسجل شده و در ادامه روند بیداری مسلمانان در جهان عرب آگاهی آنان گسترش یافته و وضعیتی شبیه آتش زیر خاکستر پیدا نموده است. این وضعیت که مشابه انبار باروت است نیازمند جرقه‌ای بود تا شعله‌ور شود. این جرقه از تونس زده شد لذا آنفلانزای تونس به بدن ضعیف‌شده دولت‌های عربی رسوخ کرده و آنها را دچار تب و لرز نموده است.^۲

بنیادگرایی در خاورمیانه

بنیادگرایی اسلامی یک واکنش در برابر سیستم دولت-ملت مدرن است. نقطه عطف بنیادگرایی یا فاندامن‌تالیسم از دیدگاه غرب، انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ میلادی در ایران است. بنیادگرایی در نسبت با اسلام سیاسی تعریف می‌گردد که غرب در تقسیم‌بندی رادیکالیسم و اعتدال در جهان اسلام میان نیروهای اثرگذار و ملت‌ها به کار برده است. بر این اساس اسلام میانه‌رو در تضاد با اسلام رادیکال و بنیادگرا قرار می‌گیرد. اسلام‌هراسی ناظر به پدیده بنیادگرایی است که نمود خشونت‌بار آن را رسانه‌های غربی در طالبانیسم و القاعده به افکار عمومی معرفی می‌کنند. استنتاج این مطلب در وقوع بیداری اسلامی و سوق آن به بنیادگرایی نهفته است. از آنجا که غرب نتوانسته است با هویت و تفکر انقلاب اسلامی و الگوی امام خمینی کنار بیاید آن را اهریمن و هراسناک نمایانده است و بیداری اسلامی را در جهت فراگیری و همه‌گیری بنیادگرایی اسلامی و رادیکالیسم معرفی می‌کند.

۱. حمید احمدی، جامعه‌شناسی سیاسی جنبش‌های اسلامی، دانشگاه امام صادق، ۱۳۹۰، ص ۳۵-۳۱.

۲. حسن عباسی، «آنفلانزای تونس در جهان عرب»، ۱۳۸۹/۱۱/۱۲؛ www.andishkadeh.ir





جنبش پر خاشگری ناشی از محرومیت

این عنوان را می‌توان در نظریه محرومیت نسبی تد رابرت گار در کتاب *چرا انسان‌ها* شورش می‌کنند جست‌وجو نمود. نظریه محرومیت نسبی بیان‌کننده ایجاد فاصله بین دو پارامتر انتظارات ارزشی و توانمندی‌های ارزشی است که منجر به شکل‌گیری احساسات سرخوردگی در میان مردم می‌شود.^۱ نظریه پر خاشگری ناشی از محرومیت که یک نظریه روان‌شناختی از جانب جان دولارد و نیل میلر است... می‌گوید ناکامی انسان‌ها در کسب یک هدف مطلوب و مورد انتظار اغلب منجر به بروز رفتار پر خاشگرانه می‌گردد. انسان‌ها اگر در جامعه خویش تحت فشار محرومیت باشند ممکن است با رفتار پر خاشگرانه واکنش نشان دهند و دست به آشوب بزنند.^۲

جنبش‌های ناسیونالیستی

ناسیونالیسم نه تنها پدیده‌ای سیاسی بلکه امری مربوط به هویت فرهنگی است. ملی‌گرایی پدیده مدرن است که در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی فراگیر شد. گسترش ملی‌گرایی با گسترش دولت مدرن نخست در اروپا و امریکای شمالی همزمان شد. تعریف ارنست گلنر از ملی‌گرایی آن است که اصلی سیاسی است و می‌گوید واحد سیاسی و ملی باید بر هم منطبق باشند. آغازین گرایان به نمایندگی کلیفورد گیدنز (مردم‌شناس) می‌گویند که ملی‌گرایی از الگوهای سامان‌دهی اجتماعی که ریشه ژرفی در همه روان‌های قومی دارند سر بر می‌آورد.^۳

نفوذ اندیشه ملی‌گرایی در جهان اسلام در واقع به میسیونرهای مسیحی باز می‌گردد و بعد از آن به وسیله روشنفکران عرب در سایر نقاط به یک فرهنگ تبدیل گردید. ظهور جنبش‌های ملی‌گرایانه به ویژه در مصر با رهبری جمال عبدالناصر و در ایران به وسیله جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق از نمونه‌های بارز آن است. با این اوصاف وقایع اخیر خاورمیانه نیز بر اساس شور و هیجان‌ات ملی‌گرایانه تحلیل شده است. شاهد مثال آنکه در نخستین مرحله از قیام مصر عکس‌های جمال عبدالناصر دیده می‌شد. فارغ از موارد فوق تضعیف اندیشه ناسیونالیسم و عدم موفقیت آن در گذشته اقبال عمومی مردم نسبت به

۱. اصغر افتخاری (به کوشش)، *بیداری اسلامی در نظر و عمل*، عبدالمطلب عبدالله و مصطفی اسماعیلی، «بیداری اسلامی؛ گذار از محرومیت و بازگشت به خویشتن»، ۱۳۹۰، ص ۱۴۱.

۲. اصغر افتخاری (به کوشش)، *بیداری اسلامی در نظر و عمل*، روح‌الامین سعیدی، «بیداری اسلامی طراحی یک چهارچوب نظری»، دانشگاه امام صادق، ۱۳۹۰، ص ۷۱.

۳. پیتر سجویک و اندرو وادگار، *درآمدی بر نظریه فرهنگی*، ترجمه ناصرالدین علی نقویان.

آن را مورد تردید قرار می‌دهد و به نظر ظرفیت لازم برای بسیج عمومی را نداشته باشد.

جنبش‌های پارلمانتاریستی

نظام پارلمانتاریسم مبتنی بر نظام تقنینی و مجلس‌گرا است و در جوامع پیشرفته حزب پدیده‌ای پارلمانتاریسم است زیرا پس از پیدایش نظام‌های دموکراتیک که در آن انتخاب پذیرفته شد حزب به وجود آمد و دموکراسی نیز نیازمند حزب می‌باشد.^۱ اطلاق این عنوان به جنبش‌های اخیر ناظر به حرکت مردم برای تشکیل حکومت‌های مجلس‌گرا است. در رویکرد اسلام‌گرایان اخوانی که متکی بر نظام پارلمانتاریسم است تلاش می‌شود تا فرهنگ مذاکره و سازش میان گروه‌ها رواج داده شود و به آنها اطمینان داده شود که جلب اکثریت آرا توسط اسلام‌گرایان به منزله حذف سایر گروه‌ها و رد فرهنگ جاری و ساری در جامعه هر چند میراث دوران استبداد و مبارزه با ارزش‌های اسلامی باشد نخواهد بود.^۲

به نظر می‌رسد هویت این جنبش‌ها را نمی‌توان پارلمانتاریستی دانست. این جنبش‌ها اگر پارلمانتاریستی می‌بود باید در آن احزاب در صف نخست قرار می‌داشتند نه توده‌های مردمی... بر این اساس برخلاف تصویری که رسانه‌های بیگانه همچون BBC، یورونیوز و CNN ارایه می‌کنند این جنبش‌ها صرفاً اقتصادی یا پارلمانتاریستی نیست.^۳

نظریه ضرورت

این نظریه معتقد است انقلاب‌ها پدیده‌های واقعی و دارای علل اجتماعی هستند و بیش از آنکه به تصمیم اراده انقلابیون حرفه‌ای مربوط باشند به خواست مردم و ضرورت‌های گریزناپذیر اجتماعی باز می‌گردند.^۴ انقلاب اجتماعی بر اساس شرایط ساختاری کشورها و نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد و تحولاتی که در بهار ۲۰۱۱ و در کشورهای خاورمیانه ایجاد شدند نمادی از انقلاب‌های اجتماعی دموکراتیک هستند؛ انقلاب‌هایی که بر اساس گفتمان دینی و نشانه‌هایی از اسلام‌گرایی شکل گرفته است.^۵

۱. مرتضی شیرودی، «تاریخ همراهی غرب با اسرائیل»، ۱۳۸۵/۷/۲۲، ش ۱۹۳، www.hawzad.net.

۲. «آینده اسلام‌گرایان مصر و راهبرد غرب»، ۱۳۹۰/۱۰/۲۶، www.irdiplomacy.ir.

۳. «تغییر در مصر آغازگر تحولاتی بنیادی در خاورمیانه»، www.bookroom.ir، ۸۹/۱۱/۱۸.

۴. نورالدین اکبری کریم‌آبادی، «تبیین قیام‌های اسلامی در کشورهای عربی از منظر تئوری انقلاب‌های اجتماعی جان‌فوران»، ۱۵ خرداد، ۱۳۹۰، ش ۲۹، ص ۷۹.

۵. همان، ص ۸۰.





نظریه توقعات فرآینده

نظریه توقعات فرآینده نظریه‌ای است که بر پایه یافته‌های روان‌شناسی، تضاد انتظارات مردم با واقعیات جامعه را دلیل اصلی بروز انقلاب‌ها برمی‌شمرد. اندیشمندانی چون الکسی دو توکویل و جیمز دیویس واضع این نظریه بوده‌اند.

همراه با بهبودی در شرایط زندگی عمومی سطح توقعات و انتظارات عمومی افزایش یافته و در صورتی که شرایط بهبود کند شده و یا در حد انتظار نباشد به واسطه اوج گرفتن احساس ناکامی تمایل به شورش به وجود خواهد آمد. بنابراین محرومیت مطلق هرگز به انقلاب نخواهد انجامید بلکه این محرومیت نسبی از گسترش برابری مشارکت سیاسی و به ویژه بهبود وضعیت معیشتی و اقتصادی است که به اعتراض‌های عمومی دامن می‌زند.^۱

نظریه‌های دیگری در این باره می‌توانند مطرح شوند، از جمله نظریه مدرنیزاسیون شتابان هانتینگتون، نظریه توطئه که دست پنهان غرب را در پس حوادث می‌بیند و... که به آن پرداخته نمی‌شود.

چهار چوب تحلیلی بیداری اسلامی (نظریه و گفتمان)

با بررسی برخی از گمانه‌ها و تحلیل‌ها و عناوین اطلاق‌ی بر خیزش‌های منطقه، اکنون به بررسی نظریه بیداری اسلامی خواهیم پرداخت. متفکران اجتماعی معتقدند یک نظریه جامع در برگیرنده تمام ابعاد یک پدیده اجتماعی و ناظر و منطبق با واقعیات موجود است نظریه نمی‌تواند و نباید با تحریف و تحدید و هم‌چنین موهوم‌گرایی متناظر باشد. از نظر مولینز، نظریه‌ها پلی بین زبان و تجربه هستند. هم‌چنین گفته می‌شود که نظریه مبنای تمام علم است. مقصود اصلی یک نظریه تبیین این مطلب برای نوع انسان است که چرا یک رویداد یا پدیده با رویداد یا پدیده دیگر مرتبط است یا علل یک رویداد چه هستند؟^۲

با توجه به مطالب مذکور می‌توان نتیجه گرفت که نظریه بیداری اسلامی نوعی ارتباط مفهومی و اشتراک معنوی با مقوله‌هایی مانند اصلاح دینی، احیاءگری دینی، اسلام‌گرایی و... دارد و در زبان عربی معاصر نیز با تعابیر گوناگونی مانند الصحوه الاسلامیه، البعث الاسلامی، الحرکه الاسلامیه، و الیقظه الاسلامیه قرابت دارد.^۳ بیداری اسلامی به عنوان

۱. همان، ص ۸۴-۸۳.

۲. دیوید مک‌دونالد و اسکات اشنبرگر، مبانی تحقیق و نظریه‌سازی، ص ۴.

۳. اصغر افتخاری، همان. مهدی ذوالفقاری، «بیداری اسلامی یا بهار عربی؟»، رویکرد سیاسی، ۱۳۹۰، ص ۲۳۴.

یک نظریه و گفتمان که از سوی رهبر انقلاب اسلامی مطرح گردیده و در واقع در غالب سیاست رسمی نظام جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد ناظر و متناظر با واقعیات موجود منطقه است.

مختصات این نظریه که در مقابل موضع‌گیری‌ها و تحلیل‌ها و حتی نظریه‌های موجود در باب پدیده اجتماعی می‌توان از آن به عنوان فرانظریه یاد نمود به شرح ذیل ارائه می‌شود:

۱. عدم تحدید و تقلیل حوادث منطقه خاورمیانه و عدم فرو کاست اهمیت این حوادث مهم

۲. سعی در توصیف منصفانه و واقع‌بینانه از حوادث منطقه و نه انحراف افکار عمومی

۳. دارای قدرت تبیین و توصیف دقیق و عمیق حوادث

۴. ناظر به گذشته و تاریخ منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا

۵. ناظر بر واقعیات کنونی جهان اسلام

۶. نگاه به آینده جهان اسلام

۷. تزریق احساس هویت و امیدواری از مبارزه و مقاومت بر پایه اسلام

۸. ارتباط حقیقی مفهوم عمیق بیداری با اسلام نه با ایدئولوژی‌های مادی

۹. در برگیرنده تمام ابعاد این پدیده بزرگ اجتماعی

۱۰. ترسیم و تصویر صحیح از وضعیت موجود و وضعیت مطلوب

۱۱. الگوی زنده، کارآمد و جامع مقاومت اسلامی که در برابر انظار مردم بیش از ۳۰ سال به توفیقات عدیده‌ای رسیده است.

از این منظر، بیداری اسلامی پدیده‌ای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی است که معنای آن بازگشت به اصول‌گرایی اسلامی و نفی بنیادگرایی تحمیلی غرب، هوشیاری ملت‌های منطقه و خودباوری آنها، ضدیت توأمان با استبداد و استعمار و احیای کرامت و عزت بر پایه اسلام است.

در تعریفی دیگر می‌توان گفت: بیداری اسلامی اصطلاحی است که برای بیان جنبش مبتنی بر آگاهی نسبت به اصول‌رهایی‌بخش اسلام، اقدام برای تغییر شرایط موجود برای نیل به وضع مطلوب و بر بنیاد اسلام‌خواهی مبنی بر اهمیت و اولویت عنصر تکلیف دینی بر منافع زودگذر پیرامونی شکل گرفته و هدف از آن استقرار نوعی نظام سیاسی است که در مقام نخست در تعارض با الگوی مملکت‌داری نبوده و در مقام دوم برآمده از





مبانی و مبادی معرفتی، هویتی، اصیل دینی باشد.^۱ با تفصیل مذکور باید گفت نظریه بیداری اسلامی نه یک نگاه و دیدگاه و رهیافت تنگ‌نظرانه است بلکه نگاهی است تاریخی و هویت‌بخش و مبتنی بر ترسیم چشم‌انداز روشن و فارغ از دیدگاه‌های غربی و سلفی که چون این خیزش‌ها را برخلاف و متعارض با منافع خویش می‌بینند، به انحاء مختلف به تحریف، تحدید، تقلیل، انحراف و وارونه‌نمایی رسانه‌ای آن می‌پردازند.

بیداری اسلامی فراتر از بهار عربی و علقه‌های ناسیونالیستی و پان‌عربیستی و نژادی است که حتی این بیداری توانایی تسری و قوام‌بخشی در کل جهان را خواهد داشت.

امروز در کشورهای اسلامی علیه دیکتاتوری‌های وابسته قیام شده است؛ این مقدمه‌ای است برای قیام علیه دیکتاتوری جهانی و دیکتاتوری بین‌المللی، که عبارت است از دیکتاتوری شبکه فاسد و خبیث صهیونیستی و قدرت‌های استکباری... آنچه شما در مصر انجام دادید، در تونس انجام دادید، در لیبی انجام دادید، در یمن دارید انجام می‌دهید، در بحرین دارید انجام می‌دهید، در کشورهای دیگر انگیزه آن به شدت به وجود آمده است، جزیی از مبارزه با این دیکتاتوری خطرناک و مضر است که دو قرن است دارد بشریت را فشار می‌دهد.^۲

پیرامون حوادث منطقه و گفتمان و نظریه بیداری اسلامی سخنان مقام معظم رهبری بسیار مهم است. ایشان بیداری اسلامی را ناتوان‌کننده استکبار جهانی می‌خوانند و می‌فرمایند:

آنچه تا امروز پیش آمده است بسیار بزرگ است. دویست سال غربی‌ها با کمک پیشرفت‌های علمی خودشان بر امت اسلامی حکمرانی کردند، کشورهای اسلامی را تصرف کردند... بر امت اسلامی تسلط پیدا کردند، هر چه توانستند امت اسلامی را تحقیر کردند... امروز استکبار جهانی در مقابل بیداری اسلامی احساس ناتوانی می‌کند.^۳

درباره ارتباط بیداری اسلامی با انقلاب اسلامی می‌فرمایند:

خوشبختانه امروز حقانیت حرکت جمهوی اسلامی آشکار شده؛ شما می‌بینید شعارهایی که تا دیروز ملت ایران بر زبان جاری می‌کرد امروز

۱. حمید احمدی، همان، ص ۲۷.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با شرکت‌کنندگان در اجلاس بیداری اسلامی، ۹۰/۱/۱۰.

۳. همان.

در کل این منطقه همه گیر شده است... امروز در همه دنیا تحلیل‌ها و تفسیرها همه این است؛ می‌گویند اینجا مادر بیداری اسلامی و حرکت اسلامی است.^۱

اطمینان باید داشت که نظام‌های برآمده از این انقلاب‌ها هرگز به نامعادله خفت‌بار پیشین تن نخواهند داد و جغرافیای سیاسی این منطقه به دست ملت‌ها و در جهت عزت و استقلال کامل آنان رقم خواهد خورد.^۲ این قرن، قرن اسلام است. این قرن، قرن معنویت است. اسلام عقلانیت، معنویت و عدالت را با یکدیگر به ملت‌ها هدیه می‌دهد. اسلام عقلانیت، اسلام تدبیر، اسلام معنویت، اسلام توجه و توکل به خدای متعال، اسلام جهاد، اسلام کار، اسلام احترام، این‌ها تعالیم خدای متعال و تعالیم اسلامی است به ما.

پیامدهای بیداری اسلامی

دهه‌هاست که مسئله به اصطلاح صلح خاورمیانه به عنوان یک انحراف در مسیر اتحاد و انسجام ملت‌های منطقه شکل گرفته است. اواسط دهه ۱۹۷۰ اصطلاح روند صلح بیشتر برای توصیف و اشاره به اقداماتی استفاده می‌شد که تحت رهبری امریکا و با هدف تحقق صلح بین اسرائیل و همسایگان عرب آن صورت می‌گرفت. از آن زمان این عبارت متداول گردیده و تا امروز از آن با مفهوم روش تدریجی و گام به گام برای حل و فصل یکی از سخت‌ترین منازعات جهان یاد می‌شود.

پیمان‌ها و کنفرانس‌های کمپ‌دیوید، مادرید، اسلو، شرم‌الشیخ، آنابولیس و... روند مسئله صلح خاورمیانه را نشان می‌دهد که در یک طرف رژیم صهیونیستی و در طرف دیگر حکومت‌های وابسته و سازمان‌های تشکیلات خودگردان قرار داشته‌اند.

در کنفرانس مادرید (۱۹۹۱) که با حضور تمامی طرف‌های منطقه‌ای منازعه (رژیم صهیونیستی، سوریه، لبنان، مصر، اردن و فلسطین) برگزار شد پایه‌ها و مبانی سیاسی حل و فصل جامع منازعه اعراب و اسرائیل در قالب اصل زمین برای صلح طراحی گردید.^۳ چند دهه مجاورت و همجواری رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه را می‌توان در سه دوره ستیز تمام‌عیار - شرایط نه جنگ و نه صلح و هم‌چنین صلح تحمیلی و در واقع سازش حکومت‌های منطقه با رژیم صهیونیستی تقسیم‌بندی نمود. به دلیل وابستگی

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان نیروی هوایی ارتش، ۱۳۹۰/۱۱/۱۹.

۲. پیام مقام معظم رهبری به کنگره حج، ۱۳۹۰/۸/۱۴.

۳. پایگاه همشهری آنلاین، ۱۳۸۹/۴/۳۱.





امریکا طی دهه‌ها با راهبرد مهار، اسلام‌هراسی، اختلاف‌افکنی و تفرقه‌اندازی میان شیعه و سنی، ایران‌هراسی، شیعه‌هراسی، جایگزینی تهدید کمونیسم به جای صهیونیسم و جایگزینی خطر جمهوری اسلامی به جای رژیم صهیونیستی، از شکل‌گیری خیزش‌ها و انقلاب‌ها در منطقه جلوگیری کرده بود

و ضعف و خیانت سران منطقه، مسئله فلسطین به تدریج رو به فراموشی نهاد و مسئله سازش مبدل به یک روند غالب و محور مسلط شد. محور سازش با کلیه طیف‌های آن، صلح فرمایشی و در واقع پروژه سازش را کلید زدند.

با وقوع انقلاب اسلامی ایران پدیده مقاومت اسلامی به شکلی جدی وارد جغرافیای سیاسی منطقه شد و مناسبات موجود را به چالش کشید. طی سه دهه حیات جمهوری اسلامی ایران به عنوان نماد مقاومت اسلامی، سوریه، حزب‌الله و حماس در برابر محور سازش بر سر مسئله فلسطین به منازعه پرداخته‌اند. عرصه و گستره منازعه محور سازش و مقاومت در واقع نه در منطقه بلکه می‌توان آن را به کل جهان تعمیم داد که استعمار و استبداد در برابر آزادی خواهان قرار گرفته‌اند.

محور دوگانه سازش و مقاومت به گونه‌ای است که تغییرات و تحولات منطقه هم‌زمان اگر به سود یک طیف و محور باشد قطعاً به زیان محور دیگر خواهد بود. از این جهت خیزش‌های منطقه و بیداری اسلامی در تضاد با منافع محور سازش و به نفع محور مقاومت است. کارکرد محور سازش در منطقه را می‌توان وارونه‌نمایی دشمن و دوست ملت‌ها دانست.

نشان دادن جمهوری اسلامی به عنوان یک other (دگر) و به تدریج تبدیل آن به enemy (دشمن) همواره به عنوان یک سیاست ثابت در قالب ایران‌هراسی و شیعه‌هراسی اجرا شده است. از باب نمونه‌ای از این خصومت‌ها می‌توان گفت:

روزنامه سعودی/الریاض، خواستار آن شد که نیروهای سپر جزیره به یک سپر واقعی برای مقابله با ایران تبدیل شود و به جای اسراییل، آزادی مسجدالاقصی، سرزمین فلسطین، نجات ملت آن و آزادی اسرای فلسطین، ایران را نشانه بگیرد. اولویت ملت‌های منطقه و توانمندی‌های آن باید علیه جمهوری اسلامی ایران باشد نه اسراییل؛ زیرا دشمن حقیقی ایران است نه اسراییل!!^۱

هنگامی که از محور سازش سخن می‌گوییم به طور قطع غرب به رهبری امریکا سردمدار محور سازش و هدایت‌گر آن است.



امریکا طی دهه‌ها با راهبرد مهار، اسلام‌هراسی، اختلاف‌افکنی و تفرقه‌اندازی میان شیعه و سنی، ایران‌هراسی، شیعه‌هراسی، جایگزینی تهدید کمونیسم به جای صهیونیسم و جایگزینی خطر جمهوری اسلامی به جای رژیم صهیونیستی، از شکل‌گیری خیزش‌ها و انقلاب‌ها در منطقه جلوگیری کرده بود. مداخلات غرب در جهان اسلام با تحمیل توسعه غربی و اعمال مدرنیزاسیون توسط حکومت‌های توتالیتر و سکولار به گونه‌های مختلف علیه مقوم‌ها و محرک‌های قدرتمند تهدیدکننده منافع راهبردی آمریکا و صهیونیسم به جریان افتاده بوده است.

تلاش‌های غرب برای ترویج ارزش‌هایی چون دموکراسی و لیبرالیسم به عنوان ارزش‌های جهانی و حفظ برتری نظامی پیشبرد منافع اقتصادی‌اش واکنش تلافی‌جویانه تمدن‌های دیگر را برمی‌انگیزند.^۱

سیاست‌های پنهان غرب و صهیونیسم در اسلام‌ستیزی چه در حوزه فرهنگ و چه در شکل نظامی‌گری و سیاسی و اقتصادی آن هژمونی اغواگر و مسلط او را به چالش کشیده است. سیاست جدید غرب به رهبری آمریکا در زمان زمامداری باراک اوباما به عنوان امپریالیسم دموکراتیک ضرورت مداخله بشردوستانه در کشورهایی چون لیبی و ساحل عاج و... را توجیه می‌کند. در ژانویه سال ۲۰۰۹ میلادی اوباما در سخنرانی قاهره وعده گشایش یک دوره جدید از مشارکت با جوامع مسلمان و دولت‌های اسلامی را نوید داد. ایالات متحده در حال ایجاد ارتباط با مسلمانان عادی و نه فقط رژیم‌ها و دولت‌های مسلمان است. دولت اوباما در پی ایجاد یک رابطه جامع میان ایالات متحده و جوامع مسلمانی است که از موضوعات امنیت ملی مانند تروریسم و رادیکال‌سازی فراتر رفته و آموزش و کارآفرینی علم، تکنولوژی و قدرتمند کردن زنان را مدنظر قرار می‌دهند.^۲ انقلاب اسلامی طریق مواجهه و مبارزه را بر اساس اصول آشتی‌ناپذیری و سازش‌ناپذیری با سلطه‌گران و صهیونیسم تعریف کرده است. انقلاب اسلامی منتشرکننده الگوی مقاومت اسلامی و نفی روش‌ها و روندهای مبارزه و سازش و صلح غربی و عربی است.

در چهارچوب مدل مقاومت سلطه‌ستیز و سازش‌ستیز تنها ملت فلسطین مالک حقیقی سرزمین فلسطین هستند و فراندوم (همه‌پرسی)، راهکاری قانونی و مشروع برای احقاق حقوق فلسطینیان است.

۱. ساموئل هانتینگتون، رویارویی تمدن‌ها، ترجمه مجتبی امیری.

۲. ویژه‌نامه فرهنگ عمومی، فروردین ۱۳۹۰، ص ۲۷۰، رک: سیروس فیضی، «اسلام و غرب پس از ۱۱ سپتامبر»، *مطالعات راهبردی جهان اسلام*، پاییز ۱۳۸۹، ش ۴۳، ص ۳۴-۳۱.



بیداری اسلامی و محور مقاومت

به نظر می‌رسد مسئله بسیار مهم بیداری اسلامی در منطقه می‌تواند سبب‌ساز تغییرات در خور در نظم موجود گردد. بیداری اسلامی به تعبیری بازگشت و احیای کرامت، عزت و بیداری ملت در سایه اسلام است. این بازگشت نه به معنای واپس‌گرایی بلکه احیای ارزش‌های فناپذیر اسلامی است.

مختصات بیداری اسلامی را می‌توان در الهام‌گیری از انقلاب اسلامی، پیش‌روندگی، سلطه‌ستیزی، حضور مردمی و ابتدای آن بر ارزش‌های اسلامی دانست.

انقلاب اسلامی ایران به عنوان سرآغاز گفتمان نفی سلطه لیبرالیسم و کمونیسم چه در عرصه نظر و چه در عرصه عمل به الگو و مدلی قابل اطمینان برای ملت‌های منطقه تبدیل شده است. فرهنگ مقاومت و پایداری بر اساس مبانی و ارزش‌های اسلامی آن گونه که تقابل با نظام سلطنت و استبداد و به چالش کشیدن سلطه امریکا و صهیونیسم در ایران داشته است توفیقات مهمی در سطح منطقه به ارمغان آورده و برآیند مقاومت اسلامی و نتیجه عینی آن در حزب‌الله لبنان و حماس فلسطین یک پدیده بدیهی و غیرقابل انکار است.

پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی نویدبخش حضور فعال دین در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی بوده... در سطح فراملی تبیین‌کننده ضرورت بازسازی تمدن اسلامی و اعاده هویت و عزت به مسلمانان در دوران معاصر بوده است.

الگوی مردم‌سالاری دینی به معنای پیوند مشروعیت اسلامی و مقبولیت مردمی، کارآمدی خویش را در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و... به اثبات رسانده است.

مردم‌سالاری دینی روش و شیوه زندگی سیاسی مردمی است که نظام دینی را پذیرفته‌اند و آن نظام تضمین‌کننده آزادی، استقلال، رضایت‌مندی، مشارکت سیاسی و اجرایی عدالت اجتماعی - سیاسی و در نهایت احساس حاکمیت روح شریعت در زندگی سیاسی آنها است.^۱

کارکردهای موج نوین اسلام‌خواهی و اسلام‌گرایی تحت تأثیر انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را می‌توان در ایجاد چالش جدی برای اقتدارگرایی مردم‌سالاری دینی و نقد و در نهایت نفی عرفی‌گرایی و سکولاریسم دانست.

۱. اصغر افتخاری، همان. مصطفی غفاری، «بیداری اسلامی؛ تحلیل موج نوین بیداری در اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای»، دانشگاه امام صادق، ۱۳۹۱، ص ۱۱۰.

مردم سالاری دینی روش و شیوه زندگی سیاسی مردمی است که نظام دینی را پذیرفته‌اند و آن نظام تضمین‌کننده آزادی، استقلال، رضایت‌مندی، مشارکت سیاسی و اجرایی عدالت اجتماعی - سیاسی و در نهایت احساس حاکمیت روح شریعت در زندگی سیاسی آنهاست

با وقوع انقلاب اسلامی ایران و استقرار نظام جمهوری اسلامی، پدیده مقاومت به طور جدی شکل گرفت. ماهیت مقاومت اسلامی آن گونه که انقلاب اسلامی سلسله‌جنبان آن بوده در نفی نظام سلطه و استکبار شرق و غرب و ضدیت با رژیم صهیونیستی و هر گونه مشروعیت بخشی به آن و حمایت از مستضعفین نهفته است.

اعضای محور مقاومت شامل جمهوری اسلامی

ایران، سوریه، حزب‌الله، حماس و ملت‌های جهان اسلام هستند که پیش‌برنده بیداری اسلامی در منطقه‌اند.

فلسفه مقاومت اسلامی به طور کلی در اعتقاد به تغییر وضعیت موجود منطقه و جهان، مبارزه در قالب و چهارچوب اسلام، نفی نظام سلطه و هژمونی غرب، ضدیت با استبداد و خودکامگی، ضدیت و دشمنی با رژیم صهیونیستی، عدم اقبال و اعتقاد به هویت‌های موهوم ناسیونالیستی و عدم اعتقاد به مبارزه در چهارچوب ایدئولوژی‌های الحادی و بی‌اثر و... نهفته است. آرمان‌ها و اهداف در نظر ملت‌های منطقه تنها با الگوی مقاومت اسلامی قابل تحقق یافتن است. از این لحاظ بیداری اسلامی گام استوار آغازین در مرگ خاورمیانه مدرن امریکایی - صهیونیستی و شکل‌گیری خاورمیانه نوین اسلامی است. خاورمیانه نوین با صبغه اصول‌گرایی اسلامی و طرد شبیهات و تبلیغات غرب در القای بنیادگرایی و رادیکالیسم‌الگویی از مردم سالاری دینی را به نمایش گذارده است و نخستین گام الشعب‌پرید اسقاط النظام است و بعد از آن الشعب‌پرید تطبیق الاسلام یا الشعب‌پرید تطبیق شرع‌الله که ناظر بر حضور عینی مظاهر اسلامی و تشکیل حکومت‌های غیر وابسته به غرب و وابسته به مردم خواهد بود.

محور مقاومت از سه دهه پیش تاکنون بانفوذتر و قدرتمندتر شده است. هژمونی و قدرت نرم به نوعی ضد هژمون در برابر هژمونی تحمیلی و اغواگر سلطه و سازش تبدیل شده است.

بر این اساس می‌توان جریان سازش را مبتنی بر نفاق سیاسی و جریان مقاومت را مبتنی بر وفات سیاسی اجتماعی و وحدت و انسجام‌نخبگان و ملت‌ها حول محور اسلام دانست.





بیداری اسلامی و محور سازش

در تشریح وضعیت موجود نکته اساسی وجود سلسله حکومت‌های سازش‌کار، محافظه‌کار و اقتدارگرا در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا است. به دلیل ماهیت ضد بومی، ضد دینی و ضد مردمی این مدل‌های حکومتی گسسته از مردم و پیوسته و وابسته به غرب، انباشت مطالبات و انتظارات بر جای مانده و انضام و تحقیر مستمر در طی سالیان متمادی، عصیان علیه نظم مستقر به شکل خیزش‌های عمومی و مردمی ظهور یافته است و در بعد کلان جریان سازش را به چالش کشیده است.

وقوع بیداری اسلامی به نظر تغییراتی در منازعه سازش و مقاومت ایجاد خواهد نمود. ماهیت محور سازش در عدم اعتقاد و التزام و تعهد به منافع مردم و تعهد استراتژیک به نظم مستقر در قالب حفظ منابع استراتژیک غرب و هم‌پیمانی پنهان با رژیم صهیونیستی و قبح‌زدایی از این ارتباط و دشمن‌نمایاندن محور مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران بوده است.

رویکردهای جریان واپس‌گرا و سازش‌کار بر اساس مرزبندی‌های کاذب و هویت‌های موهوم و انتزاعی همواره بر تقابل با هویت راستین ملت‌ها در جهان اسلام استوار بوده است.

تلاش حکومت‌های ارتجاعی این بوده که هویت خود را مبتنی بر وجوه عربی تعریف کنند؛ در نتیجه دیگر (other) آنها به لحاظ هویتی غیر اعراب منطقه محسوب می‌شود. در این نگرش جمهوری اسلامی دیگر هویتی فرض می‌شود فقط به این دلیل که هویتی عربی ندارد و اسراییل می‌توان تقریب هویتی بیابد؛ به این جهت که منشعب از نژاد مشترک با اعراب است. بعد دیگر هویتی که حکومت‌های عربی بدان پافشاری می‌کنند مذهب تسنن است که از طریق آن بتوانند ایران - حزب‌الله و تمامی جنبش‌های اسلامی شیعه را دگر و تهدید معرفی کنند.^۱

مرزبندی بر اساس تشیع و تسنن همانا یک اختلاف‌افکنی استعماری است که شوراندن یکی علیه دیگر را در نهایت به دنبال خواهد داشت.

ماهیت طیف‌های مختلف محور سازش هم‌چون مصر زمان حسنی مبارک، تونس زمان زین العابدین بن علی، عربستان سعودی، اردن، کشورهای حاشیه خلیج فارس و... را می‌توان در بیگانگی محض با مردم‌سالاری و دموکراسی حداقلی تعریف نمود. لیکن در سیاست‌های دولت‌های غربی در ارزش‌گذاری حقوق بشری، و میزان آزادی‌های

۱. ویژه‌نامه فرهنگ عمومی، ۱۳۹۰، ص ۸۱-۸۰.



اجتماعی و سیاسی هیچ‌گاه مورد انتقاد قرار نگرفته‌اند. اما جمهوری اسلامی ایران همواره متهم به حمایت از گروه‌های تروریستی، نقض حقوق بشر، زنان و کودکان، و... شده است. نقش عربستان سعودی به عنوان یک عضو مهم محور سازش در تثبیت و حفظ وضعیت موجود غیر قابل انکار است. این کشور در اوضاع کنونی بر نقش مخرب خود به مراتب افزوده است.

سیدعلی وصف رئیس انجمن اصلاحات و پژوهش‌های بین‌المللی در مصاحبه با شبکه pressTV (۱۳۹۱/۵/۱۵) می‌گوید آنچه آنها (رژیم سعودی) در حال انجام دادن هستند خیانت به مسلمانان است.

دکتر ویستر گریفین تاریلی کارشناس سیاسی، نویسنده و تاریخ‌نگار امریکایی می‌گوید: رژیم سرکوب‌گر آل سعود ماترک دوره بربریت فئودال و یکی از عقب‌مانده‌ترین رژیم‌ها در جهان است.^۱

تلاش‌های عربستان در واقع نمایان‌گر سیاست‌های راهبردی محور سازش در برابر بیداری اسلامی و محور مقاومت است. این سیاست‌ها در واقع برای حفظ وضع موجود و جلوگیری از تغییر و تحولات احتمالی است؛ تحولاتی که با سقوط بن علی در تونس و حسنی مبارک در مصر آغاز شد.

در واقع تحولات اخیر عربی موجب سقوط نظام مبارک و لرزان شدن حکومت‌های عربستان، اردن و دیگر نظام‌های محافظه‌کار و دیکتاتور شد. این امر به معنای تغییر توازن استراتژیک منطقه‌ای به نفع مقاومت و تضعیف جناح محافظه‌کار و سازش‌کار است.^۲

محور سازش با دریافت این پیام به شدت در برابر هر گونه تغییر یا متوقف ساختن و انحراف مسیر خیزش‌های مردمی ایستاده است.

در تقابل تلاش‌های ارتجاع و سازش در ابقای نظام‌های توتالیتریستی و تقابل تلاش‌های ملت‌های منطقه در اسقاط نظام‌های خودکامه، می‌توان تقابل دو جریان محور فرهنگ سازش و مقاومت را مشاهده نمود. این منازعه پس از وقوع بیداری اسلامی در منطقه صورتی جدی‌تر به خود گرفته است. ملت‌های منطقه با آگاهی از ماهیت فلسفه سازش و همچنین مقاومت، اقبال خویش را به جریان و فرهنگ مقاومت اسلامی نشان داده‌اند.

1. www.prsstv.ir

۲. سلمان رضوی، «قیام‌های عربی و چالش‌های فراروی رژیم صهیونیستی»، *مطالعات فلسطین*، ۱۳۹۰، ش ۱۲، ص ۱۲.



اینکه جریان سازش کار و وابسته به امپریالیسم غرب به دشمن ملت‌ها روی خوش نشان داده و با آن هم‌پیمان شده است و با جریان مدافع منافع ملت‌ها یعنی جمهوری اسلامی و محور مقاومت خصومت ورزیده است؛ در این راستا طرح تشکیل ناتوی عربی همچون ناتوی غربی برای مقابله با نفوذ جمهوری اسلامی با شرکت کشورهای خلیج فارس نشانگر سیاست آشکار جریان سازش در حرکت بر خلاف منافع جهان اسلام است. این جریان در سیاست کلی خود کاملاً متناسب با منافع غرب به رهبری امریکا حرکت کرده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

حدوث خیزش‌های فراگیر مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا و مطالبه امواج عظیم انسانی در تغییر فضای سیاسی-اجتماعی موجود، انبوهی از اظهارنظرها-گمانه‌ها-تحلیل‌ها و توصیف‌ها را توسط نخبگان سیاسی و علمی، رسانه‌ها و... سبب شده است. به فعلیت رسیدن و تجمیع و انباشت مطالبات بر زمین مانده و تضييع شده طی سال‌های متمادی به صورت خیزش‌ها و جنبش‌های فراگیر مردمی حاکی از بحران حکمرانی در منطقه است. بحرانی که خود را در عقب‌ماندگی، تبعیض، ستم، وادادگی، سرخوردگی، فساد و... در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و... نشان داده است. بنابراین حاکمیت فراگیر دیکتاتوری به عنوان یک سیستم تحمیلی که نخستین عامل مهم در حفاظت از وضعیت موجود بوده مورد خطاب شعار اسقاط النظام قرار گرفته است.

استبداد حاکم بر کشورهای منطقه یک مدل استعماری است که ماهیت آن را می‌بایست در حفظ منافع کلان غرب و خنثی‌سازی عوامل بالقوه و بالفعل تهدیدکننده منافع غرب و عقب‌نگاه داشتن ملت‌های منطقه و جلوگیری از فرآیند آگاهی و ایجاد جو اختناق و تزریق ناآگاهی دانست. در تأیید این سخن می‌توان به سخنان حمزه علوی توجه نمود. او بر این باور است که حکومت با استعمار وارد جهان سوم شده است و می‌گوید:

بحران کنونی حکومت در کشورهای جهان سوم آنچنان که متفکران غربی معتقدند عدم ظرفیت این کشورها برای دریافت مفاهیمی همچون شهروندی، برابری و احترام به قانون نیست بلکه مشکل اصلی در این مسئله خلاصه می‌شود که برخلاف کشورهای اروپایی که حکومت‌شان به دست بورژوازی ملی-بومی تأسیس شده در کشورهای

جهان سوم این بنیاد سیاسی به دست بورژوازی استعماری - خارجی به منصف ظهور نشسته است. این فرآیند سبب شده که مؤسسات حکومتی در جهان سوم در حقیقت بوروکراسی مدنی - نظامی بزرگی در خدمت منافع استعماری باشند و هیچ رابطه‌ای با گروه‌های بومی جوامع خویش نداشته باشند.^۱

فارغ از بحث بحران حکومت، آغاز و فراگیری خیزش‌های منطقه موسوم به بیداری اسلامی نکته مهم دیگر بعد از مقوله بحران حکومت و نظامات استبدادی، تحلیل‌ها و توصیف‌های گوناگون درباره حوادث منطقه است که تمثیل هر کسی از ظن خود شد یار من توصیفی متناسب با آن است. مروری گذرا به نگرش غرب درباره هویت و فرهنگ جهان اسلام نشان می‌دهد که آنها درک درستی از تغییرات کنونی نداشته‌اند. نگاه همراه با تحقیر آنها از مردم منطقه، باعث شده است که قیام‌های مردمی را باور نکنند یا حداقل آن را در چهار چوب مطالبات حداقلی و توهین آمیز فرو بکاهند. امریکا به عنوان نماد غرب همواره چهره‌ای نامطلوب و عقب مانده از جهان عرب به افکار عمومی نشان داده است. مقامات رسمی کاخ سفید برای فهم جهان عربی شدیداً از کتاب متعصبانه و ضد عرب رافائل پاتائی (۱۹۷۳) بهره می‌بردند. این کتاب به پایه‌ای برای شناخت فرهنگ عربی و اسلامی تبدیل شده بود. در خلال سی سال، توصیف پاتائی از اعراب به عنوان انسان‌های شرم‌آور و شهوت‌ران علناً مورد اعتراض قرار گرفت. غرب همواره تلاش نموده است با عطف به چهار چوب ذهنی خودساخته خویش، مبنی بر الزام رسیدن جهان به دموکراسی غربی، تحولات کشورهای عربی را صرفاً به خواسته‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فرو کاهد.^۲ بر اساس چنین نگاه آمرانه و تحقیر آمیز است که غربی‌ها مردم منطقه را ناتوان و فاقد شعور در به راه انداختن جنبش‌های کنونی برای تحقق اهداف خویش دانسته و تنها شورش برای نان را توصیف مناسبی برای این حادثه کم سابقه می‌دانند؛ یا بهار عربی هم چون پدیده‌ای موسمی و مبتنی بر هیجانات زودگذر تنها تخلیه کننده عقده‌های فروخورده از سال‌های اختناق می‌شود.

در توصیف این جنبش‌ها گمان بر این بوده است که ناسیونالیسم عربی هم چنان

۱. بیداری اسلامی؛ چشم‌اندازی آینده جهان غرب، ترجمه کمال باغجری، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر ایران، ۱۳۹۰، ص ۹۲.

۲. جنیس جی. تری، سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه؛ نقش لابی‌ها و گروه‌های ذی نفوذ، ترجمه ارسلان قربانی شیخ‌نشین و رضا سیمبر، سمت، ۱۳۸۸، ص ۴۳.

۳. اسلام‌گرایی و بیداری اسلامی در خاورمیانه، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر، ۱۳۹۰، پیشگفتار.





فلسفه مقاومت اسلامی به طور کلی در اعتقاد به تغییر وضعیت موجود منطقه و جهان، مبارزه در قالب و چهارچوب اسلام، نفی نظام سلطه و هژمونی غرب، ضدیت با استبداد و خودکامگی، ضدیت و دشمنی با رژیم صهیونیستی، عدم اقبال و اعتقاد به هویت‌های موهوم ناسیونالیستی و عدم اعتقاد به مبارزه در چهارچوب ایدئولوژی‌های الحادی و بی‌اثر و... نهفته است

مقوم شکل‌گیری این چنین حوادثی است و این ایدئولوژی می‌تواند مردم را به صحنه بکشاند. به نظر می‌رسد این نگاه دور از واقعیت باشد؛ برخلاف ظاهر موجه ناسیونالیسم که در برهه‌ای ملت‌های منطقه و نخبگان را اغوا کرده بود و هنوز هم عده‌ای شیفته آن هستند ماهیت آن مبتنی بر ایدئولوژی مدرن است که در جست‌وجوی هویت قوم‌مدارانه برای اثبات خود و نفی دیگری است. بر این اساس ناسیونالیسم موجبات انحراف از مسیر اصلی مبارزه را فراهم ساخته و موجب تشتت و تفرق در منطقه (جهان اسلام) گردید. ناسیونالیسم برای دین‌زدایی و

جایگزینی برای دین اسلام بود و خود تبدیل به دین مدرن گردید که حتی دین‌داران را نیز اغوا نمود. ناسیونالیسم در جدا کردن دین از صحنه زندگی و تحویل دین به فرهنگ ملی مشابه و مشترک با سکولاریسم بوده و تفاوتی با آن ندارد. آنچه در این نوشتار بدان پرداخته شده است تبیین بیداری اسلامی به عنوان عالی‌ترین توصیف خیزش‌های منطقه بوده و در این چهارچوب بیداری اسلامی فارغ از نگاه سکولاریستی و تحریف‌آمیز و فریبنده تنها به توصیف واقعیات منطقه از گذشته تا حال و ترسیم آینده جهان اسلام پرداخته شده است.

از سویی در امتداد وقوع انقلاب اسلامی و بعد از آن بیداری اسلامی روند تغییرات دوگفتمان‌سازش و مقاومت مورد بررسی قرار گرفت که گفتمان و سیطره تدریجی هژمونی فرهنگی مقاومت مبتنی بر قدرت نرم به از رونق افتادن و تضعیف جریان‌سازش انجامیده است.



دشمن‌شناسی جنبش بیداری اسلامی در دیدگاه آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای

«با تأکید بر رویکرد تقابلی - تخصیصی امریکا در مقابل ایران»

محمود رضا صنم‌زاده^۱

ندا پارسا^۲

مقدمه

تحولات، جنبش‌ها و جریان‌های بشر بنیاد به دلیل تأثیر و تأثراتی که بر محیط پیرامونی خود اعم از محیط محلی، ملی یا فراملی دارند، سویه‌مند بوده و دارای خصوصیت جاذبه و دافعه می‌باشند. به این ترتیب که در حول آرایشی از جبهه موافقان، حامیان و فعالانی که غایت خود را تقویت و تکثیر آن قرار داده و نیز جبهه‌ای از مخالفان، نافیان و فعالینی که هدف آنها حذف و طرد این جریان می‌باشند، قرار می‌دهند. بیداری اسلامی نیز از این مقوله مستثنی نیست. این پدیده با بهره‌گیری از تجربه انقلاب اسلامی ایران و شعاع تأثیرات آن توانست با تکیه بر تفکر اسلام سیاسی، نقش اسلام و مسلمانان را در عرصه‌های مختلف برجسته ساخته و عنصر هویت اسلامی را به عنوان واقعیتی پذیرفته شده در برابر هویت جهان شمول غرب مجدداً به میدان آورد

۱. کارشناس ارشد اندیشه سیاسی در اسلام، پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه مازندران



و با تعریف جدیدی از منطق قدرت، معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی را عمیقاً دست‌خوش دگرگونی نماید. بنابراین بیداری اسلامی مانند همه جنبش‌های اجتماعی با مخالفان و حامیان و همراهانی مواجه است. مقام معظم رهبری در این زمینه می‌فرماید:

به برکت انقلاب اسلامی، پدیده‌ای به نام بیداری اسلامی به وجود آمد که این دیگر قابل انکار نیست. امروز بیداری اسلامی در همه کشورهای اسلامی هست؛ هر چند که کم و زیاد دارد. بیداری اسلامی به معنی این نیست که همه ملت‌ها و همه آحادی که در این بیداری سهیم‌اند، به صورت منطقی و استدلالی مبانی فکری یک نظام اسلامی را شناخته‌اند، بلکه به این معناست که احساس هویت اسلامی در میان توده‌های مسلمان، در همه‌جا، به وجود آمده است.^۱

مقام معظم رهبری همچنین فرمودند:

بیداری اسلامی یعنی حالت برانگیختگی و آگاهی‌ای در امت اسلامی که اکنون به تحولی بزرگ در میان ملت‌های این منطقه انجامیده و قیام‌ها و انقلاب‌هایی را پدید آورده که هرگز در محاسبه شیاطین مسلط منطقه‌ای و بین‌المللی نمی‌گنجد؛ خیزش‌های عظیمی که حصارهای استبداد و استکبار را ویران و قوای نگهبان آنها را مغلوب و مقهور ساخته است.^۲

لذا شناخت دشمنان و مخالفان این حرکت اسلامی از جهات مختلف اهمیت فراوانی می‌یابد. از همین رو این مقاله در پی تبیین دیدگاه‌های مقام معظم رهبری پیرامون دشمنان بیداری اسلامی بوده و به تدابیر خاص ایشان جهت مقابله با این دشمنان می‌پردازد.

تعریف مفهومی و عملیاتی بیداری اسلامی

امروزه سخن از بیداری اسلامی، سخن از یک مفهوم نامشخص و مبهم نیست؛ سخن از یک واقعیت خارجی مشهود و محسوس است که قیام‌ها و انقلاب‌های بزرگی را پدید آورده است. در یک تعریف کلی، بیداری اسلامی یعنی حالت برانگیختگی در امت

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان وزارت امور خارجه و رؤسای نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور، ۱۳۸۲/۵/۲۵.
 ۲. تقی صوفی نیارکی، *بیداری اسلامی: هویت تمدنی و چالش‌های پیش رو*، تهران، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۳۲۵.



اسلامی که اکنون به تحولی بزرگ در میان ملت‌های این منطقه انجامیده، و قیام‌ها و انقلاب‌های بزرگی را پدید آورده که هرگز در محاسبه قدرت‌های مسلط منطقه‌ای و بین‌المللی نمی‌گنجد. خیزش‌های عظیمی که حصارهای استبداد و استکبار را ویران و قدرت‌های پشتیبان آنها را مغلوب و مقهور ساخته است.

در تعریفی دیگر، بیداری اسلامی مهجوریت‌زدایی از دین یا بازپیرایی و واخوانی گزاره‌ها و آموزه‌های اسلامی از اجمال و ابهاماتی است که بر سیمای دین نشست است.^۱ به عبارت دیگر، بیداری اسلامی مترادف است با این سخن که ما فاصله عظیمی در عقیده، اخلاق و عمل اجتماعی از مفاهیم و ارزش‌های اسلامی گرفته‌ایم و برای جبران کوتاهی‌های چند قرن اخیر، باید تلاش کنیم. هدف از این بازگشت، ساختن یک تمدن جدید اسلامی با به کارگیری ارزش‌های خالص اسلامی و تجربه انسانی تمدن بشری است. نهضت بیداری اسلامی هدفش تشکیل یک تمدن محمدی جهانی است که در آن، عقلانیت با معنویت، قدرت با اخلاق، دانش با ارزش و علم با عمل، جمع شود.^۲

عوامل و زمینه‌های شکل‌گیری بیداری اسلامی

بیداری سیاسی، یک واقعیت فراگیر اجتماعی است که محسوس و مشهود است و روشن است که پدیده‌های اجتماعی، معمولاً آموری پیچیده هستند و نمی‌توان با ساده‌انگاری و ساده‌اندیشی، تنها با تکیه بر عامل واحدی به تحلیل و تبیین آنها پرداخت. بیداری اسلامی، پدیده‌ای ریشه‌دار در طول تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی است و در طول تاریخ گذشته و حال جوامع اسلامی، عوامل گوناگون مثبت و منفی در شکل‌گیری این بیداری مقدس نقش داشته‌اند، که در ذیل به ذکر آنها خواهیم پرداخت:

۱. شناخت عقب‌افتادگی‌های علمی، اقتصادی و اجتماعی جوامع اسلامی
۲. توجه به فقر، جهل، عدم بهداشت و وضعیت فلاکت‌بار حاکم بر جهان اسلام
۳. شناخت پیشرفت‌های مادی جهان غرب و مقایسه وضعیت جوامع غربی با جوامع اسلامی

۴. توجه به گذشته پرافتخار و سراسر شکوه و عظمت دنیای اسلام و تمدن درخشانی که مسلمانان در گذشته تاریخی خود خلق کرده‌اند.

۵. توجه به میراث علمی و غنی اسلام در عرصه‌های مختلف علوم و معارف بشری و

۱. غلامرضا بهروز لک، «درنگی در مفهوم‌شناسی بنیادگرایی اسلامی»، کتاب نقد، ۱۳۸۲، ش ۲۶ و ۲۷، ص ۱۶-۸.

۲. مصطفی شفیعی، آسیب‌شناسی بیداری اسلامی از نگاه امام خمینی (ره)، تهران، نهضت نرم‌افزاری، ۱۳۹۱،



- نقشی که دانشمندان اسلامی در هدایت قافله فکری بشری بر عهده داشته‌اند.
۶. توجه به بدعت‌ها و خرافات و نارسایی‌هایی که در عرصه اندیشه دینی گریبان‌گیر دنیای اسلام شده است.
۷. توجه به فشار خردکننده‌ای که حاکمان مستبد بر مردم اعمال کرده و با ظلم و بی‌عدالتی به چپاول آنها می‌پرداخته‌اند.
۸. درک حضور استعمارگران غارت‌گر و اشغال کشورهای اسلامی توسط آنها و خطراتی که از این راه گریبان‌گیر مسلمانان شده بود.
۹. آشنایی با مفاهیم جدید فکری از قبیل آزادی، برابری، استقلال و...
 حوادث مهمی که در قرن اخیر به وقوع پیوسته، مانند اشغال فلسطین به دست رژیم صهیونیستی و مبارزه فلسطینیان و نیز اشغال افغانستان به دست نیروهای متجاوز غربی و اوضاع عراق در اوج این بیداری نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ای داشته است.^۱

دشمنان بیداری اسلامی

مستکبران جهانی و خصوصاً آمریکا برای دست‌یابی به منافع بیشتر و تسلط بر جهان، همیشه سعی در حذف مخالفان این تمامیت‌خواهی داشته‌اند. پس از جنگ سرد اغلب تحلیل‌گران تصور می‌کردند که با سقوط شوروی، آمریکا برای رسیدن به این هدف دیگر مانعی بر سر راه خود ندارد اما با سر بر آوردن جریان بیداری اسلامی آرزوها بر باد رفت و سخن از جهان تک‌قطبی، مضحک به نظر رسید. آیت‌الله خامنه‌ای بیداری اسلامی را علت اصلی دشمنی استکبار بیان می‌کند:

این ابرقدرت ظالم و سلطنت‌طلب، پس از تحولات اخیر جهان که منتهی به فرو ریختن نظام‌های الحادی کمونیستی شد و شوروی از موضع رقابت با آمریکا فرو افتاد، در صدد است که سراسر جهان و به خصوص مناطق زرخیز اسلامی را به منطقه نفوذ بی‌رقیب خود مبدل سازد و پس از فراغت از - به اصطلاح - جنگ سرد، به جنگ همه‌جانبه‌ای با «بیداری اسلامی» - که مانع مستحکمی در راه این نفوذ است - کمر بسته است.^۲

دشمنان که به نقش محوری «اسلام» در این جریان پی برده‌اند، علنی و مخفی به

۱. رحیم لیالی، «بیداری اسلامی و معنویت‌گرایی در جهان اسلام»، بصیرت سیاسی، سازمان بسیج فرهنگیان، ۱۳۸۶، ص ۱۲۸-۱۲۷.

۲. پیام مقام معظم رهبری به حجاج بیت‌الله الحرام، ۱۳۷۰/۳/۲۶.

مبارزه با اسلام می‌پردازند:

نگاهی به اوضاع کنونی عالم اسلام، علت این پدیده، یعنی شدت گرفتن و علنی شدن مبارزه با اسلام را آشکار می‌سازد. علت، چیزی جز گسترش «بیداری مسلمین» نیست. حقیقت آن است که مسلمین در یکی، دو دهه اخیر در شرق و غرب جهان اسلام و حتی در کشورهای غیر اسلامی، نهضت حقیقی و عمیقی را شروع کرده‌اند، که باید «نهضت تجدید حیات اسلام» نامیده شود. اینک، این نسل جوان و تحصیل کرده و برخوردار از معارف زمان است که به عکس توقع مستعمران دیروز و مستکبران امروز، نه تنها اسلام را، فراموش نکرده، بلکه با ایمانی پرشور، که با استفاده از پیشرفت معارف بشری، بسی روشن‌بینانه‌تر و ژرف‌تر نیز شده است، بدان روی آورده و گمشده خود را در آن می‌جوید.^۱

علل دشمنی با بیداری اسلامی

الف: جلوگیری جریان بیداری اسلامی از جهان‌خواری مستکبران:

این خصومت از طرف کیست؟ از طرف قدرت‌ها؛ کسانی که می‌خواستند دنیا و ملت‌ها را بچاپند؛ اما اسلام و بیداری اسلامی و حرکت اسلامی را مزاحم خودشان به حساب می‌آوردند؛ حقیقت هم همین است. اسلام و «بیداری اسلامی»، در مقابل هر گونه سلطه‌گری ایستاده است و خواهد ایستاد. هر حرکت اسلامی که صادقانه باشد، مسلمانان دنیا را که جمعیت کثیری هستند، به خود جلب خواهد کرد و این برای قدرت‌های بزرگ، یک خطر است. برای همین است که استکبار جهانی، از انقلاب‌های دیگر در سایر نقاط عالم، به قدر انقلاب متکی به اسلام واهمه نداشته است.^۲

ب: تقابل بیداری اسلامی با چپاول ذخایر کشورهای اسلامی و سلطه همه‌جانبه:

مسئله بسیار مهم، سلطه روزافزون شیطان بزرگ بر ذخایر کشورهای اسلامی و حضور بیش از پیش سیاسی و اقتصادی و حتی نظامی آن در این کشورهاست. این ابرقدرت ظالم و سلطه‌طلب، پس از تحولات

۱. پیام مقام معظم رهبری به حجاج بیت‌الله الحرام، ۱۳۷۲/۲/۲۸.

۲. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۶۹/۶/۲۱.





اخیر جهان که منتهی به فرو ریختن نظام‌های الحادی کمونیستی شد و شوروی از موضع رقابت با امریکا فرو افتاد، در صدد است که سراسر جهان و به خصوص مناطق زرخیز را به منطقه نفوذ بی‌رقیب خود مبدل سازد و پس از فراغت از - به اصطلاح - جنگ سرد، به جنگ همه‌جانبه‌ای با «بیداری اسلامی» - که مانع مستحکمی در راه این نفوذ است - کمر بسته است.^۱

ج: مبارزه با اسلام و هویت اسلامی:

ارتباطات فشرده امریکا و عواملش با دولت‌های تازه مستقل آسیای میانه، برای ترساندن آنان از گرایش‌های اسلامی و آنچه آنان نام «بنیادگرایی» بر آن می‌گذارند؛ موضع‌گیری‌های خصمانه آنان در برابر «بیداری اسلامی» در همه جا و به عنوان نمونه‌ای بارز با حرکت سیاسی پیروزمندانه مسلمانان، در الجزایر؛ رفتار حيله‌گرانه و غدرآمیز آنان با ملت عراق و افکندن آنان در وضعیت غم‌انگیز و مظلومانه کنونی؛ دشمنی عنادآمیز آنان با زمام‌داران سودان که صرفاً عکس‌العمل گرایش اسلامی آنان است و ده‌ها نمونه دیگر در سرتاسر جهان، مجموعاً شواهد انکارناپذیری بر خصومت علنی امریکا و دیگر سلطه‌گران، نسبت به اسلام و بیداری اسلامی و باز یافتن هویت اسلامی از سوی مسلمین جهان است.^۲

د: مخالفت بیداری اسلامی با نظم نوین جهانی:

آنچه من احساس می‌کنم و شواهد بر آن گواهی می‌دهد، این است که امریکا و دستیارانش احساس می‌کنند که اسلام، بزرگترین مانع بر سر راه این جهان‌خواری است. لذا در نظم نوین جهانی و در منطق امریکایی، مبارزه با اسلام، یک عنصر اساسی و اصلی است. بنا دارند نهضت‌های اسلامی را، در هر جای عالم که ملت‌ها به پا خاستند، سرکوب کنند و هر جا حکومتی استبدادی و قدرت ظالمی در مقابل مسلمانان قرار گیرد، از آن دولت و قدرت ظالم، بی‌قید و شرط حمایت و تشویق کنند... هر جا «بیداری اسلامی» احساس می‌شود. اینها نسبت به آن حساس‌اند.^۳

۱. پیام مقام معظم رهبری به حجاج بیت‌الله الحرام، ۱۳۷۰/۳/۲۶.

۲. پیام مقام معظم رهبری به حجاج بیت‌الله الحرام، ۱۳۷۱/۳/۱۴.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سالگرد ارتحال امام (ره)، ۱۳۷۱/۳/۱۴.

ه: تهدید منافع:

استخراج و صدور نفت و سودهای حاصل از آن به اندازه‌ای از اهمیت برخوردار است که بخش قابل ملاحظه‌ای از اقتصاد جهان عمیقاً به امنیت و وضعیت مناطق نفت خیز و دولت‌های صادرکننده نفت بستگی دارد. هرگونه تحول مهمی در خاورمیانه و به ویژه در خلیج فارس، تأثیر زیادی بر وضعیت بازار نفت، اعم از قیمت آن، قیمت سهام در بازارهای بورس، وضعیت اقتصادی و تراز بازرگانی بسیاری از کشورها خواهد داشت. از این رو، منطقه خاورمیانه به دلیل بر خور داری از حدود دو سوم ذخایر شناخته شده نفتی، و به تبع آن تولید و صدور روزانه بیش از نیمی از نفت مصرفی جهان، در مراکز ثقل سیاست‌های نظام سرمایه‌داری، به ویژه امریکا و اروپا قرار دارد.

در ارتباط با این جریان، موضوع دیگری که اهمیت نفت را مضاعف می‌کند، بازگرداندن دلارهای حاصل از فروش نفت به غرب، برای به گردش در آوردن چرخ‌های نظام سرمایه‌داری است؛ دلارهای نفتی برای تولید کالا و ایجاد اشتغال و فروش محصولات غرب به قیمت‌های تحمیلی به کشورهای صادرکننده، که در واقع استثمار مضاعف می‌باشد. به همین دلیل بخش عمده‌ای از سیاست‌ها و اقدامات دولت‌های بزرگ در خاورمیانه به «سیاست‌های نفتی» معروف است. اکنون طرح «خاورمیانه بزرگ» در راستای تحقق دو هدف مهم و حل دو معضل جدی استکبار غرب در منطقه می‌باشد. تسلط بر خاورمیانه به منزله اولین مرحله اجرای تک‌قطبی کردن جهان؛ مهار یا انحراف بیداری اسلامی و پیاده کردن فرهنگ و ارزش‌های امریکایی، دو هدف راهبردی دیگر برای پیروزی در اولین مرحله اجرای طرح استراتژی قرن ۲۱ امریکا و سیاست منزوی کردن رقبا و انحصاری کردن قدرت ایالات متحده می‌باشد.^۱ آیت‌الله خامنه‌ای در این رابطه معتقدند:

برای استکبار، مسئله اصلی، دنیای اسلام است. آنها می‌خواهند دنیای اسلام را که بیش از یک میلیارد جمعیت دارد؛ بخش عظیمی از منابع مالی و منابع طبیعی مورد نیاز امروز را در اختیار دارد؛ «روح جدید» و حرکت و «بیداری اسلامی»، امروز آن را سرپا ننگه داشته است، از بین ببرند. هدف آنها، دنیای اسلام است. امروز «بیداری اسلامی»، از شرق دنیای اسلام - حداقل پاکستان - تا شمال آفریقا را فرا گرفته است.

۱. جواد منصوری، «سیاست راهبردی امریکا در مقابله با بیداری اسلامی»، اندیشه/تغیاب/اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۴۲-۴۳.





مردم اسلام خواهی دارند و آن را علنی کرده‌اند؛ این خطر بزرگی برای امریکا است. آنها تصریح می‌کنند و می‌گویند منافع ما تهدید می‌شود. البته راست هم می‌گویند، منافعشان تهدید می‌شود؛ منتها این منافع نامشروع است. بله، منافع نامشروع و ظالمانه‌شان با حرکت بیداری اسلامی تهدید می‌شود.^۱

و: تهدید اهداف صهیونیست و هم‌دستانش در منطقه:

امروز دشمن اهداف خود را صریح بیان می‌کند. صریحاً می‌گویند با «بیداری اسلامی» مخالف‌اند و می‌خواهند آن را در هم بکوبند، صریحاً می‌گویند که می‌خواهند نقشه خاورمیانه را عوض کنند. تغییر نقشه خاورمیانه به چه معناست؟ معنایش این است که صهیونیست‌های ظالم عامل دست استکبار جهانی را همه‌کاره منطقه کنند و در این منطقه، هیچ کشور و دولت و قدرت و ملتی نباشد که در پنجه استعمار صهیونیست‌ها نباشد. امت اسلامی در مقابل این هدف‌ها باید بایستد.^۲

ز: مقابله با اسلام سیاسی و حاکمیت اسلام:

نسیم بیداری اسلامی در همه جای جهان اسلام وزیده و پا نهادن اسلام به عرصه عمل، به مطالبه‌ای جدی بدل شده است. آری، بیداری اسلامی محاسبات استکباری را به هم ریخته و معادلات جهانی مطلوب مستکبران را تغییر داده است. این رفتارهای عصبی و شرارت‌آمیز، بیش از آن که برخاسته از قدرت و اعتماد به نفس باشد، ناشی از سرآسیمگی و وحشت است. آنان بیداری اسلامی را حس می‌کنند و از فراگیری اندیشه «اسلام سیاسی» و حاکمیت اسلام به شدت احساس خطر می‌کنند. آنان از فکر روزی که امت اسلامی یکپارچه و امیدوار، به پا خیزد به خود می‌لرزند.^۳

ح: ادامه سلطه بر جهان اسلام:

اکنون که به برکت فداکاری مبارزان و شجاعت و صداقت رهبران در برخی از نقاط دنیای اسلام، «بیداری اسلامی» امواج خود را گسترش داده و جوانان و نخبگان و آحاد مردم را در بسیاری از کشورهای اسلامی

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲/۵/۱۵.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲/۷/۲.

۳. پیام مقام معظم رهبری به کنگره عظیم حج، ۱۳۸۲/۱۱/۱۸.

به میدان آورده و چهره غدار سلطه‌طلبان برای بسیاری از سیاستمداران و زمامداران مسلمان آشکار گشته است، بار دیگر سردمداران استکبار در پی ترفندهای تازه برای ادامه و تحکیم سیطره خود بر دنیای اسلام‌اند. سرلوحه این هدف‌ها سرکوب موج اسلام‌خواهی و به انزوا کشیدن دوباره ارزش‌های اسلامی است. همه ابزارهای تبلیغاتی و سیاسی امریکا و دیگر سلطه‌طلبان، امروز به کار افتاده است تا نهضت بیداری اسلامی را به تأخیر اندازند و اگر بتوانند سرکوب کنند.^۱

ترفندهای دشمن برای مقابله با بیداری اسلامی و غلبه بر جهان

فاتحان جنگ بین‌الملل اول و دوم که عمدتاً چند کشور اروپایی و امریکا بودند، اینها برای این منطقه مهم خاورمیانه یک سیاست تثبیت‌شده‌ای داشتند؛ چون این منطقه هم از لحاظ موقعیت سوق‌الجیشی مهم است؛ منطقه اتصال آسیا و اروپا و آفریقا است، هم یکی از بزرگترین انبارهای نفت عالم است - که نفت، شریان حیاتی همه قدرت‌های صنعتی است که بر دنیا مسلط‌اند - هم از لحاظ ملت‌ها، اینجا دارای ملت‌های کهن، ریشه‌دار و با سوابق تاریخی است؛ لذا برای این منطقه یک سیاستی را اتخاذ کردند.

آن سیاست عبارت بود از اینکه در این منطقه باید کشورهای، واحدهای سیاسی‌ای وجود داشته باشند که این خصوصیات را داشته باشند: اولاً ضعیف باشند؛ ثانیاً با یکدیگر دشمن باشند، مخالف باشند، با هم کنار نیایند، نتوانند اتحاد بکنند - لذا دیدید سیاست تقویت ناسیونالیسم عربی، ناسیونالیسم ترکی، ناسیونالیسم ایرانی در طول سال‌های متمادی دنبال شد - ثانیاً حکام‌شان از لحاظ سیاسی، دست‌نشانده باشند، مطیع باشند، زیر بار قدرت‌های غربی بروند، حرف گوش کن باشند؛ رابعاً از لحاظ اقتصادی مصرف‌کننده باشند؛ یعنی نفتی را که تقریباً مفت از چنگ این‌ها خارج می‌کنند، پول همان نفت را باز خرج واردات کنند، خرج مصرف کنند تا کارخانه‌های غربی رونق بگیرد؛ خامساً از لحاظ علمی عقب‌افتاده باشند، اجازه پیشرفت علمی

۱. پیام مقام معظم رهبری به حجاج بیت‌الله الحرام، ۱۳۸۴/۱۰/۱۹.





به آنها داده نشود... ملت‌های این منطقه، از لحاظ فرهنگی، مقلد محض اروپایی‌ها باشند؛ از لحاظ نظامی، ذلیل و آسیب‌پذیر و ضعیف باشند؛ از لحاظ اخلاقی، فاسد باشند، دچار انحطاط‌های گوناگون اخلاقی باشند؛ از لحاظ مذهبی هم کاملاً سطحی و قانع به مذهب فردی و احیاناً مذهب تشریفاتی باشند.^۱

امریکا بزرگترین دشمن بیداری

سیاست‌های امریکا برای غلبه بر جریان بیداری اسلامی

۱. اسلام‌زدایی:

یکی از فصول اصلی در نظم نوین پیشنهادی امریکا برای جهان پس از سقوط کمونیسم، فصل اسلام‌زدایی و مقابله با رشد روزافزون حرکت‌های اسلامی است.^۲

برخورد‌های غیرقانونی و غیردموکراتیک با گروه‌ها و مراکز و مظاهر اسلامی - از جمله غیرقانونی اعلام کردن حجاب در چند کشور اروپایی و محدودیت‌های فوق‌العاده برای تمامی مسلمانان و مراکز آنان در امریکا - نمودی از نگرانی‌های غرب در این زمینه می‌باشد. اگر چه تاکنون نتوانستند در کنترل این جریان توفیق داشته باشند، اما هم‌چنان به تشدید تبلیغات علیه اسلام، مسلمانان و ایران می‌پردازند. از این رو، قرن ۲۱ را بعضی دوران ظهور قدرت فکری و معنوی اسلام و مقابله با سلطه فرهنگی و ارزشی غرب می‌دانند.^۳

۲. دروغ‌پراکنی و استفاده از سیاست‌های خوش‌آب و رنگ مثل حقوق بشر:

دروغ می‌گویند که تکرار می‌کنند ما ایران را دوست می‌داریم و مایل به روابط با ایران هستیم؛ این‌ها مایل‌اند که مثل گذشته بر ایران حکومت کنند و همان بساط گذشته را در ایران درست کنند.^۴

اما ایشان این حربه را دیگر کارآمد ندانسته و بیداری ملت ایران را خنثی‌کننده این سیاست «دروغ» می‌دانند و در ادامه می‌فرمایند:

این ملت، بیدار شده اسلام است. این ملت در هر جا و در هر حرکتی که

۱. خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۸۹/۱۱/۱۵.

۲. پیام مقام معظم رهبری به حجاج بیت‌الله الحرام، ۱۳۷۱/۳/۱۳.

۳. جواد منصور، همان، ص ۴۵.

۴. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۰/۷/۱۷.

احساس کند در آن میل و اراده قدرت‌های استکباری است، مقابل آن خواهد ایستاد و تاکنون هم ایستاده است؛ بعد از این هم خواهد ایستاد و به فضل الهی و به حول و قوه خدا پیروز هم خواهد شد.^۱

۳. تشکیل دولت‌های وابسته:

اینها مایل‌اند، در ایران و در هر کشور دیگری، رژیم‌هایی بر سر کار باشند که از مردم منقطع باشند، به آن قدرت‌ها متصل باشند. منافع مردم را زیر پا لگد کنند، منافع کمپانی‌های جهان‌خواران را تأمین کنند، بر طبق تشخیص مردم و به خیر و صلاح آنها حرکت نکنند و طبق اشاره انگشت استکبار حرکت کنند. رژیم‌های مرتجعی که شما می‌بینید، این‌گونه‌اند و چقدر هم برای این زمام‌داران امریکا، محبوب و مطلوب‌اند. رهبر معظم انقلاب این حربه را نیز با «بیداری مردم» شکست خورده می‌داند و می‌فرماید: «اما نظام مقدس اسلامی، نظامی است که همه مردم در آن بیدار و هوشیارند؛ با اراده تصمیم می‌گیرند، در صحنه مسائل زندگی حضور دارند.»^۲

۴. تشویش اذهان نسبت به انقلاب اسلامی:

دشمن دست بردار نیست. او سعی می‌کند برای افکار عمومی دنیا - که این افکار عمومی عالم، متضمن افکار و احساسات و استفهامات ملت‌های جهان سوم، که مخاطب انقلاب اسلامی بودند، نیز هست - اثبات کند که ایران خودش آن دوران را تخطئه می‌کند؛ شما از چه کشوری می‌خواهید تقلید کنید؟! می‌خواهید برای مردم فلان کشور اسلامی یا حتی غیر اسلامی ثابت کنید که ایران از مواضع قبلی خود عدول کرده است. ما دیدیم که کشورهای غیر اسلامی، در حرکات عظیم خودشان، راه ایران را به عنوان شعار مشخص کردند، تابلو زدند و گفتند راه ما همان راهی است که ایران رفته است؛ یعنی راه مقابله با استکبار امریکایی و غول خون‌خوار قدرت سلطه جهانی. می‌خواهند به مردم دنیا بگویند که شما دنبال آن راه رفتید و جاذبه آن شما را به حرکت در آورد و به شما امید بخشید؛ اما حالا خود متولیان و کارکنان و رهروان آن راه، آن را تخطئه می‌کنند؛ شما چه می‌گویید؟! می‌خواهید این را در دنیا جا بیندازند.

۱. همان.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با بسیجیان کشور، ۱۳۷۵/۸/۳۰.





و این دشمنی‌ها علیه ایران در راستای ایجاد یأس از ایران به عنوان کانون بیداری است: وقتی می‌بینند که نمی‌توانند این ملت را از ایمانش، از اسلامش، از انقلاب و امامش جدا بکنند و شعارهایش را از او بگیرند- در واقع امکان این عمل نیست- در دنیا این گونه منعکس می‌کنند که دولت به غرب متمایل شد! این برای آن است که روحیه ملت‌های دنیا را ضعیف کنند. این برای آن است که مسلمانانی را که در اقصی نقاط عالم چشمشان به شما ملت شجاع و بزرگ است، دل مرده و مأیوس کنند. آنها بگویند عجب! پس ایران هم این طور شد. تلاش می‌کنند که امید مسلمانان جهان از دست برود؛ ولی اشتباه کرده‌اند.^۱

۵. تبلیغات علیه گروه‌های مبارز و تروریست نامیدن آنها:

در سرتاسر دنیا، تبلیغات علیه گروه‌های مبارز و مسلمان و مخلص، غالباً تبلیغات طرفدار استکبار است و انسان‌های فداکاری را که برای نجات خودشان از شرایط بد زندگی، دست از جان شسته‌اند، تروریست معرفی می‌کنند، همه این‌ها از همان خصوصیات استکبار است.^۲

اروپا و آمریکا در دو قرن اخیر برای توجیه جنایات استعماری و اقدامات سلطه‌جویانه خود و برای جلب حمایت مردم و جلب آرای آنان و برای به حداکثر رساندن منافع خود، جریانی را به صورت تهدید مشترک خود معرفی می‌نمایند. لذا پس از اضمحلال کمونیسم و بلوک شرق، اسلام به عنوان دشمن اصلی غرب و حتی جهان بشریت معرفی شد. اگر چه به دلایلی و از جمله منافع عظیم و دولت‌های دست‌نشانده در جهان اسلام، مجبور به انتخاب کلمه «تروریسم» شدند؛ بنابراین در ذهنیت و تصور زمام‌داران و مردم، اسلام همان تروریسم و به همین علت محکوم به نابودی است. از این رو، باید «جنگ صلیبی» جدید راه‌اندازی شود.

دولت بوش بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) به گونه‌ای عمل کرد که نشان دهد جهان اسلام در قالب تروریسم به جنگ آمریکا آمده است. ابتدا از ورود به جنگ صلیبی خبر داد و آنگاه انگشت اتهام را متوجه مسلمانان و گروه‌های اسلامی کرد. اما عملکرد بعدی آن در سه بخش نظامی، سیاسی و تبلیغاتی نشان داد که اتخاذ

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با کارگران و معلمان سراسر کشور، ۱۳۷۰/۲/۱۱.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان و دانش‌آموزان، ۱۳۶۸/۸/۱۰.

سیاست نظامی گری فصلی تنظیم شده از پرونده تغییر در نظم جهانی برای ارتقای نقش و موقعیت امریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده از جنگ سرد است.^۱

آنچه در چند سال اخیر انجام شد و همچنان ادامه دارد - که خسارت و مصائب بسیاری بر امت اسلام بر جای گذاشت - در راستای اجرای این سیاست بوده است. مقاومت مسلمانان در مقابل سلطه غرب و حمایت استکبار سرمایه داری از دولت‌های دست‌نشانده و احتمال قطع منافع آنان در جهان اسلام، از جمله دلایل رویکرد به این سیاست استراتژیک می‌باشد. منافع غرب در این منطقه به اندازه‌ای گسترده و استراتژیک می‌باشد که تصور نمی‌کنند به حیات سیاسی و اقتصادی خود ادامه دهند.^۲ حمایت از گروه‌های انحرافی مانند طالبان، ایجاد اختلاف میان مسلمین، تثبیت اسراییل در منطقه، حذف آرمان فلسطین، تزییق فرهنگ غربی و ایجاد بی‌بند و باری جهت کم‌رنگ شدن آرمان‌های اسلامی، خصوصاً در جوانان از دیگر دسیسه‌ها می‌باشد.

راه‌های مبارزه با امریکا جهت تثبیت و گسترش بیداری اسلامی

مبارزه با امریکا به دلیل خوی استکباری آن است و چون صبغه قرآنی داشته، یک مبارزه ریشه‌دار بوده و یک مبارزه شعاری نمی‌باشد:

یکی از کسانی که در قرآن، راجع به او کلمه استکبار و مستکبر به کار رفته، شخص فرعون است. او، درباره موسی چنین حرف‌هایی می‌زد؛ بنابراین مسئله استکبار یک مسئله قرآنی است. ما با همه این جلوه‌هایی که بیان شد، مخالف‌ایم. مبارزه ملت ایران، یک مبارزه شعاری و احساساتی و موسمی و تاکتیکی نیست؛ بلکه یک مبارزه قرآنی و عمیق و دارای ریشه مکتبی است.^۳

۱. توحید و تکیه به قدرت الهی:

ملت مسلمان ایران به همان اندازه‌ای که در خط توحید پیش رفته است، امروز از زبان درازی و دست‌درازی امریکا و غیر امریکا از مستکبران عالم، راحت است؛ از بکن نکن آنها آزاد است. این، خاصیت توحید و خاصیت عبودیت الله است. بنده خدا که شدید، بندگی خدا با بندگی

۱. منوچهر محمدی، استراتژی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر، تهران، سروش، ۱۳۸۲، ص ۱۸۲.

۲. جواد منصوری، همان، ص ۴۰.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان و دانش‌آموزان، ۱۳۶۸/۸/۱۰.





دیگران و نوکری دیگران نمی‌سازد. این، آن رکن اول است.^۱ امریکادر حوادث خلیج فارس شکست خورده، لازم نیست کسی منتظر درگیری نظامی بشود. این حقیقتی است که انقلاب ما، با قدرت و اعتماد و ایمان و اتکا به تجربه‌های تخلف‌ناپذیر تاریخ و سنت‌های قطعی الهی و اتکا به تجربه خود، آن را گفت و ثابت شد.

دست قدرت الهی، این ملت را حمایت و پشتیبانی می‌کند. نه قدرت امریکا، نه قدرت‌های عظیم مالی و اقتصادی، نه قدرت‌های جاسوسی و امنیتی و نه قدرت‌های مخرب نظامی، هیچ‌کدام قادر نیستند این ملت مؤمن و انقلابی و شاداب و جوان و پر امید را از راه عزت و عظمت اسلام که پیش می‌برد و پرچم اسلام را که بر دست گرفته است و به اهتزاز در می‌آورد، برگردانند و او را در نیمه راه متوقف کنند.^۲

چرا این قدر ملت‌ها، جمهوری اسلامی و مسئولان آن را دوست می‌دارند و رژیم امریکا به رغم این همه خرجی که کرده و تبلیغاتی که انجام داده، نتوانسته است این محبت را از بین ببرد؟ چرا این‌ها ناکام می‌شوند؟ اگر بمب اتم و موشک اتمی و انواع سلاح‌های مدرن و فوق مدرن و هواپیماهای دور پرواز و سایر تجهیزات نظامی برای کامیابی و اقتدار حقیقی کافی بود، امروز باید امریکا همه مقاصد خودش را عملی کرده باشد. چرا نمی‌تواند عملی کند؟ پیداست که در عالم تکوین، در عالم طبیعت، در خلق الله و در فطرتی که خدا آفریده است، عامل مؤثر این‌ها نیست؛ لذا قدرت‌های مادی هر چه انجام دهند، در نهایت ناکام‌اند؛ «فکد کیدک واسع سعیک»^۳

۲. ایمان عمیق به اسلام و تمسک به قرآن:

استکبار جهانی، چه دارد؟ امریکا، چه دارد که بر کشورها و دولت‌های مختلف عالم، فخر و برتری می‌فروشد؟... مردم ما، با سلاح ایمان مسلح‌اند. لذاست که استکبار نمی‌تواند انقلاب شکوهمند و با عظمت ملت ایران را شکست بدهد. ملت ایران، به خاطر ایمان عمیق به اسلام، یک ملت شکست‌ناپذیر است. هیچ قدرتی نمی‌تواند این ملت را شکست

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، ۱۳۷۷/۴/۲۱.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم فارغ‌التحصیلی در دانشگاه هوایی، ۱۳۶۹/۸/۲۸.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان و مسئولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶/۶/۲۶.

بدهد؛ نه دشمنان خارجی، نه دشمنان داخلی، نه گروهک‌ها، نه خرابکارها و نه هیچ‌کس دیگر.^۱

ترفند استکبار، خود دلیل محکمی بر عجز آنان در مقابله با انقلاب اسلامی ایران و نشان بارزی بر تداوم این راه مقدس در زادگاه نوین اسلامی است. ملت ایران، بهتر از هر کس دانسته است که یگانه سنگر مستحکم در برابر زر و زور اردوگاه استکبار و به ویژه امریکای غدار - که امروز علناً دم از سلطه‌گری بر ملل مظلوم و ضعیف می‌زند - تمسک به اسلام و قرآن و پایبندی به اصول نجات‌بخش آن است، و انحراف از این اصول، راه را بر نفوذ دشمنان اسلام باز، و آنان را در سلطه انتقام‌جویانه بر ملتی که بزرگ‌ترین ضربه را بر منافع نامشروع و حیثیت دروغین مستکبرین وارد آورده، کامیاب می‌سازد. از آن روست که این ملت هوشمند و شجاع، از لحظه اوج‌گیری نهضت عظیم خود، همواره با همه وجود، از اسلام ناب محمدی (ص) دفاع کرده و هوشیارانه با ترفندها و توطئه‌هایی که از سوی سردمداران استکبار و متولیان اسلام امریکایی هدایت می‌شده، مبارزه کرده است؛ و ان شاء الله همواره چنین خواهد بود.^۲

۳. حفظ ارزش‌های دینی:

تا وقتی شما پایبند به ارزش‌های دین‌تان هستید؛ تا وقتی به کشورتان ایران عزیز علاقه‌مندید؛ تا وقتی که برای اسلام و قرآن احترام قائل‌اید و به پیروی از حرف قرآن دست‌تان در دست یکدیگر است؛ تا وقتی که مسئولان کشور را دوست می‌دارید و با چشم باز آنها را انتخاب می‌کنید و تا آخر پشت سرشان می‌ایستید هم‌چنانی که الان بحمدالله، همین‌طور هست تا وقتی که جوانان شما نگذارند شور و احساس دینی و انقلابی‌شان کم شود؛ تا وقتی که روحانیون در صحنه‌اند؛ تا وقتی که در این کشور، دین منشأ زندگی است و تا وقتی حکومت قرآنی به فضل الهی بر ایران پرتوافکننده است و این کشور در سایه قرآن زندگی می‌کند، امریکا که هیچ، اگر بزرگ‌تر از امریکا و حتی همه قدرت‌های شیطنی

۱. بیانات مقام معظم رهبری در جمع خانواده‌های شهدای ایلام، ۱۳/۱۰/۱۳۶۹.

۲. پیام مقام معظم رهبری به مناسبت دومین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره)، ۱۳/۳/۱۳۷۰.





۴. اخلاص:

با هم شوند، نخواهند توانست علیه این کشور هیچ غلطی انجام دهند.^۱

امام، آن کاری که کرد- و عظیم‌ترین کاری بود که ما در زمان معاصر و نزدیک خودمان سراغ داریم- به برکت اخلاص بود؛ اخلاص! اگر اخلاص نبود، شخصیت عظیم و جوهره مستحکم امام هم برای اینکه این کارها را پیش ببرد، کافی نبود. یک حکومت فاسد و ریشه‌داری را که همه قدرت‌های استکبار هم از آن حمایت می‌کردند، از این سرزمین، از بیخ و بن برکنند؛ مردم را از شر آن حکومت راحت کند و یک حکومت الهی به وجود آورد! آن همه فساد را با همین حرکت از بین ببرد و نفوذ دشمنان و تسلط امریکا را که دو قرن در تحقیر ملت ایران کوشیده بودند و در عقب‌نگه داشتند سعی بلیغ داشتند، قطع کند! اینها کارهای کوچکی نیست.

بعد از پیروزی هم یک جنگ هشت‌ساله را که در واقع، همه قدرت‌های مسلح دنیا پشتیبان جبهه مقابل ما بودند، با پیروزی ملت ایران تمام کند و این همه توطئه‌ها را خنثی نماید. این، جز به برکت اخلاص امام، ممکن نبود. بعد هم که از دنیا می‌رود، نه میلیون انسان در خیابان‌های تهران، او را مشایعت کنند، تا در مضع و مقام ابدی، به خاکش بسپارند! این‌ها به برکت اخلاص بود. امروز هم بحمدالله، روز به روز نام امام در دنیا بلندتر می‌شود و علاقه‌مندان و ارادتمندان او در اکناف عالم، رو به تزایدند.^۲

۵. عزت‌طلبی:

اگر قرار بود فشارهای امریکا و امثال امریکا روی جمهوری اسلامی، برای آنها اثر مطلوب داشته باشد، جمهوری اسلامی- به فضل الهی و به توجهات ولی‌عصر- این‌طور پیشرفت نمی‌کرد. بودن این ملت و قیام و عزت جمهوری اسلامی، بزرگ‌ترین و روشن‌ترین دلیل بر این است که کید دشمنان به جایی نمی‌رسد و به کوری چشم آنها، مسلمانان در همه جای دنیا، کم و بیش بیدار شده‌اند؛ ملت‌ها به خود آمده‌اند و قدر اسلام را می‌دانند. با وجود این همه فشاری که بر مسلمانان وارد می‌کنند، نیروی

۱. بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع مردم نوشهر، ۱۳۷۲/۲/۱۸.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در جمع بسیجیان به مناسبت هفته بسیج، ۱۳۷۶/۹/۵.

اسلامی و روح اسلامی، رو به فزونی و ازدیاد است.^۱

۶. اعتماد به نفس:

بر فرض که رؤسای امریکا در اغراض خبیثانه خودشان موفق و پیروز شوند و پیش بروند؛ تازه اول پیروزی ملت ایران است. ملت ایران به کسی احتیاج ندارد. ملت ما به اتکای نفس و کاوش در خود نیاز دارد. ملت ایران احتیاج دارد که شخصیت خویش را در میدان‌های دشوار بیازماید تا خود را کشف کند.^۲

۷. استقامت:

اگر کمک خدا نبود، امروز، امریکا روزگار سختی را برای کشور و ملت ایران پیش آورده بود و انتقام کشیده بود. تنها راه ایستادگی است... در مقابل دشمن متجاوز، در مقابل زورگوی ظالم، در مقابل استکباری که امروز بر ارزش‌های الهی و معنوی طغیان کرده است - که مظهرش هم دولت طاغوت و طغیان‌گر امریکا است - کوتاه نیاید. قدرت‌های مادی هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند. با ملتی که ایستاده و به نیروی خود تکیه کرده است، هیچ کاری نمی‌توانند بکنند. همه راه‌ها به روی آنها بسته است. اگر سخت‌گیری کنند، آنها ضرر می‌کنند؛ چون جوهر ایستادگی و مقاومت در یک ملت، جوهر نفیس و گران‌قدری است.^۳

دشمنی با ایران به عنوان کانون بیداری اسلامی

امریکا به عنوان اصلی‌ترین دشمن انقلاب اسلامی ایران طی سه دهه گذشته و پس از انقلاب اسلامی، تلاش کرده است انقلاب اسلامی ایران را مترادف با جریان‌های انحرافی و افراطی و تروریستی در پوشش گروه‌های اسلامی، نظیر گروه طالبان و جریان تروریستی القاعده نشان دهد، که این توطئه با هدف تخریب و جبهه مترقی و عدالت‌خواهانه ایران صورت گرفته است. از این رو، با توجه به این انحرافات و جریان‌های مخرب، شبکه‌های استکباری صهیونیسم و سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلیس در جهان اسلام به دنبال فتنه‌انگیزی بوده‌اند و تلاش کرده‌اند تا با تخریب و جبهه انقلاب اسلامی، مانع از الهام‌بخشی آن به ویژه نزد ملت‌های مسلمان شوند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی بارها در بیانات‌شان درباره توطئه‌های دشمنان انقلاب اسلامی

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان و کارگزاران حج، ۱۳۷۲/۲/۸.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان و مسئولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴/۱۰/۵.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام(ره)، ۱۳۷۱/۳/۱۴.





و القاءات آنان در این زمینه هشدار داده‌اند و در پیام به حجاج در سال ۱۳۷۲ به طور مبسوط نقاط قوت جمهوری اسلامی ایران که سبب خشم استکبار جهانی شده را بر می‌شمارند:

در نظام جمهوری اسلامی چیزهایی که امریکا و هر مستکبر دیگری را خشمگین می‌سازد، این‌ها است: اول جدا نبودن دین از سیاست و پایه اسلامی جمهوری اسلامی. دوم استقلال سیاسی این نظام، به معنای تسلیم‌ناپذیری‌اش در برابر زورگویی‌های معمول ابرقدرت‌ها. سوم اعلام راه‌حل مشخص جمهوری اسلامی درباره مسئله فلسطین، که عبارت‌اند از انحلال رژیم غاصب صهیونیستی و تشکیل دولت فلسطینی، متشکل از خود فلسطینیان و هم‌زیستی مسلمانان و مسیحیان و یهودیان در فلسطین. چهارم حمایت معنوی و سیاسی از همه نهضت‌های اسلامی و تقبیح فشار بر مسلمانان در هر جای عالم.

پنجم دفاع از حیثیت اسلام و قرآن و پیامبر اعظم (ص) و دیگر انبیای الهی و مقابله با توطئه رواج دادن اهانت به این مقدسات، نظیر آنچه در باب نویسنده مهدورالدم آیات شیطانی دیده شد. ششم، تلاش برای اتحاد امت اسلامی و همکاری سیاسی و اقتصادی دولت‌ها و کشورهای اسلامی و حرکت در جهت تثبیت اقتدار ملت‌های مسلمان در قالب «امت بزرگ اسلامی». هفتم، رد و نفی فرهنگ تحمیلی غرب، که دولت‌های غربی با تنگ‌نظری و تعصب، بر آن‌اند که همه ملت‌های عالم را به پذیرش آن وادار سازند، و اصرار بر احیای فرهنگ اسلامی در کشورهای مسلمان. هشتم، مبارزه با فساد و بی‌بندوباری جنسی که همه این‌ها از جلوه‌های بیداری اسلامی در ایران و تلاشی برای اشاعه آن در جهان است که سبب کینه‌ورزی و دشمنی امریکا شده است.^۱

دشمنی با ایران از این روست که ایران با تلاش در این حوزه‌ها، در راستای ایجاد نمونه‌ای برتر از نظام سیاسی به پیش می‌رود و حکومتی که در بهمن ۱۳۵۷ به وجود می‌آید ثمره بیداری و خیزش مسلمانان جهان می‌شود و در مقابل، مخالفت استکبار جهانی را تشدید می‌نماید:

علت اینکه استکبار و در رأس قدرت‌های استکباری، رژیم ایالات

۱. پیام مقام معظم رهبری به حجاج بیت‌الله الحرام، ۱۳۷۲/۲/۲۸.



متحده آمریکا با انقلاب اسلامی و با جمهوری اسلامی مخالف است، این است که جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، یک «بیداری جهانی» را طراحی و زمینه‌سازی کرد.^۱

هر چند این دشمنی‌ها گسترده‌تر و پیچیده‌تر شده، اما نه تنها رکود جریان بیداری اسلامی را به دنبال نداشته بلکه استحکام و بصیرت مضاعفی را ایجاد نموده و ایران هم‌چنان این رسالت الهی خویش را پس از سه دهه انجام می‌دهد:

هر جا بیداری بیشتر باشد، دشمنان بشریت احساس خطر بیشتری می‌کنند؛ لذا دشمنی بیشتری می‌کنند. ما معنای دشمنی‌هایی را که امروز با جمهوری اسلامی می‌شود، خوب می‌دانیم، خوب می‌شناسیم و علت این دشمنی‌ها را می‌دانیم: چون جمهوری اسلامی ملت‌ها و دولت‌ها را به اتحاد و عزت دعوت می‌کند و می‌گوید ملت‌ها و دولت‌ها در سایه اسلام عزت خودشان را قدر بدانند. دشمنی به خاطر این است؛ این را ما می‌دانیم. ما می‌دانیم که این دشمنی‌ها ناکام خواهد شد؛ هم‌چنان که تا امروز ناکام بوده است. سی و یک سال است که علیه جمهوری اسلامی تلاش می‌کنند و سی و یک سال است که به فضل پروردگار جمهوری اسلامی روز به روز ریشه‌دارتر و قوی‌تر می‌شود. این روند هم‌چنان ادامه خواهد داشت. دشمنی هر چه ادامه پیدا کند، مردم، ما، مردم مسلمان، عقبه‌های مردمی در دنیای اسلام، بیشتر خود را باز خواهند یافت؛ بیشتر قدر خود را خواهند شناخت.^۲

مصادیق دشمنی با ایران به عنوان کانون بیداری اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی در منطقه حساس و استراتژیک خاورمیانه فوق‌العاده مهم بوده که طراحی جدید همراه با شعور و بینش و آگاهی‌های سیاسی مردم در مقابل استکبار جهانی، موج بیداری اسلامی در دنیا با الگوی ایران اسلامی فراروی مسلمانان و مستضعفان جهان قرار گرفت و هر چه بیشتر منافع زورگویان را به خطر انداخت و دشمنی مستکبران علیه ایران را برانگیخت. استکبار جهانی که منافع سیاسی و اقتصادی خویش را در خطر می‌دید هر چه در توان داشت در مسیر دشمنی با ایران به کار گرفت:

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان و دانش‌آموزان، ۱۳۷۷/۸/۱۲.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان نظام در روز عید میعت، ۱۳۸۹.

هر کاری از دست‌شان بر می‌آمد، کردند؛ از جنگ‌های خیابانی، تا جنگ‌های قومی، تا کودتای نظامی، تا تحمیل جنگ هشت‌ساله، تا تحریم اقتصادی، تا به راه‌انداختن ماشین عظیم جنگ روانی در طول ۳۲ سال، ۳۲ سال است که علیه ملت ایران و علیه انقلاب و علیه امام جنگ روانی وجود دارد: دروغ گفتند، تهمت زدند، شایعه پخش کردند، سعی کردند ایجاد اختلاف کنند، سعی کردند راه‌ها را در داخل منحرف کنند.^۱ آیت‌الله خامنه‌ای پس از شرح دشمنی‌ها، اهداف دشمنی را بیان می‌کند:

هدف‌هایی که آنها دنبال می‌کردند، در درجه اول، براندازی بود. هدف بعدی این بود که اگر براندازی نظام جمهوری اسلامی تحقق پیدا نکند، انقلاب را استحاله کنند؛ یعنی صورت انقلاب باقی بماند، اما باطن انقلاب، سیرت انقلاب، روح انقلاب از بین برود. در این زمینه خیلی تلاش کردند؛ که آخرین نمایشنامه آنها که روی صحنه آمد، همین فتنه ۸۸ بود. در حقیقت، یک تلاشی بود. یک عده در داخل به خاطر حب به نفس، حب به مقام اسیر این توطئه شدند. من بارها گفته‌ام؛ طراح و نقشه‌کش و مدیر صحنه، در بیرون از این مرزها بود و هست. در داخل با آنها همکاری کردند؛ بعضی دانسته، بعضی ندانسته. هدف سوم هم باز این بود و هست که کاری کنند که اگر نظام اسلامی باقی می‌ماند، از عناصر ضعیف‌النفسی که می‌توان در آنها نفوذ کرد، استفاده کنند و اینها را در مسائل کشور، در واقع طرف‌های اصلی خودشان قرار بدهند. بالاخره نظامی به وجود بیاید و ادامه پیدا کند که قدرت کافی نداشته باشد، ضعیف باشد، مطیع باشد... اما تمام این راه‌ها به شکست انجامید چرا که مردم بیدار بودند. این کارها و این مراحل گوناگون تا امروز شکست خورده است، تا امروز نتوانستند. البته... در تلاش خودشان کم نگذاشتند، لیکن توفیق پیدا نکردند: چون مردم بیدار بودند. ما در جامعه، نخبگان خوبی داریم؛ ملت خوبی داریم؛ مسئولان خوبی داریم، الحمدلله تا امروز دشمن نتوانسته آن هدف‌های خود را انجام دهد. انقلاب راه خود را ادامه داده است و پیش‌رفته است.^۲

۱. خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۸۹/۱۱/۱۵.

۲. همان.



این مسئله نشان می‌دهد که چقدر مسئله بیداری مردم مهم است و همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، نشانگر رهبری قدرتمند است که همواره به مردم بصیرت داده‌اند. از بیانات معظم‌له این نتیجه را نیز می‌توان گرفت که اگر مردم بیدار باشند، تهدیدها و دشمنی مستکبران، نه تنها مخرب نیست، بلکه موجب درخشش و پیشرفت انقلاب اسلامی در عرصه داخلی و خارجی می‌گردد. عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد!

البته این همه عصبانیت تا حدودی قابل پیش‌بینی است؛ چرا که با تسلط مشترک امریکا-انگلیس بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رژیم وابسته و فاسد پهلوی آن چنان در خدمت منافع غرب، به ویژه امریکا بود که کسینجر گفت: «شاه نادرترین متحد امریکا در جهان و یک هم‌پیمان نامشروط بود.»^۱ لذا انقلاب اسلامی در ایران نمی‌توانست برای غرب، به ویژه امریکا قابل قبول و قابل تحمل باشد و از همان اولین روزهای پس از پیروزی انقلاب تلاش‌های گسترده در اشکال گوناگون برای براندازی یا حداقل تغییر رفتار و استحاله فرهنگی آن آغاز شد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. مستکبران جهانی و خصوصاً امریکا برای دستیابی به منافع و تسلط بر جهان، همیشه سعی در حذف مخالفان این تمامیت‌خواهی داشته که پس از جنگ سرد تصور بر این بود که به هدف خویش رسیده، اما با سر بر آوردن جریان بیداری اسلامی و اوج آن در پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی، آرزوهای آنها بر باد رفته و سخن از جهان تک‌قطبی، مضحک به نظر می‌رسد. آیت‌الله خامنه‌ای بیداری اسلامی را علت اصلی دشمنی استکبار بیان می‌کند.

۲. دشمنان که به نقش محوری «اسلام» در این جریان پی برده، علنی و مخفی به مبارزه با اسلام می‌پردازند.

۳. از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای علت دشمنی استکبار جهانی به رهبری امریکا مواردی از جمله: جلوگیری جریان بیداری اسلامی از جهان‌خواری مستکبران، تقابل بیداری اسلامی با چپاول ذخایر کشورهای اسلامی و سلطه همه‌جانبه، مخالفت بیداری اسلامی با نظم نوین جهانی، تهدید منافع و اهداف صهیونیست و هم‌دستانش در منطقه، مقابله با اسلام سیاسی و حاکمیت اسلام و ادامه سلطه بر جهان اسلام می‌باشد.

۴. همچنین ایشان ضمن اشاره به اینکه امریکا بزرگ‌ترین دشمن بیداری اسلامی

۱. ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۰، ص ۲۹۶.



است، به سیاست‌های امریکا برای غلبه بر جریان بیداری اسلامی این چنین اشاره می‌کنند: اسلام‌زدایی، دروغ‌پراکنی و استفاده از سیاست‌های خوش‌رنگ و آب مثل حقوق بشر، تشکیل دولت‌های وابسته، تشویش اذهان نسبت به انقلاب اسلامی، تبلیغات علیه گروه‌های مبارز و تروریست نامیدن آنها.

۵. در ادامه معظم‌له به بیان راه‌های مبارزه با امریکا جهت تثبیت و گسترش بیداری اسلامی بدین شکل می‌پردازند: توحید، تکیه بر قدرت الهی، ایمان عمیق، تمسک به اسلام و قرآن، حفظ ارزش‌های دینی، اخلاص، عزت‌طلبی، اعتماد به نفس، استقامت.

۶. آیت‌الله خامنه‌ای هم چنین از دشمنی امریکا با ایران به عنوان کانون بیداری اسلامی یاد کرده و اینکه این رژیم از ابتدای انقلاب همواره سعی در تخریب چهره انقلاب اسلامی و جلوه دادن ماهیت آن به صورت انحرافی داشته است. از این رو، با توجه به این انحرافات و جریان‌های مخرب، شبکه‌های استکباری صهیونیسم و سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلیس در جهان اسلام به دنبال فتنه‌انگیزی بوده‌اند و تلاش کرده‌اند تا با تخریب و چهره انقلاب اسلامی، مانع از الهام‌بخشی آن به ویژه نزد ملت‌های مسلمان شوند.

۷. دشمنی با ایران از این روست که ایران با تلاش در حوزه‌هایی همچون: اول جدا نبودن دین از سیاست، دوم استقلال سیاسی، سوم اعلام راه‌حل مشخص جمهوری اسلامی درباره مسئله فلسطین، چهارم حمایت معنوی و سیاسی از همه نهضت‌های اسلامی و تقبیح فشار بر مسلمانان در هر جای عالم، پنجم دفاع از حیثیت اسلام و قرآن و پیامبر اعظم (ص) و دیگر انبیای الهی و مقابله با توطئه رواج دادن اهانت به این مقدسات، ششم، تلاش برای اتحاد امت اسلامی و همکاری سیاسی و اقتصادی دولت‌ها و کشورهای اسلامی و حرکت در جهت تثبیت اقتدار ملت‌های مسلمان در قالب «امت بزرگ اسلامی» و هفتم رد و نفی فرهنگ تحمیلی غرب، در راستای ایجاد نمونه‌ای برتر از نظام سیاسی به پیش می‌رود و حکومتی که در بهمن ۱۳۵۷ ثمره بیداری و خیزش مسلمانان جهان می‌شود، مخالفت استکبار جهانی و مشخصاً امریکا را تشدید می‌نماید.

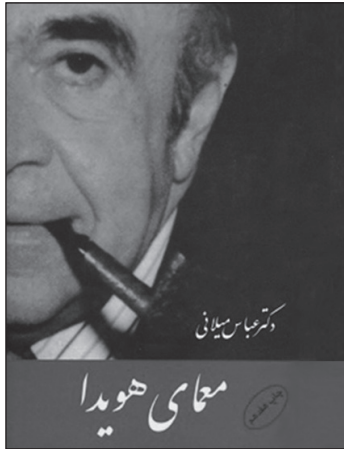
۸. نتیجه‌نهایی این بحث را می‌توان این‌گونه بیان داشت که از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای، از طرفی به دلیل خوی استکباری و قلدرمآب و تمامیت‌خواه امریکا و دیگر مستکبران و از سوی دیگر به دلیل تلاش‌های موفق انقلاب اسلامی در راستای ارزش‌های اصیل اسلامی و انسانی خود که به تجربه موفق از نظام‌سازی ختم شده - که البته اینها همگی در نقطه مقابل اهداف و سیاست‌های استکباری است - ایران به عنوان کانون بیداری اسلامی مورد دشمنی استکبار جهانی و امریکا قرار گرفته و هر دم با توطئه‌ها و تخریب‌هایی جهت

جلوگیری از تأثیر گذاری بیشتر انقلاب اسلامی بر ملت های جهان - خاصه ملت های جهان اسلام - و جریان فراگیر بیداری اسلامی، مواجه شده است؛ که با تکیه بر تدابیر خاصی که ایشان مطرح می کنند، بایستی در راه تثبیت و تقویت بیداری اسلامی در مبارزه با امریکا گام برداشت.





منابع و دیدگاه‌ها نقد متون،



معمای میلانی

«نقدی بر مبانی تاریخ‌نگاری و گزاره‌های تاریخی ادعایی
عباس میلانی در کتاب معمای هویدا»

سهراب مقدمی شهیدانی

چکیده

بعد از پیروزی انقلاب، روایت‌های مختلفی از تاریخ انقلاب نوشته شده است؛ از مبارزین مسلمان تا لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها و سایرین شروع به نوشتن کتاب‌های تاریخ پیرامون انقلاب کردند. نوشتن این کتاب‌ها محدود به داخل ایران نیست و افرادی که بعد از پیروزی انقلاب به اروپا و آمریکا فراری شدند نیز بخشی از کتاب‌های پیرامون انقلاب را به نگارش درآورده‌اند. از جمله کتاب‌هایی که در آمریکا نوشته شد - ولی برخلاف سایر کتبی که در آنجا نوشته شده - مورد توجه خوانندگان قرار گرفت و در داخل ایران به چاپ‌های متعددی رسید. *معمای هویدا* نوشته عباس میلانی است. اکنون مدت ۱۲ سال از آغاز انتشار این کتاب در ایران می‌گذرد ولی هنوز شبهاتی که مطالب این کتاب ایجاد کرده در جامعه رایج است.

معمای هویدا روایت یک چپ‌امریکایی از یکی از سردمداران رژیم شاه است که در صدد است تا به هر طریقی به توجیه، تطهیر و حتی قهرمان‌سازی از چهره هویدا بپردازد. تأکید *معمای هویدا* بر قسمت پایانی زندگی هویدا یعنی زمان کوتاهی است که در زندان



جمهوری اسلامی تا زمان کشته شدنش بوده است.

میلانی راستی‌هایی را با ناراستی‌هایی در هم آمیخته است و برای توجیه و تأویل فعالیت‌های هویدا تلاش بسیاری کرده است. قلم ادبی و رمان‌گونه‌اش نیز در تدلیسی که کرده است یاری‌گرش بوده است. نقد کتاب *معمای هویدا* مانند نقد کتاب *شاه* که اثر دیگر میلانی است ضروری است؛ چرا که باید مباحثی را که نویسنده در هم خلط کرده و ناراستی‌هایی که با راستی‌ها در هم آمیخته را از هم جدا کرد و مطالب علمی و مستند باید افشاگر مطالب بدون پشتوانه و ادعاهای بدون دلیل باشد.

کلیدواژه‌ها: عباس میلانی، *معمای هویدا*، نقد کتاب، امیرعباس هویدا

مقدمه

معمای هویدا کتابی است که عباس میلانی نویسنده چپ امریکایی درباره زندگی هویدا نخست‌وزیر رژیم شاه نوشته است. این کتاب ابتدا به زبان انگلیسی در امریکا منتشر شد و پس از چند سال توسط خود میلانی به زبان فارسی نگارش یافت و در نشر اختران تهران در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسید.

کتاب در ۱۶ فصل و ۵۶۰ صفحه تدوین شده است و میلانی کتاب را به نور چشم عزیزش حمید میلانی تقدیم کرده است. ابتدای کتاب با «پیشگفتار راوی بر روایت فارسی کتاب» آغاز شده و فصل اول به آخرین برگ‌های زندگی هویدا یعنی زمانی که در زندان جمهوری اسلامی بوده است، اختصاص دارد و چهره‌ای فرهیخته و مظلومانه از هویدا ترسیم می‌کند. از فصل دوم به زندگی پدر و اجداد هویدا باز می‌گردد و در ادامه به کودکی هویدا می‌پردازد. فصل‌ها به صورت پی‌درپی زندگی هویدا را از کودکی تا پایان زندگی‌اش دنبال می‌کنند و چندان دگرگونی خاصی در آنها دیده نمی‌شود.

در کتاب دو نوع پاورقی وجود دارد؛ دسته‌ای مربوط به توضیحاتی بوده که میلانی ذکرشان را ضروری دانسته به همین خاطر در لابه‌لای متن‌ها ذکر شده است ولی دسته دیگر پاورقی‌ها، حاوی اسناد و منابع کتاب به همراه بعضی توضیحاتی است که نویسنده ذکرشان را چندان ضروری ندانسته؛ فلذا این دسته از پاورقی‌ها را که بخش اعظم پاورقی‌های کتاب را تشکیل می‌دهند در پایان کتاب ذکر کرده است. یکی از مشکلات خواننده آن است که برای یافتن هر منبعی ناچار است که مدتی در پایان کتاب دنبالش بگردد. در پایان کتاب، نمایه و در نهایت عکس‌هایی از هویدا درج شده است. میلانی زیر کانه تلاش دارد تا خودش را شخصیتی بی‌طرف و حتی مخالف هویدا

بنمایاند ولی به طرفداری و قهرمان‌سازی از هویدا قلم زده است. او در زمینه ترجمه و تألیف فعال است و کتاب‌های *تجدد و تجدیدستیزی در ایران معاصر* و *نگاهی به شاه* از دیگر کتاب‌های اوست.

در این مقاله درصدد نقد معمای *هویدا* هستیم و در این مجال، به نقد پیشگفتاری که میلانی بر روایت فارسی کتاب نوشته و نیز فصل اول می‌پردازیم.

پیشگفتار

میلانی در مقدمه کتابش، مطالبی را منعکس کرده است که روش وی در نوشتن این کتاب را بیان کرده است به همین خاطر مقدمه‌اش اهمیت زیادی دارد و جا دارد به طور خاص مورد نقد قرار گیرد. اهم اشکالاتی که به روشنامه تاریخی میلانی در مقدمه وارد است از این قرار است:

۱. تشکیک در منابع پیشین

تاریخ و تاریخ‌نویسی پدیده حساس و گذرگاه خطیری است که در نتیجه آن سیر تحولات اجتماعی و سیاسی، ماهیت شخصیتی و نوع عملکرد انسان‌ها به نگارش درآمده، به یک معنا در بوته قضاوت تاریخ‌نگار و در مرحله بعدتر، قضاوت مخاطبان گذاشته می‌شود و از این رو نمی‌توان و نباید عرصه تاریخ‌نگاری را به تمسک به ژست‌های روشنفکرانه آن هم از نوع «نوکانتی» اش - به سمت و سوی قلم‌فرسایی‌های غرض‌ورزانه، پیش‌فرض‌مند، هوس‌زده یا روی آوردن به تحلیل‌های تخیلی و توهم‌زده کشاند!

از این حیث که تاریخ‌نگاری، منبع و منشأ قضاوت افراد متعددی - آن هم نه در یک زمان محدود که در طول ادوار مختلف - در مورد پدیده‌ها، جریانات و شخصیت‌های تاریخی است، لذا نمی‌توان با داعیه بازنگاری وقایع بر خلاف آنچه تاکنون نوشته شده و آن هم با توسل به شک‌گرایی مطلق، تاریخی جهت‌دار، با قضایایی فرضی و اگری به نگارش درآورد و با پیروی از امثال کانت مدعی شد که چیزی جز همین ذهن شکاک، واقعیت ندارد! اگر همه چیز غیر از شک‌گرایی، غیر واقعی و غیر قطعی است، در منطق چنین تاریخ‌نگاری‌ای چه حقیقتی قابلیت رد و اثبات یافته است و اساساً با چه منطقی او می‌تواند مخاطب جوای حقیقت و واقعیت را اقناع کند؟! آیا تأثیرپذیری ناپخته و مبتدیانه از نظریه‌های فلسفی - آن هم از نوع منسوخش - می‌تواند مجوز شکست حریم علوم شده، بدون توجه به موضوع، خاستگاه، روش‌ها و کارکردهای مخصوص علمی مانند فلسفه، عین همان نظریات را در مورد تاریخ به کار گرفت و تطبیق کرد؟!





فلسفه را که از هستی و چیستی سخن به میان می‌آورد و در پی ارایه تحلیلی شناختی از اساس هستی و واقعیت‌های مختلف مرتبط با آن است، چه نسبتی است با علم تاریخ که در آن با جزییاتی مواجه‌ایم که فلسفه وجودی آنها مورد نظر نیست بلکه با تمسک به شواهد و قرائن کشف حقیقت، در مورد اصل وجود یا کیفیت وجود آنها سخن می‌گوییم. لذا نگارنده معمای هویدا/ با زیرکی تمام در همان سطور اولیه کتابش تمام اصول بنیادین تاریخ‌نگاری را به سخره می‌گیرد و با منشی ابهام‌آمیز و مرموز، خود را از تبار کانت می‌شمارد تا مجوز شکاکیت در تمام آنچه گفته و نوشته شده که بسیاری از آنها مبتنی بر اسناد و مدارک بوده است، را به خویش داده باشد و از این رو او را باید افسانه‌سراییی دانست که نه قصد تاریخ‌نگاری دارد- چه اینکه از لوازم تاریخ‌نگاری التزام به کشف واقعیت و واقع‌گویی است- و نه به کوشش‌های پیشینیان احترام می‌نهد و سر در زیر برف، به کار خویش که معلوم نیست سر در آبشخور کدام آرمان شخصی یا جریانی دارد، مشغول می‌شود! این رویه البته پیش از او نیز توسط تاریخ‌نگارانی مانند خسرو معتضد، در سطحی وسیع پیگیری شده بود که خویش را یگانه منبع نقل تاریخ دانسته، به درآمیختن واقعیت با تخیل و سلايق شخصی دست زدند که از این حیث کاری خطرناک و بنیان برکن است!

عباس میلانی در مقدمه کتاب معمای هویدا/ می‌گوید به این نتیجه رسیده که نه تنها هویدا که «همه شخصیت‌های مهم سیاسی روزگارمان را از زوایایی گاه مخدوش و محدود و اغلب مغرض و مغلوط شناخته‌ایم».^۱ او همچنین معتقد است که «بی‌طرفی کامل در عرصه تاریخ‌نگاری و نیز هنگام خواندن تاریخ، وهمی بیش نیست»؛^۲ و سپس در اعترافی معنادار، به مبنای تاریخ‌نگاری‌اش اشاره می‌کند و می‌گوید:

به این نتیجه رسیدم که فرضیات و گمان‌ها و جزییات پیشین را وا باید گذاشت و شناخت هر کس را باید از نو با پیروی از روش پیشنهادی دکارت بی‌آغازیم. او می‌گفت در جست‌وجوی روش علمی، لازم دانستم که همه فرضیات پیشین را نادیده و نپذیرفته بگیرم، و در همه چیز شک کنم جز در وجود ذهنیتی شکاک. ما نیز در ارزیابی ذهن و زندگی هر کس باید، به گمانم، با این فرض شروع کنیم که هیچ چیز قابل اعتنا و اعتمادی درباره‌اش نمی‌دانیم.^۳

۱. عباس میلانی، معمای هویدا، تهران، اختران، ۱۳۸۰، ص ۱۰.

۲. همان.

۳. همان.

او در واقع با مغلطه‌ای شبه‌علمی و زیرکانه، روش فلسفی را که از مفروضات آن بحث عقلی آزاد است با روش علم تاریخ که متمرکز بر اسناد و قرائن خارجی است، جابه‌جا استفاده کرده است که در نتیجه آن، ضمن آنکه شبهه طبیعت‌شناسانه و فلسفی کانت و نیز منش فلسفی وی را به شبهه‌ای معرفت‌شناختی - آن هم در علمی مانند تاریخ که موضوعش پرداختن به جزئیات است - تقلیل داده است، مجوز نفی همه زحمات علمی تاریخ‌نگاران معاصر را به زباله‌دان شکاکیت کانتی انداخته؛ در تعبیری صریح‌تر در ضمن نگاه‌های منفی بافانه نسبت گمراه کردن مخاطبان را به جریانات تاریخ‌نگاری پیش از خویش داده، اعتراف می‌کند که:

باید این فرض را بپذیریم که دانسته‌ها و شنیده‌های پیشین مان شاید به قصد گمراهی مان بوده و تنها با ذهنی پالوده از رسوبات گذشته می‌توان به گرت‌های از حقیقت دست یافت.^۱

او در این نوشتار اشاره‌ای نمی‌کند که اگر قرار بر بی‌اعتمادی بر رهیافت‌های تاریخ‌نگاری گذشته باشد، به کدامین دلیل باید تاریخ‌باخته‌های کسانی مانند وی مورد اعتبار و اعتماد خوانندگان قرار گیرد که مبنای روشنی جز بی‌اعتنایی به روش‌های عقلایی و مرسوم تاریخ‌نگاری نداشته؛ او پارافراتر می‌گذارد و جرئت می‌کند که همه مستندات و استدلال‌ات روشن تاریخی پیش از خود را نادیده گرفته، آنها را «رسوباتی به قصد گمراهی خوانندگان» بنامد.

۲. افسانه‌بافی

او در ادامه ضمن اینکه ادعاهای بدون دلیل پیشین خویش را از «واقعیت‌های مهم»^۲ می‌داند، دو عامل را به عنوان مانع اساسی زندگی‌نامه‌نگاری یک شخصیت ایرانی می‌داند که یکی از زعم او وجود شبهه «توطئه‌انگار»ی است که «همه تحولات سیاسی جامعه‌مان را به دسیسه‌های معدودی توطئه‌گر تأویل می‌کند» و در گام دوم، مدعی می‌شود که هستی، اندیشه و مرگ همه شخصیت‌های ایرانی در حاله‌ای از شایعات پوشیده است و لذا زندگی‌نامه‌نویس باید دن‌کیشوت‌وار «واقعیت هستی شخصیت مورد سنجش را وا گذاشته و در عوض در پی اوهام و اشباح»^۳ بگردد. در مورد اول میلانی مدعی است که نگاه توطئه‌انگارانه موجب می‌شود که «همه تحولات سیاسی جامعه‌مان به دسیسه‌های معدودی توطئه‌گر» تأویل شود و «در نتیجه نقش افراد در تعیین تحولات تاریخی به

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۱.





پشیزی» گرفته نشود.^۱ آنچه مهم است اینکه نکته تردیدافکنانه میلانی را باید در ادامه جریان وسیع رسانه‌ای تحلیل کرد که در پی القای آن هستند که نه تنها هیچ توطئه‌ای در حال حاضر در مورد مردم و حکومت ایران در جریان نیست که اساساً در تاریخ معاصر ایران نیز چنین چیزی در حد یک توهم بی پایه است! او با بی‌شرمی تمام پارافراتر گذاشته، همه آنهایی که با تکیه بر اسناد تاریخی قطعی به افشای خیانت‌ها یا ارتباطات زیان‌آور برخی از شخصیت‌های معاصر در جهت معامله منافع ملی به نفع قدرت‌های استعماری، هستند را به «توهم توطئه» محکوم کرده، در پی تطهیر برخی شخصیت‌های سیاسی و تاریخی ناسالم است.

در نکته دوم نیز میلانی، ضمن اعتراف به پا گذاشتنش در میدان افسانه‌بافی در عرصه تاریخ‌نگاری، آن را عملی گریزناپذیر در نگارش زندگی‌نامه شخصیت‌های معاصر ایرانی می‌شمارد. این است که به زعم میلانی و امثال او خواننده و منتقد را صلاحیت آن نیست که کوچکترین نقدی به این‌گونه نوشته‌های بی پایه داشته باشد! چراکه از نظر میلانی همه نوشته‌های موجود در پی گمراهی‌اند؛ و ثانیاً اساساً باید طرحی نو در تاریخ‌نگاری در انداخت که در آن شکاکیت کانتی مبنای کار خواهد بود؛ ثالثاً زندگی‌نامه‌نویسی به طریقه مرسوم منطقی و با روش‌های تاریخ‌نگاری عقلایی ناممکن بوده، باید با روشی دن‌کیشوتی به نگارش زندگی افراد مؤثر معاصر دست یازید!

آن‌گونه که خواننده متین، منصف و منطقی کتاب *معمای هویدا* با خواندن مقدمه کتاب ملتفت می‌شود، نوعی سردرگمی و سرآسیمگی و تشتت علمی در مبنای تاریخ‌نگاری میلانی مشاهده می‌شود که قرینه مهمی در قضاوت دقیق پیرامون کتاب نگارنده خواهد بود و به یک معنا به اعتراف نگارنده، این کتاب تاریخی را در حد یک رمان افسانه‌ای پایین می‌آورد و به شدت از استناد و اعتبار علمی آن می‌کاهد، چه اینکه آنچه برای خواننده محقق مهم‌تر از هر چیز است، کشف واقعیات تاریخی بر مبنای شواهد قطعی و اسناد معتبر است نه تحلیل‌های جهت‌دار نویسنده که گاهی در پی تبرئه شخصیت مورد علاقه‌اش مجبور می‌شود تمام تاریخ‌نگاران پیشین و آثار آنان را گرفتار «تئوری توطئه» بنامد که «از زوایایی مخدوش و محدود و اغلب مغرض و مغلوط»^۲ به معرفی شخصیت‌های مهم سیاسی روزگارمان پرداخته‌اند و «واقعیات را تخته بند منافع حزبی و اقتصادی یا سوق‌الجیشی»^۳ کرده‌اند!

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۰.

۳. همان.

۳. لفاظی

میلانی سخنان پخته و صحیحی نیز دارد که گرچه در بسیاری از موارد از این حقایق استفاده ناصحیح و ناراست می‌کند اما مشی منصفانه در نقد، اقتضای اعتراف به این حقایق از جمله مهوریت سنت آرشیوداری، خاطره‌نویسی، حفظ یادداشت‌های روزانه و حتی زندگینامه‌نویسی‌های نقاد در ایران دارد. اما او با پنهان شدن در پشت این واژگان زیبا و کلمات درست که البته آنها را نیز وامدار محققان دیگر است،^۱ نیش‌دارترین عبارات را به حکومت وقت نثار کرده در تحلیلی متناقض و بی‌ربط، سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی را هدف می‌گیرد که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

او در ابتدا با اشاره به وضعیت یادداشت‌نویسی و آرشیوهای سیاسی در غرب، و مقایسه آن با وضع موجود ایران، از عدم دسترسی به متن صورت‌جلسات هیئت دولت هویدا، محدودیت‌های کتابخانه‌ها و در اختیار قرار دادن مطبوعات دوران شاه انتقاد کرده، می‌گوید به اصطلاح خودش «عقده آرشیو» گرفته است! وی سپس به بیان عبارتی مبهم می‌پردازد که در آن روی سخنش دقیقاً مشخص نیست؛ آنجایی که از نظر وی «تاریخ جباری در ایران دیروز»^۲ را موجب دشواری کار محقق امروزی می‌شمارد. مطلق بودن عبارت «تاریخ جباری در ایران دیروز» معلوم نمی‌کند مراد از آن رژیم طاغوت است که با ایجاد فضای بسته سیاسی کار محققین تاریخ‌پژوه امروزی را دشوار کرده یا حاکمیت فعلی. با توجه به قرائن موجود در کلام وی و انتقادش از عدم دسترسی به صورت‌جلسات هیئت دولت هویدا پس از گذشت بیست سال از سقوط پهلوی^۳ و آرشیو مطبوعات کتابخانه‌ها در حال حاضر، به نظر می‌رسد او با زیرکی مرموزانه‌ای سنگ بنای توهین‌های پی‌در پی به نظام جمهوری اسلامی را می‌گذارد. توهین‌هایی که در ادامه کلام این نویسنده، با زبانی رساتر و بیانی روشن‌تر، ابراز می‌گردد؛ آنجا که او بیم از داغ و درفش دولتیان را دلیل نابودی یا پنهان کردن اسناد و مدارک عمومی و یادداشت‌های خصوصی می‌پندارد و در تحلیلی کلی و باز هم با بیانی مطلق و همه‌گیر، مدعی می‌شود که «حکام وقت، خاطره تاریخی و یاد گذشته را اغلب بالقوه خطرناک و ضد حکومت خویش می‌دانستند»؛ و در ادامه با کلامی که بوی تعریض صریح از آن به مشام می‌رسد، می‌گوید:

هر جبار تازه به دوران رسیده‌ای می‌خواست همه نشانه‌های ادوار

۱. احمد اشرف، تاریخچه کوتاه زندگینامه‌های ایرانی.

۲. عباس میلانی، همان، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۱۱.





گذشته را نیست کند. این سودای ویرانگری به ساختمان‌های تاریخی محدود نمی‌شد؛ اسناد و اوراق و دفتر و دیوان را هم در بر می‌گرفت.^۱ نکته قابل ملاحظه‌ای که جریان تاریخ‌نگاری معاصر را دچار انحرافی سترگ کرده، شکستن مرزهای نگارش علمی و خزیدن در دامن ادبیات است؛ ادبیاتی که از نظر خواننده، پر جاذبه، پر کشش، گیرا، پراز استعاره، آرایه، کنایه و واگویه‌های نغز و حتی در بسیاری از موارد، تخیلی و در نتیجه انباشته از گزاره‌هایی غیر واقعی است. این است که گرچه با پیوند تاریخ و ادبیات، روایت‌هایی خواندنی پدید می‌آیند که ریشه‌ای در واقعیت هم دارند اما پر واضح است که چنین نوشته‌هایی را هرگز نمی‌توان متونی تاریخی به حساب آورد چرا که تاریخ با آن حساسیتی که در ذهنیت خوانندگان ایجاد می‌کند و موجب قضاوت آنان در مورد پدیده‌ها، تحولات و شخصیت‌های واقعی می‌شود، به شدت نیازمند پرهیز از ابهام‌گویی، کلی‌گویی، عبارات غیر علمی و غیر صریح است؛ چه اینکه در غیر این صورت، قلم در هر چرخشش پدیده‌های تازه می‌آفریند که هیچ منشأیی در خارج از ذهن نویسنده ندارد یا پدیده‌های وقوع یافته را به گونه‌ای دیگر - کاریکاتوری، غیر ملموس، غیر از آن گونه که اتفاق افتاده است - روایت می‌کند و در نتیجه آن پندارهای تخیلی، جامه جزمیات علمی را می‌پوشد و در اثر آن، مشت‌سختی سخن‌های نغز و در عین حال غیر واقعی در ذهن و ضمیر خوانندگان جای واقعیت تاریخی محض را می‌گیرد! این رویه خطرناک و غیر حرفه‌ای در کتاب عباس میلانی وقتی به خلق یک متناقض‌نمای مضحک تبدیل می‌شود که نویسنده چنین روایت ادبی که در آن تنها ایده‌های ادبی‌اش را از تاریخ گرفته، ژست تاریخ‌نگاری حرفه‌ای به خویش می‌گیرد و داعیه مستند سخن گفتن دارد.

۴. توهین به نظام جمهوری اسلامی

او سپس دشمن دیگر زندگی نامه‌نویسی را کسوف فردگرایی می‌داند^۲ و سپس با طرح مسائلی ظاهراً بی‌ربط به موضوع بحث، با انتقاد از سنت‌روایی ایرانی‌ها و عدم رونق کافی زندگی نامه‌نویسی در آن، به مقایسه رمان و زندگی نامه پرداخته و از آنجا به ضرورت پذیرش تکثرگرایی فلسفی می‌رسد و آنگاه وارد علوم سیاسی شده، به نقد ساختار حاکمیت و قدرت و نقش آن در عدم شکل‌گیری زندگی نامه نقد متوجه می‌شود و از آنجا مستقیماً همه این نقایص در زندگی نامه‌نویسی را متوجه «منادیان حقیقت مطلق» می‌کند که «چه متولی این حقیقت را حزب بدانند، چه شاه، چه غیره! همه خصم تکثیر

۱. همان، ص ۱۲.

۲. همان.



حقیقت و به طریق اولی دشمن زندگی نامه نقادند.^۱ او بدون اینکه توضیح اضافه‌ای در مورد حقیقت مطلق بدهد تنها به کلی‌گویی در این موضوع اکتفا کرده، از کنارش می‌گذرد و طبعاً زمینه استفاده‌های مغرضانه از این عباراتش را در جهت مخالفت با حکومت ولایت فقیه که نمونه‌ای مترقی از حاکمیت مردم بر مردم است باقی می‌گذارد؛ چراکه برخی از هم‌کیشان این نویسنده، خود داعیه‌دار مخالفت با ولایت فقیه بوده، آن را نوعی حکومت فردی می‌شمارند! و این است که مادامی که توضیح اضافه‌ای از میلانی مشاهده نشود، امکان برداشت تعرض وی به حکومت جمهوری اسلامی که اینان از آن به اشتباه به «حکومت ولایت فقیه» تعبیر می‌کنند، وجود دارد. او در ادامه عباراتش از پیدایش «قدیس نامه» در سایه ایمان به حقیقت مطلق سخن به میان می‌آورد و آن را در مقابل «زندگی نامه نقاد» تصور می‌کند که محصول «دموکراسی سیاسی و تکثر سیاسی» است.^۲

خوب است در این قسمت برای اینکه نگارنده این سطور به توهم توطئه متهم نشود، در اثبات ادعایم که میلانی را متهم به بیانات تند و زننده علیه انقلاب اسلامی کرده بودم، اشاره‌ای داشته باشم به عبارت پایانی کتاب که در آن به نظر عباس میلانی مخالفان رژیم شاه- که عبارت از همان انقلابیون باشد- افرادی اغلب جزم‌اندیش و انعطاف‌ناپذیر بودند که در مقابل هویدا بودند و از این روی خنده آرام هویدا در هنگامه مرگش به معنای لعنت فرستادن به تبار سلطنت‌طلبان و انقلابیون تعبیر شده است.

هویدا بیشتر عمرش گرفتار چنبری گریزناپذیر بود؛ در یک سو مخالفان رژیم بودند و اغلب جزم‌اندیش و انعطاف‌ناپذیر می‌نمودند و در سوی دیگر شاهی بود که در پاییز پدرسالاری‌اش بیش از پیش خودرأی و خودکامه شده بود. انگار هویدا با آن خنده آرامی که بر چهره‌اش نقش بسته بود می‌گفت، بر هر دو تبارتان لعنت باد.^۳

او در این پایان کوتاه و معنادار، ضمن اینکه قصد تبرئه هویدا از همراهی همیشگی با رژیم شاه و حتی ادعای مخالفت او با شاه را دارد، انقلابیون را نیز در ردیف شاه و از تبار کسانی که هویدا گرفتارشان بوده می‌داند و می‌خواهد از هویدا شخصیتی خدوم و مترقی به نمایش بگذارد؛ نمایشی که در آن هیچ سخنی از مفاسد و مظالم مستقیم و غیر مستقیم دوران سیزده‌ساله صدارت هویدا به میان نیامده است. وی در نهایت بازبان

۱. همان، ص ۱۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۶۹.



حالی مرثیه‌وار، خنده پایانی هویدا را به معنای لعنت‌گویی به انقلابی‌ها تفسیر می‌کند! چگونه ممکن است میلانی با توسل به تعبیری معنادار و مطلق‌گویی‌های پرتکرار، دامنه انتقاداتش را به نظام جمهوری اسلامی هم متوجه کند و معتقدان به حقیقت مطلق را مانع نگارش زندگی‌نامه نقاد بنامد ولی در عین حال کتابی چنین گستاخانه در سایه چنین نظامی مردم‌سالار و مترقی، نزدیک به بیست بار چاپ شود؟! آیا نگارنده معمای هویدا، به سادگی معمای تناقض‌نمای خویش پی نبرده است!

۵. مشوب‌نگاری

نکته جالب توجه و پر اهمیت در روش تاریخ‌نگاری میلانی خلط مبحث‌ها و مشوب و مشوش‌نگاری‌های پر دامنه اوست که البته منحصر به وی نبوده، شامل تعداد پرشماری از تاریخ‌نگاران معاصر است که واکاوی ریشه‌های پیدا و پنهان آن، در فهم عمیق آثار آنان مؤثر و بلکه ضروری می‌نماید. به نظر می‌رسد او با انبوهی از مبانی نوپدید غربی در علوم انسانی مواجه است که در تاریخ، سیاست، جامعه‌شناسی، ادبیات و... وی را احاطه کرده‌اند و او در تحلیل همه این مبانی عاجز مانده و ناگزیر با تکیه بر برداشتهای غیر تخصصی و صرفاً ادیبانه، به حیطه علوم مختلف دستبرد زده، در نگارش اثرش نه به آن مبانی علمی پایبند مانده و نه به توفیق تازه‌ای در برداشت ادیبانه از آن علوم دست یافته و آنچه از مقدمه نوشتارش فهم می‌شود، آش قلمکاری از سخنان مشاهیر علمی غرب از کانت تا فروید و... است! او به تناسب وضعیت زندگی‌اش نیک می‌داند که تمامی مبانی مورد نظرش در این کتاب با انتقادات جدی آن هم در همان محیط‌های علمی غرب مواجه شده است و حال او که در اجرای طرح ذهنی‌اش ناچاراً متمسک به آن علوم گشته، چگونه می‌تواند با اتکا به گزاره‌هایی غیر قطعی و بسیار شکننده، بنای طرح زندگی‌نامه‌نویسی به اصطلاح نقادش را بنیان بگذارد، آن هم زندگی‌نامه‌نویسی در جامعه‌ای که بیش از یک هزاره از حاکمیت اسلام در فرهنگ و سبک زندگی آدم‌هایش می‌گذرد و بیش از حد اقل دو دهه - تا هنگامه نگارش کتاب - این حاکمیت فرهنگی و فکری اسلامی در صحنه سیاست نیز عینیت یافته است. آیا از انصاف به دور نیست که یک محقق تاریخ، در نگارش زندگی‌نامه به اصطلاح نقاد از شخصیت‌های مؤثر تاریخ معاصر، حتی کلمه‌ای از مبانی علوم اسلامی نداند یا در نوشته‌اش به آن بی‌اعتنا بماند؟! آیا بدون نگاه تطبیقی در مفاهیم اسلامی و غربی از سیاست و جامعه‌شناسی و... می‌توان به نگارش زندگی‌نامه دقیقی از افراد دست زد؟ این مسئله حتی در مورد هویدایی که بنیان‌های عقیدتی‌اش تا حدود زیادی مخفی است نیز لازم است؛ چرا که در پیوست‌ها و



تصاویر همین کتاب می‌بینیم که بسیاری از زمینه‌های مذهبی در مورد خانواده هویدا وجود دارد، پس چگونه نگارنده در نگارش کتاب یک طرفه به قاضی رفته و با منطقی کاملاً متأثر از علوم انسانی غربی، به تحلیل واقعیات تاریخی معاصر ایران و از جمله به نگارش زندگی‌نامه شخصیت‌های ایرانی می‌پردازد؟!

آقای میلانی معتقد است که با نگارش کتاب مفصل فعلی توانسته حق مطلب زندگی هویدا را ادا کند و با این گفتار وی به نظر می‌رسد که او نوعی تعهد و احساس دین نسبت به او داشته باشد؛ ولی همو در یک سطر پایین‌تر، خود را فردی بی‌طرف نسبت به هویدا معرفی کرده و ادعا می‌کند در این کتاب مرادش نه تکذیب و نه تأیید هویدا بوده است و در طی نگارش این زندگی‌نامه خواسته حقیقت زندگی هویدا را بی‌پروا از پیش‌داوری‌های خودش، یا قضاوت‌های رایج جامعه ایران، یا دلبستگی‌ها و دل‌زدگی‌های دوستان و دشمنانش، بشناسد و بازگو کند.^۱ سخن اینجاست که اولاً با مطالعه دقیق کتاب این بی‌طرفی ادعایی نویسنده نسبت به هویدا، نه قابل مشاهده است و نه قابل دفاع که صد البته در ادامه مصادیقی از تطهیر هویدا و توجیه رفتارهای ناصحیح وی توسط میلانی مورد نقل و نقد قرار می‌گیرد. و در ثانی، او به اقرار خودش نوع خاصی از قضاوت را در میان مردم ایران یافته که خواسته در این کتاب راه دیگری غیر از آن بپیماید و سؤال اینجاست که چگونه و با چه توجیهی قضاوت رایج مردمی که بیش از سیزده سال نخست‌وزیری هویدا را تجربه کرده و اعمال وی را به عنوان یکی از مسئولین اجرایی تراز اول مملکتی مورد مذاقه قرار داده‌اند، نباید در زندگی‌نامه هویدا مهم شمرده شود بلکه نویسنده با افتخار اعتراف می‌کند که نه تنها از کنار این قضاوت رایج مردمی - که خود به عنوان قرینه‌ای مهم و تاریخی در نگارش زندگی‌نامه به اصطلاح انتقادی است - می‌گذرد که بلکه بی‌پروا از آن دست به قلم می‌برد.

۶. پیرامون منابع کتاب

نکته جالب توجه دیگری که آقای میلانی در مورد نگارش این اثر به آن توجه می‌دهد، استفاده از «اسناد رسمی آرشیوهای دولتی»^۲ به عنوان مبنای اصلی کار خود است که با عبارات پیش‌گفته‌اش در مورد اینکه می‌خواهد تمام حرف‌های پیشین را نادیده گرفته در ضمن شکاکیت مطلق به نگارش تاریخش دست یازد که اعتبار همه اسناد و تحلیل‌ها را یک‌جا زیر سؤال برده است یا انتقادات جدی وی از وضعیت اسفبار آرشیوهای دولتی

۱. همان، ص ۱۳.

۲. همان.



در ایران، یا با وجود تسوری توطئه در ایران یا اعتقاد به حقیقت مطلق و بیان مانعیت آن برای وجود اسناد تاریخی یا زندگی‌نامه‌نگاری، در تنافی و بعضاً در تضاد است! اما او بدون توجه به شعور خوانندگان، عبارات پیش‌گفته را به یکباره نادیده گرفته، برای اینکه ثابت کند از اسلوب رایج تاریخ‌نگاری نیز بیگانه نیست و به منظور اینکه اعتبار تخیلات تاریخی‌اش به یکباره زیر سؤال نرود، به اجبار اثر خود را مبتنی و متکی به اسناد-آن‌هم از نوع دولتی‌اش - می‌نماید!

وی در ادامه می‌گوید: «هر گاه در موردی، سند معتبری وجود نداشت، یا اسناد مهم هنوز علنی نشده بود، به مصاحبه با شخصیت‌های آن دوران... تکیه کردم»؛ او در توضیح تعداد، طیف مصاحبه‌شونده‌ها و نیز طریقه انجام مصاحبات نکات قابل توجهی را بیان می‌دارد. به گفته او، ۱۳۰ نفر از دوستان و دشمنان، اقوام و همکاران هویدا طرف مصاحبه بوده‌اند که برخی از آنها از طریق تلفن صورت گرفته است و بسیاری دیگر در محل کار یا منزل مصاحبه‌شوندگان. به گفته وی هر کسی که حرفی درباره هویدا داشته و حاضر به مصاحبه شده، سخنانش شنیده شده و به ادعای نگارنده کتاب، هیچ کس صرفاً به لحاظ سوابق سیاسی‌اش چه در تثبیت رژیم شاه، چه در مبارزه علیه آن - حذف نشده است! آنچه از این عبارات بر می‌آید تلاش و پشتکار ستودنی نویسنده است که با صبر و حوصله فراوان و با وجود مشکلات و محدودیت‌های احتمالی که هیچ تاریخ‌نگاری بی‌نصیب از آنها نیست، به جمع‌آوری اطلاعات از زبان‌های مختلف دست زده است اما نباید از نظر دور داشت که وقتی نویسنده از دشمنان هویدا و انعکاس سخنان ایشان در کتابش سخن می‌گوید، خواننده با این سؤال اساسی مواجه می‌شود که آیا به راستی در انتخاب افراد مصاحبه‌شونده که سخن آنان به عنوان منبع تاریخی مورد استناد قرار گرفته، تناسب منطقی بین دشمنان و دوستان هویدا رعایت شده است؟ چه تعداد از مخالفان واقعی هویدا و به طور مشخص از سران نهضت اسلامی با نویسنده مصاحبه کرده‌اند؟ از آنجا که مخالفان هویدا بنا به گفته خود نویسنده طیف وسیعی از افراد با گرایش‌های مختلف را شامل می‌شده است، مراد از مخالفین هویدا بیشتر کدام طیف بوده‌اند؟ اینکه افراد به صرف سوابق سیاسی حذف نشده‌اند - که خود ادعایی است که نیاز به اثبات دارد - کار خوبی است اما آیا نباید گرایش‌های افراد مصاحبه‌شونده که مسلماً بیان سخنانشان را به طور طبیعی بر مدار آن گرایش‌ها تنظیم می‌کنند، به عنوان قرینه بیرونی فهم کلامشان مورد اشاره نویسنده محترم قرار می‌گرفت؟ از این گذشته

همان طور که در مؤسسات تخصصی تاریخ شفاهی- در ایران و خارج از آن- مرسوم است، برای اینکه استناد سخنان افراد تأیید شود حتماً نیاز به دلیلی محکم است تا انتساب سخنان به فرد در صورت لزوم مورد صحت‌سنجی قرار گیرد که وجود فایل‌های صوتی و تصویری مصاحبه‌ها از جمله این سندهای مکمل محسوب می‌شود و آن طور که از سخنان میلانی پیداست، وی در تمام موارد دارای این نوع اسناد نیست چرا که برخی از مصاحبه‌ها از طریق تلفن انجام شده است و اگر در تمام موارد فایل‌های مربوطه وجود دارد خوب بود که حتماً در مقدمه، به آن اشاره می‌شد تا اطمینان عرفی برای مخاطب ایجاد گردد.

نویسنده در ادامه از ناملایماتی که در اثر عدم همکاری همکاران و همراهان هویدا تحمل کرده سخن به میان آورده به نقد ضمنی عملکرد برخی از افراد در عین ادعاهای پرطمطراق و شعارهای متجددانه می‌پردازد. او به عنوان نمونه از مشکلات فراوان مصاحبه با کارگزاران پهلوی سخن می‌راند یا سودای رجعت به قدرت برخی همکاران هویدا را عامل عدم همکاری آنان با نویسنده بیان می‌دارد یا کسانی را به رغم داعیه مشی لیبرالی و تساهل فکری و فرهنگی، نا همراه با خویش و بلکه مانع فعالیت‌هایش معرفی می‌کند یا از شرط‌گذاری برخی افراد «بی جرئت» که می‌خواستند مطالبشان بدون ذکر نام بیان شود، سخن می‌گوید و مدعی می‌شود که چون نمی‌خواست «هیچ مطلب بی‌مأخذ و هیچ قول دست‌دومی» به کتاب راه یابد، به همین خاطر از ذکر مطالب جالب و گاه تکان‌دهنده و داستان‌های راویان بی‌نام خودداری کرده است.

تأکید چندباره نویسنده بر مبارز بودن و با اقلماً مخالف بودنش با رژیم شاه مسئله قابل توجهی است که چه بسا به منظور ایجاد اعتبار در جامعه مبارزین و مخالفین پهلوی در داخل و بیرون از کشور صورت گیرد ولی طیف‌شناسی همه آنها که هر یک به بهانه یا دلیلی دست رد به سینه نویسنده زده‌اند، خود مسئله قابل توجهی است که به طیف‌بندی و موضع‌مندی جریان‌های مختلف خارج از کشور اشاره می‌کند و این تصور تقریباً رایج را که مخالفان و یا حتی منتقدان نظام اسلامی را یکپارچه تصور می‌کنند، زیر سؤال می‌برد. نویسنده که می‌خواهد با ادامه قلم‌فرسایی‌اش، به تدریج خود را به اسلوب‌های مرسوم تاریخ‌نگاری وابسته و متعهد نشان دهد، اعتراف دارد که «خاطره انسان‌ها فی نفسه سخت خطا پذیر است» و نیز اقرار دارد که «وقتی پای منافع سیاسی و حزبی به میان می‌آید، وسوسه و امکان خطا هم دوچندان می‌شود.»^۱ این است که وی برای مصون

۱. همان، ص ۱۵.





ماندن اثرش از در افتادن به ورطه آسیب‌هایی این‌چنینی، و برخی موانع مشابه مانند فاصله بیست تا چهل ساله از تاریخ وقوع حوادث و نقل آنها، بر آن می‌شود که «هیچ حرف مهمی را بدون تأیید آن از سوی منبع مستقل دومی» در کتاب نقل نکند. که البته در برخی موارد برای جلوگیری از اطناب و یا فوت یکی از منابع و نبود سند و مدرک معتبری مبنی بر صحت انتساب سخنان به وی، «چاره‌ای جز استناد به قول یک نفر» نداشته است. او در ادامه مدعی می‌شود که در این موارد از اصلی ساده به نام ثقه بودن راوی، پیروی کرده است که در صورت احراز وثاقت، «قول او را حتی بی‌آنکه سند و شاهد دیگری برایش سراغ کرده باشد، در کتاب نقل کرده است.»^۱ سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه وقتی به قول شخص نگارنده وی با نقل‌های مختلفی از طیف‌های متکثر مواجه بوده که ضمن آنکه در تناسب با هویدا مواضع متفاوتی داشته‌اند، طبعاً تابع اغراض و منافع فردی و شخصی مختلف نیز بوده‌اند، حال چگونه می‌توان اقوال چنین افرادی را به عنوان منبع تاریخی مورد استناد قرار داد؟ و آیا صرف اینکه سخنی از دو منبع مستقل نقل و تأیید شود، در تمامیت اعتبارش و قابلیت تمسک به آن کافی است؟! اگر نگارنده بر مبنای چنین اسلوبی می‌خواهد به قول خودش «تاریخ‌مان را از نو بخواند و بسنجد» یا از «احتیاج به نوعی خانه‌تکانی تاریخی» سخن بگوید - تازه اگر وی همین روش را به نحو کامل به اجرا در آورده باشد - راه پیشینیانی را رفته که خود معتقد است «تنها با ذهنی پالوده از رسوبات گذشته می‌توان به گرت‌های از حقیقت دست یافت». از این گذشته آیا جمع‌آوری مجموعه‌ای از ذهنیت‌ها و نگارش و معرفی آن به عنوان سند تاریخی، خود نوعی صندوقچه رسوبات گذشته شدن نیست؟! آیا نویسنده در این مرحله هم به شکاکیت دکارتی‌اش وفادار می‌ماند یا به اقناع رسیده و واقعیاتی را - آن هم تراویده از ذهن و زبان دیگرانی با این شرح حال که گفته - می‌پذیرد؟! مسئله مهم‌تر آنکه ملاک وثاقت از نظر نویسنده چه بوده است؟ چگونه او از عدم کذب یا تحریف و انحراف و عدم کاریکاتوری حرف زدن افراد اطمینان یافته است؟ آیا این ملاک‌ها مبتنی بر فهم شخصی نویسنده بوده است یا تابع قواعد عقلایی و عرفی نوعیه است که برای نوع مخاطبان اندیشمند همان وثاقت و اعتبار را به وجود می‌آورد؟ آیا لازم نبود که در چنین موضوع مهمی که در آن به قول یک راوی و صرفاً به اعتبار وثاقتش نزد نویسنده کتاب بسنده شده، نویسنده ملاک وثاقت و اعتبار را بیان کند؟

فصل اول؛ پل حسرت

فصل اول یکی از پرتنش‌ترین فصل‌های کتاب است؛ چراکه میلانی، خواننده را ناگهان با هویدایی که چهره‌ای مظلوم و ستم‌دیده دارد و در بند زندان جمهوری اسلامی است مواجه می‌کند و آشک و آه زیادی از خواننده می‌گیرد. میلانی در این فصل، با طی مراحل، هویدا را در جایگاه مظلومیت می‌نشانند و حکم قساوت و جلادت را برای انقلابی‌ها صادر می‌کند. مطالب مهم فصل اول معمای هویدا/ به این ترتیب است:

۱. مظلوم‌نمایی چهره هویدا

عباس میلانی در فصل آغازین کتابش، سری زده است به کتابخانه و کتابخوانی هویدا و از آنجا یک‌راست رفته است به زندان جمهوری اسلامی در سال ۵۸ و معلوم نیست که به چه دلیل یا بهانه‌ای زندگی پیشین هویدا را فاکتور گرفته است. از این رو، آغاز میلانی را باید حرفه‌ای و زیرکانه دانست که خواسته در آغازین سخن قصه‌اش، حس مطلوبی از شخصیت هویدا القا کند و در کنارش دیدگاهی منفی از انقلاب و انقلابی‌گری به خواننده منتقل نماید.

طرح مسئله مطالعه دوست‌بودن هویدا و علاقه مفرط او به علم تاریخ در زمان آزادی‌اش و مطرح کردن این مسئله که هویدا از تاریخ برای گذر از آب‌های پرمخاطره «جهان بی‌زانی»^۱ سیاست ایران استفاده می‌کرده یا تاریخ را به عنوان نقشه راه مورد مذاقه قرار می‌داده، نمودار کاذبی از شخصیت پیچیده هویدا است که در ضمن آن، خواننده با کدهای نه‌چندان دقیقی از این شخصیت سیاسی مواجه می‌گردد و با ابهامات و سؤالات پردامنه‌ای به خواندن این قصه میلانی از زندگی هویدا ادامه می‌دهد! تناقض ارزشی هنرمندانه میلانی وقتی در ذهن مخاطب غیر حرفه‌ای شکل خواهد گرفت که ببیند چنین شخصیت فرهیخته‌ای توسط شاهی که حالا دیگر تاج و تختش به زوال رفته به زندان افتاده، و سپس این رویه توسط نظام نوپای انقلابی ادامه یافته، و شاید در خلأ اطلاع دقیق از پیشینه سیاه و عملکرد سراسر ظلم و تباهی هویدا، به نوعی هویدا را به منزله محکوم بی‌گناه خواهد یافت؛ اگر او را حق به جانب و مظلوم نداند! نکته دیگر طرح کلیدواژه «جهان بی‌زانی سیاست ایران» و پیوند دادن آن با دوران انقلاب اسلامی است که شاید به گونه‌ای فرایندی، به دنبال مخابره پیامی منفی در مورد انقلاب اسلامی است که به دنبال ایجاد یک قرینه‌سازی بی‌ربط بین انقلاب اسلامی و رژیم طاغوت صورت پذیرفته است. او پروژه مظلوم‌نمایی را وقتی ادامه می‌دهد که از فرار شاه می‌گوید که با

۱. همان، ص ۲۳.





اینکه هویدا- این نوکر وفادار- را در زندان رها کرده، خانواده و حتی سگ مخصوصش را هم همراه می‌برد و از مهلکه می‌گریزد. این پروژه وقتی بیشتر تقویت می‌شود که نویسنده مخاطب را با هویدایی مواجه کند که به اختیار خویش در هنگامه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران- و در زندان- مانده و خود را مثلاً تسلیم نیروهای انقلاب کرده است. میلانی البته «رهایی از مخاطرات بالقوه» را دلیل عدم فرار هویدا معرفی می‌کند و تا حدودی بر ابهام علت عدم فرار هویدا می‌افزاید و اصل اختیاری بودن بقای وی در ایران بعد از انقلاب را مطرح می‌کند.^۱

عباس میلانی در ادامه با اشاره به گرایش شدید هویدا به مطالعه در ایام حبس، به وجود قرآنی طلاکوب به عنوان تنها کتابی که در کنار تشک سلولش بوده اشاره می‌کند و در ادامه بالحنی طعنه‌آمیز به این کتاب مقدس، بیان می‌دارد که هویدا «قرآن را نه برای ارشاد معنوی و سلوک روحی که برای تدارک دفاعیات خود در دادگاه» به کنار خویش گذاشته است! این طعنه از آن جهت دردناک می‌نماید که هویدایی که بیشتر عمرش را در جهت بی‌احترامی عملی به فرامین قرآن گذرانده، راه‌شاه رارفته، می‌خواهد با تمسک به ظاهر چند آیه شریفه، بر تمام گذشته سیاه خویش سرپوش گذارده، برای محکمه اسلامی، دفاعیات قرآنی بنویسد! و حال که دفاعیاتش در محکمه اسلامی پذیرفته نشده، نویسنده به خود جرئت می‌دهد که اصل اسلامی بودن محاکم در حکومت اسلامی را زیر سؤال برده، گمان هویدا به محاکمه بر طبق موازین اسلامی را گمانی خام معرفی کند. گمانی که سر در آخور فریب و نیرنگ داشت!

میلانی در کنار این طعنه‌های خوش لعابش توضیح نمی‌دهد که هویدا به چه جرمی محاکمه شده و با چه مضامینی به دفاع از خویش پرداخته است که حال نویسنده شبهه‌مطلومیت وی را به انحاء مختلف القا می‌کند! وی همچنین توضیح نمی‌دهد که کدامین محکمه را می‌شود در زیر آسمان این جهان یافت که داعیه پایبندی به اصول اولیه قضاوت بر مبنای اصول انسانی- و نه حتی اسلامی- داشته باشد و در عین حال بتواند کسی مانند هویدا که تحت رسوایی‌اش سال‌هاست از بام افتاده و در دفتر تاریخ، سطور قطوری متوجه جنایات او و امثال اوست، را تبرئه کند! آیا علنی بودن محاکمه در یک محکمه اسلامی بر طبق موازین دقیق دینی و دفاعیات قرآنی می‌تواند حتی احتمال ضعیفی از تبرئه فردی مانند هویدا را به ذهن متبادر سازد!؟

۲. تطهیر شخصیت‌های مورد علاقه

در ادامه عباس میلانی برای اینکه رشته نسبی هویدا را به مسجد و منبر و تقدس گره زده باشد، از مسجد سپهسالار یا همان مسجد شاه- که به نوعی مسجد حکومتی و سلطنتی محسوب می‌شد و از این رو همه منتسبین به آن با بدبینی از طرف متدینین و علما دیده می‌شدند- با تجلیل فراوان سخن به میان می‌آورد و بیان می‌دارد که این مسجد از موقوفات سپهسالار، دایی مادر هویدا، یعنی افسر الملوک بوده است و از این رو، مادر هویدا به عنوان یکی از متولیان این موقوفه، ماهانه حدود صد تومان از عایدات مسجد دریافت می‌کرده است. گذشته از قداست‌سازی میلانی برای هویدا، سخن اینجاست که اگر مسجد توسط جد مادری وی وقف شده بود، به چه منظور این حقوق ماهیانه که از موقوفات این مسجد بود به مادر هویدا اختصاص داشت؟!

کتاب عباس میلانی پر است از کنایه‌های معنادار و مرموزانه و تصویرسازی‌های تخیلی که در پی ایجاد تصویر ذهنی مورد قبول نویسنده به مخاطب است؛ هر چند این تصویر کلی، کمترین ارتباط را با واقعیت و حقیقت داشته باشد. او در یکی دیگر از این تصویرسازی‌هایش در صفحه ۲۷ کتاب، دستگیری ایادی رژیم شاه توسط مردم انقلابی و زندانی کردن آنها در مدرسه رفاه- محل اقامت امام بعد از بازگشت به ایران- را به منزله تقدیم پیشکش و هدیه به سران انقلاب توصیف کرده است. این عمل مردم انقلابی را به تقدیم پیش‌کشی هدایا توسط رعایا به پادشاهان ایران باستان مانند کرده است! تصویرسازی غلط و جهت‌داری که در عین بی‌انصافی و با حقد و کینه تمام نسبت به راهبران معنوی نهضت اسلامی صورت گرفته است که اینان- که پرچمدار مقابله با ظلم دامنه‌دار رژیم شاهنشاهی بوده‌اند- را در مقام مقایسه با پادشاهان ظالم ایران باستان قرار داده و مردم مظلوم ایران را که سال‌ها خون عزیزان‌شان توسط همین ایادی خون‌آشام شاه مکیده شده، را به رعایای ایرانی مانند کرده است! بدیهی است این قرینه‌سازی‌های داستانی، که به هیچ‌وجه در تاریخ‌نگاری پسندیده نیست، منجر به القای تلقی غلط از تاریخ می‌شود و به نظر می‌رسد نویسنده با به کارگیری این تکنیک‌های ادبی، به دنبال تحریف واقعیت‌ها و ایجاد نوعی تنفر از رهبران انقلاب اسلامی است.

۳. طرح ادعاهای بدون دلیل

میلانی در کتابش ادعا می‌کند که «هفت تیری که در قتل منصور به کار رفت توسط هاشمی رفسنجانی تأمین و تدارک دیده شده بود.»^۱ او برای این مسئله به کتاب *دوران*

۱. همان، ص ۲۶.





مبارزه نوشته هاشمی رفسنجانی صفحه ۳۳ ارجاع داده است. ولی وقتی به همین صفحه از کتاب *دوران مبارزه* رجوع می‌کنیم می‌بینیم که در آنجا مطالبی راجع به قتل منصور نوشته شده ولی هاشمی هیچ نقشی در آن نداشته است و درباره چنین ادعایی که هفت تیری که در قتل منصور به کار رفته را هاشمی تدارک کرده باشد اصلاً حرفی به میان نیامده است.^۱ علاوه بر اینکه دفتر هاشمی رفسنجانی در قالب نامه‌ای به ناشر *معمای هویدا*، این مسئله را تکذیب کرده است.^۲

میلانی در نقد کتاب *زندگی و خاطرات/میرعباس هویدا*، نوشته اسکندر دلوم، این کتاب را حاوی «گزارشی بسیار منفی و بدبینانه از زندگی هویدا» دانسته که «آمیزه‌ای از شایعات و کنایه با گزیده‌ای از خاطرات انتشار یافته هویداست»^۳ و آنگاه میلانی کتاب مذکور را «تخریب‌کننده و سراسر غیر قابل اعتماد» نامیده و در آخر در کمال بی‌انصافی علمی، از این که کتاب به چاپ چهارم رسیده است، مصادره به مطلوب کرده و چنین عنوان کرده که این مسئله حاکی از کنجکاو‌ی رو به تزاید نسبت به زندگی هویداست. همان‌طور که پیداست، لحن غیر علمی و بی‌انصافانه میلانی در نقد کسی که پیش از وی به نگارش زندگی‌نامه مستند از هویدا پرداخته، نشان از مشی غیر علمی او در نقد مخالف خویش و همچنین خوی جهت‌گیرانه و تطهیر‌گرایانه او نسبت به شخصیت‌های مورد علاقه خویش از جمله هویدا دارد. این در حالی است که او در سطور و صفحات اولیه کتابش خود را از هر گونه جهت‌گیری و دخالت علایق و سلیق شخصی در نگارش کتاب مبرا دانسته است. وقتی کسی مثل میلانی نسبت به کتابی چنین موضعی دارد بدون اینکه مستندی ارایه کند، چه انتظاری می‌توان داشت که کاری علمی و مستند و محققانه ارایه کرده باشد؟!

میلانی در فراز دیگری از کتابش مدعی می‌شود که هویدا در سال ۴۴ و در دوران صدارتش به مرحوم سید احمد خمینی کمک کرده تا پاسپورت بگیرد و به پدرش در تبعید بپیوندد!^۴ که او برای این مدعای خود هیچ سندی ارایه نمی‌کند و حتی به طور واضح معلوم نیست که از چه کسی این مطلب را نقل کرده است. بدیهی است فرزند کسی که این همه دشواری به خود راه داده تا با سلسله منحوس شاه و ایادی‌اش - از جمله

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، *دوران مبارزه*، زیر نظر محسن هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۴-۳۳.
 ۲. عباس میلانی، همان، ص ۴۷۳.
 ۳. همان، ص ۴۷۲.
 ۴. همان، ص ۲۹.



هویدا- مبارزه کند و در این راه به اندازه سر سوزنی هم کوتاه نیامده است، چگونه در مسئله‌ای مانند دیدار پدر، به کسی چون هویدا متوسل می‌شود برای گرفتن پاسپورت؛ یا حتی چگونه ممکن است واسطه‌گری و کمک چنین فردی را قبول کند؟! واقعیت این است که رژیم شاه و دولت هویدا به شادروان سید احمد خمینی پاسپورت نداد و آن مرحوم ناگزیر شد از راه مخفی از ایران خارج شود و به ملاقات پدر در نجف برود و آنگاه که از این سفر به ایران بازگشت به اتهام خروج و ورود غیر قانونی دستگیر و بازداشت شد و برخی از روزنامه‌ها نیز دستگیری و بازداشت او را بازتاب دادند.

باید گفت این مطلب از خلاف‌گویی‌های واضحی است که اسناد متقن فراوانی آن را رد می‌کند؛ طبق اسناد محرمانه ساواک- که عباس میلانی به رغم ادعایش مبنی بر مطالعه همه اسناد موجود، حتماً آن را ندیده یا نخواستہ ببیند- پس از انتقال امام خمینی (ره) از ترکیه به عراق و تصمیم خانواده ایشان به منظور سفر به عراق در آبان‌ماه ۱۳۴۴ ش، ساواک به بهانه اینکه سید احمد مشمول نظام وظیفه است، در مورد صدور گذرنامه برای ایشان اشکال تراشی کرد.^۱ در سند شماره ۱۷۶۸۶/۲۰ الف به تاریخ ۱۸/۸/۴۴ آمده است؛ مشارالیه مشمول دیپلمه است و به همین جهت صدور گذرنامه عراق برای وی خالی از اشکال نمی‌باشد... ضمناً محتمل است که از طریق غیر مجاز به عراق مسافرت نماید؛ که همین اتفاق هم می‌افتد و مرحوم سید احمد در این سال به صورت مخفیانه به عراق می‌رود.

در ۸ تیر ۱۳۴۶ سید احمد خمینی به دلیل خروج غیر قانونی بازداشت شد که بعد از مدت کوتاهی در ۲۴/۵/۴۶ آزاد شد. در اسناد ساواک با اشاره به این مطلب گفته شده که ایشان قبلاً نیز به عراق رفته بود و دستور داده می‌شود که چنانچه وی قصد خروج غیر مجاز داشت، جلوگیری شود.^۲ علاوه بر اسناد مذکور، اسناد دیگری نه تنها کذب بودن ادعای میلانی را نشان می‌دهد بلکه صحت اطلاعات تاریخی کتاب وی را مورد تردید قرار می‌دهد:

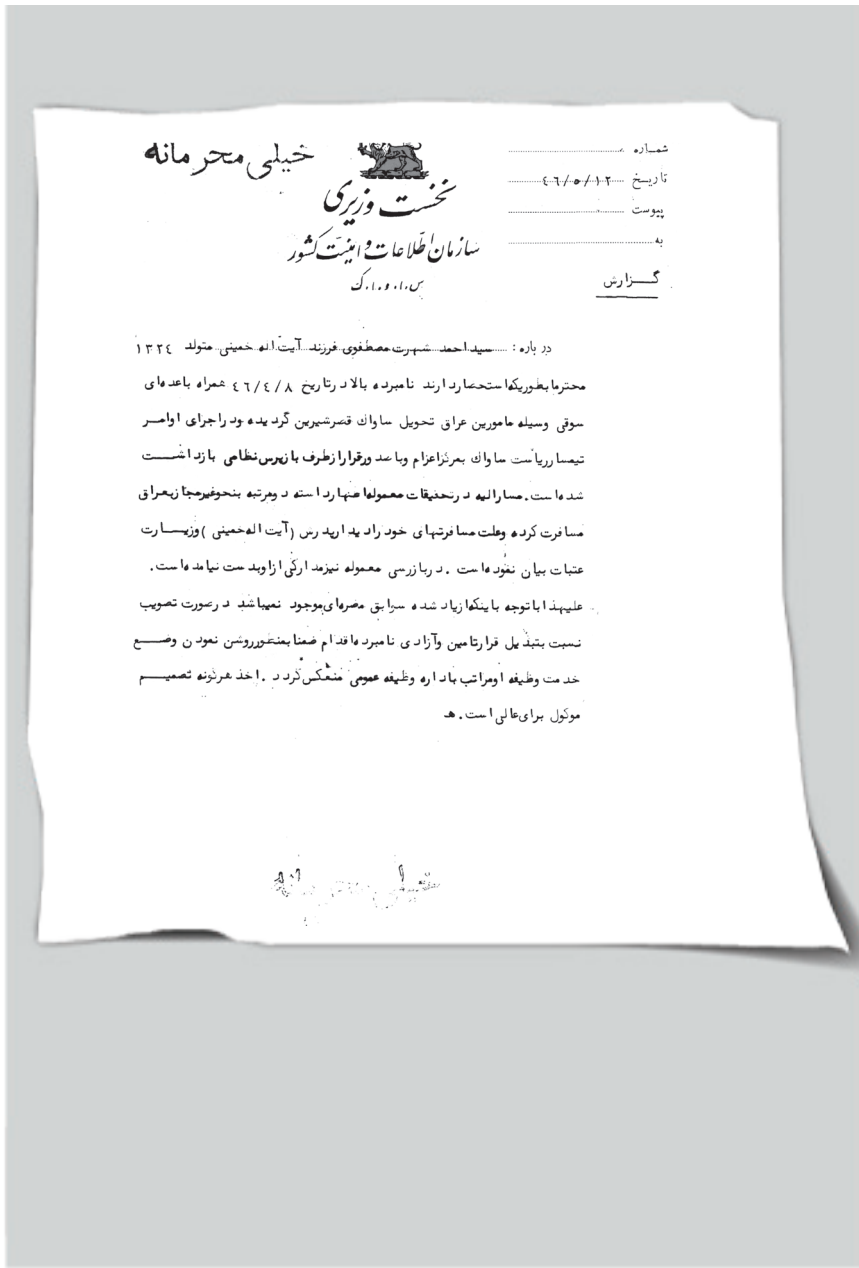
۱. سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک، ج ۱۵، ص ۳۵۰.
 ۲. همان، ۴۵۷۶۶/۳۱۶-۳۱۸/۱۸، ص ۳۵۱.

بازداشت سید احمد
مصطفوی فرزند آیت‌الله
خمینی توسط مامورین
عراقی

آقای سید احمد مصطفوی
فرزند آیت‌الله خمینی که بطور
غیرمجاز بعراق سفر کرده بسود
همراه عده‌ای وسیله مامورین
عراقی دستگیر و در تاریخ
۸/۴/۶۴ تحویل مامورین مرزی
کشور شاهنشاهی ایران گردیده
است در تحقیقاتی که بعمل آمده
روشن شده مشارالیه دو بار دیگر
بطور قاچاق از مرز ایران گذشته
و بعراق عزیمت نموده است .



خبر مذکور در تاریخ ۱۳۴۶/۵/۲۳ در روزنامه کیهان و اطلاعات منتشر گردید و در آن اشاره شده است که سید احمد خمینی دو بار به طور قاچاق از مرز ایران به عراق رفته است. اگر ادعای میلانی درست باشد و هویدا برای ایشان پاسپورت درست کرده است، چگونه ایشان به جرم خروج غیر قانونی و بدون پاسپورت در عراق بازداشت می‌شود؟ ساواک در دو گزارش دیگر به خروج بدون پاسپورت مرحوم سید احمد خمینی اشاره می‌کند:





شماره شماره از نشانه
 شماره شماره از نشانه
 ۱ - ۶ - کل سوم ۳۱۶
 ۲ - آذر نشانه
 ۳ - شماره گزارش ۱۷۲۰
 ۴ - تاریخ گزارش ۶۶/۵/۱۸
 ۵ - پیوست
 ۶ - گیرندگان خبر

۷ - منبع
 ۸ - منشأ
 ۹ - تاریخ وقوع
 ۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع
 ۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر مبنای عملیات محل
 ۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع: شماره / پرونده: ۱۷۰۳-۱۶/۵/۶۲

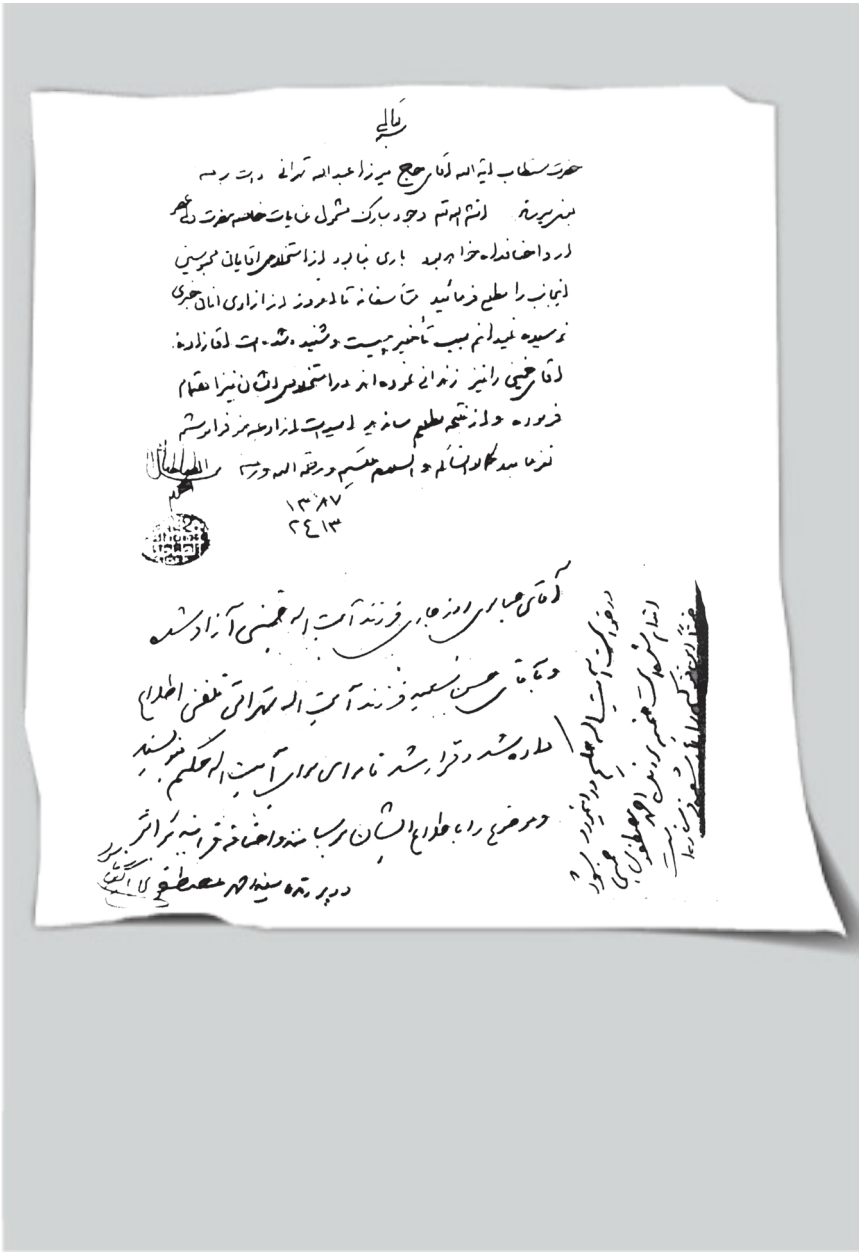
برابر گزارش هولاشی :

- ۱- ساحمد مصطفوی حدود هشت ماه قبل بطور غیر مجاز از مرز خرمشهر به عراق وارد گردیده.
- ۲- نامبرد جوانی است بدون تجربه - فعالیت سیاسی بهیچوجه نداشته و در تمام مدت اقامت خود در نجف اشرف تماس مشکوکی با افراد شناخته شده نداشته است .
- بطوریکه ظاهراً مشهود است از نظر عقلی کامل نیست .
- ۳- بطوریکه شنیده شده مشارالیه هنگام بازگشت در مرز دستگیر شد فاست گزارش سومین متعاقباً به عرض میرسد - منوچهر .



فایده ندارد
در صورت لزوم از این منبع استفاده نشود
۵/۱۹

اسناد موجود بدون هیچ شبهه‌ای تاریخ‌سازی‌ها و افسانه‌سرای‌های عباس میلانی در مورد هویدا و خدمات وی را برملا می‌سازد. در کنار این اسناد، نامه مرحوم آیت‌الله سید محسن حکیم در مورد آزادی فرزند امام از زندان رژیم بعث به جرم ورود غیر قانونی و بدون پاسپورت به عراق تردیدی در جعلی بودن ادعاهای عباس میلانی مبنی بر کمک هویدا برای گرفتن پاسپورت جهت فرزند امام و پیوستن وی به پدر در تبعید باقی نمی‌گذارد.



بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت سید ابوالحسن علی‌اکبر (ع) میرزا عبدالعزیز در روز
 پنجم بهمن ۱۳۸۷ در حضور مبارک شرفیایات خاصه حضرت علی
 در داخل خانه خارج شد. برای باوردن از استخر انباری
 انباری را طلع فرمود. متأسفانه تاکنون از آزادی امام جعفر
 موسویه نمیدانم. بیست تا خیر نیست و شنیده است که از
 لقا جعفری را نیز از زندان نموده اند در استخر انباری نیز
 فرود آمدند و از آنجا طلع شدند. لذا از همه فرزندان
 نماز سیدکرامت را با هم می‌خوانم و در حق الله و رسوله
 صلوات الله علیهم
 ۱۳۸۷
 ۲۶۱۳

کتابی که بر روی این فرزند است از جنسی آزاد است
 و کتاب حسن نسبه فرزند است از کتباتی که در انبار
 اطلاع شد در قرار شد تا برای این است که حکم
 در وضعی را در اطلاع است که در استخر انباری
 در دوره پنجم، شماره ۳۹، بهار ۹۳





البته مشخص است که چرا عباس میلانی و امثال وی چنین جعلیاتی را به نام تاریخ به خورد مردم می‌دهند. وی در این دروغ‌بافی‌ها و مظلوم‌نمایی‌ها علاوه بر تطهیر کارگزاران فاسد و بی‌رحم رژیم پهلوی - که خانواده وی نیز بخشی از این کارگزاران هستند - نه تنها در پی تطهیر خانواده خود می‌باشد بلکه این‌گونه القا می‌کند که امام خمینی و پیروان او به رغم خدماتی که هویدا به آنها رایحه داده است به وی رحم نکردند؛ تا از این طریق با یک تیر دو نشان زده باشد؛ هم کارگزاران رژیم پهلوی و عنصری مثل هویداها و شادمان‌ها (دایی‌های عباس میلانی در ساختار الیگارشی رژیم پهلوی) را تطهیر نماید و هم چهره‌های خون‌ریز و بی‌رحم و فاقد اخلاق از انقلابیون به نمایش گذارد.

اما در مورد مسئله قاچاق هویدا، میلانی بسیار هنرمندانه سعی مذبوحانه‌ای در تطهیر وی داشته است. این رویه وی در صورتی که به درستی واکاوی گردد، می‌تواند سرآغازی بر اطلاع از سیره تاریخ‌نگاری افراد مشکوک باشد؛ افرادی که به طرز عجیبی با کتمان بخشی از حقایق یا تحریف بخش‌های دیگر - که در موضوع خاص فعلی، از موارد واضح هم است - در پی انحراف تاریخ و نگارش جهت‌دار آن هستند.

میلانی در فصل‌های «زائر پاریس» به طور اشاره‌وار و در فصل «بازگشت به پاریس» به طور تفصیلی به موضوع قاچاق ارز و طلا توسط هویدا و منصور و نیز دستگیری ایشان در سال ۱۳۲۵، وارد شده و با انبوهی از اتهام‌زنی‌های بی‌سند به اصحاب رسانه، سیاستمداران وقت و تاریخ‌نگاران بی‌غرض، و با تمسک به احتمالات فرضی که منشأیی غیر از تخیلات ایشان ندارد و از همه مهم‌تر اتکا به اسناد وزارت خارجه فرانسه که فقط وی موفق به مشاهده آنها شده و به قول خودش اجازه عکس‌برداری از آنها هم نداشته، سعی در تبرئه هویدا از این اتهام آشکار دارد.

او این فرضیه را مطرح می‌کند که در آن جریانی از ایرانی‌ها را در این داستان مقصر جلوه می‌دهد که خواسته‌اند از سرداری و همراهانش انتقام بگیرند و این است که اولین مقاله در این موضوع را به روزنامه حزب مردم - ارگان مظفر بقایی - منتسب می‌کند و این در حالی است که در همان تاریخی که میلانی ادعا دارد بقایی به شایعه‌سازی علیه هویدا پرداخته تا ضمن تسویه حساب سیاسی، برای کمونیست‌ها خوش‌رقصی کند، روزنامه کیهان نیز به این موضوع پرداخته است و این است که فرضیه میلانی در همین ابتدای کار به مشکل برمی‌خورد. میلانی همچنین روزنامه‌های ایرانی را به مزدور بودن متهم می‌کند که از افراد پول می‌گرفتند تا از ذکر نام آنها خودداری کنند و این در حالی است که اگر این فرض هم صحیح باشد، آیا به راستی هویدا آدم اهل بند و بست پارتی نبوده

است؟ اگر این طور است، سیر پیشرفت وی که از توصیه صبح ازل به دوستان ایرانی شروع می‌شود و در حمایت سرداری (دایی اش) و شوهر خاله‌اش در فرانسه و آلمان تکمیل می‌گردد و در ارتباط نزدیک با عبدالله انتظام به ترکیه و آلمان و انواع مسئولیت‌ها در ایران کشیده می‌شود، چگونه قابل توجیه است؟! میلانی بهتر از هر کسی می‌داند که اگر با این مسائل می‌شد از اتهام هویدا پرده پوشی کرد اینها چندین برابر بیشتر از دیگران می‌پرداختند تا این لکه ابر سیاه در افق اشتهاشان، ناپیدا گردد و تا آخر عمر دامنگیرشان نشود!

از این گذشته، وقتی هویدا در زمان نخست‌وزیری به فرانسه سفر می‌کند، نشریات فرانسوی نیز این مسئله را تصریح می‌کنند که باید از ایشان پرسید، به راستی آیا مناط مورد استدلال شما - شایعه‌سازی و تسویه حساب شخصی و نیز مزدور بودن نشریات ایرانی - در مورد نشریات فرانسوی نیز قابل استفاده است؟

دلیل دیگر بر رد ادعا و فرضیه موهوم میلانی اینکه بر طبق اسناد موجود، هویدا از کسانی است که ارتباط گرمی با روشنفکران چپ داشته و به قول برخی - که میلانی هم به آن اذعان دارد - یک روشنفکر چپ‌گرای غیر قابل اصلاح خوانده می‌شده است. این را باید به ارتباط خاص وی با... مسئول حزب توده ایران - اضافه کرد که به قلم کیانوری به آن اشاره رفته است.

پس اگر چپ‌ها هم توطئه‌ای در سر داشته‌اند، قطعاً باید هویدا از این قاعده مستثنا می‌شد!

میلانی با توسل به عبارات عوام‌پسند، در پی ارایه شخصیتی مخالف دوست و همیار با نوع مردم، از هویدا است و مدعی می‌شود که هویدا کمک‌های بسیاری حتی به مخالفان حکومت کرده و در جایی دیگر از قول فریدون هویدا نقل می‌کند که وی «سالانه حدود ۱۱ میلیون دلار» از بودجه محرمانه دولت را تنها به یک بخش از مخالفین پرداخته بود!^۱ سؤال اساسی اینجاست که بر فرض صحت چنین مدعای دور از ذهنی، این کمک شامل چه گروه‌ها و سازمان‌ها و سهم کدام بخش از مخالفین شده است؟ و دیگر اینکه هویدا که خود در حوالی رأس هرم قدرت بود، به چه منظور این اندازه از بودجه دولتی را صرف مخالفانی می‌کرد که حتماً اندیشه نابودی رژیم را در سر داشتند؟ یا باید سناریوی دیگری را فرض کرد که در آن، همین کمک‌ها هم به منظور ایجاد رانت و باندی تازه برای استحکام قدرت رژیم و شخص هویدا باشد و آن طیف‌های به اصطلاح مخالف که

۱. همان، ص ۳۰-۲۹.





شایسته چنین کمک‌هایی بوده‌اند، می‌بایست همان طرفداران نظریه دعوای زرگری با رژیم باشند که در واقع به منظور جلوگیری از حرکت‌های اصیل انقلابی و به نحوی در جهت بقای شاه و سلطنت به شیوه پارلمانتاریستی انتقاد می‌کردند!

نگاه باندی هویدا به این گونه حاتم‌بخشی‌ها از بیت‌المال وقتی روشن می‌شود که عباس میلانی - که خود را ظاهرأ متعهد به تطهیر هویدا می‌داند - چندین بار به انتظار قلبی هویدا به کمک مخالفان در قبال کمک‌های پیشین اشاره می‌کند و این دستگیری و نجات را - به دلیل آن کمک‌های مبهم و غیر مستند - به نحوی حق هویدا می‌داند! و همچنین آمادگی هویدا برای کمک به دیگران را به عنوان یکی از رازهای بقای هویدا می‌شمارد. گفتنی اینکه هویدا و مدافع وفادارش میلانی، مناسبات در نظام اسلامی و پایبندی به فرامین عادلانه اسلام ناب را با رویه‌های فاسد درباری اشتباه گرفته، از انقلابیون مسلمان، انتظار بند و بست با فاجر و فاسدی چون هویدا را داشته‌اند! و حال که راهبران انقلاب به این زیاده‌خواهی‌های وقیحانه تن نداده‌اند، میلانی و امثال او حکومت اسلامی را متهم به بی‌انصافی کرده، خود را در مقام ناسزاگویی به آن می‌بینند!

۴. کشف ارتباط وثیق بنی‌صدر و هویدا

اشاره به رابطه وثیق بنی‌صدر و هویدا از نکات قابل تأمل کتاب است. آنچنان که به قول بنی‌صدر، هویدا با آنکه دین نداشته ولی آدم شریفی بوده، و برای رهایی دوستان بنی‌صدر به او کمک می‌کرده، و کم‌کم از هویدا خوشش آمده؛ به گونه‌ای که هویدا تنها کسی از رژیم پهلوی بوده که در هنگام خروج از کشور برای خدا حافظی به دیدارش می‌رفته است.^۱ مسئله رابطه وثیق بنی‌صدر که آن وقت‌ها به عنوان چهره‌ای مخالف رژیم پهلوی شناخته می‌شده با هویدا که از استوانه‌های سلطنت فاسد پهلوی بوده است، بسیار معنادار و درخور توجه است. به راستی چه چیزی می‌تواند بین یک مبارز و بین یک کارگزار رژیم دیکتاتوری به این اندازه پیوند ایجاد کند؟! شاید منظور از مخالفینی که کمک‌های آنچنانی فوق‌الذکر را از هویدا دریافت می‌کرده‌اند نیز کسانی مثل بنی‌صدر بوده باشند؛ اما با چه نیتی و برای انجام چه خدمتی؟ نکته دیگر اینکه کسانی که به هر نوعی ناخالصی داشته باشند، سرآخر با هم کیشان واقعی‌شان همراه و هم‌عاقبت می‌گردند و بنی‌صدر و هویدا نیز از این قبیل‌اند. با آنکه بنی‌صدر خود را با مهارت تمام در صفوف انقلابیون جا داده بود و همزمان در میان سران رژیم سابق نیز ارتباطات وثیقی داشت، اما سرانجام تشت رسوایی‌اش از بام افتاد و به دامن همین به قول خودش

۱. همان، ص ۲۹.

بی‌دین‌ها لغزید و نفاقش را آشکار کرد.

۵. توهین به امام خمینی (ره)

عباس میلانی در بیانی ماهرانه به حریم امام نیز وارد شده، در پی زیر سؤال بردن آن مرد خدا بر می‌آید. او بیان می‌دارد که امام خمینی (ره) با فرستادن سید احمد و بنی‌صدر به عنوان دلداری به زندانیان، به آنان گفته بودند که «...از این پس با شما به عدالت رفتار خواهد شد. آسوده باشید که بر طبق موازین اسلام محاکمه خواهید شد»؛ و آنگاه دو صفحه بعد، پس از اینکه زندانیان مدرسه رفاه - یعنی همان سردمداران جنایت پیشه رژیم سابق - اعدام می‌شوند، کلمات تسکین‌بخش امام را «زودگذر و ناپایدار» می‌خواند. و این اعدام‌ها و درج تصاویر اعدامیان در روزنامه‌ها را نمودی از «قهر انقلابی» می‌شمارد. غافل از اینکه فحوای کلام امام نه عفو و بخشش خیانت‌کاران خطرناکی چون نصیری، ناجی، رحیمی و خسروداد، بلکه اجرای عدالت در مورد اینان بود و محاکمه بر طبق موازین اسلامی که آن هم به معنای عدم اعدام نیست و مسلم است که این جماعت خونخوار که مستقیم یا غیر مستقیم در ریختن خون بسیاری از مردم مظلوم شراکت داشته‌اند، قابلیت رهایی ندارند و لذا جای خرده‌گیری بر امام عزیز - که با دشمن خونخوارش نیز انسانی رفتار می‌کند - نمی‌ماند؛ یا جای متناقض جلوه دادن یا غیر عملی جلوه دادن سخنان ایشان نیست بلکه این سخن - اگر به صداقت واسطه نقل که بنی‌صدر باشد، اعتماد کنیم - ریشه در سیره علوی دارد که ساعتی قبل از اعدام قاتلش ابن‌ملجم هم نهایت مهربانی و جوانمردی را با وی داشت و این نه به معنای آن است که به جرم مجرم رسیدگی نشود بلکه به این معناست که در اسلام مجرمانی با این سوءسابقه نیز از حقوق انسانی برخوردارند.

میلانی در ادامه بحث‌های جهت‌دارش، بر دامن لک‌دار بنی‌صدر هم رنگ تطهیر می‌پاشد و مدعی می‌شود که بنی‌صدر با لحنی تند به اعدام‌های سران رژیم شاه اعتراض کرده است و آنگاه با خواندن مرثیه‌ای بلندبالا در رثای بنی‌صدر خائن، وی را مظلوم و غربت‌گیر جلوه می‌دهد! انگار بهتر آن است که میلانی به جای تاریخ‌نگاری به پیشه نمایش‌نامه‌نویسی روی آورد؛ هر چند که این نوشته‌های ادبی‌اش، همه عناصر یک داستان یا نمایش‌نامه نمادین و غیر واقعی را دارد.





انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

استراتژی امنیتی بگین و سیاست خارجی اسرائیل نسبت به کشورهای پیرامون

هادی رستمی مراد^۱

مقدمه

استراتژی اسرائیل در طول چند دهه اخیر در رهیافت تأمین امنیت برای این رژیم خلاصه شده است. این رهیافت به عنوان اصلی خدشه‌ناپذیر در تمامی کابینه‌های روی کار آمده در اسرائیل مورد مذاقه دولت مردان این رژیم بوده است. اگرچه نوسانات در عرصه‌های سیاسی (به دلیل تغییر مکرر دولت‌ها) موجب فراز و نشیب این موضوع در مقاطع مختلف گردیده، لکن هیچ‌گاه این اصل از اولویت اصلی و برنامه‌های این رژیم خارج نشده است. در واقع تأمین امنیت برای اسرائیل با توجه به مرزهای ناامن در تار و پود جامعه اسرائیلی تنیده است و هر فرد یا جریانی که هدایت سکان این رژیم را در اختیار گرفته لاجرم موظف به اجرایی نمودن اصل مورد اشاره بوده است.

با توجه به رهیافت فوق، رفتار سیاست خارجی اسرائیل در خصوص کشورهای پیرامونی از ابتدای تأسیس (۱۹۴۸) با هدف هژمونی بر همسایگان در حوزه امنیت ملی طراحی شده است. اگرچه سیاست موصوف در ادوار مختلف حاکمیت دو حزب کارگر

۱. کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای





اسرائیل بر اساس استراتژی
 بگین در هیچ برهه تاریخی
 حاضر به پذیرش قدرت نظامی
 برتر از سوی کشورهای منطقه
 نبوده است

و لیکود (دو جریان اصلی و تأثیرگذار حزبی) دچار
 فراز و نشیب گردیده ولی هیچ گاه از اولویت اصلی
 تصمیم گیران این رژیم خارج نشده است. اتخاذ
 این رویکرد از تفکر دولت مردان اسرائیلی که عمدتاً
 دارای خاستگاه نظامی بوده اند، نشأت گرفته است.

وجود متغیرهایی، تسریع کننده این روند بوده است:

نداشتن عمق استراتژیک، تهدید دائمی از سوی همسایگان، نداشتن
 مشروعیت در منطقه از جمله این موارد می باشد. وضعیت ژئواستراتژیک
 اسرائیل به ویژه نداشتن عمق راهبردی حتی توانایی های تاکتیکی
 دشمن را به تهدیدی راهبردی تبدیل می کند و به دشمن امکان می دهد
 که اقدام مورد نظر خود را علیه اسرائیل انجام دهد. بنابراین اسرائیل باید
 توانمندی های عملیاتی و نظامی دشمن را هدف قرار دهد و یادست کم
 فرصت های اقدام علیه خود را محدود سازد.^۱

این روند سبب گردیده تا تأمین امنیت و رفع تهدیدات متصوره در این حوزه، دغدغه
 اصلی دولت مردان اسرائیلی را از ابتدای تشکیل این رژیم تشکیل دهد. می توان گفت حل
 این مشکل تنها از یک طریق امکان پذیر می باشد و آن بالا بردن توان نظامی از یک سو و
 جلوگیری از ارتقای توان نظامی کشورهای پیرامونی از سوی دیگر بوده است.
 در واقع باید گفت توجه به برتری جویی نظامی ناشی از اصل اقدام به حمله بازدارنده به
 محض احساس خطر و همچنین اصل انتقال جنگ به عمق سرزمین دشمن استوار است.
 می توان اهداف استراتژی اسرائیل در این زمینه را در چند مورد ذیل جست و جو نمود:

- اصل غافلگیری
- انتقال جنگ به داخل سرزمین دشمن
- اصل ابتکار عمل
- استراتژی تهاجم غیر مستقیم: این اصل بر عملیات نفوذی و دور زدن دشمن از
 یک سو یا تهاجم از پشت سر، تأکید ورزیده و در درجه اول تضعیف روحیه دشمن را
 مدنظر دارد.^۲

۱. رون تیرا، جنگ های آینده اسرائیل؛ تهدیدها و چالش های نظامی - امنیتی، ترجمه محمدرضا بلوردی، تهران،
 اندیشه سازان نور، ۱۳۹۰، ص ۴۵.

۲. رباعه اسماعیل غازی، استراتژی اسرائیل ۱۹۶۷-۱۹۴۸، ترجمه محمدرضا فاطمی، تهران، سفیر، ۱۳۶۸،
 ص ۲۱۸-۲۱۷.

این مقوله در رفتار و گفتار مقامات صهیونیستی به خوبی عیان می‌باشد. در این رابطه یکی از مقامات اسرائیلی عنوان می‌دارد:

بقای اسرائیل به طور جدی ناشی از شکاف تکنولوژیک بین این رژیم و همسایگان اوست. برای آنکه بتوانیم حیات خویش را در آینده تضمین کنیم نباید اجازه دهیم که این شکاف ذره‌ای کاهش یابد.^۱

با بیان مقدمه فوق و در نظر گرفتن سیاست تهاجمی اسرائیل در خصوص کشورهای پیرامونی‌اش، این سؤال مطرح است که چرا اسرائیل در برخورد با کشورهای پیرامونی که به دنبال افزایش توان بازدارندگی دفاعی از روش‌های مختلف به‌ویژه توان اتمی می‌باشند، روشی خصمانه را در پیش گرفته است؟

فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال می‌توان مطرح کرد این است: اسرائیل بر اساس استراتژی بگین در هیچ برهه تاریخی حاضر به پذیرش قدرت نظامی برتر از سوی کشورهای منطقه نبوده است.

با توجه به فرضیه مطرح شده، ساختار مقاله حاضر مشتمل بر چند بخش می‌باشد. در ابتدا به تبیین استراتژی بگین پرداخته می‌شود و در ادامه جهت انطباق این استراتژی در عرصه اجرا به بیان مصادیق موردی شامل کشورهای مصر، سوریه، عراق و ایران خواهیم پرداخت و در پایان از مباحث مطروحه نتیجه‌گیری خواهد شد.

استراتژی بگین

در بررسی کابینه‌های تشکیل شده در رژیم صهیونیستی یک امر مشترک و محسوس در همه آنها به چشم می‌خورد و آن تلاش برای تأمین امنیت این رژیم به هر بهایی می‌باشد. از آنجا که رژیم صهیونیستی از طریق اشغال سرزمین فلسطین توسط یهودیان و مساعدت قدرت‌های خارجی شکل گرفته است و به عبارت دیگر از آنجا که دولت اسرائیل یک دولت جعلی و تقلبی می‌باشد که توسط ابرقدرت‌ها به ویژه امپریالیسم غرب تأسیس گردید، لذا دارای یک سیاست خارجی تا حدی استثنایی می‌باشد. در درجه اول در هم تنیدگی سیاست خارجی و سیاست دفاعی آن قابل توجه بود. بدین معنا که تأمین امنیت و بقای دولت این کشور برای آن در درجه اول اولویت‌های سیاست خارجی آن قرار داشت. می‌توان گفت تقریباً تا سال ۱۹۶۷ تمام جنبه‌های سیاست

۱. همان، ص ۱۴۵.





در بررسی کابینه‌های تشکیل شده در رژیم صهیونیستی یک امر مشترک و محسوس در همه آنها به چشم می‌خورد و آن تلاش برای تأمین امنیت این رژیم به هر بهایی می‌باشد

خارجی اسرائیل تحت تأثیر نگرانی‌های امنیتی این کشور بود.^۱

در خصوص دولت‌های تشکیل شده در اسرائیل یکی از ادواری که آن را با دوره‌های قبل متمایز می‌سازد دوران نخست‌وزیری مناخیم بگین می‌باشد. چنانچه روند تحولات قبل از روی کار

آمدن بگین به عنوان نخست‌وزیر اسرائیل را مدنظر قرار دهیم مشخص خواهد شد اسرائیل دوره‌ای متلاطم و ناآرام را پشت سر گذاشته است که آخرین آن پیش از روی کار آمدن بگین، تجربه تلخ جنگ ۱۹۷۳ می‌باشد. جنگی که اسرائیل به دلیل غافلگیری و نادیده انگاشتن اصل بازدارندگی دچار لطمات زیادی گردید. غافل‌گیری اسرائیل در جنگ ۱۹۷۳ از جانب مصر و سوریه یک شکست بزرگ برای جامعه اطلاعاتی اسرائیل به شمار می‌رفت. با توجه به این تجربه، اسرائیل دیگر حاضر به پذیرش هیچ‌گونه ریسکی در این خصوص نبود. متعاقب این امر است که شخصیتی همچون بگین وارد عرصه سیاسی اسرائیل می‌گردد.

اعتبار قاطعیت اسرائیل در به کارگیری قدرت نظامی به‌طور فزاینده‌ای پس از به قدرت رسیدن بگین افزایش یافت. تصویر رژیم تندروی بگین در خارج از مرزها به وضوح بازدارندگی اسرائیل را بالا برد. در زمان حکومت بگین، اسرائیل رژیمی نشان داده می‌شد که می‌تواند به راحتی به اقدامات دیوانه‌وار دست زند. به علاوه به نظر می‌رسید که بگین و شارون به منظور دستیابی به اهداف سیاسی در خارج مرزهای اسرائیل، در مقایسه با رهبران پیشین حزب کارگر تمایل بیشتری به توسل به زور داشتند. بگین و بسیاری از وزرای وی از احساس قدرتمندی بهره می‌بردند. در سخنرانی‌های عمومی تمایل بیشتری به تأکید بر قدرت اسرائیل و تهدید همسایگان آن با حمله نظامی وجود داشت.^۲ بگین جنگ جهانی دوم را مبنای استدلال‌های خویش قرار داد. وی استدلال کرد، حمله پیش‌دستانه علیه آلمان می‌توانست مدت جنگ را کوتاه کند و به طور جدی تلفات را پایین بیاورد. مناخیم بگین به‌عنوان فردی عمل‌گرا، به مفهوم انتخاب و اختیار (پیش‌قدمی یهودیان) تمایل داشت. بگین ترجیح می‌داد از این عبارت در جهت

۱. امیر محمد حاجی یوسفی، *ایران و رژیم صهیونیستی/از همکاری تا منازعه*، تهران، دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۲، ص ۱۰۵.

۲. افرایم انبار، *امنیت ملی اسرائیل*، ترجمه حمید نیکو، تهران، اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۸، ص ۳۲.

می توان گفت تقریباً تا سال ۱۹۶۷ تمام جنبه های سیاست خارجی اسرائیل تحت تأثیر نگرانی های امنیتی این کشور بود

توجیه و دفاع از توسل به زور استفاده کند.^۱

مناخیم ولفوویچ بگین روز ۱۶ اوت ۱۹۱۳ در شهر کوچک برست لیتوفسک (شوروی سابق) به دنیا آمد. وی در سال ۱۹۳۵ از دانشکده حقوق ورشو فارغ التحصیل شد. او در کنگره اعضای بتار در سال ۱۹۳۸ سوگند گروه را این چنین

قرار داد: «من اسلحه به دست می گیرم تا هم از قومم دفاع کنم و هم وطنم را به پیروزی برسانم.» خیلی زود، او در جنبش ژابوتینسکی رشد کرد و در سال ۱۹۳۹ معاون عملیاتی بتار شد. جنگ جهانی دوم که شروع شد، آلمانی ها به ورشو حمله کردند. بگین مجبور شد از ورشو فرار کند. در این زمان بود که او به ارتش آندرس که در شوروی از لهستانی تبارها تشکیل شده بود، پیوست. او پس از ورود به سرزمین های اشغالی با گروه ایرگون ارتباط برقرار کرد. ایرگونی ها از تندروهای یهودی بودند که در آن جا کارهای مسلحانه می کردند. دو ماه بعد بگین، فرمانده ایرگون شد. تأسیس اسرائیل در ۱۹۴۸ فعالیت های سیاسی و نظامی بگین را محدود کرد. او حزب هیروت (آزادی) را تأسیس کرد. ولی طرفدار زیادی نداشت، تا آن که در جریان جنگ ۱۹۷۳، با ائتلاف با شارون، لیکود را تأسیس کرد.

وی در ۲۱ ژوئن سال ۱۹۷۷ از حزب لیکود توانست قدرت اجرایی را در اسرائیل به دست گیرد. نگاهی به سوابق بگین نشان می دهد به دلیل فراز و نشیب فراوانی که وی در دوران جوانی تا مهاجرت به اسرائیل پشت سر گذاشت، وی را به این نتیجه رهنمون ساخت که می بایست برای زنده ماندن جنگید و به هیچ عنوان در مقابل دشمنان نباید کوچک ترین نرمشی را نشان داد. اتخاذ رویکرد سیاست تهاجمی در عرصه سیاست خارجی اسرائیل در دوران بگین، مرهون تفکرات وی می باشد. این تفکرات نشأت گرفته از این موضوع بود که اسرائیل هیچ تلاشی را از سوی هیچ کشوری در خاورمیانه برای داشتن سلاح های اتمی تحمل نخواهد کرد. این استراتژی را می توان دکتترین بگین تفسیر نمود. هدف این استراتژی که به عنوان دکتترین بگین معروف شد جلوگیری از دستیابی کشورهای عربی به ظرفیت سلاح اتمی بود.

طبق این اصل اسرائیل تحت هیچ شرایطی اجازه نخواهد داد که یکی از دشمنان او به سلاح های کشتار جمعی دست یافته و از آن علیه مردم اسرائیل استفاده نماید. شایان

۱. همان، ص ۱۰۴.

۲. رک: لنی برنز، مشت آهنین (سرگذشت ولادیمیر ژابوتینسکی، مناخیم بگین و اسحاق شامیر)، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰.





ذکر است که این دکترین توسط سیاستمداران اسرائیلی در راستای توجیه حمله احتمالی علیه ایران بارها مورد استناد قرار گرفته است.^۱

از طرفی دولت یهود اولین قدرت اتمی خاورمیانه بود و باید از این قدرت به عنوان یک ابزار ابدی استفاده کرده و مصمم بود به عنوان تنها قدرت اتمی خاورمیانه باقی بماند. قسمت اعظم این استراتژی به احساس ترس و در خطر بودن همیشگی یهودیان باز می‌گردد. مطابق عقیده صهیونیستی بگین، رژیم اسرائیل در تاریخ یهود تغییراتی ایجاد کرد و این رژیم را از انفعال گرایی به سوی کنش گرایی هدایت کرد. به ویژه در به کارگیری نیروی نظامی؛ بیش از آنکه به نیروی نظامی به عنوان ابزار نگریسته شود از آن به عنوان موضوعی افتخار آمیز یاد می‌شد.^۲

لذا بخش دوم دکترین بگین در رابطه با حفاظت و حمایت از اشخاص یهودی در اقصی نقاط جهان است که در نوشتار حاضر صرفاً موضوع اول این دکترین مورد نظر قرار گرفته است.

این دکترین چنان بر سیاست خارجی اسرائیل مسلط گردید که بنیامین نتانیاهو در بیستمین سالگرد فوت بگین تصریح کرد که اسرائیل بر اساس این دکترین از دستیابی کشورهای متخاصم به سلاح هسته‌ای جلوگیری خواهد کرد.^۳

استراتژی بگین در تقابل اسرائیل با مصر، سوریه، عراق و ایران

از آنجا که استراتژی اسرائیل بر اساس الگوی بگین تنها در عرصه شعار باقی نمانده و با اقدامات صورت گرفته از سوی اسرائیل عملاً به منصفه ظهور رسید، در این قسمت به جهت آشنایی با اقدامات اسرائیل در عرصه اجرایی نمودن این استراتژی به بیان مصادیقی چند اشاره می‌شود. لازم به ذکر است برخی از این اقدامات به دلیل عدم انتشار همچنان از نگاه مورخان و محققین مغفول مانده است لکن اخبار و اطلاعاتی که هر از چندگاهی به صورت کتاب یا گزارش در رسانه‌ها منتشر می‌شود، اطلاعات مناسبی را به جهت بهره‌مند شدن در این حوزه در اختیار محققین قرار داده است. همچنین زمان برخی وقایع، به دوران قبل از نخست‌وزیری بگین بازمی‌گردد که در این خصوص ذکر نکته‌ای ضروری است. اگرچه استراتژی اسرائیل در دوران بگین به صورت رسمی

1. uri heitner, "stick to the begin doctrine", www.Israelhayom.com, 25 may 2013.

۲. افرایم انبار، همان، ص ۱۱۳.

3. benjamin weinthal, "bibli the begin doctrine and the u.s", foundation for defense of democracies, www.defenddemocracy.org, 7 march 2012.

و آشکار بیان گردید ولی این سیاست پیش از این نیز مورد توجه دولت مردان اسرائیلی قرار داشت اما به صورت پراکنده و غیر اعلامی بدان پرداخته می شد؛ ولی پس از روی کار آمدن بگین و در دوران بعد از وی به صورت علنی در صدر اولویت سیاست خارجی اسرائیل قرار گرفت.

پیش از ورود به بحث باید اشاره داشت عملی نمودن این استراتژی به دلیل آنکه بعضاً مستلزم دسترسی به اطلاعات پنهان در حوزه کشورهای حریف بود، استفاده از سرویس های اطلاعاتی برای جمع آوری و پردازش اطلاعات در حوزه های مورد نیاز را اجتناب ناپذیر کرد. به همین جهت مدیریت و پیاده نمودن این استراتژی عملاً در بخش جامعه اطلاعاتی اسرائیل تعریف گردید و این بخش موظف به اجرایی نمودن این مأموریت شد.

جامعه آماری مورد بررسی در این بخش در برگیرنده اقدامات اسرائیل پیرامون چهار کشور منطقه شامل مصر، عراق، سوریه و ایران می باشد. اگرچه تحولات مورد بحث حوزه گسترده تری را نیز شامل می شد، ولی به دلیل آنکه بیشترین تمرکز و اقدامات تخریبی اسرائیل در خصوص کشورهای مورد بحث صورت پذیرفته لذا به همین موارد اکتفا شده است.

به نظر می رسد پیش از پرداختن به مصادیق سیاست تهاجمی اسرائیل، لازم است شیوه های مختلف عملیاتی کردن استراتژی بگین در سیاست خارجی اسرائیل را بازشناسی نماییم. این شیوه ها شامل موارد ذیل است:

تطمیع: همکاری با اسرائیل و چشم پوشی از فعالیت در اهداف تهدیدکننده امنیت اسرائیل

تهدید: ارسال بسته پستی و بمب های صوتی برای هدف و خانواده، مواضع تهدیدکننده در رسانه ها

اقدام: در برگیرنده چند موضوع می باشد:

- سیاسی: تحریم های اقتصادی، فشارهای سیاسی از جمله محکومیت در مجامع بین المللی

- صنعتی: خرابکاری صنعتی، ارسال قطعات معیوب، ارسال ویروس و بدافزار

- نظامی: ربایش، قتل، انفجار بمب و تخریب تأسیسات مورد هدف، بمباران مراکز





در بررسی موارد مذکور باید گفت معمولاً در وهله اول اقداماتی نظیر تطمیع یا تلاش برای منصرف نمودن در دستور کار می‌باشد و در صورت عدم نتیجه‌بخش بودن این موارد، اقدامات قهری به کار گرفته می‌شود.

مورد مصر: کشور مصر به دلیل هم مرز بودن با اسرائیل از اهمیت بالایی برای این رژیم برخوردار می‌باشد. نگرانی از رشد توان نظامی این کشور همواره دغدغه سیاستمداران و نظامیان اسرائیلی را تشکیل داده است. بر همین اساس از بدو تأسیس اسرائیل، این رژیم موضوع بازدارندگی در قبال مصر را جزء اولویت‌های خود محسوب کرده است. به همین دلیل شاهد آن هستیم که اسرائیل به انحراف مختلف سعی نموده تا با اقدامات ایذایی، مانع از برهم خوردن توازن بازدارندگی در خصوص این کشور پیرامونی خود شود. جهت روشن شدن ابعاد این قضیه به بیان چند مورد از اقدامات این رژیم جهت تحقق این هدف اشاره می‌شود:

یکی از این موارد به دوران حکومت جمال عبدالناصر در مصر بازمی‌گردد. وی با توجه به روحیه ناسیونالیستی سعی در به دست‌گیری رهبری جهان عرب داشت. به همین منظور تلاش زیادی را برای افزایش قدرت نظامی مصر به عمل آورد. یکی از این اقدامات تلاش برای دستیابی به فن‌آوری تولید موشک بود و در این راستا دانشمندان آلمانی را استخدام کرد. این موشک‌ها ممکن بود در نبرد احتمالی آینده علیه اسرائیل به کار گرفته شود. از این‌رو طرح ترور دانشمندان آلمانی درگیر پروژه موشکی مصر و خانواده‌های آنها در دستور کار موساد قرار گرفت. دکتر «هینز کروگ» رئیس شرکت «پیشگام مصری اینترا» که مرکز آن در مونیخ بود به گونه‌ای مرموز ناپدید شد و گمان می‌رود در سپتامبر ۱۹۶۲ به قتل رسیده باشد. همچنین «امان» چندین بسته انفجاری را به بندر تأسیسات موشکی در مصر فرستاد. یکی از آنها بسته بزرگی بود که از راه دریا از بندر هامبورگ پست شده بود و موجب مرگ پنج مصری شد. نامه‌های تهدیدآمیزی هم از داخل مصر برای دانشمندان و خانواده‌های آنان فرستاده می‌شد.^۱

مورد دیگر در ۱۹ مارس ۱۹۶۳ اتفاق افتاد. در این تاریخ پلیس سوئیس اعلام کرد که «یوسف ابن گال»، کارمند وزارت آموزش و پرورش اسرائیل و دکتر «اتوجو کلیک» دانشمند اتریشی را دستگیر کرده است. اتهام آنها این بود که یک دانشمند آلمان غربی را که به همراه دیگر دانشمندان آلمان غربی بر روی طرح توسعه موشک‌های نظامی در

۱. یان بلک و بنی موریس، جنگ‌های نهانی اسرائیل (تاریخ ناگفته دستگاه جاسوسی اسرائیل)، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۲۴۸.

اتخاذ رویکرد سیاست تهاجمی در عرصه سیاست خارجی اسرائیل در دوران بگین، مرهون تفکرات وی می باشد. این تفکرات نشأت گرفته از این موضوع بود که اسرائیل هیچ تلاشی را از سوی هیچ کشوری در خاورمیانه برای داشتن سلاح های اتمی تحمل نخواهد کرد. این استراتژی را می توان دکتترین بگین تفسیر نمود. هدف این استراتژی که به عنوان دکتترین بگین معروف شد جلوگیری از دستیابی کشورهای عربی به ظرفیت سلاح اتمی بود

مصر کار می کردند، به مرگ تهدید کرده بودند. به غیر از تهدید و قتل دانشمندان آلمانی، چند مورد دیگر در خصوص دانشمندان مصری نیز صورت پذیرفت. از جمله این موارد ترور دانشمند فیزیکدان مصری، خانم دکتر «سمیره موسی»، در ۱۵ آگوست ۱۹۵۲ بود. دکتر «نبیل القلیبی»، یکی از فیزیکدانان و دانشمندان انرژی هسته ای مصر، در ژانویه ۱۹۷۵ در شهر پراگ پایتخت چکسلواکی به قتل می رسد. همچنین جسد متلاشی شده عبده شکر، که دارای سه مدرک دکترا در شاخه های مختلف مهندسی هسته ای بود در حالی در منزل مسکونی وی در شهر اسکندریه کشف شد که گفته می شد بیش از دو ماه از مرگ وی گذشته است.^۱ یکی دیگر از اقدامات موساد در ترور دانشمندان مصری در مورد دکتر «ودیع وهبی جرجس»، دانشمند هسته ای مصری و استاد دانشگاه قاهره بود. جسد وهبی جرجس که تحقیقات متعددی

در باره فیزیک هسته ای و مسائل مرتبط با آن داشت، پس از چهار روز جست و جود در نزدیکی یکی از ایستگاه های مترو در قاهره کشف شد.^۲

مورد عراق: روی کار آمدن صدام حسین و جاه طلبی های وی در خصوص همسایگان از یک سو و تلاش برای دستیابی به سلاح های کشتار جمعی و هسته ای از سوی دیگر زنگ خطری برای منطقه به ویژه اسرائیل بود. لذا این رژیم تمامی تلاش خود را به کار بست تا آسیبی از این ناحیه متوجه امنیت اسرائیل نگردد.

یکی از اقدامات عراق که موجب نگرانی و هراس مقامات اسرائیلی گردید تلاش این کشور برای دستیابی به سلاح هسته ای بود. نگرانی اسرائیل در مورد این پروژه از هنگام وقوع بحران نفتی سال ۱۹۷۳ و زمانی شروع شد که فرانسه طی موافقت نامه ای با عراق ساختن یک مرکز تحقیقات هسته ای برای این کشور را بر عهده گرفت.^۳ فرانسه در این میان به عنوان کشوری که تأمین کننده تکنولوژی هسته ای برای عراق بود، در ابتدا مورد

۱. سایت تابناک به نقل از روزنامه/قبس، ۱۳۸۶/۸/۲؛ www.tabnak.ir

۲. سایت خبر آنلاین به نقل از روزنامه/لاهرام، ۱۳۹۱/۵/۱۸؛ www.khabaronline.ir

۳. ویکتور استروفسکی، راه نیرنگ، ترجمه محسن اشرفی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۸، ص ۱۹.





دکترین بگین چنان بر سیاست خارجی اسرائیل مسلط گردید که بنیامین نتانیا هو در بیستمین سالگرد فوت بگین تصریح کرد که اسرائیل بر اساس این دکترین از دستیابی کشورهای متخصصم به سلاح هسته‌ای جلوگیری خواهد کرد

توجه اسرائیل قرار گرفت. اسرائیل چند استراتژی سیاسی را برای توقف برنامه هسته‌ای عراق دنبال کرد. بارها به طور مستقیم و غیر مستقیم با فرانسه تماس گرفت؛ امریکارا وادار کرد که بر فرانسه فشار وارد آورد ولی این اقدامها مؤثر واقع نشد. در ۶ آوریل ۱۹۷۹، اسرائیل نخستین اقدام خود را برای توقف این برنامه به عمل آورد. عاملان موساد به انبارهای نیروگاه هسته‌ای فرانسه در نزدیکی تولون حمله

کردند. دومین تلاش در ژوئن ۱۹۸۰، دکتر «یحیی المشاد»- دانشمند متولد مصر و عضو کمیسیون انرژی هسته‌ای عراق که برای تکمیل ترتیبات لازم با فرانسویان در زمینه حمل سوخت هسته‌ای به بغداد در پاریس به سر می‌برد- در اتاق هتل خود به قتل رسید.^۱ با توجه به عدم نتیجه‌بخش بودن این اقدامات و تلاش دولت عراق برای دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای، سیستم اطلاعاتی اسرائیل به این نتیجه رسید که متوقف کردن این روند جز با توسل به اقدام نظامی میسر نمی‌باشد. در روز ۷ ژوئن ۱۹۸۱، هشت فروند هواپیمای اف ۱۶ که از سوی شش فروند هواپیمای بازدارنده اف ۱۵ پوشش یافته و حفاظت می‌شدند، نیروگاه هسته‌ای اوسیراک عراق را که ساخت فرانسه و واقع در التویته در شمال بغداد بود، بمباران و با خاک یکسان کردند.

رهبران اسرائیل به رهبری مناخیم بگین بر این باور بودند که برنامه هسته‌ای جاری از سوی صدام حسین با تولید بمب اتمی ارتباط دارد و چنین سلاحی به رغم جنگ علیه ایران اساساً علیه اسرائیل به کار خواهد رفت.^۲ این اقدام همراه با امتیازاتی که بگین از نظر اقتصادی به مردم داده بود، بر میزان محبوبیت او به خصوص در میان یهودیان شرقی افزود. یک روز بعد از نابودی مرکز اتمی عراق مناخیم بگین گفت:

اگر مرکز اتمی عراق نابود نمی‌شد، یک هولوکاست دیگر در انتظار مردم اسرائیل بود، اما هولوکاست دیگری وجود نخواهد داشت و هرگز به وجود نخواهد آمد.^۳

مورد دیگر ربایش یک فروند هواپیمای میگ ۲۱ نیروی هوایی عراق در ۱۶ اوت ۱۹۶۶ توسط اسرائیل بود. این هواپیما در آن زمان پیشرفته‌ترین هواپیمای جنگنده عرضه شده

۱. یان بلک و بنی موریس، همان، ص ۴۱۱-۴۱۰.

۲. همان، ص ۴۰۹.

۳. رک: ساموئل کاتز، جاسوسان خط‌آتش، ترجمه محسن اشرفی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵.



از سوی شوروی به کشورهای عربی به حساب می‌آمد. این هواپیما پس از ربایش در یک پایگاه هوایی در شمال اسرائیل فرود آمد.^۱

از جمله اقدامات دیگر اسرائیل، ردیابی تحرکات موشک‌های عراق به محل پرتاب آنها بود که اطلاعات حاصل از آن آگاهی‌های حیاتی از نظر اقدام به عملیات غافلگیرانه جهت پیشگیری به‌شمار می‌رفت.^۲

این اقدامات تنها معطوف به دوران صدام نبود. حتی پس از حمله امریکا به عراق شاهد تشدید این اقدامات علیه دانشمندان و نخبگان عراقی بودیم. در ۱۴ ژوئن ۲۰۰۵، مرکز اطلاع‌رسانی فلسطین، به نقل از گزارش منتشره توسط وزارت خارجه امریکا که برای رئیس‌جمهور این کشور تهیه شده بود، اعلام کرد که عوامل رژیم صهیونیستی و موساد حداقل ۳۵۰ تن از دانشمندان عراقی و بیش از ۲۰۰ استاد دانشگاه و شخصیت دانشگاهی این کشور را ترور کردند.

مورد سوریه: کشور سوریه به دلیل هم مرز بودن با اسرائیل و همراهی این کشور با محور مقاومت بی‌شک از حساسیت بالایی برای اسرائیل برخوردار می‌باشد. به همین دلیل این کشور در کانون توجه مقامات اسرائیلی به‌ویژه سیستم اطلاعاتی این رژیم قرار دارد. در خصوص سوریه نیز موارد متعددی از اقدامات ایدایی از سوی اسرائیل علیه این کشور صورت گرفته است که در ذیل به برخی از این موارد اشاره می‌گردد:

در سال ۱۹۴۸ دولت سوریه و کارخانه جنگ‌افزارسازی اشکودای چکسلواکی قراردادی نظامی منعقد کردند. اقدامات رژیم صهیونیستی برای تشویق دولت چکسلواکی برای لغو قرارداد مزبور با ناکامی روبه‌رو شد. در اواخر مارس ۱۹۴۸ محموله فوق‌باز آه‌ن به یوگسلاوی فرستاده شده و از آنجا با کشتی رهسپار بیروت شد ولی کشتی مزبور دچار نقص موتور شد و در جنوب ایتالیا لنگر انداخت. یک گروه خرابکار دست به کار شده و یک مین چسبان به بدنه کشتی زده و کشتی در ۱۰ آوریل غرق گردید.^۳

از دیگر موارد قابل ذکر ربایش هواپیمای سوری توسط اسرائیل در یازدهم اکتبر ۱۹۸۹ بود. در این تاریخ سرگرد باسم عادل، خلبان جنگنده میگ ۲۳ سوریه با هواپیمای خود به اسرائیل پناهنده شد. این هواپیما پیشرفته‌ترین هواپیمای رزمی سوریه در آرایش

۱. یان بلک و بنی موریس، همان، ص ۲۶۱.

۲. ساموئل کاتز، همان، ص ۶۰۶.

۳. یان بلک و بنی موریس، همان، ص ۹۵-۹۴.



جنگی‌اش در آن زمان بود.^۱

ترور محمد سلیمان رئیس کمیته انرژی اتمی سوریه از دیگر موارد قابل ذکر می‌باشد. نشریه آلمانی/شپینگل از نقش موساد در ترور وی در سال ۲۰۰۸ خبر داد. همچنین سرلشکر نبیل زغیب از دانشمندان موشکی سوریه نیز به همراه خانواده‌اش در محله باب تومای دمشق ترور شد. شبه‌نظامیان مسلح، سرلشکر نبیل زغیب از دانشمندان موشکی سوریه را به همراه خانواده‌اش ترور کردند.^۲

از موارد مهم قابل ذکر بمباران تأسیسات هسته‌ای سوریه، در سال ۲۰۰۷ بود. با توجه به گزارشات متعدد سیستم اطلاعاتی اسرائیل درباره تلاش سوریه برای احداث نیروگاه هسته‌ای، مقامات اسرائیلی به این امر رهنمون شدند که توقف این روند جز با اقدام نظامی میسر نمی‌باشد. لذا در ۶ سپتامبر ۲۰۰۷ هشت فروند جنگنده اف-۱۶، از پایگاهی در شمال اسرائیل به پرواز درآمده و تأسیسات هسته‌ای سوریه، در منطقه دیرالزور را بمباران کردند.

مورد ایران: در مقایسه مورد ایران با سایر کشورهای پیرامونی اسرائیل، بیشترین و طولانی‌ترین تقابل و تخاصم به چشم می‌خورد؛ لذا بر این اساس عمده تحرکات و اقدامات اسرائیل جهت حفظ توازن بازدارندگی متوجه ایران می‌باشد.

البته امروزه برخی معتقدند که دکترین بگین در خصوص ایران مورد بازنگری قرار گرفته است و از شکل حمله نظامی مستقیم به عملیات جاسوسی، خرابکاری، حمله نظامی سایبری و ترور دانشمندان هسته‌ای درآمده است که در ادامه به تشریح این اقدامات پرداخته خواهد شد.^۳ از نظر اسرائیلی‌ها، در صورتی که نظام اسلامی در ایران به سلاح اتمی دست یابد، تهدیدی جدی علیه موجودیت اسرائیل خواهد بود؛ لذا از نظر برخی تحلیل‌گران اسرائیلی هر نخست‌وزیری که در برخورد با ایران به دکترین بگین پایبند نباشد، در واقع از وظایف خود عدول کرده است.

بر این اساس شاهد آن هستیم که بر اساس این اصل، رژیم صهیونیستی از بدو پیروزی انقلاب اسلامی طیف وسیعی از اقدامات را برای مواجهه با ایران صورت داده است. با توجه به شروع جنگ بین ایران و عراق، سیاست اسرائیل برقراری موازنه بین دو کشور

۱. ساموئل کاتز، همان، ص ۶۰۵.

۲. خبرگزاری فارس، ۱/۵/۱۳۹۱؛ www.farsnews.ir

3. Daniela Richterova, "the begin doctrine revisited", www.heptagonpost.com, 7 June 1981

از نظر اسراییلی‌ها، در صورتی که نظام اسلامی در ایران به سلاح اتمی دست یابد، تهدیدی جدی علیه موجودیت اسراییل خواهد بود؛ لذا از نظر برخی تحلیل‌گران اسراییلی هر نخست‌وزیری که در بر خورد با ایران به دکترین بگین پایبند نباشد، در واقع از وظایف خود عدول کرده است

و جلوگیری از قدرت یافتن هر یک از دو کشور موصوف بوده است.^۱

این رفتار و گفتار در اظهارات و مواضع سیاستمداران اسراییلی نیز انعکاس یافته است. در واقع می‌توان گفت حمله اسراییل به نیروگاه اوسیراک که در زمان جنگ ایران و عراق انجام شد، هیچ ارتباطی بین جنگ ایران و عراق و حمایت اسراییل از ایران نداشت. به عبارتی هیچ‌گاه جنگ واقعی بین رژیم صدام حسین در بغداد با

پایتخت‌های غربی و قدس وجود نداشته؛ بلکه بر عکس یک اتفاق دوفاکتو بین آنها برقرار است. حضور گروه متخصصان نظامی اسراییلی و امریکایی در کنار نظامیان عراقی در برنامه‌ریزی، جهت حمله به ایران در تابستان ۱۹۸۰ در پاریس، از این نظر دفاع می‌کند. دولت یهود از خیلی وقت پیش تصمیم گرفته بود برای متوقف کردن ایران که نابودی اسراییل را هدف خود اعلام کرده بود از صدام حسین استفاده نماید.

ویکتور استروفسکی مأمور سابق موساد در کتاب دومش که بعد از جنگ خلیج فارس نوشته است، هنگامی که چهره صدام در قدس غربی را معرفی می‌کند، می‌نویسد: اسراییل خواستار اقتدار دیکتاتور عراق است زیرا مناسب‌ترین رژیم برای موضع‌گیری‌های احمقانه و مفید از نظر سیاست بین‌المللی در جهت اهداف اسراییل است. یا در جای دیگر می‌خوانیم: سیاست این بود چنانچه احتمال و شانس عبور نفت کش از خلیج فارس به بالاتر از ۴۸ درصد می‌رسید، موساد با اطلاع دادن موقعیت نفت کش‌های هر یک از طرفین (ایران و عراق) درگیری را به دیگری آغاز می‌کرد. به این ترتیب تنور جنگ را گرم نگه می‌داشتیم. تا وقتی طرفین مشغول جنگ با یکدیگر بودند کسی سراغ ما نمی‌آمد.^۲

علاوه بر این شاهد آن هستیم که اسراییل از طرق سیاسی تلاش برای نزدیکی به هیئت حاکمه ایران را از طریق صادرات اسلحه به ایران در دستور کار قرار می‌دهد که فرجام این امر منجر به ماجرای ایران گیت می‌شود.^۳

۱. رک: اری بن مناشه، پول خون، ترجمه مسعود انصاری، واشنگتن، ۱۹۹۳.

۲. ویکتور استروفسکی، همان، ص ۱۷۷.

۳. رک: اری بن مناشه، همان. نوام چامسکی، مثلث سرنوشت‌ساز فلسطین، امریکا و اسراییل، ترجمه عزت‌الله شهیدا، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹؛ بان بلک و بنی موریس، همان.





در بررسی اقدامات ایزدایی اسرائیل علیه ایران می توان دوره ریاست «مئیر داگان» بر موساد را نقطه عطفی در پیگیری استراتژی بگین برشمرد

پس از پایان جنگ، ایران تلاش گسترده‌ای را برای ارتقای سیستم دفاع موشکی و همچنین دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای دنبال نمود. این موضوع به دلیل استراتژی بگین بی‌شک از نگاه سیستم‌های اطلاعاتی اسرائیل دور نماند.

به همین دلیل به موازات اقدامات ایران، اسرائیل نیز مجموعه متنوعی از اقدامات در عرصه‌های سیاسی، صنعتی و اطلاعاتی برای به چالش کشاندن ایران در حوزه‌های مورد وصف به عمل آورد که نتیجه این اقدامات در حوزه‌های مختلف بروز و ظهور یافت. در بررسی اقدامات ایزدایی اسرائیل علیه ایران می توان دوره ریاست «مئیر داگان» بر موساد را نقطه عطفی در پیگیری استراتژی بگین برشمرد. انتخاب مئیر داگان در رأس سیستم اطلاعاتی اسرائیل موجب تغییر رویکرد این رژیم نسبت به ایران گردید. وی از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۱، در رأس سرویس موساد قرار گرفت. داگان سیاست تهاجمی را نسبت به ایران در پیش گرفت. از طرفی در دوره داگان شاهد آن هستیم که مسئولیت مقابله با ایران هسته‌ای به سرویس موساد سپرده می‌شود.

طرز تفکر داگان برای مقابله با ایران در مصاحبه‌ای که وی پس از پایان ریاستش بر موساد داشت، به خوبی روشن شده و رویکرد سیاست خارجی اسرائیل در قبال ایران را به خوبی عیان می‌سازد. وی در تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۹۰ (۱۱ مارس ۲۰۱۲) در مصاحبه‌ای که با لیسلی لستار خبرنگار شبکه‌ای بی‌سی‌سی ام‌ریکا داشت چند اصل را برای مقابله با ایران برمی‌شمارد:

- حمله به ایران باید آخرین گزینه باشد.
- قبل از حمله باید همه گزینه‌های دیگر آزموده شود، امری که هنوز رخ نداده است. حمله به ایران قبل از آزمودن گزینه‌های دیگر اصلاً درست نیست. هنوز فرصت زیادی برای آزمودن گزینه‌های دیگر باقی مانده است.
- مسئله ایران نباید به مسئله‌ای دوجانبه میان ایران و اسرائیل تبدیل شود بلکه باید مسئله‌ای میان ایران و جهان باشد.
- اسرائیل به هیچ وجه نباید به تنهایی علیه ایران اقدام کند بلکه باید تلاش کند که امریکا عهده‌دار این کار شود چراکه اسرائیل تاب تحمل اقدامات تلافی‌جویانه ایران را نخواهد داشت.

داگان در دوران ریاست خود بر موساد بر اساس موارد مورد اشاره عمل نمود؛ لذا در دوران ریاست وی بر موساد بیشترین اقدامات خصمانه اسراییل علیه ایران به منصفه ظهور می‌رسد. در ذیل به برخی از این اقدامات که در رسانه‌ها منتشر گردید، اشاره می‌شود.

مرگ مشکوک اردشیر حسین پور از اساتید دانشگاه و از دانشمندان هسته‌ای در سال ۱۳۸۵ از جمله این موارد می‌باشد. خبر مرگ دکتر اردشیر حسین پور استادیار دانشگاه شیراز و از محققان دانشگاه مالک‌اشتر با شش روز تأخیر توسط واحد مرکزی خبر مخابره شد. این خبرگزاری علت مرگ را گاز گرفتگی اعلام کرد.^۱

پس از انتشار این خبر هفته‌نامه انگلیسی *ساندی تایمز* در گزارشی اعلام کرد وی توسط موساد ترور شده است. چند روز بعد از مرگ آقای حسین پور، سایت بازتاب در خبری از وی به عنوان طراح سانتریفیوژ نام برد. در گزارش سازمان پزشکی قانونی علت مرگ بر اثر گاز گرفتگی و نقص فنی در سیستم حرارتی منزل عنوان شد.

مرگ پنج دانشمند هسته‌ای روس که به طرز مشکوکی کشته شدند را از دیگر موارد می‌توان برشمرد. این پنج دانشمند هسته‌ای روس که در تأسیسات نیروگاه اتمی بوشهر کار می‌کردند، در یک سانحه هوایی کشته شدند.^۲ روزنامه *هآرتس* در گزارشی با اشاره به حادثه سقوط هواپیمای توپولف حامل برخی دانشمندان اتمی روسیه که در پروژه ساخت نیروگاه اتمی بوشهر دخالت داشتند، مرگ این افراد را به دلیل همکاری با جمهوری اسلامی ایران دانست.

در همین زمینه روزنامه اسراییلی *یدیعت/حرونوت* با توجه به انفجار در پادگان موشکی سپاه در منطقه کرج در گزارشی نوشت:

می‌توان فضای تروریستی که در این سال‌ها علیه دانشمندان هسته‌ای ایران اعمال می‌شود را با ترور دانشمندان آلمانی که تلاش داشتند در دهه ۶۰ به جمال عبدالناصر کمک کنند، مقایسه کرد. آن دانشمندان توسط موساد ربوده و ترور شدند. اسراییل امیدوار است با انجام چنین ترورها و اتفاقاتی در مکان‌های خطرناکی همچون حادثه روز شنبه کرج در نزدیکی تهران در دل ایرانی‌ها رعب و وحشت ایجاد کند. حسن تهرانی‌مقدم مسئول توسعه موشک‌های بالستیک ایران بود، او علاوه بر

۱. رادیو فردا، ۱۳۸۵/۱۱/۱: www.radiofarad.com

۲. *العالم*، ۱۳۹۰/۴/۴: www.alalam.ir





دوستی با محمود المبحوح که در دبی ترور شد، دوست نزدیک ژنرال محمد سلیمان (در سال ۲۰۰۸ در سوریه ترور شد) محسوب می‌شد.^۱ یکی دیگر از موارد مرگ مشکوک علی محمودی یکی از کارشناسان برجسته طراحی و تولید موشک بود. روزنامه شرق/لاوسط در این باره نوشت:

وی مسئول تیم طراحی موشک‌های زلزله، فجر، صاعقه، تندر و فاتح بوده است. این روزنامه افزود همکاران محمودی به او لقب انیشتین ایران و طراح موشک داده بودند.^۲

ترور دانشمندان هسته‌ای ایران (دکتر مسعود علی محمدی، مجید شهریاری، علی احمدی روشن و داریوش رضایی نژاد) از موارد مهم دیگری است که نقش موساد در این ترورها افشاگر دید.

در کنار ترور دانشمندان هسته‌ای، اقدامات علیه تأسیسات و مراکز هسته‌ای نیز در دستور کار موساد قرار گرفت که موارد متعددی در این رابطه از سوی رسانه‌ها انتشار یافت؛ از جمله این موارد می‌توان به ارسال بدافزارهایی نظیر استاکس نت برای آلوده نمودن دستگاه‌های سانتریفیوژ و همچنین استفاده از مواد منفجره برای قطع کابل‌های برق در مسیر شهر قم به مجموعه فردو (مجمع شهید علی محمدی) اشاره نمود.^۳

نتیجه

با مطالعه مصادیق بررسی شده مشخص گردید که سیاست اعلامی اسرائیل مبنی بر عدم پذیرش قدرت فائقه از سوی کشورهای پیرامونی تنها در مرحله گفتار باقی نمانده و این رژیم به طرق مختلف و با استفاده از تمامی ابزارهای در اختیار، تلاش نموده است تا به هر طریق ممکن با توسل به سیاست تهاجمی اصل بازدارندگی را در خصوص کشورهای اطراف خود به مرحله اجرا گذارد. بررسی اقدامات صورت گرفته بیانگر این امر است که پیگیری این سیاست بدون بهره‌گیری از سیستم اطلاعاتی فاقد کارایی لازم می‌باشد. این امر بدین معنی است که الزاماً هرگونه اقدام یا توسل به شیوه‌های قهری مستلزم همکاری و هم‌یاری جامعه اطلاعاتی اسرائیل می‌باشد. نوع و نحوه اجرای مقابله با فعالیت‌های کشورهای پیرامونی از یک طرف نشانگر حجم گسترده این اقدامات و از سوی دیگر گویای شدت و عدم ممانعت از طرف اسرائیل می‌باشد. از آنجا که اشاره

۱. بدیعوت آحرنونوت، ۱۴ نوامبر ۲۰۱۱؛ www.ynetnews.com

۲. خبرگزاری جمهوری اسلامی به نقل از روزنامه شرق/لاوسط، ۱۳۸۰/۴/۲۰؛ www.irna.ir

۳. ۱۳۹۱/۶/۲۸.

با مطالعه مصادیق بررسی شده مشخص گردید که سیاست اعلامی اسرائیل مبنی بر عدم پذیرش قدرت فائقه از سوی کشورهای پیرامونی تنها در مرحله گفتار باقی نمانده و این رژیم به طرق مختلف و با استفاده از تمامی ابزارهای در اختیار، تلاش نموده است تا به هر طریق ممکن با توسل به سیاست تهاجمی اصل بازدارندگی را در خصوص کشورهای اطراف خود به مرحله اجرا گذارد

گردید رصد و هدایت این سیاست، توسط سیستم اطلاعاتی اسرائیل صورت می‌گیرد؛ لاجرم بخش عمده‌ای از این فعالیت‌ها هیچ‌گاه آشکار نمی‌گردد و مصادیق اشاره شده تنها بخشی از این موارد را شامل می‌گردد.

بررسی اقدامات تهاجمی اسرائیل علیه کشورهای پیرامونی طی چهار دهه اخیر نشان می‌دهد که هر چه به زمان حال نزدیک می‌شویم این فعالیت‌ها چه به لحاظ تعداد و چه به لحاظ کیفیت (نوع کار اطلاعاتی) اقدام صورت گرفته، از رشد قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده است. دلیل این امر را می‌توان در دو موضوع جست‌وجو نمود:

- تلاش گسترده کشورهای پیرامونی اسرائیل برای بالا بردن توان نظامی و دستیابی به دانش هسته‌ای

- مصمم بودن مقامات اسرائیل بر پیگیری استراتژی بگین و تلاش همه‌جانبه این رژیم برای تحقق این استراتژی

بر اساس موارد ذکر شده می‌بایست در آینده شاهد چالش‌های جدی در این حوزه فیما بین اسرائیل با کشورهای پیرامونی باشیم. بمباران کارخانه ساخت سلاح در سودان که اخیراً صورت گرفت نشان داد اسرائیل کوچک‌ترین حرکتی را از سوی کشورهای پیرامونی برای خدشه وارد آوردن به استراتژی ذکر شده بر نمی‌تابد. به همین دلیل می‌توان به راحتی به علت خصمانه و تهاجمی بودن سیاست خارجی اسرائیل در قبال کشورهای پیرامونی پی برد.

در مقایسه اقدامات اسرائیل، در خصوص کشورهای منطقه می‌توان مورد ایران را موردی ویژه به حساب آورد. چرا که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، روابط بین ایران و اسرائیل به شدت تیره گردید و دوستی گذشته جای خود را به تخصص و تلاش هر یک از طرفین برای نابودی طرف مقابل داد. لذا در فضای این چنینی طبیعی است که نوک پیکان اسرائیل متوجه رصد فعالیت‌های ایران در حوزه‌های حساس به ویژه تلاش ایران برای توسعه سیستم موشکی و بهره‌مندی از دانش هسته‌ای باشد. نگاهی به مجموعه سیاست‌ها و راهبردهای اسرائیل نشان می‌دهد که حجم گسترده طرح‌ها و





برنامه‌های این رژیم متوجه ایران می‌باشد. به عنوان مثال برگزاری کنفرانس‌های سالیانه هر تزلیا^۱ نشان می‌دهد که بالاترین حجم مباحث این کنفرانس متوجه چگونگی مقابله با ایران می‌باشد.

بنابراین در جمع‌بندی از مباحث مطروحه باید گفت با توجه به عدم نرمش اسرائیل در خصوص کشورهای پیرامونی، در حوزه استراتژی بگین و تلاش کشورهای پیرامونی از جمله ایران، برای بهره‌گیری از دانش هسته‌ای، باید شاهد گسترش اقدامات خرابکارانه و حتی حمله نظامی اسرائیل (البته با توجه به شرایطی می‌تواند از حمله مقطعی، کوتاه‌مدت، حمله به نقاط خاص و... تغییر کند) به کشورهایی باشیم که به دنبال دستیابی به توان بازدارندگی نظامی‌اند.

از آنجا که کشور ایران یکی از این اهداف به شمار می‌رود ضروری است تا با در نظر گرفتن این استراتژی اسرائیل، سیاست‌های مقابله‌ای برای به حداقل رساندن آسیب‌های متصوره در حوزه‌های مورد وصف اتخاذ و به مرحله اجرا گذارده شود.

۱. کنفرانس هر تزلیا برای نخستین بار در سال ۲۰۰۰ میلادی و به میزبانی مرکز میان رشته‌ای هر تزلیا برگزار شد. این کنفرانس که در ابتدا با هدف تجمیع سران رژیم صهیونیستی و آگاه ساختن آنها از یافته‌های مراکز تحقیقاتی مختلف در طول یک سال گذشته به منظور استفاده از آنها در برنامه‌ریزی‌های آینده قدم در عرصه سیاست‌گذاری این رژیم گذاشت، به تدریج به تریبون پر مخاطبی برای معرفی سیاست‌های ملی و راهبردی رهبران سیاسی این رژیم تبدیل شد. کنفرانس هر تزلیا از سال ۲۰۰۰ میلادی تاکنون همه‌ساله با حضور رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، رئیس ستاد کل ارتش، وزرا و نمایندگان کنست، شخصیت‌های برجسته سیاسی، نظامی، اقتصادی، امنیتی و اطلاعاتی و همچنین ده‌ها محقق و کارشناس اسرائیلی و غیر اسرائیلی تشکیل شده است.



مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین با تکیه بر دوره حکومت پهلوی اول

اعظم علی اصفهانی^۱
مهدی الهیاری بیک^۲

مدخل

آلیاه به زبان عبری به معنای مهاجرت به سختی یا به عبارت صحیح‌تر کوچ یهودیان به فلسطین اشغالی به مثابه خونی است که در رگ‌های خشکیده صهیونیسم در جریان است. این خون که رکن جمعیت در تأسیس یک کشور را به ذهن متبادر می‌سازد، از مهم‌ترین مشکلات اجرایی ایده ناقص الخلقه صهیونیسم است. ایده‌ای که با کشف نفت و ارزش‌های ژئوپلتیک منطقه خاورمیانه، یهود منفعت‌طلب پراکنده در جهان را، بار دیگر به یاد سرزمین واهی موعود انداخت و همین بس که پس از کلید خوردن عملی کوچیدن در سال ۱۸۸۱ از روسیه تاکنون تنها سه میلیون و دویست هزار یهودی غافل از عاقبت ناگوار خود، فریب آژانس یهود را خوردند. سرنوشتی که هم‌اکنون پس از ۶۷ سال از تأسیس این دولت جعلی در گیر و دار کاهش جمعیت، سقط جنین، مهاجرت

۱. نویسنده مسئول؛ دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت رسانه، دانشگاه تهران
۲. کارشناس ارشد اندیشه سیاسی در اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز



معکوس و پناه بردن به کشوری که پول و امنیت را فراهم نماید، است. ایران همچون ۱۰۲ کشور دیگری که یهودیان آن تحت تأثیر تبلیغاتی کوچ قرار گرفتند، در ارتباط با موضوع یهود و صهیونیسم، تاریخ پر فراز و نشیبی داشته که دوره رضاشاه ویژگی‌های خاص خود را دارد؛ خصوصاً که بازمزمه‌های تأسیس دولت صهیونیستی همزمان است و در تأمین پیاده‌نظام صهیونیستی برای مواجهه با اعراب نقش اساسی دارد.

محققین در مواجهه شخص رضاشاه با یهود و دوره او تفاوت قائل هستند و همچنان نقاط مبهمی از این دور رو بگرد را مطرح می‌کنند و بلاشک همگی نسبت به بهبود وضعیت یهود اذعان دارند و به دنبال آن پهلوی دوم را بیشتر می‌ستایند. اما اعدام نماینده یهودیان در مجلس با نظراتی که جای بررسی دقیق و عمیق دارد، شخص رضاشاه را نسبت به امیال و آمال یهودی کمی حساس نموده است.

مقاله حاضر با تاسی بر نگاه رایج نسبت به مهاجرت یهود به فلسطین مطالب کمتر بیان شده‌ای را مطرح می‌نماید که شایسته توجه و تعمق بیشتری در کنار سایر مسائل سیاسی و اجتماعی دوره مورد نظر است.

شایسته از این رو که به منابع بسیار مرتبط بیشتری باید رجوع می‌شد و نگاه‌های متنوع و متفاوت دیگری مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گرفت؛ به عنوان مثال گزینش صهیونیسم از یهودیان مولد و غیر مولد در مهاجرت، طرح بحث اساسی در شالوده فکری نژادپرستانه یهود است که از جذب گوشت دم توپ برای تأسیس سرزمین واهی موعود نیز دریغ نکرده است و چه بسیار یهودیان پیر و فرتوت و یا بی‌هنر و بی‌پول که از مهاجرت به فلسطین منع شدند.

فصلنامه پانزده خرداد

چکیده

پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه مبحث جدیدی در سطح بین الملل آغاز شد که در شرایط داخلی کشورها نیز تأثیر گذاشت و آن آغاز مهاجرت یهودیان از کشورهای تابع به سرزمین موعود (فلسطین) بود. مهاجرتی که تأثیر آن همچنان در مناسبات ملی و بین المللی باقی است و در قالب «رژیم اشغالگر قدس یا اسرائیل» ایفای نقش می کند. مسئله مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین، حجم مهاجرت انجام شده و تأثیر آن در سیاست داخلی و خارجی سلطنت رضاشاه همواره از نقاط مبهم تاریخ ایران می باشد که تاکنون به آن پرداخته نشده است. در این تحقیق سعی شده به «بررسی نقش رضاشاه در مهاجرت یهودیان به فلسطین» به عنوان مهمترین اهداف این دوره از تاریخ کشور پرداخته شود. این پژوهش از نوع پژوهش های توصیفی است و با استفاده از روش اسنادی و آرشیوی اعم از مطالعات کتابخانه ای به جمع آوری اطلاعات مورد نیاز پرداخته است. از مهمترین دستاوردهای این تحقیق، روشن شدن نقش رضاشاه در بهبود اوضاع اقتصادی - اجتماعی اقلیت های مذهبی به خصوص یهودیان و صهیونیست ها است که عمده ترین تأثیر را در فعالیت های یهودیان در ایران و مهاجرت آنان به فلسطین داشت. همچنین نقش عمده دول خارجی در رأس آنها انگلستان، نهادها و محافل صهیونیستی مانند آژانس یهود در ترغیب، تشویق و زمینه سازی برای مهاجرت به ارض موعود بوده است. بنابر آمار غیر موثق از جمعیت ۱۰ تا ۱۵ میلیونی ایران که بین ۲۰ تا ۹۰ هزار نفر آنها یهودی بودند، ۵ تا ۲۰ هزار نفر یهودی ایرانی، به فلسطین مهاجرت کردند. از جمله دلایل مهاجرت این عده وضعیت نابسامان اقتصادی و فقر عمومی ایران، نبود شغل مناسب، شناخت دنیای جدید، اعتقاد مذهبی یهودیان برای تشکیل موطن ملی یهود و ایجاد زمینه برای ظهور دوباره مسیح عنوان شده است.

کلیدواژه ها: مهاجرت، پهلوی اول، یهودیان، ایران، صهیونیست، فلسطین، رضاشاه، آژانس یهود

مقدمه

امروزه مسئله مهاجرت یهودیان سراسر دنیا به فلسطین از منظرهای مختلف قابل تأمل و بررسی می باشد. مسئله مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین، ریشه در سال های قبل از تشکیل سلطنت پهلوی دارد. با توجه به اینکه وضعیت یهودیان ایران در دوران پهلوی اول و دوم بهبود اساسی یافت، این دوران نقطه عطفی در مسئله مهاجرت یهودیان ایران



محققین در مواجهه شخص رضاشاه با یهود و دوره او تفاوت قائل هستند و همچنان نقاط مبهمی از این دو رویکرد را مطرح می‌کنند و بلاشک همگی نسبت به بهبود وضعیت یهود اذعان دارند و به دنبال آن پهلوی دوم را بیشتر می‌ستایند. اما اعدام نماینده یهودیان در مجلس با نظراتی که جای بررسی دقیق و عمیق دارد، شخص رضاشاه را نسبت به امیال و آمال یهودی کمی حساس نموده است

به فلسطین بوده است. مسئله روی کار آمدن رضاشاه در ایران، اصلاحات رضاشاهی، فعالیت‌های گروه‌ها و نهادهای مختلف یهودی در این دوران، سرنخ‌های اساسی و سرآغازی بودند برای احیای یهودیان ایران و شروع فعالیت‌های صهیونیست‌ها در ایران که به مدیریت برنامه‌های صهیونیستی در ایران کمک شایان توجهی کرده است. مسئله مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین، حجم مهاجرت انجام‌شده و تأثیر آن در سیاست داخلی و خارجی سلطنت رضاشاه همواره از نقاط مبهم تاریخ ایران می‌باشد که تاکنون به آن پرداخته نشده است.

وضعیت سیاسی-اجتماعی و اقتصادی یهودیان ایران در زمان رضاخان، سیاست‌های دولت ایران

در قبال یهودیان، مهاجرت آنها از یک سو و از سویی دیگر، ارتباط دولت ایران با دول خارجی، در این بین قابل تأمل می‌باشد. در کنار آن، آغاز فعالیت‌های آژانس یهود در سطح بین‌الملل، برای اسکان یهودیان در سرزمین فلسطین و شدت فعالیت این آژانس در ایران و در مقابل سکوت رضایت‌آمیز دولت ایران از این روند و همچنین ارتباط پهلوی اول با دولت آلمان و پشتیبانی مالی و فکری دولت بریتانیا از مهاجرت یهودیان به ارض موعود (فلسطین) مانند: صدور اعلامیه بالفور، نفوذ و تأثیر انگلستان بر دولت ایران و لزوم بررسی نقش دول خارجی در مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین را بیش از پیش نمایان می‌سازد. با توجه به تأثیر یهودیان در شکل‌گیری وقایع تاریخی صد سال اخیر مانند هولوکاست، ظهور اسرائیل و تأثیر آن در مناسبات بین‌المللی و سیاست خارجی کشورها، به خصوص کشورهای منطقه خاورمیانه، بررسی ریشه‌های تاریخی این قوم در ایران ضروری است. این پژوهش به بررسی تاریخچه و نحوه شکل‌گیری مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین، بررسی نقش دول خارجی در این مهاجرت، لایه‌های سیاسی و اقتصادی گروه‌های مختلف یهودی در ترغیب یهودیان ایران، مهاجرت و حتی اسکان و ساماندهی یهودیان دیگر کشورها در ایران می‌پردازد و به دنبال آن نقش رضاشاه را در تغییر اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یهودیان ایران و تأثیر آن در مهاجرت به فلسطین را بررسی می‌نماید. بنابراین مسئله اصلی در این پژوهش بررسی تاریخچه

مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین در زمان رضاشاه و تأثیر آن در سیاست خارجی و داخلی ایران می‌باشد. همچنین به نقش دول خارجی و گروه‌های مختلف یهودی در این رابطه پرداخته خواهد شد.

پیشینه پژوهش

مسئله مهاجرت یهودیان ایران در زمان رضاشاه، از جمله مسائلی است که تاکنون به صورت جامع و کامل بدان پرداخته نشده است. از جمله پژوهش‌هایی که به این موضوع پرداخته‌اند می‌توان به کتاب/ *ایران و مسئله فلسطین براساس اسناد وزارت امور خارجه* نوشته علی اکبر ولایتی، *اسناد مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین (۱۳۳۰-۱۳۰۰ ه.ش)* نوشته مرضیه یزدانی و *دولت ایران و متخصصان مهاجر آلمانی (۱۳۱۹-۱۳۱۰ ه.ش)* نوشته رضا آذری شهرزایی اشاره نمود. در سراسر کتاب‌های فوق، اسنادی از یهودیان دوران پهلوی اول و دوم به چاپ رسیده و مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. اما مسئله مهاجرت یهودیان در زمان رضاخان به طور ویژه بررسی نشده است.

سؤالات تحقیق

مسئله مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین در قالب پنج پرسش کلیدی زیر خلاصه می‌شود:

۱. آیا مهاجرت یهودیان ایران در زمان رضاشاه به سرزمین فلسطین رخ داده است یا خیر؟
۲. اگر مهاجرت اتفاق افتاده، حجم مهاجرت انجام شده چقدر است؟
۳. جایگاه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یهودیان در ایران در زمان پهلوی اول چگونه بوده است؟
۴. نقش و تأثیر دول و نهادهای خارجی (آلمان، انگلستان، آژانس یهود) و هدف آنها از مهاجرت یهودیان ایران چه بوده است؟
۵. نگاه رضاشاه به یهودیان ایران چگونه بوده است؟

رضاشاه و حکومت پهلوی اول

در مورد نحوه انتخاب رضاخان نظریات گوناگونی وجود دارد؛ اما آنچه بر آن اتفاق نظر وجود دارد نقش محوری دولت انگلستان در روی کار آمدن رضاخان است. رضاخان فرد





انتخاب شده انگلستان برای انجام اصلاحات اساسی در ایران بود؛ اصلاحاتی که هم‌سو با تشکیل دولت یهودی در فلسطین بود.^۱

منابع تاریخی و سیاسی، بارون ادموند روچیلد را بنیانگذار نخستین حرکت عملی صهیونیسم شناخته‌اند. مورخان و نظریه پردازان صهیونیست نیز از او به عنوان «پیشوای سیاسی صهیونیسم» و یا «پدر ییشو» یاد کرده‌اند. به اعتقاد ما، ایران در استراتژی روچیلدها، جایگاه اساسی داشت و لذا می‌توان صعود سلطنت رضاخان را گامی از سوی صهیونیسم به منظور تأمین شرایط لازم برای تأسیس «تمدن یهود» در خاورمیانه ارزیابی کرد.^۲

اوضاع اقلیت‌های مذهبی، در زمان رضاشاه برخلاف علمایی که در این دوره در شرایط سختی قرار گرفته بودند بهبود یافت. اقلیت‌های مذهبی به عنوان ذمی‌های تحت حمایت شریعت، از تبعیض رسمی و خشونت گاه و بی‌گاه برخی ارادل و اوباش در دوره قاجار رنج می‌بردند؛ اکنون از امنیت و فرصت بیشتری برای پیشرفت اقتصادی برخوردار شده بودند. رؤیای رضاشاه برای ایرانی متکی به خود و قوی می‌طلبید تا وی تمامی قابلیت‌ها را در خدمت به کشور در اختیار گیرد. بنابراین، او با کشیدن اقلیت‌های مذهبی و زنان، به جریان اصلی حیات ملی، به تقلید از کشورهای توسعه یافته و تأکید بر تصویر ایران جدید، به عنوان مملکتی که اکنون کاملاً درگیر آرمان تجددطلبی بود، پرداخت.^۳ دوره حکومت رضاشاه در حقیقت دوره سلطه کامل امپریالیسم انگلیس بر ایران بود. کلیه تصمیم‌گیری‌های روابط خارجی و حتی بخش عمده سیاست داخلی کشور در چهار چوب سیاست‌گذاری دولت انگلیس تنظیم و اجرا می‌شد.^۴

دولت رضاخان از نظر سیاسی و دیپلماتیک نیز اجازه گسترش و توسعه روابط با دولت‌های رقیب انگلیس را نداشت؛ به طوری که در دو مورد به علل واهی روابط خود را با دولت‌های امریکا و فرانسه قطع کرد. روابط ایران با دولت‌های قدرتمند روسیه و آلمان در این دوره از ظرافت و

۱. محمد تقی تقی‌پور، *ایران و اسرائیل در دوران سلطنت پهلوی اول*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۵۵-۵۴.

۲. محمد احمدی، *پژوهه صهیونیت: مجموعه مقالات*، تهران، مرکز مطالعات فلسطین، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۳۶۸-۳۶۷.

۳. *تاریخ کمبریج*، ترجمه تیمور قادری، تهران، مهتاب، ۱۳۸۸، ج ۷، ص ۴۰-۳۹.

۴. هوشنگ مهدوی، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰*، تهران، پیکان، ۱۳۷۷، ص ۵۸-۵۷.

با توجه به تأثیر یهودیان در شکل‌گیری وقایع تاریخی صد سال اخیر مانند هولوکاست، ظهور اسرائیل و تأثیر آن در مناسبات بین‌المللی و سیاست خارجی کشورها، به خصوص کشورهای منطقه خاورمیانه، بررسی ریشه‌های تاریخی قوم یهود در ایران ضروری است

ویژگی خاصی برخوردار بود.^۱ شرکت‌های نفتی آمریکایی نیز قبل از کودتا، به ویژه به دنبال اعلام «سیاست درهای باز»، تلاش جدی برای ورود به فعالیت‌های نفتی در ایران کرده و در تمام دوران کودتا این تلاش ادامه داشت. اگرچه به علت حضور سلطه‌گرانه انگلیس همواره در این جهت ناکام ماند.^۲ در مورد مسئله فلسطین، در سیاست خارجی ایران، در زمان رضاشاه، باید گفت از همین سال‌هاست که صهیونیسم به فکر ایجاد ارتباط با کشورهای از

جامعه مسلمانان افتاد. کشورهایایی که در پشت سر همسایگان فلسطین قرار داشتند و می‌توانستند در صورت نفوذ صهیونیسم در آنها به پایگاهی برای عملکرد عناصر اطلاعاتی-سیاسی صهیونیست مبدل شوند. این سیاست همان شیوه معروف دیوید بن گورین، نخست‌وزیر اسبق رژیم صهیونیستی بود که ایجاد مثلث ایران-ترکیه-اتیوپی را در پشت سر همسایگان خود، عامل ثبات فلسطین اشغالی می‌شمرد.^۳ نماینده ایران در فلسطین میرزا حبیب‌الله خان آل‌رضا یا عین‌الملک، انتخابی بود که از سوی مقامات وزارت امور خارجه صورت گرفت. البته این انتخاب بدان معنا نیست که تا پیش از این تاریخ ایران در فلسطین نماینده‌ای نداشته است. انگیزه انتخاب عین‌الملک در اتخاذ تصمیم درباره فلسطین در سمت نماینده ایران در فلسطین بر اساس اسناد موجود به دو بخش تقسیم می‌گردد: الف. تلاش برای ارتباط پیوسته با مرکز بهائیت در فلسطین و نزدیکی به رهبران این فرقه؛ ب. کسب سود مادی؛ در کنار آن اقدامات سودجویانه هویدا به زودی مسائل مهمی را در روابط خارجی ایران با منطقه خاورمیانه پدید آورد؛ به طوری که مقامات هر کشوری که او در آنجا به سر می‌برد، از رفتار وی آشکارا ابراز ناخشنودی می‌نمودند.^۴ اجرای سیاست مشارکت میان صهیونیست‌ها و فلسطینی‌ها و الغای نظام قیمومت که ظاهراً بر خلاف نظر رسمی دولت انگلستان بود و توسل صهیونیست‌ها به اهرمی چون جامعه ملل سبب شد تا انگلستان قدری از سیاست حمایت یک‌جانبه خود

۱. حمید احمدی، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، تهران، کیهان، ۱۳۷۷، ص ۶۶.

۲. منوچهر محمدی، مروری بر سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی یا تصمیم‌گیری در نظام تحت سلطه، تهران، دادگستر، ۱۳۷۷، ص ۶۴.

۳. علی‌اکبر ولایتی، ایران و مسئله فلسطین بر اساس اسناد وزارت امور خارجه ۱۹۳۷-۱۹۹۷م/۱۳۱۷-۱۳۱۵ق)، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۱۶۰.

۴. همان، ص ۱۰۶-۹۱.





دست بردارد. همزمان با این واقعه، خواسته یا ناخواسته تغییری در سیاست خارجی ایران نیز پدید آمد. محمدعلی فروغی، وزیر خارجه وقت که دست‌علاء را در مذاکره با امیر فیصل جهت میانجی‌گری بین اعراب و صهیونیست‌ها باز گذاشته بود، مستغنی شد و از سوی نخست‌وزیر سید باقر کاظمی مذهب‌الدوله به وزارت خارجه منصوب شد و تغییری در سیاست خارجی ایران ایجاد کرد. کاظمی با عزیمت به ژنو و ایراد نطقی در جامعه ملل از حقوق فلسطینی‌ها جانبداری نمود و بدین‌گونه چرخش آشکاری را در سیاست خارجی ایران سبب شد.^۱ موضع ایران بار دیگر در اواخر دوران زمامداری رضاشاه، یعنی در زمانی که وی سیاست نزدیکی به آلمان را در پی گرفت دچار تغییر شد و ایران مجدداً در جامعه ملل به دفاع از حقوق مردم فلسطین پرداخت که البته آن اقدام مقطعی نیز با واکنش مثبت جهان اسلام روبه‌رو شد.^۲ در کنار آن بر اساس برخی اسناد موضع‌گیری سیاست خارجه ایران بر گسترش حمایت از موج مهاجرت یهودیان به فلسطین حکایت دارند.^۳ و^۴

از منظر اعتقادی و مذهبی، یهودیان ایران نسبت به دین خود شناخت نسبتاً ضعیفی داشتند؛ زیرا از مراکز اصلی یهودیت در جهان جدا شده بودند و حاخام‌هایی که تعلیمات دینی لازم را دیده نداشتند. مثلاً آنها حرز نماز (تیفلین) را نمی‌شناختند و عادت‌های دینیشان برای یهودیت حاخامی ناآشنا بود؛ عادت‌هایی چون زیارت قبر استر و مردخای (در همدان) و قبر دانیال (در شوش) و زیارت سایر شخصیت‌های توراتی که به گمان یهودیان ایرانی در ایران دفن شده‌اند.^۵ بنابراین به آسانی تحت تأثیر تبلیغات صهیونیستی و اندیشه‌های بازگشت به ارض موعود قرار می‌گرفتند و به تبع خودبانی تشکیل محافل یهودی در ایران می‌شدند. در کنار این مسئله، با توجه به درآمد نفتی قابل توجه ایران در آن سال‌ها و استفاده از آن جهت مصارف غیر ملی وضعیتی بحرانی در کشور گزارش شده است و همین وضعیت ناهنجار اقتصادی مهاجرت درونی و بیرونی را در ایران موجب شده بود که دستاویزی جهت نمایش وضعیت بد یهودیان ایران و ترغیب

۱. نامه مورخ ۱۲ رجب ۱۳۵۰ ق، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، س ۱۳۱۳ ش، کارت‌ن ۶، دوسیه ۲.
 ۲. گزارش نمره ۱۳۶۴، مورخ ۱۳۱۶/۸/۱۹ کنسولگری ایران در فلسطین، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، س ۱۳۱۶، کارت‌ن ۱۲، دوسیه ۱۸/۵.
 ۳. گزارش ش ۸۲۰، مورخ ۱۳۱۷/۵/۱۹ کنسولگری ایران در فلسطین، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، بخش نمایندگی‌ها، کارت‌ن ۲۴، دوسیه ۳۵۰.
 ۴. علی‌اکبر ولایتی، همان، ص ۱۵۸-۱۵۶.
 ۵. عبدالوهاب المسیری، *دایره‌المعارف یهود؛ یهودیت و صهیونیسم*، ترجمه مؤسسه فرهنگی مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، تهران، دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۲۸۳.

آنها برای مهاجرت به فلسطین بود.^۱

بنیادها، انجمن‌ها و سازمان‌های یهودی و صهیونیستی در ایران

تکاپوی سازمان‌ها و کانون‌های صهیونیستی در ایران در چهار محور خلاصه می‌شود؛ محور اول؛ شامل تحرکات تشکلی و انجمن‌هایی است که از سوی جامعه یهود ایران شکل گرفته بود. محور دوم؛ بهره‌برداری صهیونیسم از موقعیت بسیار ممتاز اجتماعی و اقتصادی یهودیان ایران بود. محور سوم؛ سازمان‌ها و مؤسساتی که از سوی مراکز و مجامع صهیونیستی خارج از کشور در ایران تأسیس شده بود و با پشتیبانی، حمایت و هدایت آن مراکز و مجامع فعالیت می‌کردند. محور چهارم؛ شامل حضور و فعالیت دولت اسراییل در ایران در عرصه‌های مختلف سیاسی، اطلاعاتی، اقتصادی و فرهنگی بود.^۲ که از مهمترین این سازمان‌ها و کانون‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. کنیساها ۲. حبرها ۳. یهودیان در مجلس ۴. انجمن کلیمیان تهران ۵. صندوق ملی ۶. اتحادیه جهانی یهود ۷. آلیانس اسراییلی در ایران؛ مدارس آلیانس در تهران و سایر شهرستان‌ها نه تنها با یک برنامه‌ریزی حساب‌شده کار تعلیم و تربیت اطفال یهودی را ادامه می‌داد بلکه سعی داشتند تا با تحریک شور و احساسات جوانان یهودی آنان را تشویع نموده، بدین وسیله به بسیاری از اهداف و خواسته‌های خود غیر مستقیم نایل شوند.^۳ ۸. انجمن صهیونیت؛ این انجمن در گردهمایی و ساماندهی یهودیان ایران با جمع‌آوری کمک‌های نقدی و ایجاد بستر جهت فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نظیر برپایی گردهمایی و کنگره‌های مختلف، اقدام به تأسیس روزنامه، برگزاری برنامه‌های مختلف برای یهودیان در سطح شهرستان‌ها و در نهایت ترغیب، تشویق و اقناع جهت مهاجرت به فلسطین نقش داشت.^۴ ۹. آژانس یهود؛ برخی مدارک حاکی از آن است که آژانس یهود یک سال قبل از تأسیس اسراییل در ایران فعالیت داشته است. بنابراین، موجودیت آژانس یهود شعبه ایران به عنوان یک سازمان صهیونیستی غیر ایرانی به سال ۱۹۴۷ م/۱۳۲۶ برمی‌گردد.^۵ و در نهایت ۱۰. جنبش خلوتص ایران.

۱. محمدقلی مجد، رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا، ترجمه مصطفی امیری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹، ص ۲۲۰.
۲. محمد احمدی، همان، ص ۳۷۲.
۳. علی اکبر ولایتی، همان، ص ۳۳-۲۸.
۴. حبیب لوی، تاریخ یهود/ ایران، بی‌نا، ۱۳۳۹، ص ۹۱۵-۹۱۲.
۵. محمد احمدی، همان، ص ۴۰۰.





به اعتقاد ما، ایران در استراتژی روچیلدها، جایگاه اساسی داشت و لذا می‌توان صعود سلطنت رضاخان را گامی از سوی صهیونیسم به منظور تأمین شرایط لازم برای تأسیس «تمدن یهود» در خاورمیانه ارزیابی کرد

وضعیت یهودیان در دوران پهلوی اول

از نظر اقتصادی طی سال‌های قبل از مشروطیت و حتی سال‌های چندی پس از آن، یهودیان ایران که از جمله اقلیت‌های مذهبی بودند، از توسل به کارهایی جز دوره‌گردی، پيله‌وری، بقچه‌کشی، زرگری، فعله‌گری، نخ‌تابی و مشاغلی در این حدود منع شده بودند. یهودیان حق نداشتند به

کالاهایی چون میوه و لبنیات دست بزنند، در نتیجه نمی‌توانستند در کار خرید و فروش آن وارد شوند.^۱ در دوره سلطنت دودمان پهلوی، یهودیان ایران نقش مؤثری در کار صرافی داشتند و در تهران و شهرستان‌ها، عده قابل توجهی به این کار مشغول بودند.^۲ در مورد بهبود اوضاع یهودیان ایران در این زمان می‌توان به تخفیف مالیات و فعالیت یهودیان در زمینه بانکداری^۳ اشاره کرد.^۴ بنا به روایت تاریخ و اسناد، رضاشاه با یهودیان رابطه حسنه‌ای داشت؛ چنانچه بسیاری از یهودیان را در سمت‌هایی نظیر پزشک، مدرس دانشگاه، متخصص امور کشاورزی، چرم‌سازی و... استخدام کرده بود.^۵ در کنار این مسئله بسیاری از یهودیان کشورهای همسایه جهت مهاجرت به فلسطین به ایران می‌آمدند و از طریق ایران به اسراییل مهاجرت می‌کردند و در بسیاری از موارد هیچ‌کس نه تنها مانع آنها نشده، بلکه در برخی موارد اجازه اقامت موقت در ایران را نیز داشتند. احمد رامه از نویسندگان تاریخ یهود معتقد است رضاشاه، نه تنها یهودستیز نبوده بلکه نسبت به یهودیان نظر مساعدی نیز داشته است.^۶ در مقابل یهودیان نیز از رضاشاه حمایت می‌کردند؛ به طوری که «در مجلس مؤسسان که به منظور انقراض سلسله قاجار تشکیل شد، حییم^۷ با دادن رأی موافق، از سلطنت پهلوی پشتیبانی کرد و در رأس هیئتی از برجستگان جامعه یهودی تهران، برای عرض تبریک و اعلام وفاداری و تقدیم لوح

۱. هما سرشار، *یهودیان ایران در تاریخ معاصر*، امریکا، مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی، ۱۹۹۶، ج ۱، ص ۲۰۸-۲۰۷.

۲. همان، ص ۱۹۷.

۳. «بررسی‌ها حکایت از این دارد که حتی قبل از تصویب قانون تأسیس بانک ملی ایران، یهودیان ایران برای برپا کردن بانک اقدامات وسیعی به عمل آورده بودند.» هما سرشار، همان، ص ۱۹۹.

۴. هما سرشار، همان، ۱۹۹۹، ج ۳، ص ۹۰-۸۹.

۵. یکی از بهترین دلایل این ادعا پزشک مخصوص رضاشاه «دکتر کورت اریش نومان» است که نخست در برلین طبابت می‌کرد و بعداً به ایران مهاجرت کرده بود و یک آلمانی یهودی تبار بود؛ هما سرشار، همان، ص ۷۴.

۶. هما سرشار، همان، ص ۷۴-۷۱.

۷. نماینده یهودیان در مجلس شورای ملی که بعدها در دوره رضاشاه به اعدام محکوم می‌شود.

بنا به روایت تاریخ و اسناد، رضاشاه با یهودیان رابطه حسنه‌ای داشت؛ چنانچه بسیاری از یهودیان را در سمت‌هایی نظیر پزشک، مدرس دانشگاه، متخصص امور کشاورزی، چرم‌سازی و... استخدام کرده بود

سپاس به پیشگاه شاه جدید و مقتدر شرفیاب شد.^۱ رابطه رضاشاه با کانون‌های یهودی تا بدان جا بود که بسیاری از این کانون‌ها به مناسبت کودتای اسفند ۱۲۹۹ش و روی کار آمدن رضاشاه بر مسند قدرت این روز را جشن می‌گرفتند و به آذین‌بندی خیابان‌ها

می‌پرداختند و منابع یهودی از این دوران به عنوان عصر طلایی یاد کرده‌اند.^۲ این رابطه تا آنجا حسنه بود که بعد از مهاجرت به فلسطین نیز مورد مرحمت سیاسی و اقتصادی شاه قرار می‌گرفتند.^۳

... یکی از موضوعات شگفت‌انگیز در این دوران، ارتباط نمایندگی ایران در فلسطین با تشکل‌ها، سازمان‌ها و گروه‌های صهیونی مستقر در فلسطین است. با اینکه هنوز دولت صهیونیستی اعلام موجودیت نکرده بود، ایران با آژانس یهود و دیگر سازمان‌های یهودی ارتباط و همکاری و حتی داد و ستد داشت. خرید برخی اقلام و محصولات مورد نیاز از صهیونیست‌ها و تشکل‌های صهیونیستی مقیم فلسطین از آن جمله است. تبادل اطلاعات در زمینه‌های مختلف، از جمله زراعی و کشاورزی، بخش دیگر این ارتباط است.^۴

رژیم پهلوی از همان ابتدا حساسیت ویژه‌ای نسبت به موضوع فلسطین اشغالی و یهودیان داشت و تا سرحد توان می‌کوشید تا به هیچ‌وجه سخنی در باب مظلومیت مردم فلسطین و ظلم و ستم یهودیان صهیونیست، نسبت به اعراب مسلمان و فلسطینی‌ها در

۱. هماسرشار، همان، ص ۵۳.

۲. محمد احمدی، همان، ص ۳۷۲-۳۶۸.

۳. در سند شماره (۷۶) شاهد درخواست کمک مالی یهودیان مستقر در فلسطین برای استخدام یک استاد زبان فارسی جهت تدریس درس زبان فارسی در دانشگاهی در اسرائیل و همچنین مساعدت مالی شاه جهت تعمیر مقبر استر و مردخای و حضرت دانیال (ع) هستیم. مرضیه یزدانی، اسناد مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین (۱۳۳۰-۱۳۰۰ش)، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۴، ص ۶۲.

۴. محمدتقی تقی‌پور، همان، ص ۱۸۶-۱۸۵.

۵. مئیر عزری نویسنده یهودی در مورد فعالیت‌های یهودیان در جهت تأسیس نهادها و مراکز یهودی در جهت افزایش و سهولت امر مهاجرت به ذکر خاطرات خود در این زمینه می‌پردازد. وی به فعالیت‌های خانواده‌های یهودی در این باره اشاره می‌کند و می‌نویسد: «پدرم در بازگشت از این سفر [اسرائیل] با همکاری مردم، جنبش صهیونیستی را در اصفهان بنیاد نهاد. پدرم برای نخستین بار سازمان کرن کایمت را در اصفهان بنیان نهاد و «صندوقچه آبی» زینت‌بخش همه کنیساها، دبستان‌ها، دبیرستان‌ها، آموزشگاه‌ها و دکان‌ها شد. نامه‌نگاری‌های وی با منجم اوسیشکین، اسحاق بن صوری و موشه شارت (شسرتوک)، گویای پیوند تنیده میان آنان بود.» مئیر عزری، یادنامه، ابراهام حاخامی (برگردان به فارسی)، اورشلیم، ۲۰۰۰، ج ۲، ص ۲۰.





مطبوعات به میان نیاید. حساسیت رژیم رضاخانی نسبت به این موضوع تا آن حد بود که عبدالحسین تیمورتاش، وزیر مقتدر دربار پهلوی در ماجرا دخالت می نمود و نظمییه را مأمور تذکر دادن و جلوگیری از انتشار این جرایم می کند.^۱ در کنار آن یهودیان، آزادانه به انتشار و چاپ مطبوعات، نشریات و... دست می زدند به طوری که «قریب ده سال پس از انقلاب مشروطه، یهودیان ایران نخستین روزنامه خود را به نام *شالم* در تهران منتشر ساختند...».^۲ همچنین «در سال ۱۳۰۴... و در مبارزات و فعالیت های انتخاباتی آن زمان، دو روزنامه همزمان با هم منتشر می شد: یکی به نام *حئیم* برای طرفداری از شموئل یحزقل *حئیم* و دیگری به نام *گئولا* به طرفداری از *شادروان لقمان* نهواری. این روزنامه توسط طرفداران دکتر نهواری اداره و پخش می شد که فعال ترین اشخاص آن دوره سلیمان و خان بابا یودعیم بودند.»^۳ چاپ و توزیع نشریه ای یهودی به نام *بدان در خاک اسرائیل* چه می گذرد در جهت فعالیت های تبلیغی برای مهاجرت یهودیان به فلسطین بود.^۴ و نشریه *عالم یهود* دیگر نشریه یهودی این دوره بود.^۵ با وجود کاهش فعالیت های مطبوعات و به رغم خفقان سیاسی و مطبوعاتی در سطح جامعه سیاسی ایران، انجمن ها و نهادهای یهودی آزادانه به فعالیت های رسانه ای و اجتماعی می پرداختند و جهت بهبود اوضاع یهود ایران و مهاجرت آنها به فلسطین اقدام می کردند. در بسیاری از آثار مکتوب یهودیان، رضاشاه را رضاشاه کبیر و در مقام کوروش کبیر معرفی کرده اند. بنابراین، دوران رضاشاه عصر طلایی جامعه یهودیان ایران بود.^۶

مهاجرت یهودیان

مهاجرت یهودیان در ایران به چهار صورت رخ داد: نخست، مهاجرت یهودیان تهران به فلسطین؛ دوم، مهاجرت یهودیان شهرستان ها به تهران و سازماندهی آنها جهت مهاجرت به ارض موعود؛ سوم، مهاجرت یهودیان کشورهای مجاور ایران مانند قفقاز، عشق آباد، عراق، لهستان و... به ایران و اسکان و سازماندهی آنها جهت مهاجرت به

۱. اسنادی از مطبوعات و احزاب دوره رضاشاه، سندش ۳۶،۷۵.

۲. دفتر پژوهش های کیهان، نیمه پنهان ۲۴؛ *روایت سانسور: یادداشت های یک خبرنگار درباره سانسور و ممیزی در عصر پهلوی*، تهران، کیهان، ۱۳۸۵، ص ۴۳-۴۱.

۳. هما سرشار، همان، ۱۹۹۶، ج ۱، ص ۳۲.

۴. همان، ص ۱۲۰.

۵. مئیر عزری، همان، ج ۱، ص ۲۶.

۶. هومن سرشار، *فرزندان استر: مجموعه مقالات درباره تاریخ و زندگی یهودیان در ایران*، ترجمه مهرناز نصریه، تهران، کارنگ، ۱۳۸۳، ص ۲۴۰-۲۳۹.

۷. حبیب لوی، همان، ص ۹۶۴-۹۶۱.



اورشلیم؛ چهارم، مهاجرت یهودیان متخصص آلمانی به ایران و به کارگیری آنها در مناصب مختلف اجرایی و مدیریتی مانند استاد دانشگاه، رئیس بیمارستان، حتی پزشک رضاشاه.

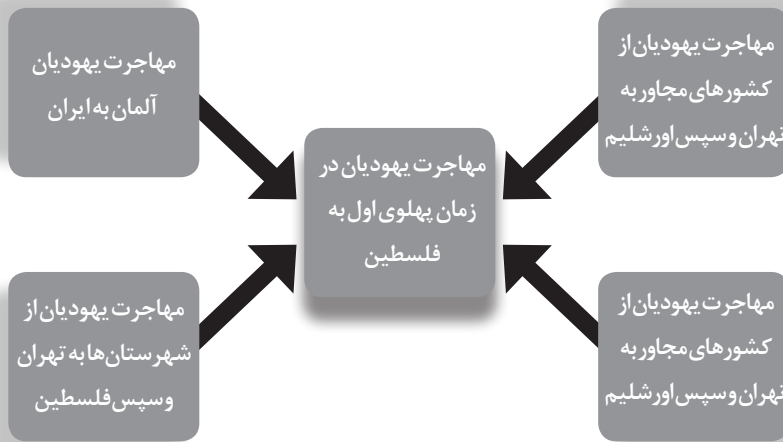
بر اساس اسناد به جای مانده در سال‌های ۱۳۰۰ به بعد، مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین قبل از آغاز سلطنت رضاشاه صورت گرفته است.^۱ اما در مورد این مسئله که آیا مهاجرت یهودیان ایران در زمان رضاشاه رخ داده است هیچ گونه تردیدی نیست؛ به طوری که در بسیاری از اسناد به دست آمده در زمان رضاشاه، به امر مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین اشاره شده است و حتی حکایت از وجود دستی پنهان برای فراهم کردن شرایط اسکان و صدور روادید و در نهایت اعزام بسیاری از یهودیان غیر ایرانی به فلسطین از طریق ایران می‌کند. این مسئله تا آنجا قابل تأمل است که برای مهاجرت اتباع دیگر کشورها، برخی از یهودیان ایران اقدام به قاچاق انسان و اعزام آنها به فلسطین می‌نمایند. سیزده یهودی بدون رعایت قانون و ضوابط از طریق هرات افغانستان، وارد ایران می‌شوند و پس از چند نامه‌نگاری و مخالفت دولت ایران از طریق انگلستان به آنها اجازه داده می‌شود که برای مهاجرت به فلسطین در ایران بمانند.^۲ به طور کلی در آن زمان ایران به عنوان کانال انتقالی برای مهاجرت یهودیان به فلسطین تبدیل شده بود. رضاشاه نیز با مهاجرت یهودیان به فلسطین موافق بود و از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد. اما علمای اسلام ساکت ننشستند؛ آقای شیخ عبدالله افندی مجتهد رئیس جمعیت هدایت اسلامی، درباره مهاجرت یهودیان به فلسطین به شاه ایران اعتراض کردند و خواستار ممانعت از ظلم به اعراب فلسطین از طرف شاه شدند.^۳ و وقتی علما از شاه درخواست کمک در خصوص توجه به وضعیت مسلمانان فلسطین می‌کنند و خواستار چاپ اعتراضات در جراید می‌شوند، رضاشاه با انتشار آنها مخالفت می‌کند.^۴ در مقابل، سوءاستفاده و مظلوم‌نمایی یهودیان تا جایی است که آنان دوران رضاشاه را که از نظر بهبود اوضاع اجتماعی و سیاسی خود در ایران در حد کوروش کبیر می‌دانند، زیر سؤال می‌برند تا عواطف یهودیان ایران و جهان را علیه دولت ایران تحریک و یهودیان را به امر

۱. گزارش نمره ۳۱۶، مورخ ۱۷ صفر ۱۳۴۱ ق/ ۱۹۲۲ م، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۱ ش، کارت ن ۱۶، دوسیه ۴۴، سند ش (۱۷) به نقل از علی اکبر ولایتی، همان، ص ۹۷.

۲. مرضیه یزدانی، همان، ص ۲۷-۲۱.

۳. همان، ص ۲۹.

۴. یکی از علمای بنام در کنار حضرت آیت‌الله آقای حاج شیخ عبدالکریم متنی را برای اعتراض به روند مهاجرت به فلسطین و اعتراض ایرانیان به اوضاع فلسطین برای انتشار در جراید برای رضاشاه می‌فرستند، اما رضاشاه با انتشار آن مخالفت می‌نماید. «انتشار تلگراف راجع به مسلمین فلسطین در جراید مقتضی نیست.»، مرضیه یزدانی، همان، ص ۳۱.



مهاجرت ترغیب و تشویق نمایند و از طرفی مساعدت مالی سایر یهودیان در این زمینه را جلب کنند. در واقع دست به نوعی آنتی سمیتیزم، یهودستیزی و مظلوم‌نمایی می‌زنند تا بدان جا که موجب ناراحتی مسئولین را فراهم می‌آورد؛^۱ و از دولت درخواست جلوگیری از مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین را می‌کنند.^۲

از بعدی دیگر، مهاجرت نه تنها از طریق یهودیان ایرانی و غیر ایرانی به فلسطین صورت گرفته است بلکه مهاجرت توسط تعداد زیادی از یهودی‌های متخصص آلمانی به ایران نیز انجام شده است. اسناد زیادی در مورد مهاجرت عده‌ای از یهودیان آلمان بعد از جنگ جهانی به ایران برای انجام فعالیت‌های علمی و صنعتی موجود است. اسناد گردآمده از سوی، نشانگر تلاش متخصصان یهودی آلمان، برای مهاجرت از آلمان هیتلری و اسکان در ایران است و از سوی دیگر، بیانگر کوشش سیاستمدارانی مانند تقی‌زاده، حسنعلی غفاری و فتح‌الله پاکروان، برای جذب این متخصصان به ایران است.

عزیزالله نعیم،^۳ یک طرح اقتصادی و یک بولتن خبری ارسال داشت که در طی آن، فعالیت‌های آژانس یهود در نقاط مختلف جهان تشریح شده بود. در این تقاضا، او نخست پیشنهاد می‌کند که با حمایت مالی انجمن‌های یهودی، متخصصین کشاورزی و زارعین یهودی اروپای شرقی را به ایران بفرستد تا به پیشرفت کشاورزی علمی با

۱. همان، ص ۳۶-۳۷.

۲. همان، ص ۳۸-۳۹.

۳. این طرح به امضای عزیزالله نعیم است و یک ایرانی یهودی بوده که در پاریس اقامت داشت. وی همچنین «رئیس کل تشکیلات صهیونیست تهران» و نیز مؤسس روزنامه‌ای به نام هگنولا است که ارگان صهیونیست‌های ایران بوده است.

احمد رامه از نویسندگان تاریخ یهود معتقد است رضا شاه، نه تنها یهودستیز نبوده بلکه نسبت به یهودیان نظر مساعدی نیز داشته است

توجه به برنامه‌های اقتصادی ایران کمک کند. در قبال آن او تقاضای امتیازات حقوق گمرکی از ماشین‌آلات و ادوات کشاورزی آنها، انتقال رایگان ماشین‌آلات توسط دولت ایران به نقاطی که کشاورزان باید سکونت کنند، اعطای بذر و کود مجانی در سال اول به کشاورزان و

دادن ویزای مجانی به افرادی که قصد توطن در ایران دارند را دارد؛ امتیازاتی که دولت وقت حتی برای شهروندان خودش در نظر نمی‌گرفت. وی همچنین تأکید می‌کرد که مجلس شورای ملی باید قوانینی جهت تضمین تعهدات دولت به تصویب برساند. در خاتمه وی تحت عنوان «فوایدی» که اجرای پیشنهاد او برای دولت ایران دارد، تصویری خیال‌پردازانه از یک اقتصاد شکوفا‌ارایه می‌دهد. از دیگر پیشنهادها، پیشنهاد تأسیس دانشگاه در ایران بود و تعهد شد که کادر هیئت علمی آن را مهاجران متخصص آلمانی تأمین کند. رئیس‌الوزرا در سند دیگری استخدام آنها را مقرون به صرفه و صلاح می‌داند... ولی در جواب محمود جم که سیاهه‌ای از اسامی پزشکان و داروسازان و دندان‌پزشکان را جهت استخدام فرستاده بود، ابتدا می‌گوید: «از صحیه مملکتی سؤال شود.» و در انتها اظهار می‌کند که «دواساز کلیمی به اندازه کافی در ایران موجود است و صلاح نیست از خارجه بیاوریم...». به نظر می‌رسد که دولت مردان ایران در سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴ سیاست منسجم و همگونی نسبت به این واقعه نداشتند و به همین دلیل نمی‌توانستند تصمیم‌گیری درستی در مقابل آن داشته باشند. به عنوان نتیجه باید گفت به طور کلی، نوعی تردید و تعلل در تصمیم‌گیری نسبت به این واقعه بین‌المللی در ابتدا وجود داشته و به مرور بعد از مکاتبات زیادی که نمایندگی‌های سیاسی با دولت وقت نموده‌اند، تصمیمی مشخص درباره آن گرفته شد و آن زمانی بود که فرصت‌های مناسب از دست رفته بود. اطلاعات چندانی از تعداد این متخصصین مهاجر در ایران در دست نیست. اینکه جذب این متخصصین به عنوان اولین تجربه تا چه حدی در توسعه اقتصادی ایران مؤثر بوده، یا اگر ایران از یک سیاست منسجم درباره توسعه اقتصادی برخوردار بود و می‌توانست استفاده بیشتری از این فرصت بکند، پیامدهای سیاسی، اقتصادی آن چه بود، سؤالاتی است که برای پاسخ دادن به آن احتیاج به اطلاعات بیشتری است^۱ و شاید نتیجه این باشد که اساساً ایران پلی برای مهاجرت است و نه هدفی برای اسکان.

۱. رضا آذری شهرضایی، دولت ایران و متخصصان مهاجر آلمانی (۱۳۱۹-۱۳۱۰ ه.ش)، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۴، ص ۲۶-۱۹.





مشکلات اجتماعی ناشی از مهاجرت یهودیان

مهاجرت یهودیان ایران و کشورهای همسایه از طریق ایران، باعث ایجاد مشکلات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در ایران گردید. از آن جمله، می‌توان به بروز مشکلات اجتماعی مانند بزهداری‌های اجتماعی در ساختار جامعه، قاچاق کالا، مواد مخدر و انسان توسط یهودیان اشاره کرد.^۱ مهاجرت به دنبال خود مسئله کم شدن تعداد نفوس و جمعیت ایران را در پی داشت و باعث بروز اعتراضات برخی مسئولین برای منع آن شد.^۲ ایجاد اختلال در چرخه اقتصادی ایران از دیگر نتایج مهاجرت بود. در اجرای سیاست خرید زمین، اگرچه حمایت همه‌جانبه‌ای از سوی ثروتمندان صهیونیست چون روچیلدها صورت می‌گرفت، اسناد وزارت امور خارجه ایران بر این نکته تصریح دارند که در آن دوران گروه‌هایی از یهودیان به کسوت بازرگانان درآمد و به جمع‌آوری پوندهای انگلیسی موجود در ایران و عراق می‌پرداختند و در قبال خرید لیره استرلینگ، روپیه هندی می‌پرداختند.^۳ این اقدام ایشان یعنی تعویض ارز معتبر اروپایی با اسکناس‌های روپیه بدون پشتوانه هندی به صورت قاچاق ضمن آنکه لطمات جبران‌ناپذیری را به ساختار اقتصادی ایران و عراق وارد ساخت، سبب شد تا منافع مادی لازم برای تقویت موقعیت اقتصادی و مالی یهودیان در فلسطین اشغالی تأمین گردد. اثر دیگر حاصل از این اقدام این بود که کمبود ارز معتبری چون لیره استرلینگ در این مناطق به موازات افزایش نرخ برابری آن، خواه و ناخواه سبب کاهش قیمت این گونه اراضی نیز می‌گردید.^۴ به دنبال آن، سیل مهاجرینی که اموال خود را به فروش رسانده و دارایی خویش را پس از تبدیل ریال به طلا و ارز برای انتقال آماده می‌کردند، به زودی به یکی از مشکلات سیاسی-اجتماعی ایران مبدل شد.^۵

فعالیت‌های یهودیان برای سهولت امر مهاجرت به فلسطین

برنامه‌ریزان امر مهاجرت برای سهولت جریان مهاجرت در کشورهای مختلف از برنامه‌های خاصی استفاده کردند. ایران نیز از این امر بی‌نصیب نبود. لذا نهادها، مراکز

۱. رک: مرضیه یزدانی، همان.

۲. همان، ص ۱۴.

۳. راپرت احمد نام به سرکنسولگری ایران در بغداد، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، س ۱۳۳۹ق، کارتن ۱۴، دوسیه ۳۵، سندش ۱۳.

۴. علی اکبر ولایتی، همان، ص ۷۳-۷۱.

۵. گزارش نمره ۳۰۱، مورخ ۵ عقرب ۱۳۰۱ش، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۲ش، کارتن ۵۳، دوسیه ۳۹؛ علی اکبر ولایتی، همان، ص ۱۱۷-۱۱۶.



یهودی و صهیونیستی فعال در ایران، با توجه به بافت فرهنگی و امکانات موجود در این زمینه اقدام به برنامه‌ریزی کردند. پاره‌ای از این اقدامات بدین شرح است:

۱. آموزش یهودیان جهت اسکان و گروه‌پذیری در فلسطین هم از نظر آموزش زبان عبری و هم زندگی در گتو؛
 ۲. انتشار نشریات تبلیغی جهت ترغیب یهودیان به امر مهاجرت و در کنار آن آموزش زبان عبری، برپایی نمایش‌ها، رقص‌ها و آوازها، گردش‌های گروهی و سخنرانی‌ها؛^۱
 ۳. آموزش خاص کودکان مطابق با برنامه‌های صهیونیسم؛^۲
 ۴. تشکیل صندوق ملی یهودیان در کشور؛^۳
 ۵. تأسیس مجالس و محافل خانگی جهت ترغیب و تبلیغ به مهاجرت و همگرایی جامعه یهود؛
 ۶. ایجاد اختلاف بین مسلمانان و یهودیان به منظور تحریک یهودیان به مهاجرت به فلسطین در ایران.
- نیز ظاهراً طرح‌ریزی‌هایی انجام شده که با دامن زدن به اختلافات موجود اسباب درگیری و نزاع میان یهودیان و مسلمانان را فراهم سازد و بدین وسیله بر دامنه مهاجرت ایرانیان یهودی بیفزاید. مطالعه و بررسی پاره‌ای از اسناد موجود نمایانگر چنین تلاشی است؛ حرکتی که بیگانگان نیز از آن به وضوح حمایت کرده‌اند. به هر ترتیب، از مطالعه مدارک باقیمانده از این سال‌ها برمی‌آید که دست‌هایی در کار بوده تا با دامن زدن به جو ناامنی علیه اقلیت یهود ایرانی آنها را وادار سازد که سرزمین اجدادی خود را ترک کرده، راهی دیار فلسطین گردند. تقریباً از همین دوران تا پایان جنگ جهانی اول صهیونیست‌ها کوشیدند به شیوه‌های مختلف این تحریکات و احساسات ضد یهود را در سراسر جهان تشدید نمایند و بدین وسیله زمینه لازم را برای همبستگی فرق و دسته‌های پراکنده یهود پدید آورند.^۴ دیوید هرست در کتاب *تفنگ و شاخه زیتون* نمونه‌ای از بمب‌گذاری یهودیان در کنیسه‌های بغداد برای ایجاد ناامنی را ذکر می‌کند که جای تأمل دارد.

۱. منیر عزری، همان، ج ۱، ص ۲۶.

۲. مرضیه یزدانی، همان، ص ۳۳-۳۲.

۳. منیر عزری درباره جنبش‌های یهودی صهیونیستی برای ساماندهی امور یهودیان ایران جهت مهاجرت به فلسطین پرده از فعالیت‌های یهودیان ایران برمی‌دارد و از تأسیس صندوق ملی اسرائیل (کرن کایمت) سخن می‌گوید. (منیر عزری، همان، ص ۲۵).

۴. علی‌اکبر ولایتی، همان، ص ۴۸-۴۶.



علت مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین

بنابر اسناد و مدارک تاریخی عنوان شده، تبلیغات وسیع آژانس یهود جهت ترغیب، تشویق و اقناع یهودیان به مهاجرت از جمله دلایل مهاجرت یهودیان بود. برخی مدارک حاکی از آن است که آژانس یهود یک سال قبل از تأسیس اسراییل در ایران فعالیت داشته است.^۱ بنابراین، موجودیت آژانس یهود شعبه ایران به عنوان یک سازمان صهیونیستی غیر ایرانی به سال ۱۹۴۷م/۱۳۲۶ برمی گردد. آژانس یهود با آگاهی و موافقت دستگاه حاکم شاهنشاهی، بدون هیچ محدودیت و مانعی در تمامی مناطق یهودی نشین ایران به فعالیت مشغول بود. این آژانس فقط خود به طور مستقل در زمینه جلب و جمع آوری یهودیان ایران و برخی کشورهای هم جوار از طریق نفوذی که این تشکیلات در بسیاری از کانون‌ها و انجمن‌های یهودی یا صهیونیستی داخل کشور داشت از تمامی آنها به عنوان وسیله و ابزار در مسیر مقاصد خود بهره‌برداری می‌کرد؛ به گونه‌ای که بیشتر کانون‌ها و مؤسسات مزبور، تعقیب و اجرای برنامه‌ها و اهداف آژانس یهود را جزء دستور کار و فعالیت خود تلقی می‌کردند و از این زاویه ارتباط تشکیلاتی مستمری با آژانس یهود داشتند. اسناد و مدارک به‌جامانده از آن دوران نشان می‌دهد که حتی سال‌ها قبل از حضور علنی و رسمی این سازمان صهیونیستی، کانون‌ها و عناصری، مأموریت آژانس یهود را در ایران به عهده داشته و مقاصد آن را در این کشور تعقیب می‌کرده‌اند. سندی که تاریخ آن به سیزده سال قبل از تشکیل رژیم صهیونیستی برمی‌گردد نشان می‌دهد که سازمان‌ها و عناصری برای جذب و انتقال یهودی‌های ایران به فلسطین تلاش و اقدام می‌کردند.^۲ در ادامه، دیگر دلایل عبارت‌اند از: فقر عمومی و نبود کار در ایران برای یهودیان؛^۳ وضعیت نامناسب سیاسی و اجتماعی یهودیان؛ فعالیت‌های انجمن‌ها، مراکز و محافل یهودی در زمینه تبلیغ، ترغیب و اقناع به مهاجرت؛ ایجاد امواج تبلیغاتی و مذهبی در خصوص بازگشت به ارض موعود در سطح جهان - از آن جمله تأثیرات اعلامیه بالفور و انتشار این اعلامیه به دلیل وعده‌های پنهانی دولت مردان انگلیسی، که بیش از آنکه مخالفت جهانی را به دنبال داشته باشد با حسن استقبال اقلیت‌های پراکنده یهودی مواجه شد و یهودیان ایران از این قاعده مستثنی نبودند. به طوری که به برگزاری جلسه در کنیسه‌ها و نامه تشکر آمیز به هم‌مسلمانان خود در

۱. برخی دیگر فعالیت آن را در ایران سیزده سال قبل از تشکیل اسراییل می‌دانند.

۲. محمد احمدی، همان، ص ۴۰۰.

۳. مرضیه یزدانی، همان، ص ۱۴.

رابطه رضاشاه با کانون‌های یهودی تا بدان‌جا بود که بسیاری از این کانون‌ها به مناسبت کودتای اسفند ۱۲۹۹ش و روی کار آمدن رضاشاه بر مسند قدرت این روز را جشن می‌گرفتند و به آذین‌بندی خیابان‌ها می‌پرداختند و منابع یهودی از این دوران به عنوان عصر طلایی یاد کرده‌اند

سن پترزبورگ مخابره کردند؛^۱ ایجاد چهره مظلوم و ستم‌دیده از یهودیان، تبلیغات وسیع جهت مبارزه با یهودستیزی و ایجاد موطن مستقل یهودی؛ تمایل به پیشرفت و دستیابی به موقعیت بهتر اقتصادی و اجتماعی در ارض موعود؛ جست‌وجو برای شناخت سرزمین‌های ناشناخته و ماجراجویی؛ ایجاد حس شدید مذهبی نسبت به آرمان صهیون و بازگشت به ارض موعود. بنا به روایت یهودیان «مهمترین دلیل این مهاجرت، فشارها و نابسامانی‌های موجود در شهرهای ایران و از طرف دیگر، اعتقاد آنان به سرنوشت یهود و یهودیت و ایمان و اعتقاد راسخ به صیون [!!!] بود.»^۲

موضع‌گیری‌های خاص نسبت به قضیه مهاجرت یهودیان از ایران به فلسطین

در خصوص مسئله مهاجرت یهودیان ایران در زمان پهلوی اول، موضع‌گیری‌های مختلف از سوی گروه‌های گوناگون داخلی و خارجی اتخاذ شد. این موضع‌گیری‌ها به طور کلی به سه دسته عمده تقسیم می‌گردد:

۱. موضع مسئولین دولتی ایران در قبال مهاجرت یهودیان به فلسطین؛ برخی مسئولین با مهاجرت یهودیان به فلسطین مخالف بودند. دلیل مخالفت آنها از یک سو وضعیت نامناسب اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی مراکز مهاجرنشین فلسطین بود. با توجه به اسناد و مدارک، بسیاری از یهودیان بعد از رفتن به فلسطین در وضعیت نامناسب اقتصادی، بهداشتی و اجتماعی قرار گرفتند؛ به طوری که در بسیاری از موارد مسئولین امر خواهان بازگشت یهودیان به ایران و جلوگیری از مهاجرت آنها به فلسطین شدند.^۳ و از سوی دیگر کمبود تعداد نفوس و جمعیت ایران که قبلاً در مورد آن صحبت شد.
۲. موضع‌گیری علمای جهان اسلام نسبت به قضیه مهاجرت یهودیان به فلسطین؛ بسیاری از علمای جهان اسلام و علمای شیعه در ایران شکایات خود را مبنی بر جلوگیری از مهاجرت یهودیان به فلسطین اعلام داشتند و خواهان پی‌گیری امر توسط مسلمانان و سایر علما شدند. سید محمد بهبهانی، آقا محمد حسین آل کاشف‌الغطاء، هبه‌الدین

۱. علی‌اکبر ولایتی، همان، ص ۵۷-۵۵.

۲. هما سرشار، همان، ج ۳، ص ۱۶۴-۱۶۳.

۳. مرضیه یزدانی، همان، ص ۵-۴.





شهرستانی، سید محمد مهدی صدر، سید محمد مهدی اصفهانی، سید محمد مهدی خراسانی و... از جمله افرادی بودند که در این زمینه به نوشتن نامه به رضاشاه و سفارت انگلستان اقدام کردند و خواهان جلوگیری از غصب بلاد مسلمین شدند.^۱

۳. موضع دول خارجی نسبت به قضیه مهاجرت یهودیان از ایران؛ در آلمان با ظهور و روی کار آمدن هیتلر در ۱۹۳۳ عاملین و ستون پنجم وی در کلیه جهان علیه یهودیان تبلیغاتی را شروع نمودند.^۲ در تبلیغات ضد یهودی آلمان در ایران نشان از حمایت آلمان از مهاجرت بوده است. برنامه‌های رادیو برلین یکی از این حمایت‌ها به شمار می‌آید. هم‌سو با آن دولت انگلستان به عنوان قیم فلسطین از مهاجرت یهودیان سراسر جهان به فلسطین حمایت کرد و ایران نیز اقدام به صدور اعلامیه‌های مختلف کرد^۳ و به صدور مجوز اسکان یهودیان از کشورهای همسایه به ایران پرداخت؛^۴ و به عنوان قیم فلسطین و هم‌دست سردموند روچیلد، اقدامات پشت پرده‌ای در راستای زمینه‌سازی برای سهولت امر مهاجرت یهودیان جهان به فلسطین انجام می‌داد. اعلامیه بالفور مهر تأیید این ادعا می‌باشد. نقش دول خارجی به خصوص انگلستان در ایجاد اختلاف و نزاع بین مسلمانان و یهودیان و ایجاد زمینه احساس ناامنی در بین یهودیان برای تشویق به مهاجرت از یک طرف و از طرف دیگر حمایت امریکا و شوروی در توطئه علیه یهودیان ایران در همین راستا نشانی دیگر از حمایت همه‌جانبه دول خارجی از مهاجرت یهودیان به فلسطین بود.^۵

آمار یهودیان ایران

با توجه به عدم اطلاعات مناسب در مورد آمار جمعیت ایران، یهودیان و همچنین آمار مهاجرت یهودیان در مرکز آمار ایران و منابع تاریخی، ناگزیر به ارائه آمارهای موثق و غیر موثق شده‌ایم؛ در این قسمت اکثر آمارهای ارائه‌شده در منابع مختلف آورده

۱. همان، ص ۳۰-۲۹.

۲. حبیب لوی، همان، ص ۹۷۱-۹۶۹.

۳. در یکی از این اعلامیه‌ها جملاتی این چنین به چشم می‌خورد: «آیا شما هم می‌توانید به دیگر یهودیان بیبوندید و وطن یهودیان را در فلسطین به پا دارید؟... فراموش نکنید که پیروزی متفقین معنای دیگری جز پیروزی قوم یهود در بازگشت به [کوه] صهیون ندارد...» علی اکبر ولایتی، همان، ص ۵۸-۵۷.

۴. در اسناد جهت صدور مجوز اسکان یهودیان فراری از کشورهای همسایه به ایران جهت سهولت امر مهاجرت به فلسطین به نقش انگلستان اشاره شده است: «...این اشخاص تابعیت ایرانیه خود را نتوانست [ه] حاضر نمایند ولی از انگلیس ها اجازه گرفته‌اند [به] فلسطین بروند. اینجانب هم با مهاجرت آنها موافقت دارم...» (مرضیه یزدانی، همان، ص ۲۷).

۵. علی اکبر ولایتی، همان، ص ۱۱۶-۱۱۲.

رژیم پهلوی از همان ابتدا حساسیت ویژه‌ای نسبت به موضوع فلسطین اشغالی و یهودیان داشت و تا سرحد توان می‌کوشید تا به هیچ‌وجه سخنی در باب مظلومیت مردم فلسطین و ظلم و ستم یهودیان صهیونیست، نسبت به اعراب مسلمان و فلسطینی‌ها در مطبوعات به میان نیاید

شده است. تا حوالی ۱۹۴۳، کل جمعیت ایران ۱۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شد. در خلال نخستین سال‌های جنگ جهانی دوم، رشد سالانه جمعیت ۱۰۰ هزار نفر بود اما مع‌الوصف با آغاز سال ۱۹۴۴، که جنگ جهانی نیز تقریباً رو به اتمام بود، نرخ رشد سالانه جمعیت به ۳۰۰ هزار نفر رسید.^۱ «بنا به گفته پروفیسور دکتر کیت تل^۲ از دانشگاه توپینگن

جنوب آلمان، در تمام ایران ۶۰ هزار تن اقلیت یهودی زندگی می‌کنند و در پایتخت بیش از ۱۰ هزار یهودی اقامت دارند.» از قرار معلوم همزمان در پاریس نیز اطلاعاتی یا چیزی شبیه به یک اظهاریه منتشر شده و در آن آمده بود که «...تعداد یهودیان ایران می‌تواند حداکثر ۱۲ هزار تن و حداقل ۱۰ هزار نفر باشد...»^۳ تعداد یهودیان قبل از سلطنت رضاشاه به سه هزار نفر می‌رسید. در اواخر سلطنت رضاشاه کبیر قریب به ۲۰ هزار نفر گردید.^۴ تعداد یهودیان ایران در سال ۱۸۷۳ (۱۲۸۹ ق) از سوی کمیته مرکزی جمعیت یهودیان نزدیک به ۴۰ هزار نفر برآورد شده و تعداد آنها را از این قرار تخمین زده‌اند: تهران: سه هزار تن، همدان: سه هزار تن، اصفهان: ۲۴۰۰ تن، شیراز: سه هزار تن، کاشان: ۱۵۰۰ تن، ارومیه: ۱۲۰۰ تن، کرمانشاه: ۶۰۰ تن.^۵ در هر دو هزار ایرانی یک نفر یهودی وجود دارد و عده یهودی‌ها در ایران ۹۰ هزار نفر است. جماعت یهودی در شهرهای ایران به ندرت وجود دارند؛ حتی در خود پایتخت ایران عده یهودی‌ها ۱۳ هزار نفر هستند. در شهرهای دیگر بیش از ۷۸ هزار نفر یهودی وجود ندارد...»^۶

در جایی دیگر تعداد یهودیان را ۸۰ هزار نفر گزارش می‌کنند.^۷ آبراهامیان تعداد یهودیان را ۶۰ هزار نفر می‌داند.^۸ بر این اساس، با توجه به آمارهای مختلف می‌توان تعداد یهودیان ایران را ۲۰ هزار نفر، ۶۰ هزار نفر، ۷۸ هزار نفر، ۸۰ هزار نفر و ۹۰ هزار نفر دانست.

۱. تاریخ کمبریج، همان، ج ۱، ص ۶۰۵.

2. Kate Tel

۳. هما سرشار، همان، ج ۳، ص ۹۲-۹۱.

۴. حبیب لوی، همان، ص ۱۳.

۵. هما سرشار، همان، ج ۲، ص ۹۳-۹۱.

۶. مرضیه یزدانی، همان، ص ۴۰.

۷. هما سرشار، همان، ج ۱، ص ۱۰۵-۹۴.

۸. پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب؛ درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر، ترجمه احمد گل محمدی و دیگران، تهران، نی، ۱۳۸۹، ص ۱۶.





حجم مهاجرت انجام شده یهودیان به فلسطین

تعداد مهاجران یهودی ایرانی به فلسطین در دهه‌های پیش از ۱۹۴۸م فقط پنج هزار نفر بود.^۱ محمد تقی تقی‌پور، تعداد مهاجران یهودیان ایران را ۲۰ هزار نفر می‌نویسد. آبراهامیان، آمار مهاجرت یهودیان به فلسطین را حدود پنج هزار نفر عنوان می‌کند.^۲ احمدی، در مورد آمار مهاجرت‌های غیر قانونی از ایران به فلسطین می‌نویسد:

تا سال ۱۹۴۸ (تأسیس اسرائیل) [۱۳۲۷ش] طبق آمار غیر رسمی، در حدود ۲۰ هزار (طبق منابعی دیگر ۳۰ هزار) یهودی ایرانی در اسرائیل اغلب اورشلیم و تل‌آویو، مشغول کار و زندگی بودند- ولی طبق آمار رسمی، جمعیت یهودیان ایران در اسرائیل در این موقع کمتر از پنج هزار نفر قید گردیده و این نشان می‌دهد که بیشتر یهودیان ایران به صورت غیر قانونی از طریق سرحدات سوریه و لبنان وارد آن سرزمین شده و در آن سکنی گزیده بودند...^۳

مئیر عزری در کتاب *یادنامه* چاپ اورشلیم دفتر یکم صفحه ۵۹ معتقد است از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۱ قریب به ۳۰ هزار نفر یهودی از ایران به فلسطین مهاجرت کردند و می‌گوید: «شلمو هیلل... این آمار را ۲۸ هزار نفر می‌خواند و آمار یهودیان ایرانی و عراقی که از راه ایران به فلسطین رسیدند ۴۷ هزار تن می‌داند.»^۴ اریه لوین در این باره می‌گوید:

از سال ۱۹۴۸ متجاوز از ۷۰ هزار یهودی ایرانی وارد کشور اسرائیل شدند و تا زمان انقلاب تقریباً ده هزار نفرشان مجدداً به ایران مراجعت کردند. اکنون همین مهاجرین با فرزندان‌شان قریب به ۲۰۰ هزار نفر هستند.^۵

المسیری معتقد است: «تعداد یهودیان ایران در سال ۱۹۴۸ به حدود ۹۵ هزار نفر رسید.»^۵ با توجه به مطالب عنوان شده از تقریباً ۱۰ تا ۱۵ میلیون نفر جمعیت ایران بین ۲۰ هزار تا ۹۰ هزار نفر آنها یهودی بوده‌اند؛ که از این تعداد بین پنج هزار تا ۲۰ هزار نفر از یهودیان ایران به فلسطین مهاجرت کرده‌اند. در کنار این تعداد، مهاجران غیر ایرانی که در ایران مستقر شده و از ایران به فلسطین می‌رفتند نیز بودند و از طرف دیگر بر اساس

۱. هومن سرشار، همان، ص ۲۵۰.

۲. یرواند آبراهامیان، *ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی، ۱۳۹۰، ص ۴۷۵.

۳. محمد احمدی، همان، ص ۴۰۴-۴۰۳.

۴. هما سرشار، همان، ج ۳، ص ۱۷۳.

۵. عبدالوهاب المسیری، همان، ص ۲۸۳.

در بسیاری از آثار مکتوب یهودیان، رضاشاه را رضاشاه کبیر و در مقام کوروش کبیر معرفی کرده‌اند. بنابراین، دوران رضاشاه عصر طلایی جامعه یهودیان ایران بود

اسناد عنوان شده برخی از یهودیان ایران نیز با سفر به عتبات عالیات و سوریه عازم فلسطین می‌شدند که این، حجم مهاجرت از ایران و حجم مهاجرت ایرانیان یهودی را بیشتر می‌کند. با توجه به جمعیت کم ایرانیان، حجم مهاجرت نیز از نظر برخی مسئولین خطرناک بوده لذا این خطر را مکرر گوشزد کرده بودند. در نتیجه مهاجرت صورت گرفته و حجم مهاجرت با توجه به جمعیت کم ایرانیان قابل توجه بوده است.

نتیجه

یهودیان در طول تاریخ همواره سیاست دوگانه همزیستی با اقوام مختلف و زندگی در یک دولت یهودی را به کار گرفته‌اند. آغاز قرن بیستم توسط گردانندگان اصلی جنبش صهیونیسم رجعت دوباره به تشکیل موطن یهودی برای فرمانروایی بر تمام دنیا، با شعار از نیل تا فرات بود. با این چشم‌انداز، اکثر یهودیان سراسر جهان به وسیله ایجاد صندوق ملی یهود و تشکیل مؤسسات و نهادهای ویژه یهودیان زمینه تشکیل یک دولت یهودی را فراهم کردند. اصلی‌ترین رکن در تشکیل این دولت نوپا فراهم آوردن مؤلفه حقوقی به نام ملت بود که این امر در پرتو مهاجرت یهودیان سراسر دنیا به موطن پیش‌بینی شده یعنی فلسطین جامه عمل پوشاند. ایران به عنوان یکی از کشورهای مهم در خاورمیانه از نظر سیاسی و اقتصادی همواره در این منطقه تأثیرگذار بوده است و در زمینه پروژه مهاجرت یهودیان به فلسطین نقش پل ارتباطی را بازی کرد و اسباب اسکان و مهاجرت یهودیان منطقه خاورمیانه به فلسطین را فراهم کرد. بنابراین، با توجه به این نقش اساسی و بهبود شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یهودیان ایران در زمان رضاشاه، مهاجرت بسیاری از یهودیان به فلسطین اجرا شد که در این بین نقش دول خارجی مانند انگلستان و آلمان و همچنین فعالیت‌های آژانس یهود در ایران تأثیر بسزایی داشته است.

مهاجرت یهودیان ایران قبل از آغاز سلطنت پهلوی اول آغاز شد؛ اما در زمان رضاشاه زمینه ایجاد مهاجرت‌های دسته‌جمعی یهودیان ایران و یهودیان کشورهای همسایه از ایران فراهم شد. رضاشاه با ایجاد اصلاحات اساسی در ایران فعالیت‌های اقلیت‌های مذهبی در ایران را بهبود بخشید؛ به طوری که آنها از آزادی نسبی در این دوران برای فعالیت‌های خود برخوردار شدند. ظهور رضاشاه جایگاه یهودیان ایران را از منظر





المسیری معتقد است: «تعداد یهودیان ایران در سال ۱۹۴۸ به حدود ۹۵ هزار نفر رسید.» با توجه به مطالب عنوان شده از تقریباً ۱۰ تا ۱۵ میلیون نفر جمعیت ایران بین ۲۰ هزار تا ۹۰ هزار نفر آنها یهودی بوده‌اند؛ که از این تعداد بین پنج هزار تا ۲۰ هزار نفر از یهودیان ایران به فلسطین مهاجرت کرده‌اند

سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بهبود بخشید. رضاشاه همچنین با یهودیان و صهیونیست‌ها رابطه قوی و دوستانه‌ای داشت؛ به طوری که بسیاری از یهودیان در ایران سالروز ۹ اسفند ۱۲۹۹ که سقوط سلسله قاجاریه و روی کار آمدن سلطنت پهلوی بود را جشن می‌گرفتند. در کنار این قضیه، فعالیت‌های غیر رسمی آژانس یهود در ایران باعث ایجاد محافل و گردهمایی‌های یهودیان ایران شد و زمینه تأسیس صندوق ملی یهود را فراهم کرد که زمینه‌ساز اجرای برنامه‌های تبلیغی، تشویقی، ترغیبی و اقناعی برای امر مهاجرت در بین یهودیان ایران شد. بنابر آمار غیر موثق از جمعیت ۱۰ تا ۱۵ میلیون نفری ایران که بین ۲۰ تا ۹۰ هزار نفر آنها یهودی بودند، ۵ تا ۲۰ هزار نفر یهودی ایرانی به فلسطین مهاجرت کردند. از جمله دلایل مهاجرت این عده، وضعیت نابسامانی اقتصاد و فقر عمومی ایران، نبود شغل مناسب، شناخت دنیای جدید، اعتقاد مذهبی یهودیان برای تشکیل موطن ملی یهود و ایجاد زمینه برای ظهور دوباره مسیح عنوان شده است. در کنار این مسائل دولت انگلستان به عنوان قیم فلسطین که بنابر متن اعلامیه بالفور مأمور ایجاد موطن ملی یهودیان در فلسطین نیز بود، راه را برای مهاجرت بسیاری از یهودیان ایران و شهرهایی در کشورهای همسایه نظیر سمرقند، گنجه و کشور عراق و... فراهم کرد. دولت آلمان هیتلری به دلیل سیاست‌های ضد یهود و نزدیکی خاصی که بارضاشاه پیدا کرد با اجرای برنامه‌های ضد یهودی در سراسر جهان از جمله ایران نقش مهمی در امر مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین بازی کرد. دولت ایران در مقابل با اجرای سیاست‌های دوگانه مانع از این امر، یعنی مهاجرت یهودیان از ایران نشد بلکه در مقابل با استخدام تعداد زیادی از یهودیان آلمانی که از اروپا اخراج شده بودند راه را برای فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و فنی آنها در ایران باز کرد. مهاجرت یهودیان از ایران و اجرای برنامه‌های خاص یهودیان در ایران باعث کم شدن تعداد نفوس و آسیب دیدن چرخه اقتصادی ایران شد و در کنار این قضیه مسئله قاچاق کالا و انسان توسط یهودیان در نقاط مختلف کشور آسیب‌های اجتماعی خاص خود را بر پیکر جامعه ایران وارد کرد.

بنابر آمارهای غیر موثق، تعداد یهودیان ایران از ۲۰ هزار نفر تا ۹۰ هزار نفر در ایران

گزارش شده است که نشان می‌دهد در این میان بین پنج تا ۲۰ هزار نفر از یهودیان ایران به فلسطین مهاجرت کرده‌اند. اگرچه در مقابل جمعیت ۱۰ تا ۱۵ میلیونی دوران رضاشاه، مهاجرت پنج تا ۲۰ هزار نفر یهودی از ایران تأثیری در جمعیت ایران نداشته است اما برنامه مهاجرت یهودیان از ایران از چند منظر قابل تأمل و بررسی است. نگاه اول اینکه در زمان رضاشاه که خفقان کامل سیاسی بر جامعه ایران حکم فرما بود، گروه‌ها، انجمن‌ها، نهادها و... یهودی به فعالیت‌های تبلیغی خود ادامه دادند و مسبب ساماندهی به مهاجرت این عده از یهودیان از ایران شدند. از نگاه دوم، مسئله مهاجرت یهودیان به فلسطین از منظر سیاسی

به هر ترتیب، از مطالعه مدارک باقیمانده از این سال‌ها برمی‌آید که دست‌هایی در کار بوده تا با دامن زدن به جو ناامنی علیه اقلیت یهود ایرانی آنها را وادار سازد که سرزمین اجدادی خود را ترک کرده، راهی دیار فلسطین گردند. تقریباً از همین دوران تا پایان جنگ جهانی اول صهیونیست‌ها کوشیدند به شیوه‌های مختلف این تحرکات و احساسات ضد یهود را در سراسر جهان تشدید نمایند و بدین وسیله زمینه لازم را برای همبستگی فرق و دسته‌های پراکنده یهود پدید آورند

و اقتصادی قابل تأمل می‌باشد که پدیده‌ای شگرف را در قرن بیستم رقم زد و آن تولد دولتی نامشروع به نام اسراییل بود. اسراییلی که از زمان تولدش تاکنون تأثیر عمیقی بر روند جهان، مسائل خاورمیانه و جهان اسلام داشته است و با ایفای نقش در منصب حیات خلوت امریکا در خاورمیانه همواره بازوی اساسی غرب و امریکا در تأمین منافع آنها در این منطقه از جهان بوده است. از نگاه سوم، مسئله مهاجرت یهودیان از ایران در مناسبات و چرخه اقتصادی ایران بی‌تأثیر نبوده است. نگاه چهارم اینکه مسئله مهاجرت بر ساختار جامعه‌شناختی و فرهنگ ایران تأثیر گذار بود؛ به طوری که اسباب ایجاد انواع آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی را در جامعه ایران فراهم کرد و به واسطه مهاجرت بسیاری از یهودیان در زمینه قاچاق کالا و انسان فعالیت کرده و موجب ظهور انواع بزهکاری‌های اجتماعی شد و سرانجام از نگاه پنجم، مسئله مهاجرت زمینه‌ساز بسیاری از تصمیم‌گیری‌های سیاسی ایران در سطح کشور و بین‌الملل بود که کمترین آن در سطح کشور مخالفت‌های روحانیون و مردم و مراجع تراز اول با مسئله مهاجرت بود و در سطح بین‌الملل جهت‌گیری کشورهای مختلف درباره توافق با تشکیل یک دولت عربی و یهودی فلسطین شد که این امر تأثیر عمیقی در روابط این کشورها گذاشت. آنچه از نکات قابل ذکر در این تحقیق باقی مانده است این است که دوران رضاشاه آغازی برای



مهاجرت‌های گروهی به فلسطین بود و زمینه‌ای برای مهاجرت گسترده یهودیان ایران در زمان پهلوی دوم فراهم شد. اما با توجه به بررسی اسناد و مدارک دوران پهلوی اول و دوم اوج مهاجرت یهودیان از ایران در سال‌های ۱۳۲۰ لغایت ۱۳۳۲ بود که در این دوران مسند قدرت در ایران بین دربار، مجلس و... در حال چرخش بود؛ و بررسی این مسئله خود یک برنامه تحقیقاتی ویژه را می‌طلبد.





دیروز چه می گفتند؛
امروز چه می گویند!



گردهای بوج انقلاب دیروز چه می گفتند؛ امروز چه می گویند! (۱)

بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

مُدْبِدْبَيْنَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَمَنْ يُضِلِ اللَّهُ فَلَنْ
تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا^۱

سرگشتگان میان کفر و ایمان اند؛ نه با اینان و نه با آنان، آنکه خدا
گمراهش کند هیچ راهی برای او نخواهی یافت.

مقدمه

دکتر عماد افروغ یکی از نمایندگان وقت مجلس شورای اسلامی در مصاحبه‌ای با
روزنامه کیهان در ۶ تیرماه ۱۳۸۴ گفت:

عده‌ای توقع نداشتند کسانی که یک روز هاشمی (رفسنجانی) را مظهر
استبداد و اقتدار گرایی و خودکامگی معرفی می کردند دفعته‌اً در دور
دوم انتخابات او را مظهر اصلاح طلبی، آزادمنشی و آزادگرایی معرفی

۱. قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱۴۳.



کنند. کسی که از بیرون قضاوت می کند می گوید: این چه روشنفکری در کشور است؟ این چه گروه‌های سیاسی است که دیروز آن گونه علیه کسی شب‌نامه، مطلب و کتاب چاپ می کنند اما یک دفعه تغییر موضع می دهند و پشت سرش می ایستند. اتفاقی که ما شاهدش بودیم و آن را یک بیماری و ضعف نظری برای روشنفکری می دانیم از تنعم آنها از شبکه قدرت و ثروت سرچشمه می گیرد...

این یک واقعیت تلخ تاریخی است؛ جریانی که در ایران خود را روشنفکری می خواند چه در لباس روحانیت و چه در قالب‌های مدرن از ابتدای تولد تا به امروز گرفتار بیماری مزمن «تذبذب» بوده است و دلیل عمده این بیماری مزمن و ریشه‌دار نیز به درستی ارتزاق این جریان از شبکه قدرت و ثروت در کشور می باشد؛ شبکه‌ای که پیوسته با تلاطم قدرت و ثروت همراه می گردد؛ تلاطمی که مشحون از بیش‌فعالی مخرب، سستی عقیده، فقدان مبانی نظری، عمل‌گرایی فاقد‌اندیشه، سرسپردگی به تقلید، غش کردن پیوسته به سمت دشمنان دین و ملت و از همه بدتر خیانت به آرمان‌های ملت ایران می باشد. این تمام کارنامه جریان، گروه‌ها، احزاب و افرادی است که در تاریخ معاصر ایران خود را روشنفکر می خوانند.

قرآن با «مذبذب» خواندن اینها تفسیر دقیقی از روان‌شناسی شخصیت فردی و سازمانی آنها ارائه می دهد؛ زیرا تذبذب حرکت چیزی است که در هوا آویخته باشد و هیچ جای پای محکم و استواری در روی زمین نداشته باشد. خداوند آدم‌های منافق را دارای چنین ویژگی‌هایی می داند زیرا منافقان، استقلال فکر و عقیده ندارند، به هر حرکتی می چرخند، به دیگران وابسته هستند و بی‌هدف سرگردان‌اند؛ «مذبذبین بین ذلک». منافقان، آرامش ندارند، به عبارت دیگر بیش‌فعال هستند؛ چون پیوسته باید موضع جدید بگیرند. به قولی هنوز مرکب موضع قبلی خشک نشده است موضع جدید اتخاذ می کنند و در مواضع اعتقادی و بینش فکری، قاطعیت لازم را ندارند.

هدف این سلسله یادداشت‌ها، تبیین مستند و مستدل تاریخ تذبذب روشنفکری و جریان‌های وابسته به آن نیست زیرا ملت بزرگ ایران از دوران قاجاریه تا به امروز با برخورداری از آموزه‌های ناب اسلامی و معارف اهل بیت سرنوشت سست و اسف‌بار جریان روشنفکری را با گوشه‌ت و پوست خود لمس کرده است و تاریخ‌سازی در این بخش حتی اگر با مهارت‌های خاصی انجام گرفته باشد نمی تواند ذهنیت تاریخی مردم نسبت به گذشته غیر قابل دفاع این جریان را تغییر دهد؛ همان طوری که کسی نمی تواند



با لطایف‌الحیل ذهنیت تاریخی ملت ایران نسبت به استعمار غرب و خیانت‌های تجددگراها و اصلاح‌طلبان سرسپرده به اروپا و آمریکا را تغییر دهد.

از آنجایی که تناقضات عجیب و غریب رفتاری، گفتاری و عقیدتی این افراد و جریان‌ها در طول تاریخ حیاتشان تا به امروز هزینه‌های سنگینی را به ملت ایران تحمیل کرده است تلاش خواهیم کرد از این شماره فصلنامه بخشی را تحت عنوان «دیروز چه می‌گفتند؛ امروز چه می‌گویند!» به این تناقضات اختصاص دهیم.

این بخش آینده‌ای است برای دیدن زشتی‌های تذبذب و نفاق در عقیده، رفتار و گفتار و زیبایی‌های استواری در عقیده و مقاومت در مقابل وسوسه‌های قدرت، ثروت و وابستگی‌های قومی، قبیله‌ای، حزبی، گروهی و سازمانی. زیبایی‌هایی که هدف عمده آنها همگونی‌ها و سطوح هویت‌یابی مشترک و متداولی است که برای زندگی کردن با یکدیگر و در کنار هم ضروری است. تذبذب عموماً این همگونی‌ها و هویت‌یابی‌های مشترک را مورد حمله اعوان و انصار خود قرار می‌دهد.

در حوزه سیاست، مردم عموماً مصرف‌کننده محصولات گفتاری، رفتاری و عقیدتی کارگزاران حکومتی، گروه‌ها و جریان‌های اجتماعی می‌باشند. این مسئله دست‌مایه مناقشات مختلفی در جامعه است. اگر «خودبرگزیده‌های» یک جامعه که خود را نخبگان می‌خوانند به این مسئله توجهی نکنند و اختیار عقلانی رفتارها، گفتارها و ابراز عقاید خود را از کف بدهند و آن را در اختیار نفس سرکش قرار دهند، اولین حوزه‌ای که آسیب جدی خواهد دید استقلال، آزادی و جمهوریت ایران عزیز در حوزه سیاست‌گذاری خواهد بود که آسیب جبران‌ناپذیر به فرآیند مردم‌سالاری جامعه است. هیچ جریانی در ایران و خارج از ایران قدرت آن را ندارد که به اسلامیت نظام لطمه‌ای وارد سازد چون اسلام در عمیق‌ترین لایه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران نفوذ دارد. در الگوی نظام جمهوری اسلامی ایران ضربه زدن به اسلامیت نظام تنها از طریق اختلال و تشکیک در جمهوریت نظام امکان‌پذیر است. اگر هنوز عده‌ای این مسئله را باور ندارند بهتر است نگاهی به کتاب/ستراتژی/امنیت ملی/امریکا در قرن ۲۱ بیندازند. در این کتاب استراتژیست‌های امریکایی می‌گویند:

ممکن است (حتی به احتمال زیاد) که در بیست و پنج سال آینده حکومت مذهبی ایران سقوط کند.^۱ در حال حاضر حکومت ایران جمهوری اسلامی است؛ اما نمی‌تواند به مدت طولانی هم جمهوری و

۱. قابل ذکر است که این کتاب حدود ۱۴ سال پیش یعنی در آستانه ورود به سال ۲۰۰۰ نوشته شده است.



هم اسلامی باقی بماند. ایران باید یا از جمهوری بودن دست بردارد و به یک حکومت واقعاً قرون وسطایی تنزل یابد و یا اسلامی بودن را کنار بگذارد. نبرد برای آن آینده هم اینک آغاز شده اما نتیجه برای کسی روشن نیست.^۱ اگر رژیم فعلی سقوط کند امواج آن در سراسر جهان اسلام احساس خواهد شد و به تبع آن، جنبش‌های اسلامی بنیادگرا ضربه خواهند خورد.^۲

همان طوری که روشن است غرب از مفهوم جمهوری اسلامی و بودن جمهوریت و اسلامیت در کنار هم دل خوشی ندارد و از زمان دولت سازندگی و دولت اصلاحات تا به امروز تمام توان خود را به کار گرفته است که بین این دو جدایی ایجاد کند. جدا شدن این دو در ایران، در رأس سیاست‌های خاورمیانه‌ای دولت امریکا و متحدانش قرار دارد و غرب می‌داند مهار جنبش‌های بیداری اسلامی در جهان تنها از طریق ضربه زدن به پیوستگی اسلامیت و جمهوریت در نظام سیاسی ایران است. زیرا کارآمدی این مفهوم در نظام جمهوری اسلامی به معنای برآمدن الگوی جمهوری جدیدی غیر از جمهوری‌های سکولار غربی به ویژه برای جهان اسلام است.

متأسفانه از آنجایی که سیاست در جامعه ما بیش از حد معقول رسانه‌ای شده و مردم هر روز بیش از پیش از روش‌ها و صورت‌بندی‌های سنتی سیاست یعنی آگاهی خانه به خانه، محله به محله، مسجد به مسجد و هیئت به هیئت فاصله می‌گیرند و در فضاهای مجازی به دنبال هویت‌یابی مستقیم و بی‌واسطه می‌گردند تذبذب رفتاری، گفتاری و عقیدتی نخبگان، قدرت‌تخریبی بیشتری بر جای می‌گذارد.

در این بخش تا می‌توانیم از تحلیل رفتارها و گفتارها پرهیز خواهیم کرد و اگر هم توضیحاتی در پی نقل و قول‌ها ارایه می‌شود صرفاً برای تقریب ذهن به اصل واقعه و تعیین موضع کلام می‌باشد. تا جایی که اطلاع داریم در طول تاریخ کسی افراد باثبات عقیده را به عنوان افرادی خشک و بدون تغییر و ایستا یاد نکرده است؛ همان طوری که کسی یک نظام سیاسی باثبات را به عنوان یک نظام ایستا و بدون تغییر یاد نمی‌کند. اکثر متفکران و دانشمندان و محققان متفق‌القول‌اند که ثبات عقیده در افراد و ثبات

۱. خوانندگان محترم عنایت داشته باشند که مراد نویسندگان از این جمله اشاره به جنگ‌های زرگری اصلاح‌طلبان در دولت آقای خاتمی در مورد تقابل جمهوریت و اسلامیت نظام است. جنگی که هنوز توسط اصلاح‌طلبان ادامه دارد.

۲. استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱، تدوین کمیسیون استراتژی امنیت ملی آمریکا، ترجمه جلال دهمشگی و دیگران، تهران، مؤسسه ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۱۷۲.



سیاسی در نظام‌ها نه تنها مستلزم حذف امکان تغییرات مهم اجتماعی و سیاسی نیست بلکه شرط لازم چنین تغییراتی می‌باشد. هدف ما در این بخش مشخص کردن برخی از ضعف‌ها و ناپایداری‌های شخصیتی در تحلیل‌ها یا بی‌ثباتی عقیدتی در افراد و جریان‌هایی است که حدودی برای این ناپایداری‌ها و بی‌ثباتی‌ها قائل نیستند و در جه تقابل آرای آنها نه تنها در موضوعات اجتماعی بلکه حتی در موضوعات شرعی که عموماً حلال و حرام‌ها و مستحب و مکروه‌ها در آن تابع قواعد باثباتی است بسیار عجیب و غریب می‌باشد. در جایی مخالفت با یک فرد را مترادف با کفر و خروج از دین می‌دانند و در جایی دیگر خود سردمدار همه مخالفت‌ها با همان فرد می‌شوند. در جایی با صدها آیه و حدیث به آسمان و زمین می‌زنند تا اثبات نمایند که حد و مرزی برای اختیارات فقیه در شریعت وجود ندارد و در جای دیگر حتی اختیارات بدیهی فقیه در امور شرعیه را که تردیدی برای آن در طول تاریخ وجود نداشت را مورد تشکیک و نفی قرار می‌دهند. تغییر و دگرگونی مبتنی بر منطق عقل و ادله شرعی و حتی بعضی از شرایط اجتماعی توسط هیچ کسی در طول تاریخ تقبیح نشده است اما آنچه قبیح است پریشانی عقیده، رفتار و گفتار در هر روز و هر دقیقه و فتوایی متضاد و متناقض با فتوای گذشته در یک موضوع و مصداق صادر کردن و مردم را به این سو و آن سو کشاندن و شالوده همبستگی و وحدت اجتماعی را به هم ریختن است. این بخش روی سخنش با کسانی است که با رفتارهای متزلزل خود جامعه را به سمت پریشانی و گم‌گشتگی نشانه‌ها هدایت می‌کنند؛ ویژگی آدم‌های مذبذب چنین است. چون خود فاقد نشانه هستند جامعه و افراد آن را نیز بی‌نشانه می‌سازند.

ذکر این نکته ضروری است که جریان روشنفکری در ایران را باید در هر لباسی و در هر پایگاهی و با هر عنوانی، در صورت‌بندی یک پدیده تاریخی نظیر هر پدیده تاریخی دیگر مطالعه کرد. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که مانند بعضی‌ها گرفتار این توهم نگردیم که پیش‌انگاشت ما از مفهوم روشنفکری ما را از شناخت دقیق آن باز دارد. زیرا در این پیش‌انگاشت هر کسی تصور می‌کند که ماهیت این جریان را دقیقاً می‌شناسد و اسم روشنفکری دلالت بر وجاهت آن دارد. این پیش‌انگاشت معلول فریبندگی‌های ناشی از مأنوس بودن با مفاهیم و پدیده‌هاست. در ذهن ما عموماً تصویر مأنوسی از این مفاهیم و معانی داریم اما این انس و هر آنچه ممکن است در دفاع از آن گفته شود هیچ جایگاهی درون چهار چوب ارزیابی‌های یک محقق اجتماعی و همچنین در چهار چوب ارزیابی‌های علوم تجربی و علم تاریخ ندارد.



البته باید بی درنگ اضافه کنیم که رهیافت‌های این بخش با یک لوح سفید آغاز نمی‌شود زیرا کانون توجه آن محدود به کسانی است که به هر دلیلی به خاطر مواضع متناقض و متضاد خود در مقابل انقلاب اسلامی صف‌آرایی کرده‌اند. ما به منظور جای دادن این مواضع در چهارچوب تفسیری وسیع‌تر ناگزیر از تکیه کردن بر مواضع کسانی هستیم که با این مواضع به جنگ آرمان‌های یک ملت آمده‌اند و تفاوتی میان بی‌ثباتی، سست‌عقیدگی و وادادگی خود با تمایلات واقعی مردم قائل نیستند و این بی‌ثباتی را عین تمایلات جامعه معرفی می‌کنند. بنابراین هشدارهای اخلاقی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این بخش نه از موضع برآمده از اختلافات عقیدتی و سیاسی بلکه از روی احساس اضطراب شناختی برای دفاع از انقلابی است که برای به ثمر نشستن آن خون پاک‌ترین فرزندان این مرز و بوم بر زمین ریخته شد. عدم پرهیز از این اضطراب شناختی را به تمامی کسانی که دل در گرو دفاع از انقلاب اسلامی و نادیده گرفتن منافع قومی، فامیلی، شخصی، جناحی، حزبی و جریانی دارند، شدیداً توصیه می‌کنیم.

نخستین حاصل این هوشیاری اضطراب‌شناختی آن است که برخلاف توهمات خواص عوام‌زده، هر عقیده‌ای مورد احترام و تکریم نیست و امکان ندارد تار و پود حکومتی که بر اساس دین شکل گرفته و دوام می‌یابد کاری با دین مردم نداشته باشد و اگر نه چگونه می‌توان مجاهدت‌های انبیا و اولیا در طول تاریخ را در مبارزه با بی‌دینی، شرک، جهل، ظلم و فساد توجیه کرد؟ اگر قرار است هر عقیده‌ای محترم باشد و دولت جمهوری اسلامی نیز کاری با دین مردم نداشته باشد چگونه می‌توان دم از حق و باطل، زشت و زیبا، ظلم و عدل، فقر و غنا و بسیاری از مفاهیم زیبای بشری زد؟ دومین حاصل این هوشیاری آن است که نشان دهد فرآیندهای این مواضع متناقض قابل برگشت است بنابراین اعمال شکی معقول در قبال همه این اظهارنظرهای متناقض حق هر کسی در جامعه است. ما می‌خواهیم در این بخش شرایط این شک معقول را با رایحه اسناد فراهم سازیم.

مهمترین پرسشی که هر فرد مسئول در قبال این تناقض‌گویی‌ها با آن روبه‌روست این است که برای دستیابی به اهداف شخصی، خانوادگی، قبیله‌ای، جناحی و حزبی چقدر رنج انسانی قابل قبول است و ملت مظلوم و وفادار ایران چقدر باید هزینه پرداخت نماید تا خوی جاه‌طلبی‌های این افراد و جریان‌ها ارضاء گردد؟ آیا قربانی شدن نسل نهضت مشروطیت، نسل نهضت ملی شدن صنعت نفت، نسل جنبش خونبار ۱۵ خرداد سال ۴۲ و نسل سایر جنبش‌های اجتماعی دوران معاصر برای ارضاء این تمایلات کافی نیست؟



نمایش مواضع متزلزل این افراد و جریان‌ها کمک می‌کند تا هزینه‌های انسانی این فرآیند که در ایران تبدیل به یک روش سیاسی و فکری شده است تا حد امکان تقلیل یابد. ما در هدف اخلاقی تمامی کسانی که مایل هستند پژوهش‌های اجتماعی ایران این مسائل را به صورت مفهوم قابل فهم در آورد کاملاً شریک هستیم.

متأسفانه هیچ راه دیگری جز قطع این گره کور و درگیر شدن با تمایلات نفسانی و جناحی این افراد نداریم. کسانی که تندروی‌ها و کندروی‌های خود و جریان و جناح و خانواده و قبیله خود را به پای مردم، نظام، امام و اسلام می‌گذارند و تاوان سست‌عنصری، پریشانی رفتاری، گفتاری و عقیدتی خود را از مردم می‌گیرند هیچ حد و حصری را رعایت نمی‌کنند. برای کنترل چنین افراد و جریان‌هایی تنها آگاهی جامعه راهگشا خواهد بود. به تعبیر یکی از متفکران غربی، آگاهی، آرایش تصادفی عناصر تشکیل دهنده آن نیست؛ آگاهی در الگوهای سازمان داده می‌شود که می‌توان آنها را به طور منظم توصیف کرد.^۱ هدف اصلی این بخش منظم کردن اسنادی است که برای ما امکان توصیف و تحلیل رفتارهای پریشان افراد و جریان‌های مذکور را فراهم می‌سازد.

شیخ یوسف صانعی دیروز چه می‌گفت؛ امروز چه می‌گوید؟

مختصری درباره شیخ یوسف صانعی

شیخ یوسف صانعی را که امروز معارضان داخل و خارج انقلاب تحت عنوان آیت‌العظمی و مرجع تقلید یاد می‌کنند، ملت ایران به ویژه نیروهای نسل اول به خوبی به یاد دارند. شیخ یوسف صانعی تا روز پیروزی انقلاب از الفبای سیاست بیگانه بود و در آن روزگاری که جوانان جان بر کف حوزه‌های علمیه با مبارزات بی‌امان خود رژیم شاه را به ستوه آورده بودند، نامبرده در زمره بی‌خبران بود و حتی دستی از دور بر آتش نداشت، لیکن خود ادعا می‌کند که در سال‌های نخست بعد از پیروزی انقلاب عضو شورای نگهبان و تا سال ۱۳۶۴ دادستان کل کشور بود:

زمانی که امام مبارزات را شروع کرد، ما در خدمت امام بودیم، منتها ما حلقه‌های چهارم و سوم مبارزه بودیم... حلقه سوم منبری‌های تهران بودند که تبلیغ می‌کردند و یا منبری‌های بلاد، ما در کنار حلقه سوم مبارزات بودیم...^۲

۱. پیتر برگر و دیگران، *ذهن بی‌خانمان*، ترجمه محمد ساوجی، تهران، نی، ۱۳۸۱، ص ۲۷.

۲. *شهروند/مروز*، ۱۳۸۶/۸/۲۰، ش ۲۴.



صانعی در اول انقلاب ابتدا به عضویت شورای نگهبان در آمد و مدتی بعد به عنوان دادستان کل کشور منصوب گردید ولی این بار هم دو سال و نیم بعد استعفای وی به دست حضرت امام رسید. آقای صانعی دلایل کناره گیری خود را در نامه ای به محضر رهبر کبیر انقلاب اسلامی چنین برشمرده بود:

۱. ضعف نیروی جسمی ۲. عدم پذیرش و تحمل نظارت بر حسن اجرای قانون از ناحیه گروه ها و باندها ۳. داشتن افکار و مبانی در مسائل اسلامی که بنا بر نظرات برخی از آقایان، آراء شاذ محسوب می شد و در برابر این آرا مقاومت می شد ۴. کم لطفی برخی از مقامات و جامعه در مورد پشتیبانی از دادستانی.

در روزهایی که صانعی دادستان کل کشور بود، مسئله عدم صلاحیت آیت الله شریعتمداری برای مرجعیت از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم اعلام شد. در آن زمان حجت الاسلام موسوی تبریزی - که امروز خود را یکی از روحانیون اصلاح طلب روشنفکر معرفی می کند - به عنوان دادستان کل انقلاب اسلامی با موافقت امام خمینی (ره)، طی نامه ای مصادره اموال شریعتمداری و انتقال آن به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم را - که در آن زمان توسط آقایان عبایی خراسانی و جعفری گیلانی و دیگران که بعدها جزء نیروهای جناح چپ بودند - خواستار شد. حضرت امام نیز آقای صانعی را مأمور اجرای این حکم کردند و در هاشم نامه موسوی تبریزی مرقوم فرمودند: «جناب آقای صانعی طبق ورقه عمل شود.»

آیت الله صانعی که پس از استعفا به قم بازگشته بود به فعالیت های حوزوی توجه نشان داد اما آرام آرام تغییرات عجیب و غریب در افکار، رفتارها و گفتارهای وی هویدا شد و پریشانی های متناقض از آنچه دیروز می گفت با آنچه امروز می گوید آشکار گردید. اگر چه صانعی تلاش می کند که چرخش های عقیدتی، رفتاری و گفتاری خود را نه به شخصیت متزلزل خود بلکه به تغییر شرایط این دوران نسبت به دوران امام خمینی حواله دهد لیکن هر عاقلی که اندکی اطلاع از قواعد فقهیه داشته باشد می داند که چرخش دوران و شرایط اجتماعی، هیچ گاه تغییری در ماهیت احکام الهی ایجاد نمی کند و حلال را حرام و حرام را حلال نمی سازد.

در کجای تاریخ مشاهده شده است که یک عالم اسلامی چه برسد به کسی که ادعای مرجعیت دارد به خاطر مخالفت با افکار و اندیشه های یک کارگزار دولتی به وی نسبت حرام زاده دهد و نسبت به تبعات شرعی و قضایی این اتهام جاهل باشد. متأسفانه تذبذب در اعتقادات و پریشانی در رفتارها و گفتارها و عوام زدگی در صدور فتاوی شرعیه باعث

شد که گفته‌های دیروز آقای صانعی با گفته‌های امروز وی تفاوت‌های ماهوی داشته باشد و مردم ندانند که کدام صانعی را باید باور کرد؟!^۱

صانعی دیروز می‌گفت:

- من به عنوان یک مسئله شرعی می‌گویم که تخلف از فرمان آیت‌الله خامنه‌ای گناه و معصیتی است بزرگ و رد بر او، رد بر امام صادق (ع) و رد بر امام صادق (ع) رد بر رسول‌الله (ص) و رد بر رسول‌الله (ص)، رد بر الله و موجب خروج از ولایت الله و ورود به ولایت شیطان است و طبق روایت عمر ابن حنظله در باب ولایت فقیه رد بر او در حد شرک بالله است و...^۲

- تأیید ایشان یک واجب الهی است نه یک مستحب.

- ... مسئله یک امر جزئی نیست و عدم تأیید ترک واجب است و ترک واجب موجب معصیت و خروج از عدالت است.

امروز می‌گوید:

- «مالانص فیہ» هیچ ولایتی ندارد. در این موارد، مدار بر مصلحت جامعه است، به تشخیص خود جامعه، و فقیه نمی‌تواند نظر خود را تحمیل کند و الاثباتاً سر از استبداد درمی‌آورد.^۳

صانعی دیروز می‌گفت:

- اگر روزی امضای مقام رهبری از روی قانون اساسی برداشته شود آن قانون اساسی ارزش ندارد.

- مراجعه به دیگران یعنی قبول نکردن حرف مقام رهبری است و قبول نکردن حرف مقام رهبر برمی‌گردد به قبول نکردن حرف مقام ولی عصر (عج)... پس نه تنها مراجعه به دیگران احتیاج نیست بلکه معصیت و خلاف شرع است.

امروز می‌گوید:

- باید توجه داشت که مشروعیت جمهوری اسلامی زمانی حاصل

۱. این بخش با برداشت از مقالات آقای دکتر امید حسینی در هفته‌نامه ۹ دی نوشته شده است. خوانندگان محترم می‌توانند برای آگاهی بیشتر و عمیق‌تر با افکار متشنت شیخ یوسف صانعی رک: سلسله مقالات؛ پاسداشت مرجعیت واقعی / نقد دیدگاه‌های فقهی و سیاسی شیخ یوسف صانعی در هفته‌نامه مذکور؛ ظاهر آ نویسنده مذکور این مقالات را تحت عنوان «بازخوانی دیدگاه‌های فقهی و سیاسی آیت‌الله صانعی در سال ۱۳۹۰» از سوی انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به شکل کتاب منتشر کرده است.

۲. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۸/۳/۲۲، ش ۲۹۰۶، ص ۳.

۳. همشهری، ۱۳۷۸/۳/۱۳.



می شود که توده مردم در انتخابات شرکت کنند و اگر توده مردم شرکت نکنند، از نظر قانون اساسی، مشروعیت دچار مشکل می شود.^۱

صانعی دیروز می گفت:

- قانون اساسی که خون بهای صدها هزار شهید و معلول است، تا آن موقعی ارزش دارد که مقام رهبری آن را می پذیرد اما اگر روزی مقام رهبری در جامعه قانون اساسی را نپذیرفت، دیگر این قانون اساسی با همه محتویاتی که دارد، نمی تواند حکومت را اسلامی کند، چون اساس این قانون، ولایت فقیه است.^۲

امروز می گوید:

- به طور کلی مشروعیت اعمال حاکمیت و حکومت قانونی در زمان غیبت منوط به رأی مردم است. بنابراین بی اعتنایی به رأی مردم و آنان را سیاهی لشکر دانستن، خود یکی از مصادیق بارز خرافه پرستی و موهومات است، چراکه منجر به استبداد و دیکتاتوری و شخص پرستی و تملق و چاپلوسی و موجب سلب آزادی های افراد می شود. تکیه بر جنبه های فیزیکی امر به معروف و نهی از منکر، بی پاسخ گذاشتن اشکالات دیگران، به سبک کار و عملکرد مجریان و بسنده کردن به این جمله صرف که «اسلام این را گفته!» و همه مسائلی که طی زمان مردم را به اسلام بدبین می کند نیز از مصادیق خرافه پرستی است.^۳

صانعی دیروز می گفت:

- آنچه بر طبق این قانون توسط نمایندگان تصویب می شود و از مجلس شورای اسلامی می گذرد، مانند رساله باید به آن عمل نمود، چون قانونی که از مجلس می گذرد به عنوان حکم حکومت رعایتش بر همه واجب است و این تا جایی است که مقام رهبری آن را پذیرفته باشد، ممکن است که رهبران آینده جمهوری اسلامی، قانون اساسی فعلی را قبول نکنند... طوری شود که مقام رهبری نخواهد و بگوید: من این قانون اساسی را قبول ندارم که در این صورت، قانون اساسی از ارزش قانونی اسلامی افتاده است. تمام ارزش این قانون به آن است که ولی عصر (عج)

۱. گفت و گو با صدای امریکا N.P.R در تاریخ ۱۳۸۴/۳/۲.

2. <http://www.amaliat.blogfa.com/post-226.aspx>

۳. شرق، ۱۳۸۴/۴/۸.

آن را پذیرفته ما نیز می‌پذیریم.^۱

امروز می‌گوید:

- باید توجه داشت که با فرض پذیرش حکومت در اسلام و اینکه دین و کتاب و سنت طرفدار نظم و عدالت و آزادی و رسیدن افراد به حقوق خودشان می‌باشند، چاره‌ای جز مشروعیت قوانین در نظامات اجتماعی نداشته و ندارد و گرنه باید قوانین و مقررات شهرداری‌ها، راهنمایی و رانندگی و آموزش و پرورش و ثبت احوال و اسناد و... همه و همه را خلاف موازین شرعی دانیم و طرفدار هرج و مرج و بی‌قانونی باشیم که نعوذ بالله منه، آری بدیهی است که در وضع قوانین باید رعایت مصالح جامعه بشود که تشخیص با آن هم تنها و تنها با نمایندگان محترم مردم است که به یک اعتبار، خود مردم می‌باشند که خداوند آنها را بر سرنوشت‌شان حاکم قرار داده است.^۲

صانعی دیروز می‌گفت:

- دشمنان و خائنین نشینند و مصوبه مجلس خبرگان را وسوسه کنند. مسئله حقوقی و قانونی را نمی‌شود با وسوسه حل کرد. یک اصل مسلم در دنیا این است که هر قانونی که در دست مجری افتاد فهمش معتبر است...

- متزلزل کردن نظام اسلامی که موجب عسر و حرج و ضربه به مردم و کیان اسلامی می‌باشد خلاف شرع است.

- آقا در منصب قرار می‌گیرد و با توجه به اینکه در متن انقلاب و حوزه بوده این همه نعمت‌هایی را که از انقلاب داشته، فراموش می‌کند و به جای اینکه از برکات انقلاب و بازسازی جاده و مدارس و روستاها و تلفن و آب و برق و دیگر نعمت‌های انقلاب بگوید، افکار روشنفکر مآبانه پیش گرفته است. اگر این انقلاب نبود، خانواده او و الان خود او در کجا بودند. ما هیچ چیز نداشتیم. حتی نمی‌گذاشتند که تاریخ رسول اکرم (ص) را توی قبرستان‌ها بنویسند، حتی اجازه نداشتیم مسئله‌ای بگوییم و امام در نجف مسئله می‌گفتند به جای اینکه تبلیغ از اسلام و انقلاب بکنند

۱. همان.

۲. همبستگی، ۱۳۸۱/۱/۲۶.





هم‌دست با یکسری افراد منحرف و یاوه‌گو می‌شوند.^۱

امروز می‌گویید:

- قضیه آقای منتظری که اتفاق افتاد، روحانیت یا سکوت کردند و یا تأیید؛ و تنها من بودم که در این وسط ایستادم.^۲

صانعی دیروز می‌گفت:

- تانبض مسلمین در دست ولی فقیه که جانشین از طرف امام معصوم است نباشد، این بدبختی‌ها و فشارها ادامه خواهد داشت.

- ولایت فقیه در همه چیز حاکم است و می‌تواند خلاف هر مقرری و آیین‌نامه‌ای را بگوید. حتی می‌تواند خلاف قانون و مصوبات مجلس را هم بگوید...

- ولایت فقیه سایه‌ای از ولایت ولی عصر (عج) است. به یک معنی خود ولایت ولی عصر (عج) می‌باشد.

- باید توجه داشت که قانون اساسی نسبت به رهبر و ولایت فقیه‌ی که ما ثابت می‌کنیم کوتاه آمده است؛ یعنی حق ولایت فقیه به معنایی که مورد اعتقاد ماست در قانون اساسی نیامده است.^۳

- اینکه در قانون اساسی یک مطلبی بود ولو به نظر من ناقص است و روحانیت بیش از این در اسلام اختیارات دارد و آقایان برای اینکه خوب دیگر خیلی با این روشنفکرها مخالفت نکنند، یک مقداری کوتاه آمدند، اینکه در قانون اساسی هست این بعضی شئون ولایت فقیه است نه همه شئون ولایت فقیه.^۴

- مردم چه رأی بدهند و چه ندهند، فقیه آگاه به زمان، ولی است و حکم او واجب و اینکه در قانون اساسی رأی را پیش‌بینی کرده به خاطر این است که پایگاه مردمی پیدا کند.^۵

- من نمی‌دانم که چگونه باید تعبیر کرد، اما این همان ولی عصر (عج) در قالب ولایت فقیه جلوه می‌کند و در قالب ولایت فقیه متبلور و روشن

۱. اظهارات صانعی پس از عزل منتظری.

۲. اظهارات صانعی در ۱۳۸۸/۵/۲۹، دفتر صانعی با حضور جمعی از عناصر اصلاح‌طلب.

۳. یوسف صانعی، ولایت فقیه یا حکومت اسلامی از دیدگاه قرآن، حدیث و قانون اساسی، تهران، بنیاد قرآن، ۱۳۶۰، ص ۱۵۰.

۴. همان.

۵. همان.

می شود...

- امروز صحبت کردن علیه جمهوری اسلامی صحبت کردن علیه اسلام، رسول الله، ولی امر (عج) است و اگر به این نظام و حاکمیت ضربه بخورد به اسلام ضربه خورده است و این تنها نظامی است که مسئولین آن با همه مشکلات برای رضای خدا و رضایت امت انجام وظیفه می کنند.

امروز می گوید:

- نظر مجلس ششم بر ولی فقیه هم ترجیح دارد.

- مجلس و شورا در فرض تراحمش با بقیه افراد و آرا در حکومت، نظر مجلس شورا مقدم است.^۱

- خداوند در امور سیاسی هیچ کسی را قیم بر مردم قرار نداده است.^۲

صانعی دیروز می گفت:

- در برخوردها بعد از آنکه با اخلاق اسلامی برخورد کردید، حاضر نشد به شما جواب بدهد و حاضر نشد امنیت مملکت را حفظ کند. شما می توانید او را دستگیر و به دادسرا بفرستید، چون این جرم مشهود است... بعد از اخلاق اسلامی اگر دیدید حاضر به جواب دادن نشد و شما به او مشکوک هستید، به عنوان احتمال یک حرکت ضد انقلابی و جرم مشهود و مبارزه با امنیت مملکت می توانید دستگیرش کنید و او را به دادسراها و مراجع قانونی بفرستید. اگر کسی اعتراض کرد بگویید فلانی (صانعی) به عنوان یک دادستان در فلان سخنرانی و صحبتش این را گفت و من این را به عنوان یک مسئله قضایی دارم، به شما می گویم و مسئولیت آن هم به عهده من است. به آنان که پاسخ شما را نمی دهند، بگویید در صورت ندادن پاسخ ما شما را به دادسراها جلب می کنیم و آنها را به عنوان جرم مشهود و حرکت ضد انقلاب به دادسراهای انقلاب بفرستید، چون احتمال توطئه است. پاسخ دادن او واجب است و فرض است که جواب شما را بدهد و واجب است که شما هر چه گفتید جواب بدهد. آنها نمی توانند بگویند آزاد هستیم. خیر، تو آزاد نیستی. تو از این

۱. یاس نو، ۱/۴/۱۳۸۲.

۲. دیدار با اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۳۸۶/۷/۱۸.





آزادی می خواهی آزادی را ببری و از این آزادی می خواهی انفجار و ترور به وجود بیاوری. برای چه جواب نمی دهی؟ تو که صبح تا شب این همه حرف می زنی از دو کلمه جواب دادن خودداری می کنی؟ و شما به او بگویند که می توانید او را به دادسرا جلب کنید و اگر باز جواب نداد به عنوان جرم مشهود جلب کنید و مسئولیت آن هم با بنده به عنوان یک دادستان و حافظ حقوق جامعه است. با اینها قاطعانه برخورد کنید. باید اینها از شما بترسند... ضد انقلاب باید آنقدر از شما بترسد که عکس شما را ببیند فرار کند و اگر این جور شد، مسلمان صددرصد هستیید.^۱

امروز می گوید:

- ای آقایان! هرگز از صدمه و ضربه به انقلاب نترسید و تا فردی حرف زد با این استدلال که سخن او صدمه ای به انقلاب است با او برخورد نکنید. بنابراین مردم را اذیت نکنیم و به آنها نگوئیم که تو علیه انقلاب حرف زدی، خوب اگر فردی هم علیه انقلاب حرف زد با حرف جوابش را بدهید. به افراد نگوئیم که تو علیه انقلاب نوشته ای، چه چیزی نوشته است؟ مگر فردی می تواند با نوشته اش به انقلاب صدمه بزند؟ چرا می گوئیم که حاکمیت را زیر سؤال بردی؟ مگر می شود حاکمیت جمهوری اسلامی را زیر سؤال برد؟ مگر می شود با این کتابها و تألیفات امام راحل و با این استقلال حوزه علمیه که امیدوارم تا ظهور مهدی دوام پیدا کند حاکمیت را زیر سؤال برد؟^۲

به راستی کدام صانع متعادل، معقول و اسلامی می اندیشد و کدام یک از گفتارهای وی را باید خارج از هوای نفس و تفسیرهای قومی و قبیله ای و جناحی دانست؟ گفته های دیروز یا گفتارهای امروز را؟!

این چه روش ناپسندی است که افراد وقتی خود در رأس قدرت و مکتب و حکومت هستند همه چیز حتی زیر پا گذاشتن خون شهیدان و در افتادن با کمترین اعتراضات مردم را نه تنها مباح بلکه واجب و عین شریعت و دموکراسی و قانون و حقوق بشر می دانند اما به محض اینکه به هر دلیلی از اریکه قدرت به زیر آمدند همه آنها قبیح و حرام و ناپسند و ضد آزادی و ضد قانون جلوه داده می شوند؟! روشنفکران تا وقتی سر در

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۱۲/۱۱، اظهارات صانعی در دیدار با گشت ثارالله.

۲. اعتماد ملی، ۱۳۸۶/۸/۱۴.

گریبان استبداد رضاخانی و محمدرضاخانی داشتند نه از آزادی خبری بود نه از قانون و نه از دموکراسی، اما به محض اینکه از تباط آنها با قدرت و ثروت بریده شد پرچمدار مبارزه با استبداد و آزادی خواهی و دموکراسی در ایران شدند.

۱۷۰۴۵
در کنار مظلومیت شهدا بیاد جنایات ضد انقلاب باشید
و بدانید مادر بر او دشمنان این نظام باشدت می ایستیم

مکتب‌خانه‌های این سرزمین است
 داوستان گل کشور در
 تنم این بحث در سوره
 مسئولین جمهوری اسلامی
 گفت: در حالی که امروز
 مسئولین ما مورد بدگویی
 شوق و غرور و مرتجعین
 قرار گرفته‌اند، حتی این است
 که مورد علاقه ملت باشند
 و مسئولین نیز باشند که
 مسئولیت آنان امتی است
 از بین‌الملل که نمره خون
 شهیدان است و اگر در این
 رابطه اعمال آنان با مسئولین
 مرد بین به هر نهاد جمهوری
 اسلامی بشود، گناه آنان
 تا پیشوندی و حیثیت به
 خون شهیدان -
 این‌الله خدای در سخن
 دیگری از سخنان به شرح
 اجماع علیه ارتش‌های اپدین
 در جامعه ما در جهت محو
 جرمها و جنایان برداشت
 در این رویه ضمن سزای
 نیست گفت: در نظام جمهوری
 اسلامی لشکری مستقرند
 در نظام جمهوری اسلامی سلطنت
 حساب دارد. دانشجویی که
 دانشجویی دیروز نیست -
 لشکری می‌گردد، برای مگر
 مجلس نیست مگر گسیبون
 اسلحه نیست مگر دانشمسی
 نیست مگر دینو از عالی عدالت
 آفاری نیست مگر دادگاه و
 دایم‌سرای انقلاب نیست مگر
 قانون اساسی نیست مگر
 می‌گردد لشکری با توکل
 نام بدون امضاء جری نیست
 صحت نیست. گناه نیست
 گناه است. فردی ثابت باید
 جزو له داد. نسبت حرام است.
 و همین با اشاره بانگ
 مسئولین جمهوری اسلامی
 نهایت تلاشی خود را برای انجام
 مسئولیت‌های می‌بندند. از
 امروز مسئولین و نمره جز
 انقلاب اسلامی است و اگر
 ضرورت از آنها سزای است که
 سزای بر سزای که کشور

همزمان با نخستین میلاد
 پاسداری امام حسن مجتبی
 (ع) و در یازدهمین روز
 ماه مبارک رمضان - در
 آستانه هفت نیر ماه شب
 گذشته با حضور جمعی از
 مردم شهیدپرور تهران اسلامی
 در محل شهیدگاه آیت‌الله
 دکتر بهشتی و ۲۲ تن از
 پاران امام برگزار شد.

در این مراسم ابتدا آیت‌الله
 از قرآن کریم توسط فرزندان
 شهید دکتر فیاض بخش تلاوت
 شد و پس از قرائت اشعاری
 به مناسبت میلاد امام حسن (ع)
 و یادگاران لشکری دفتر مرکزی
 حزب جمهوری اسلامی -
 آیت‌الله صائمی دانشسرای
 کشور سخنران ایراد کرد.
 وی با استناد به آیه‌ای از
 کلام‌الله مجید و روایاتی از
 ائمه اطهار پیرامون دو مسئله
 اساسی اسلام یعنی تولد
 تبری به شرح نمود. نخست
 بحثی در این مسائل در
 جامعه اسلامی امروز
 کشورمان برداشت و ضمن
 توضیح مردم به رعایت آنها
 افزود: امروز این مسئولین
 عظیم و ولایت سنگین معتمد
 ملت شهیدپرور و رمان مسئولین
 جمهوری اسلامی است که چون
 آسود و انگور بوده و مدعی
 محبت فاکان به زحمات همه
 آئینها و اولیای هستند به
 شوی تلاش کنند که شاهی
 محروم به اطهار ملت باشند
 و جبران به ما بکنند و
 در این جهت باید ما مورد
 تبلیغات فروع شرق و غرب
 و سازمانهای کثیف دماغ از
 جملاتی بشنیم و اگر یک
 روز آمریکا ما تخریب کند.
 امروز صحت ما شوکت
 انقلاب اسلامی است و اگر
 ضرورت از ما سزای است که
 روز فراخ شدن زمین شوکت



الامداد
۲۲/۰/۳۱
۱۷۵۸۹

تأیید مسلمانان در دست ولی فقیه نباشد، فشار و بدبختی ادامه خواهد داشت

م - در سالروز ولادت با سعادت هشتین اختر
تابناک آسمان ولایت و امامت علی بن موسی الرضا (ع)
چسی از برادران و خواهران مسو سبح مستغنین
سواء باستانان انقلاب اسلامی آراک در قم یا اینالله مانی
دانشان کل کشور عیدالی کردند . براین دیدار دانشان
کل کشور ضمن تبریک سالروز میلاد باسعادت جنسرت
تائین لاکمه علی بن موسی الرضا (ع) پتانگتیه براروم حاکمیت
الله وختی ولایت فقیه پرچامه مسلمین . به خوشسوق
دندن مسلمانان جهان پشامد امریکتی و رواج ساد در
میان اینگونه جوامع جهت به ذلت کشانتن آتن اشاره
کرد و گت : رسامهای گروهی کشورهای پشامد اسلامی
در برابر جنایات رژیم پشی میپوشنستی عراق که مراکش
و شهرهای ما را بهاران کرده مردم مظلوم و غیرنظامی
را به خاک خون برکنده سکوت میکند ولین نشامده
نسانهای ظاهری و باطنی است کتاپنگونه جوامع را
گرفته است .

وی فرموده رابطه آزتود و تائیتی مسلمین در دست
ولی فقیه کتاپنتین از طرف امام مسمو است نباشد ،
این بدبختی و فشارها ادامه خواهد داشت .

وی در ادامه مسلمان خود شن تکیه چامه
اسلامی ایران پانگت کشورهای اسلامی وعتق وایمان
فضل جوان به اسلام و حقایق اسلامی وعتق آتن مرتبت
حاکمیت الله در نظام جمهوری اسلامی گت : جوانان ماک
در رژیم گذشته به ساد کتاپید نبشند امروز در نظام
جمهوری اسلامی پشامد حق وپالله و اسلام بطرمسببه
های جنگ وپشتیبانی از جهما حرکت میکنند وعتق
جوانان با هتق حقایق اسلامی مستند . بگوندای که ما
امروز نیروی کالی تائیم کتاپیم آتن را از نظر
مسائل مسوی وعتق اسلامی اشباع کنیم .

مافسان کل کشور همچین آشاره کرد : امروز لند
منسوخین و حضرت ولی امر (عج) درلین مسلتک حاکمیت
و حبه کتاپید بیست اسلام وقرآن است و ما اگر پشامد
رستگاری دنیا و آخرت را پیدا کنیم ، باید حاکمیت امام را
حنا و به کتاپیدای ایمان مل نشامد .

اینالله مانی تاکیه کرد : کسی که طرفدار قانون
را دوست ندارد خود میل کننده به قانون است و کسی
که قانون شکن را دوست دارد خود قانون شکن است .

آیتالله مانی بالشاره به توشه کتاپیدای ایلیسه
نظام جمهوری اسلامی وعتق جنگ ملیه این نظام توسط
آتن و مشکلات موجود در چمه گت : امروز مسحن
کردن ملیه نظام جمهوری اسلامی مسحت کردن ملیه اسلامی
رسول الله وولی امر (عج) است و اگر بهاین نظام و حاکمیت
شریه بخورد به اسلام شریه بخورده است و این کتا
نظامی است که مسکولین آن باعه مشکلات برای رفتای
خدا و جلای رضایت است انجام وکتیه میکنند .

وی در پایان از امت همیشه در صحنه و انقلابی سان
خواست در برابر قانون و شریعت و خط امام سرشامد
غرد آورده و به نظام بی عزتت و این نظام را شمس
تتایت که فردا بر برابر بخداو محکمه عدل الهی جوابگو
خواست بود .



مالی کشور احتیاجی به شرفین نیست. در دوران مالی کشور بررسی می‌شود که قاضی و وکلای و شرافت را عمل کرده یا خیر و این کار را سازمان را سرعت بالا برود و غیر از یکی دو مورد اکثر حکمها دو ماه و سه ماه بیشتر طول نمی‌کشد و همینطور دادگاههای مدنی خامس هم که در مسائل خانوادگی و وقت و اثر و... کار می‌کند با همین مدت حکم داده می‌شود.

ما اگر با وضع حقوقی دروز دادگستری در ژانویه ۱۳۰۳ پیش از این می‌بینیم دروغها چهارماد می‌باشد، عدالت و گامی چینی سال طول می‌کشیده است. الان اکثر مدتها ما ماه و چهارماد و حداکثر یکسال و اگر مسئله نقل باشد و خیلی پیچیده بیش از دو سال طول نمی‌کشد آتمم یا بدوید کنید قاضی، مسئله سوم: کشور روی قضات است، اوضاع قضات از جهات اسلامی بررسی می‌شود و یکی از ترسناکی که مجلسی داشته

اما چون کشور قاضی بدوید دارد یکصداد عجب افتاده اما الان با قضاتی که زیاد شده‌اند آن مقدار عجب افتادگی ندارد.

س: با معول شدن رسیدگی به اعلامیه مادهای حضرت امام چه شورای عالی قضاتی چه کابینای اساسی در تعلق اهداف آن پرداخته شده است.

ج: شورای عالی قضاتی قضاتی در وقت جلسه دارد، در آن جلسه پرونده‌های قضاتی می‌آوردند و معمولا در دست‌های گروهی هم منتشر می‌شود، و اقداماتی را که باید انجام دهد سریع انجام می‌دهد. البته بیشتر کارها جنبه فنی‌تاریخ دارد که به مستوفین قضاتی ارجاع می‌شود. و بنامند شمبات دیوان عدالت اداری زیادتر شود تا بتواند به این کارها برسد.

البته عرض کنم به دنبال پیغام آ مادهای امام آن تلفاتی که در سابق بود نیست و با خیلی گذشته است.

است و اگر یک روز رایبه‌اشی با شما رهبری و ولی امر طبق بند می‌شود تمام شایسته.

حاکمیت ولی امر همچا است و بر همین مقدم است و هیچ چیز نمی‌تواند مقام ولی امر را تهدید کند و هرچو در حکم کند همان معتبر است، و تلفک از او کتاف و معصیتی بگیرد است، و هنگامیکه ولی امر حکمی داد نداشتی هیچ احتیاجی به نظر دیگران نیست بلکه مراجعه به دیگران و معصیت از ایشان در مقابل مقام رهبری و تقدیم آن مقام است. مراجعه به دیگران یعنی لیول نکردن حرف مقام رهبر برمی‌گرداند لیول نکردن حرف مقام ولی عصر (عج) پس نداشتی مراجعه به دیگران احتیاج نیست بلکه معصیت و خلاف شرع است، و مسلمانان باید از این نوع اعمال دست

هنگامی که ولی امر حکمی داد مراجعه به دیگران معصیت

و خلاف شرع است



● حاکمیت ولی امر همه جا است و بر همه چیز مقدم است و هیچ چیز نمی‌تواند مقام ولی امر را تهدید کند.

شرط عدالت است. دانگسایک و راجه شمه‌الشریه‌اند نکه داشته مردم‌های واکه و اید شرط عدالت نبرده‌اند و اگر ممکن است افراد بسیار خوبی هم باشند آنها را با بزرگیه و یا با نداشتت کرده‌ایم در مرحله چهارم: الان طبق اصل قانون اساسی اگر قاضی در قضای حکم مسئله را تهیه باید سرانح موازین شرع برود و از تفاروی قضای و منابع فقهی منطبق و پیاید و این مسئله دست قضات ما را باز گذاشته و در آنجا که نمی‌تواند حکم را پییده کند سرانح موازین اسلامی می‌رود در صورتی که در قوانین پیروز اگر قاضی حکم را پییده نمی‌کرد سرانح عرف و عادت و روح قوانین پیروز می‌رفت.

س: پرونده‌های موقوفه تا چه حد رسیدگی شده است؟

ج: دادسراها کار خوششان را می‌کنند

س: بفرمایید که حکم ولایت قضات تا چه حد حاکمیت دارد و می‌تواند بر مقررات و آئین‌نامه‌ها و اساسنامه‌ها مقدم شود و آنها را لغو یا محکم کند؟

ج: ولایت فقیه در همه چیز حاکم است می‌تواند خلاف مقرراتی و آئین‌نامه‌های را بگوید. (آئین‌نامه را هیئت دولتی می‌نویسد).

س: می‌تواند خلاف قانون و مصوبات مجلس را هم بگوید اما ولی امر معمولا این کار را نمی‌کند. اما بر تمام اساسنامه، آئین‌نامه‌ها، قانون و حتی قانون مصوب مجلس هم حاکم است و بالاتر از آن ارزش قانون اساسی ما به‌اشتم مقام رهبری است. والا اگر روزی اقتضای مقام رهبری از روی قانون اساسی برداشته شود آن قانون اساسی ارزش ندارد. میزان مایه‌ان الهی است چون در رایبه با مقام رهبری

دوری کنند و اگر خدای نمراسه روزی به تمرکز مقام رهبری و مقام دهریت در این نظام ضرب‌های وارد بشود آن روز است که به انقلاب ما ضربه می‌خورد. انقلاب ما را تمرکز قدرت مرجعیت به نتیجه رسانده است. ولی یک مرجع تقلید حرکت کند و دستانی هم حرکت می‌کند حال دستانی بگوید من از کشف‌های ده پیرس پیغام‌ها می‌دهد یا خیر از معنی ندیده پیرس... مدیر مدرسه گیسو و مقام رهبری کجا؟ فلان بزرگه ده گیسو و مقام ولی امر کجا؟ ولی امر معذالله تعالی فرمان می‌دهد و قدا مراجعه به دیگری هیچ جایز نیست، معصیت است. خط انحرافی است. و بر مسلمانان است که بیش از پیش از این امور پرهیز کنند و اگر کسی شایگاه است آگاه شود که خداوند در روزقیات از این چیز گناهان نمراند گذشت.



آیت الله صلواتی طی سخنانی در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها:

۲ من به عنوان يك مساله شرعی می گویم که تخلف از فرمان آیت الله خامنه ای
خروج از ولایت الله و ورود به ولایت شیطان است
۶۸/۵۲۳
۲۹۰۶

هنگامی که ولی امر حکمی داد مراجعه به دیگران معصیت
و خلاف شرع است



● حاکمیت ولی امر همه جا
است و بر همه چیز مقدم است
و هیچ چیز نمی تواند مقام

اطلاعات ۶۷۱/۲۵
۱۷۴۰۷

آیت‌الله خاتمی دادستان کل کشور در مراسم نماز جمعه یزد :

امروز در کشور اسلامی ما، «حدود»، دیات، قصاص و تعزیرات اجرا می‌شود

آیت‌الله خاتمی امام جمعه یزد بر حضور مردم در جبهه‌ها تأکید کرد

انسانی فاسد - شور و شایسته - سازمان بازرسی کل کشور و بررسی‌های حدود شور و شایسته فساد نظارت می‌کند و باید این را برای مردم که فساد است - دولت و سازمان تعزیرات و تعزیرات برای مردم - مردم مشکل است و اگر مردم نبود -

یزد - آیت‌الله خاتمی امام جمعه یزد با حضور در نماز جمعه یزد و تبریکات و عزیمت به یزد بانگامی ارائه شد. آیت‌الله خاتمی دادستان کل کشور و بنابر سخنانش قبل از خطبه‌ها مطالبی بیان داشت - وی بر ارتقاء بالادست انقلاب اسلامی و گسترش آن بر زمینه‌های مختلف در جهان و درون مسلمانان و مسلمانان دنیا تأکید کرد. انقلاب اسلامی جهان در جهان گسترش پیدا کرده و باعث ترس و وحشت استگزار جهانی و ابر جانیگران شروع فریب‌خیزان‌بانی



بسمہ کلامی
 اچھا و حضور کے آریہ اللہ
 خا سنہ ایں سے طلسمہ اسلامی جو رہا
 و ایتنا تھا نیات یہ نظر و اور
 تیار و تیار و و نہ تھا مستحضر
 مسلم یہاں شد ملکہ فقیرہ جامع الفرائد
 و جنبہ اکیلا سے آیتہ ہند
 ساریہ اشیا برسوں سے ہند و م
 صیفہ صلا
 ۱۳۱۱





آیت الله صاعی:

تخلف از فرمان آیت الله

خامنه‌ای
گناه
معصیتی



بزرگ است

شنبه شب هفته گذشته بمناسبت شب هفت رحلت جانگداز رهبر معظم انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی و از سوی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، دبیرخانه مرکزی ائمه جمعه، بنیاد شهید ۱۵ خرداد قم، و با حضور اقشار مختلف مردم مجلس با شکوهی در صحن مطهر حضرت معصومه (س) برگزار شد.

در شب هفت رهبر کبیر و بنیانگذار انقلاب اسلامی، آیت الله صاعی طی سخنانی با اشاره به سعه صدر حضرت امام و ارزشهایی که وی در جامعه بوجود آورد گفت: نمی شود خدا این چنین عارفی را آنچه که می خواهد به او ندهد، وی افزود: یقیناً خداوند طبق وعده‌ای که داده است، انقلاب که اصلی ترین خواسته امام بود به ثمر خواهد رسید. آنگاه وی با حمایت از رهبری مقام رهبری آیت الله خامنه‌ای گفت: من به عنوان يك مسئله شرعی می گویم که تخلف از فرمان آیت الله خامنه‌ای گناه و معصیتی است بزرگ و رد بر او، رد بر امام صادق (ع) و رد بر امام صادق (ع) و رد بر رسول الله (ص) و رد بر رسول الله (ص)، رد بر الله و موجب خروج از ولایت الله و ورود به ولایت شیطان است و طبق روایت عمر ابن حنظله در باب ولایت فقیه رد بر او در حد شرك بالله است.

وی افزود، و اما حفظ و تقویت آیت الله خامنه‌ای هر چه بیشتر تائید و تقویت شود، اسلام و انقلاب اسلامی و حوزه های علمیه و فقه و قرآن تقویت شده است.

مجله دنیای ورزش سال نوزدهم - شنبه ۲۷ خرداد

۱۳۶۸ - شماره ۸۹۹ ص ۱۷



مناسبت‌ها



بررسی نقش مردم جهرم در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

وحید کارگر جهرمی^۱

چکیده

امام خمینی در روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ سخنانی تندی علیه شاه، امریکا و اسرائیل در مدرسه فیضیه ایراد نمودند. در پی این سخنان، نیروهای رژیم در بامداد ۱۵ خرداد به منزل امام در قم هجوم برده و ایشان را دستگیر کردند و به زندانی در تهران انتقال دادند. بازداشت امام خمینی، تظاهرات مردم سرتاسر کشور را به دنبال داشت که در آن عده‌ای بازداشت شدند و عده‌ای به شهادت رسیدند. در این مقاله اقدامات و فعالیت‌های مردم جهرم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و بزرگداشت این واقعه در سال‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۵۷ مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. روش به کار رفته در این مقاله، توصیفی و تحلیلی می‌باشد و برای جمع‌آوری داده‌ها از منابع مختلف مانند: اسناد، کتابخانه‌ها و همچنین مصاحبه استفاده شده است. یافته‌های حاصل از این مقاله نشان می‌دهد که مردم جهرم به رهبری روحانیون این شهر طی سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با سیاست‌های غیراسلامی رژیم شاه به مخالفت پرداختند و به خصوص با برپایی تظاهرات در آستانه

۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی





۱۵ خرداد ۱۳۴۳ و ۱۳۵۷ نقش و سهم مهمی در پیروزی انقلاب اسلامی ایفا نمودند.
کلیدواژه‌ها: جهرم، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، امام خمینی، سید حسین آیت‌اللهی

مقدمه

جهرم شهری با پیشینه‌ای تاریخی در جنوب استان فارس واقع شده که نقش مهمی در تاریخ مبارزات سیاسی و مذهبی ایران به ویژه تاریخ معاصر داشته است. از زمان ورود آیت‌الله سید عبدالحسین لاری، رهبر مذهبی انقلاب مشروطیت در فارس، از نجف به ایران و آغاز مبارزات وی علیه استعمار و استبداد، مردم این شهر وارد فعالیت‌های سیاسی در جهت مقابله با جور حکام داخلی و سلطه خارجی شدند. سابقه فعالیت‌های مردم جهرم علیه رژیم پهلوی، به واکنش‌های آنها در مقابل سیاست‌های پهلوی اول (رضاشاه) برمی‌گردد. آنها در مقابل برنامه‌های غیراسلامی رضاشاه مانند کشف حجاب و به ویژه متحدالشکل شدن لباس و واکنش نشان دادند و مخالفت خود را ابراز کردند. فضای باز سیاسی که به دنبال سقوط رژیم پهلوی اول حاصل شد، در جهرم نیز مؤثر واقع شد و به ویژه مردم جهرم در ماجرای نهضت ملی شدن صنعت نفت به حمایت از این نهضت پرداختند. موضع‌گیری مردم جهرم در برابر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز قابل توجه بود و نقش روحانیونی همچون آیت‌الله سید علی اکبر آیت‌اللهی، فرزند آیت‌الله سید عبدالحسین لاری، برجسته بود. مردم جهرم برگزاری فراندوم بهمن‌ماه ۱۳۴۱ را تحریم کردند و به رهبری حضرات آیات: سید ابراهیم حق‌شناس، سید حسین آیت‌اللهی (نوه آیت‌الله سید عبدالحسین لاری)، آیت‌الله سید فخرالدین آیت‌اللهی و... بارویکرد ضد مذهبی رژیم پهلوی به مخالفت پرداختند.

مردم این شهر در تحولات سیاسی سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بر دامنه فعالیت‌های ضد رژیم افزودند و به ویژه در سوگ شهدای فیضیه در مقبره شهر و حسینیه مراسم عزاداری برپا کردند. دستگیری امام خمینی در بامداد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و به دنبال آن قیام مردم تهران که در آن عده زیادی توسط حکومت پهلوی به شهادت رسیدند، مردم جهرم را به رویارویی بیشتر با رژیم سوق داد. آنها با برگزاری مراسم سالگرد ۱۵ خرداد در سال‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۵۷ بار دیگر به خیابان آمده و علیه اقدامات حکومت شعار سر دادند. مقاله حاضر می‌کوشد با استفاده از روش توصیفی، تحلیلی از طریق مصاحبه با افرادی که در آن دوره در جهرم حضور داشتند و همچنین بررسی اسناد و مدارک موجود و منتشر نشده، متون تاریخی، مطالعات و تحقیقات جدید و...

نقش و سهم مردم جهرم در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و حوادثی که ریشه در این واقعه دارد را مورد بررسی قرار دهد.

تحریم رفراندوم

در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۴۱، جراید عصر تهران با تیتیر درشت منعکس ساختند: «طبق لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که در هیئت دولت به تصویب رسید و امروز منتشر شد، به زنان حق رأی داده شد». در متن تصویب‌نامه که در جراید درج شده بود، قید اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان برداشته و در مراسم سوگند به امانت و صداقت به جای قرآن، کتاب آسمانی آورده شده بود. شاه می‌خواست زمینه را جهت الغای اسلام در کشور، محو و مسخ قانون اساسی ایران و... فراهم آورد. اعلام تصویب‌نامه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی از طرف دولت اسدالله علم در ۱۶ مهر ۱۳۴۱، فرصت مناسبی برای امام خمینی پیش آورد تا رسالت تاریخی و وظیفه اسلامی خویش را آغاز نماید.^۱ امام خمینی در ۱۷ مهر ۱۳۴۱، در تلگرافی به محمدرضا پهلوی درباره تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی هشدار دادند. این نخستین تلگرافی بود که از سوی امام به محمدرضا مخابره شد.^۲ همچنین در تلگرافی در ۲۸ مهرماه ۱۳۴۱ به نخست‌وزیر (اسدالله علم) به شدت با تصویب این قانون مخالفت کرد.^۳ دیگر روحانیون سراسر کشور نیز نسبت به تصویب این اعلامیه واکنش تندی نشان دادند و خواستار لغو آن شدند. روحانیون جهرم نیز با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی به مخالفت برخاستند. آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی^۴ از جمله روحانیون جهرم بود که به شدت با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی مخالفت کرد.^۵ سرانجام شاه که احساس خطر می‌کرد لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تصویب نکرد.^۶ اما در اواخر دی‌ماه ۱۳۴۱ اعلام کرد

۱. سید حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، تهران، راه امام، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۴۷-۱۴۲.
۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۷۸.
۳. همان، ص ۸۱-۸۰.

۴. آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی، امام جمعه فقید شهر جهرم، فرزند آیت‌الله سید عبدالمحمد آیت‌اللهی و نوه آیت‌الله سید عبدالحسین لاری، در سال ۱۳۵۳ هـ ش از طرف حضرت امام، عهده‌دار امور حسبه و شرعیه در جهرم شد. اقدامات و سخنرانی‌های آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی علیه رژیم پهلوی و به طرفداری از امام خمینی باعث گردید که مشارالیه چندین بار، توسط مأموران رژیم دستگیر و بازجویی شوند که به دنبال آن، سه مرتبه در سال‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۵۲ و در فاصله سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به زندان «اوین» تهران منتقل شدند. ایشان که سال‌ها عهده‌دار اقامه نماز جمعه در جهرم بود، در ۲۵ دی ۱۳۷۹ دار فانی را وداع گفتند.
۵. میرزا باقر علیان‌نژاد (به کوشش)، روز شمار انقلاب اسلامی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، ۱۳۸۴، ج ۱۰، ص ۲۴۵.
۶. علی محمد بشارتی، عبور از شط‌شب، تدوین احمد رشیدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۳۱.





که لوایح شش‌گانه انقلاب سفید و اصلاحات ارضی را به فراندوم خواهد گذاشت. امام خمینی در روز دوم بهمن ماه ۱۳۴۱، در اعلامیه‌ای غیرقانونی بودن فراندوم را اعلام کردند و آن را مخالف با اسلام دانستند.^۱ با وجود این، شاه اصول شش‌گانه را در تاریخ ۶ بهمن ماه ۱۳۴۱ به فراندوم گذاشت. بعد از پایان فراندوم، به دستور شاه، رسانه‌ها اعلام کردند که فراندوم با استقبال بسیار زیاد مردم روبه‌رو شده است. شاه نام این حرکت را انقلاب سفید گذاشت و از آن لایحه تحت عنوان «اصول شش‌گانه انقلاب سفید شاه و مردم» یاد کرد. بنا به گفته شاهدان عینی که در آن زمان در جهرم حضور داشتند، مردم جهرم استقبال خوبی از این فراندوم نکردند و تعداد بسیار کمی در این انتخابات شرکت کردند. علی محمد بشارتی که خود یکی از شاهدان عینی رأی‌گیری بود درباره حال و هوای شهر جهرم در آن هنگام می‌گوید:

در اثر علاقه شدید مردم جهرم به امام خمینی (ره) و نفوذ روحانیون بزرگ طرفدار وی هنگامی که شاه لوایح شش‌گانه انقلاب سفید و اصلاحات ارضی را به فراندوم گذاشت، من خودم شاهد بودم و چندین حوزه رأی‌گیری را سرکشی کردم و ندیدم کسی در این شهر رأی بدهد. کسی هم اگر می‌خواست رأی بدهد جرئت این کار را در ملاءعام نداشت. صحبت‌های آقای آیت‌اللهی در جهرم چنان روشنگرانه بود که افکار عمومی را به کلی بر ضد فراندوم شاه تحریک کرده بود.^۲

حادثه فیضیه قم و واکنش روحانیت و مردم جهرم

امام خمینی و دیگر مراجع تقلید با فرارسیدن عید نوروز سال ۱۳۴۲، آن عید را عزای عمومی اعلام کردند.^۳ فاجعه خونین هجوم به مدرسه فیضیه قم در روز دوم فروردین ۱۳۴۲ ه.ش، مطابق با روز شهادت امام جعفر صادق (ع) روی داد. حکومت شاه که روحانیت شیعی را بزرگترین سد در راه رسیدن به اهداف خود می‌دانست، در برنامه‌ای از قبل طراحی شده به مدرسه فیضیه حمله کرد. در این مدرسه، چند نفر از علما و مراجع با شرکت مردم، مجلس سوگواری به مناسبت شهادت امام جعفر صادق (ع) تشکیل داده بودند. در بین صحبت یکی از وعاظ، عده‌ای که لباس روستایی بر تن کرده بودند و مسلح به سنگ، چوب، کارد و حتی باتوم بودند به مدرسه هجوم آورده و شعارهایی در حمایت

۱. صحیفه/امام، همان، ص ۱۳۷-۱۳۵.

۲. علی محمد بشارتی، همان، ص ۲۸-۲۷.

۳. صحیفه/امام، همان، ص ۱۶۵-۱۵۶.

روحانیون و مردم جهرم بعد از حمله مأموران رژیم شاه به روحانیت شیعی در قم، مراسمی در روز ۲۹ فروردین سال ۱۳۴۲ در مقبره آیت الله سید عبدالحسین نجفی لاری، معروف به قبر آقا، برگزار کردند. در این مراسم تواماری بزرگ در محکومیت اقدام رژیم در حمله به مدرسه فیضیه و قتل عام طلاب و حمایت از مراجع تقلید به امضای مردم جهرم رسید

از شاه سر دادند. در درگیری‌هایی که بین آنها و طلاب رخ داد، عده‌ای شهید و عده‌ای زخمی شدند.^۱ تعدادی از مردم جهرم که در آن زمان در قم حضور داشتند از نزدیک شاهد ماجرا بودند. شکرالله جهان‌مهین یکی از این افراد بود که درباره حوادث آن روز چنین می‌گوید:

اینجانب در روز دوم فروردین ماه سال ۱۳۴۲ شمسی که سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) بود، در حوزه علمیه قم تحصیل می‌نمودم. در صبح، امام خمینی اعلام عزای عمومی و جلسه روضه نمودند و در عصر مرجع عالیقدر، آیت الله گلپایگانی اعلام مجلس روضه در مدرسه

فیضیه نمودند. در آن جلسه که با حضور آن مرجع عالیقدر برگزار شد منبری معروف قم حجت‌الاسلام و المسلمین حاج انصاری قمی به عنوان آخرین سخنران به منبر رفتند و آن مجلس بیش از حد شلوغ بود و حتی ما و بسیاری از طلاب ایستاده به بیانات آن سخنران گوش فرا می‌دادیم. در این سخنرانی چندین بار مبادرت به صلوات بی جا شد و یک بی‌نظمی همراه با ترس مجلس را فرا گرفت و سخنران نیز به ناچار صلاح را در آن دید با فن خود سریع منبر را جمع نماید. مأموران شاه که در سرتاسر مجلس حضور داشتند، پس از پایان منبر با صلوات‌های بی‌مورد شروع به خرابکاری و آتش زدن و جدا کردن پرچم‌ها نمودند و بعد نیز کتک‌کاری به راه انداختند و حتی به سمت مرجع عالیقدر نیز یورش بردند. تعدادی از طلاب به شهادت رسیدند و دست و پا و سر تعداد زیادی از طلاب نیز شکست که از آن جمله آیت الله سید کرامت‌الله ملک‌حسینی (نماینده کنونی مجلس خبرگان از استان کهگیلویه و بویراحمد) سرشان شکست و آیت الله شیخ ابوالقاسم محبوب جهرمی دستشان شکست و از طلاب جهرمی که در آن جلسه حضور داشتند آیت الله کریمی جهرمی بودند که در کتاب خورشید آسمان فقاهت و مرجعیت که در شرح آیت‌الله

۱. جواد منصوری، سیر تکوینی/انقلاب/اسلامی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵، ص ۱۶۹.



گلیایگانی نوشته‌اند جریان فیضیه را مفصلاً شرح داده‌اند. در آن مجلس، روحانی بزرگوار و مسن آیت‌الله حاج شیخ غلامحسین شرعی دارابی (پدر خانم آیت‌الله شب‌زنده‌دار جهرمی) نیز حضور داشتند که حقیقاً به ایشان عرض کردم اجازه بدهید تا شما را کول کنم تا راحت‌تر و سریع‌تر از اینجا بیرون برویم که اجازه نفرمودند. در کوچه منتهی به منزل حجت‌الاسلام سید فخرالاعلام آیت‌اللهی شیرازی (باجناب آیت‌الله حق‌شناس) تعدادی از افراد که به کوچه بن‌بست پناه آورده بودند را دیدیم.^۱

حجت‌الاسلام و المسلمین سید مهدی دادور (آیت‌اللهی) از دیگر جهرمی‌هایی بودند که در آن جلسه حضور داشتند. ایشان مشاهدات خویش را به این صورت شرح می‌دهد: «اینجانب در آن جلسه حضور داشتم و با چشمان خود دیدم که تعداد زیادی از افراد که در جلسه حضور داشتند کلت به همراه داشتند.»^۲

اعلامیه‌های زیادی از هجوم حکومت پهلوی در آن روز، توسط مبارزین جهرمی که در آن جلسه حضور داشتند به این شهر آورده شد و موجب آگاهی مردم جهرم از این واقعه گردید. اعلامیه تاریخی حضرت امام که در فروردین ماه سال ۱۳۴۲ در محکومیت این حادثه منتشر شد، با این جمله آغاز می‌شد: «حمله کماندوها و مأموران انتظامی دولت با لباس مبدل و به معیت و پشتیبانی پاسبان‌ها به مرکز روحانیت، خاطرات مغول را تجدید کرد.»^۳ اعلامیه امام به سرعت در شهرهای مختلف ایران منتشر شد. آقای مهدی مقدسی از دیگر مبارزان انقلاب اسلامی در جهرم چنین نقل می‌کند:

آقای شکرالله جهان‌مهین که در آن زمان در قم بودند اطلاعیه‌ای راجع به فاجعه خونین هجوم به مدرسه فیضیه قم و اطلاعیه امام در این باره برای ما به جهرم فرستادند. ما آن اطلاعیه را صبح زود در بلوار شهید رجایی (خیابان فردوسی فعلی) جهرم چسباندیم و خود در گوشه‌ای ایستادیم تا واکنش مردم جهرم را نسبت به آن اطلاعیه مشاهده کنیم. افرادی که از آنجا می‌گذشتند آن اطلاعیه را می‌خواندند و بعد به گوشه‌ای می‌رفتند و با هم صحبت می‌کردند. در همین حال بود که ناگهان یک نفر از افراد ژاندارمری با چند نفر سرباز به آنجا آمدند و آن

۱. مصاحبه نگارنده با شکرالله جهان‌مهین، جهرم، ۱۳۸۸.

۲. مصاحبه نگارنده با حجت‌الاسلام و المسلمین سید مهدی دادور (آیت‌اللهی)، فرزند آیت‌الله سید فخرالدین آیت‌اللهی، ۱۳۸۸.

۳. صحیفه امام، همان، ج ۱، ص ۱۷۹-۱۷۷.

اطلاعیه را پاره کردند و چند نفر از افرادی که در آنجا حضور داشتند را با کتک کاری به شهربانی بردند.^۱

علی محمد بشارتی درباره تأثیر انتشار این اعلامیه در بین مردم جهرم می‌گوید:
این اعلامیه به حدی در مردم نفوذ کرد و تأثیر گذاشت که حدی بر آن متصور نیست. حتی من که در آن روز جوان بودم این اعلامیه را در بین مردم جهرم تکثیر می‌کردم و برای همگان می‌خواندم.^۲
روحانیون جهرم در این زمان، مانند حضرات آیات: سید ابراهیم حق‌شناس،^۳ سید حسین آیت‌اللهی، سید محمدرضا اصفهانی، سید حسن نائینی، سید فخرالدین



جلسه مربوط به فعالیت‌های انقلابی جمعی از روحانیون جهرم
از راست به چپ: آیت‌الله سید فخرالدین آیت‌اللهی، آیت‌الله حاج اصفهانی، آیت‌الله سید
ابراهیم حق‌شناس، آیت‌الله سید ابوالقاسم شفیعی

۱. مصاحبه نگارنده با مهدی مقدسی، جهرم، اسفند ماه ۱۳۸۸.

۲. علی محمد بشارتی، همان، ص ۳۳-۳۲.

۳. آیت‌الله حاج سید محمد ابراهیم حق‌شناس در سال ۱۳۲۲ ه‍.ق، در شهر جهرم متولد شد. وی اداره امور مذهبی مردم جهرم را در دست داشت و در مسجد گازران نماز جماعت برپا می‌کرد و متون فقهی را آموزش می‌داد. سرانجام ایشان در پی یک بیماری، در شب جمعه، ۱۳۶۰/۷/۳ چشم از جهان فرو بست.



آیت‌اللهی،^۱ سید عبدالحسین آیت‌اللهی^۲ و... نقش مهمی در روشنگری و هدایت مردم جهرم ایفا کردند. ساواک مقارن با همین زمان به این موضوع اشاره می‌کند و می‌نویسد: ...در فارس شهرستان‌هایی که از نظر روحانیت و تحریکات آنان قابل اهمیت می‌باشد، منحصراً سه شهرستان [شیراز، جهرم و کازرون] می‌باشد. روحانیون سایر شهرستان‌ها در هیچ یک از وقایع که جنبه سیاسی داشته، دخالتی ننموده و اصولاً امکان مبادرت به این قبیل اعمال برای آنان میسر نمی‌باشد.^۳

برگزاری مراسم یادبود شهدای فیضیه

روحانیون و مردم جهرم بعد از حمله مأموران رژیم شاه به روحانیت شیعی در قم، مراسمی در روز ۲۹ فروردین سال ۱۳۴۲ در مقبره آیت‌الله سید عبدالحسین نجفی لاری،^۴ معروف به قبر آقا، برگزار کردند. در این مراسم توماری بزرگ در محکومیت اقدام رژیم در حمله به مدرسه فیضیه و قتل عام طلاب و حمایت از مراجع تقلید به امضای مردم جهرم رسید. رئیس شهربانی جهرم که این حرکت را علیه حکومت می‌دانست، توماری که به امضای مردم جهرم رسیده بود را برداشته و با خود می‌برد. سندی در این باره در دست است که در آن رئیس شهربانی جهرم، سرگرد ذوالقدر، در نامه‌ای به فرماندار جهرم، حوادث روز ۲۹ فروردین را چنین شرح می‌دهد:

از ساعت ۷ صبح امروز بر حسب دعوت قبلی و آگهی منتشره در شهر که به تحریک سید حسین آیت‌اللهی، از طرف روحانیون، به عنوان عزاداری شهادت حضرت رضا علیه‌السلام مجلس سوگواری در مسجد قبر آقا منعقد و گروه کثیری از اهالی، بازار [ا] بسته [و] به

۱. آیت‌الله سید فخرالدین آیت‌اللهی (دادور) نوه دختری آیت‌الله سید عبدالحسین نجفی لاری، مبارزاتی علیه فرقه بهائیت در مسجد مصلی داشتند. سرانجام در پی یک بیماری نسبتاً طولانی، در تاریخ ۱۳۷۴/۹/۲۷ دعوت حق را لبیک گفتند.

۲. حجت‌الاسلام والمسلمین سید عبدالحسین آیت‌اللهی، معروف به آقای بزرگ، از فرزندان آیت‌الله سید علی‌اکبر آیت‌اللهی و نوه آیت‌الله سید عبدالحسین لاری می‌باشند که در حال حاضر امام جماعت مسجد امام صادق (ع) هستند.

۳. آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، یاران امام به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات/وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۵۱.

۴. آیت‌الله حاج سید عبدالحسین نجفی لاری از شاگردان آیت‌الله میرزای شیرازی، در جریان نهضت مشروطیت، مردم را به مبارزه با مستبدین و طرفداری از مشروطیت فراخواند. ایشان با ورود خود به جهرم، دست به تأسیس حوزه علمیه زد و به تعلیم و تدریس طلاب پرداخت. وی در سال ۱۳۴۲ هـ.ق، دارفانی را وداع گفت و در مقبره آقا، در جهرم به خاک سپرده شد.



عنوان عزاداری اجتماع [کرده‌اند]، ضمناً ۳ برگ طومار [که] به عنوان تسلیت و پشتیبانی از مراجع قم به امضا اهالی [رسانیده شده است] را، این جانب جمع‌آوری و به وسیله استوار یکم علی اصغر کدیور جهت ملاحظه و اظهار نظر جنابعالی تقدیم گردیده است. بلافاصله سید حسین نامبرده به منبر رفته و بدو اظهار داشت: آقای رئیس شهربانی تصور کرده‌اند مفاد طومار مخالفت با دولت بوده. روی همین اصل آنها را جمع‌آوری کرده است، ولی روحانیون مخالف بی‌نظمی می‌باشند و هیچ قانون اساسی بالاتر از قرآن... نیست. هیچ بخشنامه و هیچ دستور و هیچ قانون و هیچ فرمان نمی‌تواند احکام قرآن را منسوخ نماید و در نتیجه احکام پیغمبر اسلام، یک قوم وحشی عرب را تمام امپراطوری‌های آن دوره [را]، به حیطة قیادت خود در آورده و قوم عرب را به عزت و اقتدار رسانیده. البته مشرکین و کفار از احکام قرآن ناراضی هستند و اگر حوزه علمیه قم و نجف نباشند استقلال و سعادت عموم از میان می‌رود و هرج و مرج و بی‌نظمی جانشین آن می‌گردد. ما امروز در اینجا جمع شده‌ایم که پشتیبانی کامل خود را از حوزه علمیه قم و نجف ابراز داریم و انتظار داریم آقای رئیس شهربانی طومارها را بعد از رفع سوء تفاهم مسترد دارند تا ارسال شود و شما مردم هم با کمال نظم بروید و دکاکین خود را باز کنید و مشغول کسب و کار خود بشوید و از این تاریخ به بعد در تمام شب‌های جمعه هر هفته مجلس قرائت قرآن و دعای کمیل در قبر آقا منعقد است. از عموم دعوت می‌شود که شرکت نمایند و امشب هم این مجلس در همین مسجد تشکیل می‌شود و بعد هم مرثی ائمه اطهار را خوانده و به بیانات خود خاتمه و مجلس با نظم و آرامش خاتمه پذیرفت... و چون رسیدگی به مفاد و مندرجات طومار احتیاج به وقت بیشتری جهت بازجویی و تحقیق از سایر مسببین و محرکین دارد پس از تشکیل تحقیقات و تشکیل پرونده گزارش مربوطه مشروحاً تقدیم خواهد شد.^۱

آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی که نگران جان و امنیت مردم است و دوست ندارد حوادث شبیه به قم در جهوم رخ دهد، چنین موضعی را پس از برداشتن طومار توسط

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۶۵۲۲، ۱/۲۹، ۱۳۴۲، ص ۱.



رئیس شهرداری جهرم اتخاذ می‌کند. یعنی سعی می‌کند با بیانات خویش تا حدودی جو را آرام کند. به همین خاطر مردم را دعوت به آرامش می‌نماید و از آنها می‌خواهد مغازه‌های خود را باز کنند.

عاشورای ۱۳ خرداد ۱۳۴۲

با فرارسیدن ماه محرم، سخنرانان مذهبی بر آن شدند تا در منابر جنایات دستگاه حاکمه و سلطنت را افشا کنند. امام خمینی در عصر عاشورا (۱۳ خرداد) سخنرانی پر شور و شدیدالحن خود را ایراد نمود.^۱ قبل از روز عاشورا کمیسیون حفظ امنیت در شهرستان جهرم برای برقراری هر گونه اقدام مردم این شهر در ۴۲/۳/۱۳ تشکیل جلسه داد. این در حالی بود که روحانیون جهرم در صبح روز عاشورا و قبل از سخنرانی امام خمینی، در سخنانی به طرفداری از امام پرداختند. گزارش سرپاسبان یکم قنبر نبی‌زاده و سرپاسبان سوم مرتضی کارگر و پاسبان شماره ۸ نواز الله کاظمی مأمور مسجد شاهزاده ابراهیم نشان می‌دهد که مأموران رژیم در جهرم در کار خود موفق نبودند. از ساعت ۶ صبح ۴۲/۳/۱۳ دسته سینه‌زنان محله «سنان» و «کوی اسفیز» جهرم به طرف مسجد مصلی و سپس به طرف حسینیه آقا حرکت کردند. پس از خاتمه سینه‌زنی، سید عبدالحسین آیت‌اللهی معروف به «آقای بزرگ»، فرزند آیت‌الله سید علی اکبر آیت‌اللهی، پس از اظهار تشکر از مردمی که در حسینیه حضور داشتند، گفت: «امسال دو عاشورا برپا شده؛ یکی عاشورای حسین (ع) و دیگری موضوع حوزه علمیه قم که ناجوانمردانه عده‌ای از سربازان امام زمان را از پا در آوردند.»^۲ مشارالیه در ادامه می‌گوید: امیدواریم که خداوند دشمنان قرآن و اسلام را نیست و نابود گرداند^۳ و سپس دعا درباره امام خمینی و علمای روحانیون نمود. بعد از آن مردم سینه‌زن از حسینیه بیرون و به طرف حسینیه کوی علی پهلوان رهسپار شدند و در آنجا هم به سینه‌زنی پرداختند. بعد از خاتمه سینه‌زنی آیت‌الله حاج سید حسین آیت‌اللهی معروف به حسین آقا، فرزند آیت‌الله سید عبدالمحمد آیت‌اللهی، به منبر رفتند و پس از عرض تشکر اظهار می‌دارند که اولاً پشتیبان آقای خمینی بوده و هستیم و بعداً امیدوارم

۱. صحیفه/امام، همان، ص ۲۴۳.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۶۵۲۲، ۱۲/۳/۱۳۴۲، ص ۱.

۳. همان، ص ۳.

۴. همان، ص ۲.

که دشمنان قرآن و دین و سایر علمای روحانیون، را خداوند سرنگون سازد. در این مراسم چند قطعه عکس آقای خمینی به پرچم محله سنان جهرم آویزان بود. افراد شرکت کننده در سینه زنی پس از خاتمه سینه زنی از آنجا به طرف خیابان حرکت و سرانجام در شاهزاده ابراهیم متفرق شدند.^۱

واکنش مردم جهرم بعد از دستگیری امام خمینی

بعد از سخنرانی بسیار شدید امام خمینی، علیه شاه و اسراییل در جمع هزاران نفر در مدرسه فیضیه، نیروهای رژیم در بامداد ۱۵ خرداد به منزل امام در قم حمله بردند و ایشان را دستگیر کردند و به تهران انتقاد دادند. خبر دستگیری امام به سرعت در سرتاسر ایران منتشر شد. در سایر شهرهای ایران و به خصوص تهران درگیری و تظاهرات بر پا شد و مأموران شاه به مقابله با مردم پرداختند. خبر سرکوبی مردم تهران به سرعت به شهرهای دیگر از جمله جهرم رسید. آقای بشارتی در باره حال و هوای مردم جهرم در روز ۱۵ خرداد چنین می گوید:

در روز ۱۵ خرداد و قبل از آن که خبر سرکوبی قیام مردم تهران به گوش اهالی جهرم برسد، از اول صبح تا ساعت ۱ بعد از ظهر رادیو قطع بود. همین مسئله موجب حیرت مردم جهرم شده بود. چون با آن همه تهور و شهامتی که مردم جهرم در حضرت امام خمینی سراغ داشتند، تصور می کردند که دیگر کار شاه تمام است. اما طولی نکشید که با خبر سرکوب قیام مردم، چیزی خلاف انتظارات ثابت شد و از این رو خشم و نفرت مردم جهرم بر ضد شاه، دو چندان شد. شاه تصور می کرد که با کشت و کشتار، مردم عقب نشینی خواهند کرد. اما بر خلاف آن مردم خشمگین تر شدند و بر دامنه فعالیت های خود افزودند. پس از دستگیری حضرت امام موجی از خشم و نگرانی سراسر کشور را فرا گرفت.^۲

با آغاز مبارزات امام خمینی در سال ۱۳۴۲، جهرم از نخستین شهرهایی بود که مردم آن به ندای امام خمینی لبیک گفته و عهد و پیمان وفاداری بستند. برگزاری مجالس دینی در مساجد و تکایا و حسینیه ها و برگزاری کلاس های قرآن و نهج البلاغه توسط

۱. همان، ۱۳۴۲/۳/۱۳، ص ۳.

۲. علی محمد بشارتی، همان، ص ۳۴ و ۳۸.





با آغاز مبارزات امام خمینی در سال ۱۳۴۲، جهرم از نخستین شهرهایی بود که مردم آن به ندای امام خمینی لبیک گفته و عهد و پیمان وفاداری بستند. برگزاری مجالس دینی در مساجد و تکایا و حسینیه‌ها و برگزاری کلاس‌های قرآن و نهج‌البلاغه توسط رهبران دینی و علمای مذهبی نقش مهمی در بیداری و روشنگری مردم جهرم ایفا کرد

رهبران دینی و علمای مذهبی نقش مهمی در بیداری و روشنگری مردمس جهرم ایفا کرد.^۱ در بازار جهرم حضرات آیات: شب‌زنده‌دار، سید ابوالقاسم شفیعی و شیخ جلال حضوری صحبت می‌کردند و مردم جهرم را در جریان اقدامات و فعالیت‌های امام قرار می‌دادند.^۲

امام خمینی پس از دستگیری از قم به تهران منتقل شد. ابتدا ایشان را به مدت ۱۹ روز در پادگان قصر (بی‌سیم) نگه داشتند. آنگاه به پادگان عشرت‌آباد منتقل شد و به مدت ۲۴ ساعت در یک سلول انفرادی گذرانید. امام خمینی در روز

۱۱ مرداد ۱۳۴۲ از زندان عشرت‌آباد به داوودیه در ۱۲ کیلومتری تهران به خانه‌ای که مربوط به ساواک بود منتقل گردید.^۳ رژیم شاه با تصور آن که جریان‌های یک سال گذشته موجب ترس روحانیت از دولت و کاهش مبارزات مردمی شده است، از طرفی برای ارائه یک چهره مردمی که حمایت روحانیون و مردم را در بر داشته باشد، امام خمینی را پس از ۱۰ ماه زندانی، در روز ۱۵ فروردین ۱۳۴۳ آزاد کرد. از طرفی دیگر، رژیم تصور می‌کرد که امام بعد از آن که چند ماهی در زندان بوده است، دیگر انگیزه‌ای برای ادامه مبارزه نخواهد داشت.^۴ خبر آزادی امام خمینی به سرعت در سراسر ایران پیچید. در شهرستان جهرم نیز مردم با چراغانی کردن شهر، جشن بزرگی برگزار کردند.^۵ مطابق با اسناد ساواک در این مراسم علی محمد بشارتی بعد از سخنرانی، قصیده‌ای در وصف امام خمینی با تقلید از قصیده دکتر ساسرود و در جمع عظیم مردم جهرم خواند: بارک‌الله خمینی که بود خاک درش / سرمه چشم ملک رایحه طره حور^۶ پس از بشارتی، آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی، سخنرانی بسیار خوبی در حمایت از حضرت امام انجام دادند.^۷

۱. مصاحبه نگارنده با منصوره مصدقی، جهرم، دی ماه ۱۳۸۸.

۲. مصاحبه نگارنده با سیدابراهیم رستگار، جلسه اول، جهرم، دی ماه ۱۳۸۸.

۳. علی محمد بشارتی، همان، ص ۳۵.

۴. جواد منصور، همان، ص ۱۹۱ و ۱۹۰.

۵. روح‌الله حسینیان، سه سال ستیز مرجعیت شیعه در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۴۴۳.

۶. علی محمد بشارتی، همان، ص ۳۵.

۷. همان، ص ۳۹.

پس از خاتمه سینه زنی، سید عبدالحسین آیت‌اللهی معروف به «آقای بزرگ»، فرزند آیت‌الله سید علی اکبر آیت‌اللهی، پس از اظهار تشکر از مردمی که در حسینیه حضور داشتند، گفت: «امسال دو عاشورا برپا شده؛ یکی عاشورای حسین (ع) و دیگری موضوع حوزه علمیه قم که ناجوانمردانه عده‌ای از سربازان امام زمان را از پا در آوردند.»

امام خمینی در ۴۳/۱/۱۵ به قم وارد شد.^۱ مردم جهرم در ۴۳/۱/۱۸ به مناسبت بازگشت ایشان از تهران به قم، سردر برخی از مغازه‌ها پرچم نصب کردند و از این طریق طرفداری خود را از امام خمینی نشان دادند. در همین روز از ساعت ۱۵ الی ۱۸ جلسه‌ای در مسجد مصلی جهرم برگزار شد. در این جلسه که از طرف آیت‌الله سید فخرالدین آیت‌اللهی (دادور)، ترتیب داده شده بود، آیت‌الله سید حسن موسوی نائینی در فواید علم و تمجید از مراجع تقلید سخنرانی کردند. جلسه‌ای نیز به همین منظور با حضور روحانیون برجسته جهرم از جمله آیت‌الله سید ابراهیم حق‌شناس در عصر ۴۳/۱/۱۹ در مسجد بازار جهرم تشکیل شد.^۲

اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد در جهرم

مبارزات روحانیون و مردم جهرم بعد از دستگیری امام خمینی و متعاقب آن سرکوب قیام مردم تهران در آستانه اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گسترش یافت. آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به مبارزات خود علیه حکومت پهلوی ادامه داد و نقش مهمی در بیدارسازی مردم جهرم ایفا کرد. ایشان جهرم را به یکی از پایگاه‌های اصلی ضد رژیم تبدیل کرد. به مناسبت میلاد ولی عصر (عج)، در ۴۲/۱۰/۱۴ بازار و دکاکین جهرم تعطیل و مجالس جشنی در مساجد و تکایا منعقد شد. سید حسین آیت‌اللهی در مسجد صاحب‌الزمان (عج) بالای منبر رفت و اظهار داشت: «آقای خمینی مبارزه شرعی نموده است.» اشعاری هم درباره امام خمینی به این مضمون در آن مراسم نصب شده بود:

آیت‌الله خمینی را اگر تمثال نیست او که روح‌الله باشد عکس و تمثالش
کجاست^۳

۱. روح‌الله حسینیان، همان، ص ۴۳۳-۴۳۲.

۲. امام در آینه اسناد، سیر مبارزات امام خمینی (س) به روایت اسناد شهربانی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۶۵۲۲، ۱۴/۱۰/۱۳۴۲، ص ۵.





سید ابراهیم رستگار از افرادی که در آن جلسه حضور داشته است، می‌گوید:
 عکسی از تمثال امام خمینی در مسجد صاحب‌الزمان (عج) نصب کرده بودند. رئیس شهربانی جهرم دستور داده بود که آن عکس را بردارند، آن عکس با تهدید مأموران رژیم برداشته شد، اما به جای آن شعر اذکر شده [را که یکی از شعرای جهرم در آن جلسه سروده بود، به جای آن عکس نصب کردند].^۱

سید حسین آیت‌اللهی در شب ۱۳۴۲/۱۲/۲۳ در مسجد امام صادق (ع) جهرم، به انتقاد بسیار شدید از رژیم پهلوی پرداختند.^۲ گزارش شهربانی جهرم به فرمانداری جهرم حاکی از آن است که:

... ساعت ۱ بعد از ظهر سید حسین آیت‌اللهی به منبر رفته و در اطراف تساوی حقوق زن و مرد و ارث و طلاق سخنرانی و [سپس] اظهار داشت یاهو سرایانی که روحانیت را، ارتجاع سیاه می‌خوانند باید بدانند که نمی‌توانند با دین مخالفت کنند و بیست میلیون ایرانی پشتیبان روحانیت و مرجع تقلید و حوزه علمیه قم می‌باشند و خطاب به حضار در جلسه نموده گفت: شماها پشتیبان روحانیت نیستید؟ همه گفتند چرا- شما طرفدار آیت‌الله خمینی نیستید؟ همه گفتند بله، بله- شما پشتیبان حوزه علمیه هستید؟ همه گفتند بله، بله و در تمام موارد ایهاماً به دولت حمله و بیانات وی زندگی فاحش داشت و در ضمن بیانات خود اظهار داشت که مسلمین تساوی حقوق زن و مرد نمی‌خواهند و در قانون اساسی تصریح نشده است...^۳

در ۱۳۴۳/۲/۲ یعنی کمتر از یک ماه و نیم مانده به سالگرد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، سید حسین آیت‌اللهی در جهرم و سید عبدالحسین دستغیب از شیراز دستگیر و به تهران اعزام شدند.^۴ مردم جهرم بعد از روشن شدن هوا و هنگامی که برای خواندن نماز صبح به مسجد رفتند از دستگیری ایشان اطلاع یافتند. مردم از همه نقاط شهر به خیابان‌ها آمدند و خشم خود را نسبت به دستگیری ایشان نشان دادند. آنها در حالی که در

۱. مصاحبه نگارنده با سید ابراهیم رستگار، جلسه اول، جهرم، دی ماه ۱۳۸۸.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، همان، ۱۳۴۲/۱۲/۲۳، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۱۲.

۴. آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، یاران/امام به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۲۴۴.

مبارزات روحانیون و مردم جهرم بعد از دستگیری امام خمینی و متعاقب آن سرکوب قیام مردم تهران در آستانه اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گسترش یافت. آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به مبارزات خود علیه حکومت پهلوی ادامه داد و نقش مهمی در بیدارسازی مردم جهرم ایفا کرد

خیابان به سر و صورت خود می‌زدند، چنین فریاد می‌زدند: «سید مظلوم حسینم چه شد؟!...»^۱ در آن روز کلیه مغازه‌های شهر جهرم بسته بود. وقتی خبر دستگیری آیت‌الله آیت‌اللهی به مردم رسید، مردم شرق شهرستان جهرم که به بیت ایشان نزدیک بودند، کفن‌پوش گردیده و به صورت دسته‌های عزاداری به طرف منزل آیت‌الله سید ابراهیم حق‌شناس از دیگر روحانیون نامی جهرم حرکت کردند. آیت‌الله حق‌شناس ضمن گریه و اظهار تأسف از دستگیری آیت‌الله

آیت‌اللهی در جلو مردم سینه‌زن و عزادار به طرف شهربانی جهرم حرکت کردند. مردم در حالی که شعارهایی در حمایت از آقای آیت‌اللهی سر می‌دادند شهربانی جهرم را در حلقه محاصره خود قرار دادند. در این هنگام بود که آیت‌الله حق‌شناس همراه با تعدادی دیگر از روحانیون و مردم وارد شهربانی شدند و خواستار آزادی ایشان شدند.^۲ محمد زارعیان از جمله افرادی که بعد از دستگیری سید حسین آیت‌اللهی کفن پوشیده و به طرف شهربانی جهرم حرکت کرده بودند، چنین می‌گوید:

ما شهربانی را در کنترل خود گرفته بودیم. وضع به اندازه‌ای برای مأموران رژیم در جهرم بحرانی و وخیم بود که رئیس شهربانی جهرم که دیگر نمی‌دانست باید چه کاری انجام دهد به طرف من آمد و پیشانی من را بوسید. در همین هنگام بود که اینجانب سیلی محکمی به گوش او زدم. بعد از این فرماندار جهرم هم به محل تجمع مردم آمد؛ ولی مردم جهرم فرماندار را هم به گروگان گرفتند. مأموران رژیم در آن روز تلفن و برق شهر را به طور کامل قطع کرده بودند.^۳

بعد از آن که تظاهرات مردم در روز دستگیری سید حسین آیت‌اللهی به پایان رسید و مردم به خانه‌های خود رفتند تا خود را برای تظاهرات روز بعد آماده کنند، مأموران رژیم که ضربه بسیار سختی از مردم دریافت کرده بودند، تلاش کردند کسانی را که تحریک کننده اصلی مردم جهرم در آن روز بودند دستگیر کنند. بنابراین تعداد زیادی

۱. سید علی میرشریفی، «تخل بلند جهرم»، جمهوری، س ۲۲، ش ۶۲۶۲، ۱۱/۵/۱۳۷۹، ص ۹.

۲. مصاحبه نگارنده با محمدعلی (ابراهیم) آهی، جهرم، بهمن ۸۸.

۳. مصاحبه نگارنده با محمد زارعیان، جهرم، دی ماه ۱۳۸۸.





از نیروهای رژیم به طور ناگهانی به مسجد صاحب‌الزمان (عج) که عده‌ای از رهبران تظاهرات در آنجا حضور داشتند، هجوم برده و آنها را دستگیر کردند. به گزارش شهربانی جهرم صورت اسامی افرادی که در تظاهرات بعد از دستگیری آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی در آستانه سالگرد قیام ۱۵ خرداد به اتهام شورش و بلوا دستگیر و بازداشت گردیده‌اند، از این قرار است:

ردیف: ۱ نام: نعمت‌اله، شهرت: نعمت‌اللهی

ردیف: ۲ نام: لطف‌اله، شهرت: کشکوئی

ردیف: ۳ نام: غلامحسین، شهرت: دانائی

ردیف: ۴ نام: [محمد] حسن، شهرت: کوه‌مال

ردیف: ۵ نام: محمد [حسن]، شهرت: زارعیان

ردیف: ۶ نام: عباسقلی، شهرت: کشکوئی

ردیف: ۷ نام: عوض، شهرت: حق‌گویان

ردیف: ۸ نام: ابوالقاسم، شهرت: کشکوئی

ردیف: ۹ نام: عبدالرسول، شهرت: ذیبی

ردیف: ۱۰ نام: حاج محمدرضا، شهرت: صفرزاده

ردیف: ۱۱ نام: حاج محمدباقر، شهرت: بهادری

ردیف: ۱۲ نام: شیخ مصطفی، شهرت: خواجه‌پور^۱

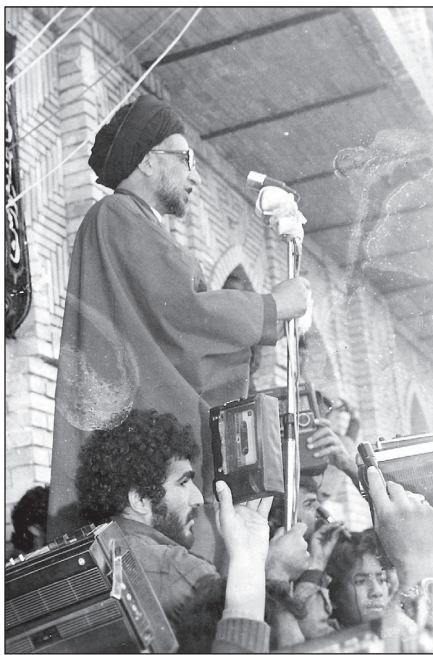
شش نفر ردیف اول بعد از دستگیری، ابتدا به مدت بیست روز در شهربانی جهرم تحت انواع شکنجه‌ها قرار گرفتند. بعد از آن به زندان کریم‌خانی در شیراز منتقل شدند و مدتی بعد حکم اعدام آنها به همراه آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی صادر شد. در این مرحله حساس که رژیم قصد اعدام آنها را داشت، اقدامات کسانی همچون آیت‌الله حق‌شناس، پیمان، نماینده جهرم در مجلس و... مانع از اعدام آنها شد. سرانجام این شش نفر بعد از تحمل ۴۵ روز زندان و تحمل انواع شکنجه‌ها از زندان آزاد شده و به جهرم بازگشتند. این در حالی است که سید حسین آیت‌اللهی همچنان در تهران در بازداشت به سر می‌برند.^۲ امام خمینی در نامه‌ای به آیت‌الله میلانی در مشهد، به دستگیری آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی اشاره کرده و می‌نویسد:

به عرض محترم عالی می‌رساند... دیده می‌شود که کارهای

۱. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۳۹۹-۴۰۰.

۲. مصاحبه با عباسقلی کشکوئی، جهرم، ۱۳۸۸.

تحریک آمیزی در داخل انجام می‌گردد. شیراز را به گرفتن آقای دستغیب و جهرم و حوالی آن را به گرفتن آقای آسید حسین و تبریز را به گرفتن آقای قاضی و قم و تهران را به گرفتن جمعی از اهالی منبر و خراسان را به گرفتن آقای طبسی و کارهای دیگر و اصفهان را به نحو دیگر و سایر بلاد را هر یک به نحوی ناراحت و عصبانی می‌کنند. این مطلب حقیر را ناراحت و نگران نموده است و می‌ترسم خدای نخواستہ صحنہ‌های اسفانگیزی به وجود آید کہ بر خلاف مصالح مملکت و اسلام است... با توجه و تعمقی کہ با اطراف مسائل دارید لازم است در این موضوعات فکری فرمایید. با وسیله اولیای امور متذکر فرمایید دست زدن به کارهای تحریک‌آمیز در این موقعیت و موقع خطرناک است. گرچه تذکر به دولت‌ها در این وضع بی‌نتیجہ است... این مملکت را کہ مورد علاقہ همه روحانیون است و استقلال و تمامیت ارضی آن مورد



سخنرانی آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی در یکی از مراسم برگزار شده قبل از انقلاب



علاقه آنها است دست‌های مرموزی دارد به پر نگاه می‌کشاند، گو آنکه خداوند تعالی به برکت ولی عصر عجل‌اله و تعالی فرجه‌الشریف حفظ فرماید...^۱

سرانجام آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی بعد از پایان مراسم سالگرد ۱۵ خرداد، در ۲۸ تیر ۱۳۴۳ به قید عدم خروج از حوزه قضایی تهران و ضمانت یک‌صد هزار ریال، از زندان آزاد^۲ و در ۴۳/۸/۳ به جهرم وارد شد.^۳ ایشان با ورود خود به جهرم آرام ننشستند و بار دیگر جهرم را به یکی از کانون‌های مبارزاتی مهم علیه حکومت پهلوی تبدیل کردند.

برگزاری سالگرد قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در سال ۱۳۵۷

در متن اصلی منتشر شده کمیته اجرایی جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر آمده بود:

مطبوعات جهان از مقاله سرا پاناسزا و توهین به ساحت ارجمند آیت‌الله‌العظمی خمینی که به اشاره ساواک در روزنامه تحت فرمان (اطلاعات) در تاریخ ۱۳۵۶/۱۰/۱۷ درج گردیده بود، اطلاع حاصل کرده و دانسته‌اند که چگونه آن مقاله عامل انگیزش نفرت و خشم علما و سراسر مردم مسلمان ایران و موجب مقدمه تظاهرات وسیع و فجایع خونین شهرهای قم و تبریز و یزد و جهرم^۴ و اهواز و مشهد و سایر جاها گردید.

همچنین در متن اصلی منتشر شده کمیته اجرایی جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر به موارد دیگری نیز اشاره شده بود که یکی از آنها ۱۵ خرداد بود. در ۱۵ خرداد ۱۳۵۷ مناسبت دیگری پیش آمد که اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران به یادبود واقعه خونین پانزده سال قبل، یعنی اولین قیام روحانیون علیه نظام استبدادی به رهبری امام خمینی که منجر به شهادت عده زیادی از مردم شده بود، بار دیگر نارضایتی عمیق و طرد نظام استبدادی حاکم را اعلام داشتند. دولت که پیش‌بینی تظاهرات بزرگی

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۹۸۱، ص ۳.

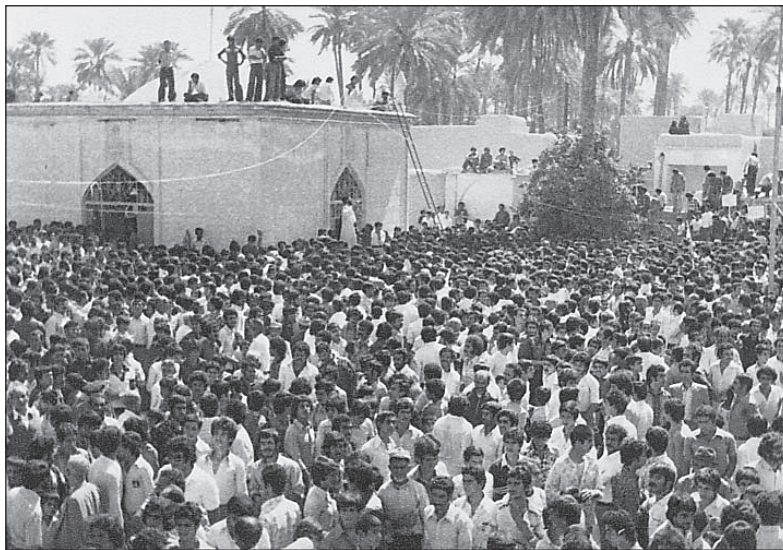
۲. روزشمار انقلاب اسلامی، همان، ج ۱۰، ص ۲۴۶.

۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۶۵۲۲، ۴۳/۸/۳، ص ۱۴.

۴. در ۱۰ فروردین ۱۳۵۷، اجتماع مردم جهرم برای بزرگداشت شهدای تبریز به تظاهراتی گسترده تبدیل شد تا جایی که اولین شهیده انقلاب را به انقلاب اسلامی تقدیم کردند.

برای آن روز می نمود، تصمیم به مقابله شدید و کشتار گرفته بود.^۱ ساواک مقارن با همین زمان خبر از پخش اعلامیه‌ای بدون امضا به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ می دهد. در قسمتی از این اعلامیه آمده است:

... به احترام شهیدان خارج از شمار آن روز (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) و سال‌های قبل و بعد، به خاطر قربانیان تبریز و جهرم و کازرون و اهواز و سایر شهرها و دهات، در راه همبستگی و شایستگی ملت جهت آزادی و استقلال و سعادت و بالاخره برای نابودی دیواستبداد، به پیروی از نظریات مراجع عظام و رهبران ملی، همگی روز دوشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۵۷ در خانه‌های خود به تحصن بنشینیم [و] از روز پیش تدارک آذوقه ببینید...^۲



حضور مردم جهرم در تظاهرات سال ۱۳۵۷

صورت جلسه شورای هماهنگی شهرستان جهرم در ۱۳/۳/۱۳۵۷ با حضور سرهنگ عزیزالله شاه علی‌زادگان، سرهنگ کمال تصاعدی رئیس شهربانی شهرستان جهرم و

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، سروش (صداد و سیما)، ۱۳۷۹، ج ۷، ص ۲۱۳.
۲. همان، ج ۶، ص ۳۶-۳۵.



ستوان یکم پیاده بهادر خسروی فرمانده گروهان شهرستان جهرم تشکیل گردید. در این جلسه سرهنگ کمال تصاعدی ریاست شهربانی از فرمانده مرکز آموزش این شهر خواست از آنجا که به مناسبت ۱۵ خرداد ماه امکان بروز حادثی در روزهای ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۱۷ خرداد ماه در شهرستان جهرم وجود دارد، یک صد نفر مأمور مسلح در اختیار شهربانی قرار گیرد تا از هر گونه اغتشاش و بی‌نظمی جلوگیری به عمل آید. فرمانده مرکز آموزش جهرم در این جلسه چنین گفت:

برابر دستور صادره از مرکز، گروهان تأمین پاسداری در مرحله یکم، دسته گروهان تخصصی (که سردوشی گرفته‌اند) انتخاب و در اختیار شهربانی جهرم قرار خواهد گرفت. ضمناً کلیه پرسنل مرکز آموزش برابر طرح تهیه‌شده در رکن دوم، آمادگی صد در صد جهت پشتیبانی از شهربانی جهرم و گروهان ژاندارمری جهرم را خواهد داشت. در پایان کلیه اعضای شورای هماهنگی تصمیم گرفتند از هر گونه بی‌نظمی و اغتشاش در جهرم جلوگیری شود. این جلسه در ساعت ۱۲:۰۰ پایان یافت.^۱

در همین روز (۵۷/۳/۱۳) فرمانده ضد اطلاعات شهرستان جهرم، سرگرد خائف، در تلگرافی شایعه موجود در سطح شهر را به مرکز فرستاد و نوشت:

برابر شایعات موجود چون روز ۲۵۳۷/۳/۱۵ شاهنشاهی مدت اقامت اجباری خمینی^۲ به پایان می‌رسد و از بازگشت او تاکنون خبری نشده، لذا اهالی جهرم در نظر دارند به عنوان اعتراض اقدام به بلوا و آشوب نمایند. البته تاکنون هیچ آثاری مشاهده نشده است.^۳

سرگرد خائف، در تلگرافی به مقامات مربوطه از آنها می‌خواهد پیش‌بینی‌های لازم به منظور جلوگیری از بلوا و آشوب در شهر جهرم اعمال دارند. در این تلگراف آمده است: ... مقرر فرمایند در صورت تصویب، علاوه بر سایر تدابیر متخذه به منظور پیش‌بینی و جلوگیری از هر گونه رکودی در مأموریت‌های احتمالی آینده و به استناد اخباری که در خصوص ایجاد بلوا و آشوب در روز و شب‌های ۳۷/۳/۱۴ و ۳۷/۳/۱۵ و ۲۵۳۷/۳/۱۶ [۱۳۵۷] می‌رسد

۱. همان، ص ۲۱۰-۲۰۹.

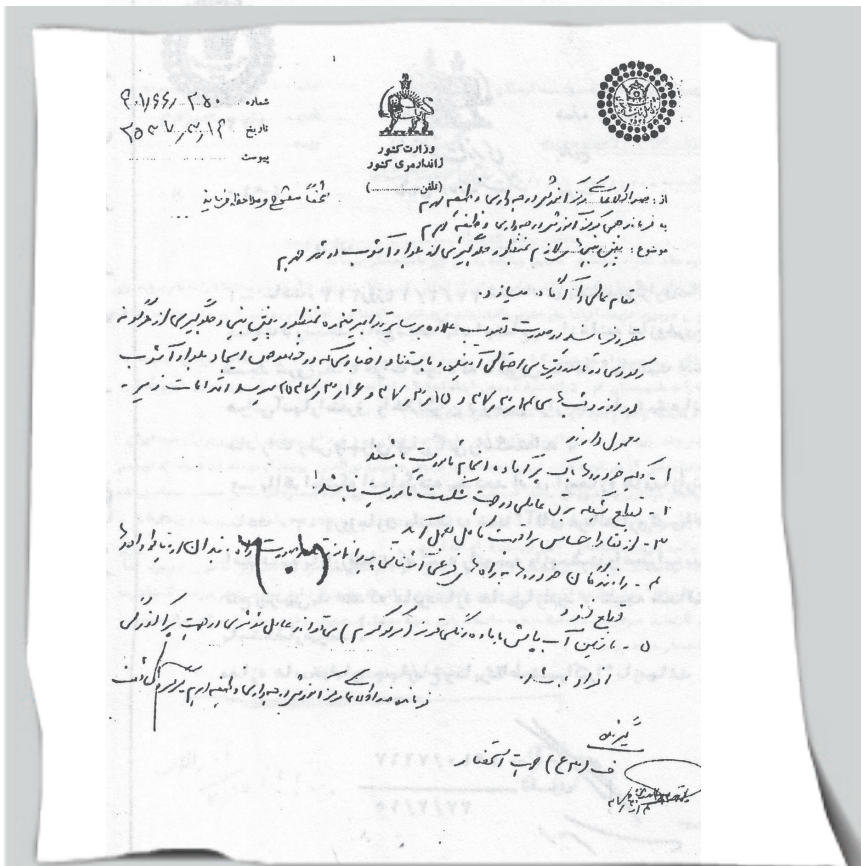
۲. ۱۳۵۷ ه.ش.

۳. امام خمینی در ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید گردید و در ۱۳ مهر ۱۳۴۴ بعد از یازده ماه اقامت در ترکیه به عراق منتقل شد. امام در ۱۴ مهر ۱۳۵۷ به دنبال مزاحمت‌های دولت عراق وارد پاریس شد و در دهکده‌ای به نام «نوفل لوشاتو» اقامت گزید.

۴. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۶، ص ۲۱۰.

اقدامات زیر را معمول دارند:

۱. کلیه خودروها باک پر، آماده انجام مأموریت باشند.
۲. قطع شبکه برق عاملی در جهت شکست مأموریت نباشد.
۳. از نقاط حساس مراقبت کامل به عمل آید.
۴. رانندگان خودروها به راه‌های فرعی آشنایی پیدا نمایند تا در صورت راه‌بندان ارتباط واحدها قطع نشود.
۵. ماشین آب‌پاش با ماده رنگی قرمز (مرکوکرم) می‌تواند عامل مؤثری در جهت پراکندگی افراد باشد...



تلگراف فرمانده ضد اطلاعات جهرم به فرماندهی مرکز آموزشی درباره جلوگیری از آشوب در این شهر در سالگرد ۱۵ خرداد



سرگرد خائف در تلفنگرام دیگری یادآور می‌شود:

اهالی جهرم به سختی در تکاپوی تهیه آذوقه چند روزه می‌باشند و جلو هر یک از مغازه‌ها اجتماع فراوانی به چشم می‌خورد.^۱ لازم به ذکر است، در ۵۷/۳/۱۴ یک نوع دگرگونی در جریان برق و آب جهرم به وجود آمده بود و برق و آب از ساعت ۲ بعد از ظهر تا ۱۱ شب، هر روز قطع می‌گردید.^۲ در نمونه‌ای دیگر از اسناد ساواک در این زمان چنین آمده است:

فرماندار و شهردار شهرستان جهرم با تبانی یکدیگر سیمان مصرفی اهالی جهرم را در انبارهای شیراز و جهرم نگاهداری نموده و به ازای توزیع آن بین اهالی بازار سیاه به وجود آورده‌اند که با شکایت یکی از اهالی و اعزام بازرس، ۶۰۰۰۰ کیسه سیمان کشف و پرونده‌ای در این خصوص تشکیل و به دیوان عالی کشور ارجاع گردیده است و آقای فرماندار و شهردار در این پرونده انباردار سیمان را متهم معرفی نموده‌اند. اهالی جهرم انتظار داشتند که با اعزام بازرس کار تقسیم سیمان با اسلوب صحیحی دنبال شود ولی باز هم کماکان برای دریافت حتی یک کیسه سیمان می‌بایستی بدفعات به شهرداری مراجعه نمایند و این موضوع سوژه‌ای شده است برای افراد مغرض تا بدین وسیله مردم را علیه دستگاه‌های دولتی تحریک نمایند.^۳

سرگرد خائف، فرمانده ضد اطلاعات وابسته به مرکز آموزش جهرم، در این باره چنین گزارش می‌دهد:

اهالی با شروع تاریکی در دسته‌های چند نفری در میدان شاهنشاهی تجمع نموده و با صدای نسبتاً بلند با یکدیگر به گفت‌وگو پرداخته و به شدت از اوضاع موجود اظهار نارضایتی می‌نمایند. عده‌ای از وضع سیمان و سوابق سوء فرماندار و تعداد دیگری از سوء استفاده‌های مأمورین دولتی...^۴

در سالگرد ۱۵ خرداد سکوت عجیبی در شهر جهرم حاکم بود و بازارها و دکان‌ها بسته بود.^۵ به هر حال با همه تمهیدات گسترده‌ای که مأموران رژیم برای جلوگیری

۱. همان، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۳۳۵.

۳. همان، ص ۲۰۹.

۴. همان، ص ۳۳۵.

۵. همان، ص ۲۶۲؛ همان، ج ۷، ص ۲۱۳.

در ۱۳۴۳/۲/۲ یعنی کمتر از یک ماه و نیم مانده به سالگرد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، سید حسین آیت‌اللهی در جهرم و سید عبدالحسین دستغیب از شیراز دستگیر و به تهران اعزام شدند. مردم جهرم بعد از روشن شدن هوا و هنگامی که برای خواندن نماز صبح به مسجد رفتند از دستگیری ایشان اطلاع یافتند. مردم از همه نقاط شهر به خیابان‌ها آمدند و خشم خود را نسبت به دستگیری ایشان نشان دادند

از تظاهرات مردم جهرم در سالگرد ۱۵ خرداد انجام دادند، عده زیادی از مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۵۷ طبق برنامه ریزی قبلی در مسجد صاحب‌الزمان (عج) جهرم تجمع کردند. تعدادی از جوان‌ها در حالی که پاکت‌های کاغذی بر روی سرهای خود انداخته بودند از روی پشت بام مسجد، اعلامیه‌هایی از امام خمینی در بین مردم پخش کردند. بعد از این بود که سیل عظیم جمعیت از مسجد به طرف میدان مصلی حرکت کردند. در این مرحله بعد از

درگیری‌هایی که بین مردم و مأموران رژیم رخ داد، مردم متفرق شدند.^۱ چند روز بعد عده‌ای از افرادی که در تظاهرات سالگرد ۱۵ خرداد در جهرم شرکت کرده بودند توسط مأموران امنیتی دستگیر شدند. ساواک در این باره می‌نویسد:

روز ۳۷/۳/۲۹ [۱۳۵۷] سه نفر دانش آموز [جهرمی] بشرح اسامی زیر به اتهام پخش اعلامیه‌های مضره که در آنها ضمن اهانت به مقدسات ملی و میهنی به سالگرد ۱۵ خرداد سال ۲۵۲۲ و وقایع اخیر جهرم و سایر شهرستان‌ها اشاره و از روح‌اله خمینی و علی شریعتی نیز تجلیل شده بود، در شهرستان مذکور دستگیر گردیده‌اند.
محمد رضا فرجام دانش آموز سال سوم نظری
مهدی یاعلی دانش آموز سال سوم نظری
مجتبی صفرزاده دانش آموز سال سوم راهنمایی...^۲

۱. مصاحبه نگارنده با احمد ربیعی، جهرم، بهمن ماه ۱۳۸۸.
۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۶، ص ۴۴۸.



سری

دانشگاه تهران - تهران - استان تهران

روز ۳۷/۳/۲۹ به فردانش آموزش اسامی زیراتهام بخش اعلامیه های منزه که در آنجا
نسخه امادت بعد مسات طی و پسینی به سالگرد ۱۵ خرداد سال ۲۵۲۲ و طایفه ای
مهرم و سایر شهرستانها اشاره و از روح اله عمیق و طریقه معنی نیز تجلیل شده بود در شهرستان
ذکر دستگیر گردیده اند .

- ۱- محمد رضا فرجیاسام
 - ۲- مهدی باطینی
 - ۳- مجتبی مازندرانی
 - وزیران غیر
- دانش آموزان سوم قتل سری
سال سوم راهنمایی

عمر صحت دارد .
تداوت انجام شده و

مراصب به قسمت وزیری وزارت آموزش و پرورش منعکس گردید .

بی



دستگیری دانش آموزان جهرمی به علت شرکت در مراسم سالگرد ۱۵ خرداد

نتیجه

از جمله عوامل مهم در پیشگام بودن مردم جهرم در مبارزات انقلابی، می‌توان به روحیه قوی مذهبی حاکم بر این شهر اشاره کرد که ریشه‌های اصلی آن به ورود آیت‌الله سید عبدالحسین لاری در سال ۱۳۳۶ هـ.ق به این شهر و تأسیس حوزه علمیه مرتبط می‌باشد. اهمیت و تأثیرگذاری آیت‌الله لاری به حدی بود که آثار تربیت دینی ایشان حتی بعد از

در سالگرد ۱۵ خرداد سکوت عجیبی در شهر جهرم حاکم بود و بازارها و دکان‌ها بسته بود. اما با همه تمهیدات گسترده‌ای که مأموران رژیم برای جلوگیری از تظاهرات مردم جهرم در سالگرد ۱۵ خرداد انجام دادند، عده زیادی از مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۵۷ طبق برنامه ریزی قبلی در مسجد صاحب‌الزمان (عج) جهرم تجمع کردند

رحلت به وسیله فرزندان و فرزندانگان ایشان ادامه یافت. وجود روحانیون آگاه در این شهرستان باعث شده است که همواره مردم این شهر در برابر بیداد و استبداد حاکمان به مقابله پرداخته و هیچ‌گاه زیر بار سیاست‌های غیر اسلامی حاکمان وقت نروند. مردم جهرم از همان آغاز مبارزات انقلاب اسلامی به ندای امام خمینی لبیک گفتند و با برگزاری اجتماعات متعدد در مساجد و محلات شهر به مبارزه با مأموران رژیم پرداختند. روحانیون و قشرهای مختلف مردم با تحریم رفراندوم بهمن‌ماه ۱۳۴۱ و با حضور گسترده در مراسم یادبود شهدای فیضیه، حمایت خود از امام خمینی و روحانیت شیعی را اعلام کردند. آنها به خصوص با فرارسیدن ماه محرم، بر دامنه فعالیت‌های خویش علیه حکومت افزودند. حضرات آیات: سید حسین آیت‌اللهی و سید عبدالحسین آیت‌اللهی در صبح روز عاشورای ۱۳۴۲ در سخنانی کوبنده ضمن طرفداری از امام خمینی، جنایات دستگاه حاکمه را افشا کرده و جان تازه‌ای به مبارزات مردم بخشیدند. مردم جهرم با خبر دستگیری امام خمینی و متعاقب آن سرکوب خونین قیام مردم تهران در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به خیابان‌ها آمده و ضمن اعتراض به دستگیری امام و کشتار مردم تهران، علیه حکومت شعار سردادند. قیام ۱۵ خرداد نقطه عطفی جهت افزایش خشم و اعتراض عمومی مردم سرتاسر کشور از جمله جهرم گردید و آنها را به رویارویی بیشتر با رژیم سوق داد. مردم جهرم در آستانه اولین سالگرد ۱۵ خرداد به دنبال دستگیری آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی، کفن‌پوش به خیابان‌ها آمده و خواستار آزادی فوری ایشان شدند. تظاهرات مردم این شهر در سالگرد قیام ۱۵ خرداد در سال ۱۳۵۷ نیز بسیار چشمگیر بود.



